دیباچه

بسمه تبارك وتعالى شأنه

در این زمان سعادت اقتران که تاج وتخت کیان بوجود مسعود بندگان اعلیحضرت قدر قدرت . آفتاب سماء عدالت . و شمس فلك رأفت وعطوفت . ماحی آثار ظلم وطغیان . ومحیی عدل انوشیروان . مظهر قدرت ایزد منان . ومصدر عنایات قادر سبحان . کوکب درخشندهٔ سپهر معدلت وبزرگواری . وستارهٔ فروزندهٔ اوج منقبت وعالم مداری . باسط مهاد امن وامان . وناصب لوآء قدرت رحمن . محیی آثار علم وحکمت . ومربی عالم تربیت وانسانیت . مروج شئونات عزت وسعادت . ومهیج ارباب فکرت وصناعت . مبین مراتب فضل وکمال . ومحقق مطالب فخر وجلال . منور جهان معرفت ودانائی . ومعطر عالم تربیت وبینائی . مشوق اهالی مملکت . ومحرك رجال دولت در تأسیس اساس ترقی وسعادت . حامی دین مبین . وناصر شرع حضرت سید المرسلین . کهف منیع فقرا ومساکین . وملاذ رفیع ضعفا ومؤمنین . ملجأ عاجزگان . ومأمن آوارگان . غمخوار ملت . وپرستار بندگان رب عزت . شاهباز اوج رفعت وفرزانگی . ویکه تاز مضمار فتوت ومردانگی . مهبط فیوضات رحمانی . ومحط عنایات یزدانی . مؤید بتأییدات رب کریم . وموفق بتوفیقات علیم وحکیم . آیهٔ لطف خالق قدیم . وسایهٔ عنایت رازق رحیم . سلطان السلاطین . وخاقان الخواقین . ظل الله فی الارضین . ملك ملوك العرب والعجم . ومالك رقاب الامم . مظهر قدرت الله فی العالم السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان * و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

السلطان * مظفر الدین شاه قاجار

خلد الله ملكه وسلطانه مادامت الشمس شارقة فی رابعة النهار مزین است . وقلوب رعایا وبرایا بانوار عدلش روشن آفتاب تابان علم وحکمت از افق ایران طالع گشته . ونیر رخشان تربیت ومعرفت از مشرق رفعت وسعادت ساطع شده نیات خالصهٔ اعلیحضرت شهریاری اثرات جدیدی ظاهر فرموده . وخیالات عالیهٔ اعلیحضرت تاجداری ثمرات غریبی بظهور آورده . مدارس علمی که اس اساس عزت وبزرگواری است تأسیس شده . ومکاتب ملی که اعظم وسیلهٔ فلاح ونجاح ورستگاری از ذلت وخواری است مفتوح گشته . از اثر ارادههای خفیهٔ این پادشاه جمجاه وسلطان رعیت پناه وتاجدار ملت خواه گلهای صد برگ علم وعرفان در مزارع قلوب شکفته . واراضی جرزهٔ جهل ونادانی مرغزار وچمن حکمت ودانائی گشته . تشویقاتشان چون باران نیسانی قلوب انسانی را مظهر فیوضات رحمانی فرموده وترغیباتشان چون امطار سبحانی فواد عباد را مصدر عنایات یزدانی کرده . ومصداق آیهٔ مبارکهٔ * وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهیج * ظاهر وباهر گشته . الحمد لله رب العالمین در این اندك زمان که سریر خلافت وتاجداری بوجود مسعود این سلطان عادل مزین شده وسال هشتم جلوس میمنت مأنوس است وضع ایران بکلی دگرگون گشته . ظلمات جهل ونادانی بلمعات علم ودانائی محو وزائل شده . وخیالات باطلهٔ ارباب غرض ومرض برأیهای رزین ورصین سلطانی عاطل وباطل گشته . لهذا محض ظهور وبروز ارادههای سنیهٔ باطنی ونیات صافیهٔ قلبی دو دفعه عزم سفر فرنگستان فرمودند که اسباب رفاهیت وآسودگی از برای عموم رعیت مهیا فرمایند . ووسایل برای فوز ملت بشرف سعادت وتربیت وصنعت وعلم وحکمت فراهم آورند . تا سکنه با کمال همت بآبادی مملکت قیام واقدام نمایند . وخود در اثنائی بسعادت ابدیه بسر مدیه کنند . وازاینجهت بود که موکب اعلیحضرت همایونی متوجه بسمت فرنگستان شد وشهرهای معظم اروپ را یك یك بقدوم میمنت لزوم شان مشرف ساخته وعلم

ادارات

دیباچه

ادارات و کارخانجات علمی و صنعتی را بتمام دقت ملاحظه فرمودند و متحمل انواع مشقات و زحمات شده آنچه اسباب ترقی ملت و تربیت اهالی مملکت و رعیت است مرکوز خاطر مهر مآثر همایونی فرمودند که یوماً فیوماً آنهارا از حیز غیب بعرصهٔ شهود بیاورند. بعضی آلات و ادوات پیشرفت مملکتی که فعلاً لازم و واجب بود بامر مبارک جهان مطاع و بصواب دید دستور معظم حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اسعد (اتابیک اعظم) مدظله العالی که نیات خالصهٔ حضرتشان در پیشگاه حضور سلطانی و آستان مقدس همایونی چون آفتاب جهانتاب واضح و روشن است . و ذکر کفایت و بزرگواریشان چون گل گلزار و چمن معطر هر انجمن . بتوسط بعضی از ملتزمین رکاب سعادت انتساب همایونی ابتیاع نمودند . از جمله دستگاه طبع و چرخهای چاپ حروفی که اسباب تعمیم معارف و تکثیر علوم و فنون و تسهیل امورات ملت و ادارات دولت و سلطنتی است ابتیاع آنرا بعهدهٔ این غلام خانه‌زاد احمد صنیع السلطنه محول فرمودند. و در دار الخلافة الباهره بسعی و اهتمام فرزندی میرزا ابراهیم خان عکاسباشی و پیشخدمت مخصوص بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا فداه در باغ گالری جنب تکیهٔ دولت دایر و برقرار شد . از نتایج این دستگاه طبع یکی این کتاب مستطاب (وسائل مظفری) است که در ذکر اجر و ثواب و فضایل و مناقب تعزیه‌داری بر حضرت سید الشهداء علیه و علی آبائه آلاف التحیة و الثناء و از تألیفات عالم ربانی و فاضل صمدانی آقای آقاسید علی یزدی زاد الله توفیقاتهم العالی است بامر مبارک قدر قدر جهان مطاع همایونی ارواحنا فداه در این مطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی بکمال تنقیح بطبع رسید که مجاناً بذاکرین مصائب و مراثی خامس آل عبا حضرت سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء مرحمت شود تا فیض آن عام باشد و سیبش شامل حال خواص و عوام . و ثواب این عمل مقبول ذخیرهٔ باشد از برای روزیکه یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من أتی الله بقلب سلیم . امیدواریم که ان شاء الله تعالی از نتایج این گونه اقدامات اعلیحضرت سلطانی خطهٔ ایران روضهٔ از روضات جنان گردد و از اینقسم همت و عدالت و رأفت و عطوفت این شهریار معدلت شعار اهالی آن بنعمتهای گوناگون و سعادت دارین فایز شوند

بتاریخ شهر جمادی الثانی بارس ئیل خیریت تحویل سنهٔ ۱۳۲۰

[illegible] انواع مشقات و زحمات [illegible]

ترقی ملت و رونق [illegible] که یوماً فیوماً [illegible]

در صفحهٔ ظهور [illegible]

دید دستور معظم حضرت مستطاب [illegible] که بیانات

حضرتشان در پیشگاه حضور سلطانی و [illegible] است

[illegible] گلزار و چمن معطر [illegible]

[illegible] سنگ مطبع و چرخهای چاپ حروفی [illegible]

[illegible] است ابتیاع آن را بعهدهٔ این غلام [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم خان عکاسباشی [illegible]

[illegible] گاری چاپ تکیهٔ دولت دارو [illegible]

[illegible] (وسائل مظفری) است که در ذکر

اجر و ثواب و فضایل و مناقب تعزیه داری حضرت سید الشهدا علیه و علی آبائه آلاف التحیة و

الثناء از تألیفات عالم ربانی و فاضل صمدانی آقای آقا سید علی یزدی زاد الله توفیقاتهم العالی

است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعلیحضرت سلطان خطهٔ ایران روضهٔ از

روضات جنان گردد و از این قسم خدمت

و عدالت و رأفت و معرفت این

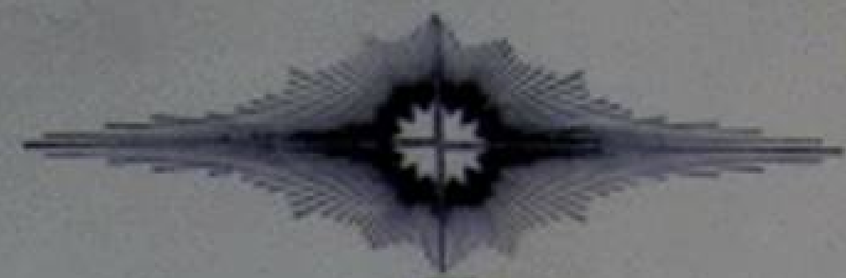
شهریار [illegible]

آن [illegible]

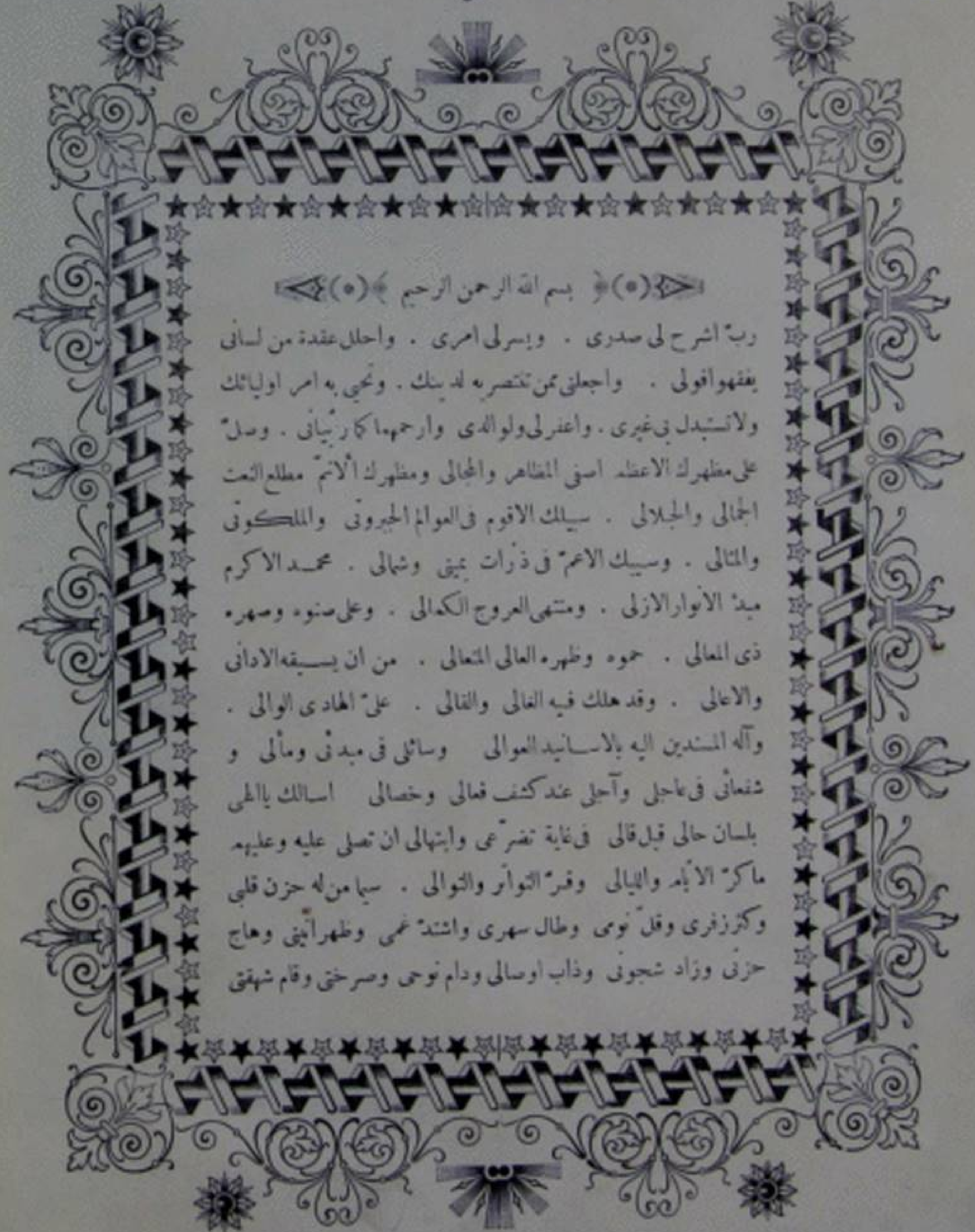
و سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

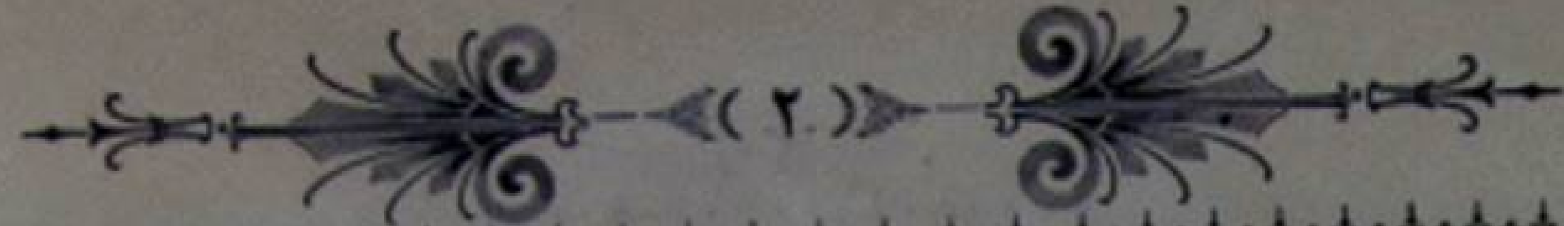






بسم الله الرحمن الرحیم

ربّ اشرح لی صدری . ویسرلی امری . واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی . واجعلنی ممن تنتصر به لدینك . وتحیی به امر اولیائك ولاتستبدل بی غیری . واغفرلی ولوالدی وارحمهما کما ربّیانی . وصلّ علی مظهرك الاعظم اسنی المظاهر والمجالی ومظهرك الأتمّ مطلع النعت الجمالی والجلالی . سیلك الاقوم فی العوالم الجبروتی والملکوتی والمثالی . وسبیك الاعمّ فی ذرات یمینی وشمالی . محمد الاکرم مبدء الانوار الازلی . ومنتهی العروج الکمالی . وعلی صنوه وصهره ذی المعالی . حموه وظهره العالی المتعالی . من ان یسبقه الادانی والاعالی . وقد هلك فیه الغالی والقالی . علیّ الهادی الوالی . وآله المسندین الیه بالاسانید العوالی وسائلی فی مبدئی ومآلی و شفعائی فی عاجلی وآجلی عند کشف فعالی وخصالی اسالك بالطف بلسان حالی قبل قالی فی غایة تضرّعی وابتهالی ان تصلی علیه وعلیهم ماکرّ الأیام واللیالی وفرّ التواتر والتوالی . سیما من له حزن قلبی وکثر زفری وقلّ نومی وطال سهری واشتدّ غمی وظهر انینی وهاج حزنی وزاد شجونی وذاب اوصالی ودام نوحی وصرختی وقام شهقتی



وغشوتی وشال نحیبی وصیحتی وسال دمعی وعبرتی من سرّی وعلانیتی فی غدوّی وآصالی واحترق جسمی وجسدی ولحمی وجلدی وعظمی وعصبی ومخی ومهجتی وغرس الحزن فی فؤادی وبالی وشیب لمتی واشتعل ظاهری وباطنی وغیبی وشهادتی واورثنی البکآء فی جمیع احوالی ○

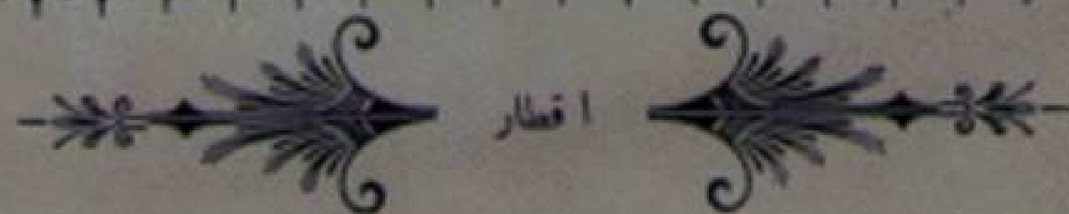
(عین جودی علی الشهید القتیل) (وأترك الخدّ کالمحیل المحیل) (کیف یشفی البکآء فی قتل مولای) (امام التنزیل والتأویل) (ولوانّ البحار صار دموعی) (ماکفتنی لمسلم بن عقیل) (والحسین الممنوع شربة مآء) (بین حرّ الظبا وحرّ الغلیل) (مثکلاً بابنه وقد ضمه) (وهو غریق من الدمآ الهمول) (فجعوه من بعده برضیع) (هل سمعتم برضع مقتول) (ثم لم یشفهم سوی قتل نفس) (هی نفس التکبیر والتهلیل) (هی نفس الحسین نفس رسول) (الله نفس الوصیّ نفس البتول) (ذبحوه ذبح الاضاحی فیاقلب) (تصدع علی العزیز الذلیل) (وطؤا جسمه وقد قطعوه) (ویلهم من عذاب یوم وبیل) (واسبا حوابنات فاطمة الزهرآ) (لمّا صرخن حول القتیل) (حلوهنّ قد کشفن علی الاقتاب) (سبایا بالعنف والتهویل) (یا نبی المصطفی بکیت وابکیت) (ونفسی لم تات بعد بسؤلی) (لیت روحی ذابت دموعاً) (فابکی للذی نالکم من التذلیل)

﴿ باین دوچشم تر چه قدر خون توان فشاند ﴾ ﴿ گیرم رود بگریه مرا عمر ماه وسال ﴾
﴿ یکعمر چیست گر بودم صد چه عمر نوح ﴾ ﴿ کم بود از برای چنین ماتمی مجال ﴾
﴿ تا یکدو روز هست مجالی در این عزا ﴾ ﴿ ای دیده گریه سر کن وایدل زغم بنال ﴾

« وبعد » چون همگی همت سپهر رفعت . اعلیحضرت قدر قدرت . مریخ صولت . ناهید عظمت . خورشید طلعت . سلیمان حشمت . سکندر شوکت . کسری معدلت . پادشاه جمجاه . املاك سپاه . افلاك بارگاه . ملوك پناه . قبلهٔ سلاطین جهان . سرور خواقین دوران . آفتاب تابان فلك سلطنت وتاجداری . خورشید رخشان سپهر خلافت وعالم مداری . گوهر کان جلالت وشهریاری . مهبط تجلیات ربّانی . محطّ تفضلات سبحانی . محیی مراسم ملت ودین . رونق افزای شرع مبین ○

(آن سلیمان حشمتی کز عدل او در راحتند) (مرغ و مور و ماهی دریا و صحرا و هوا)
(حاوی عین عدالت حامی شرع مبین) (سرور کلّ سلاطین خسرو کشورگشا)
(آنکه در عهدش نباشد هیچ دردی در دلی) (غیر درد دین که آن هم دردها را شد دوا)
(بارالها تا بود از جان نشان وزجسم اسم) (جسم وجان اشرف اورا نگهدار از بلا)

صفوة اولاد آدم . شهریار افخم اعظم . وارث ملك جم . ملك ملوك العرب والعجم . المعترف بفضله الناطق والاعجم . مالك رقاب الامم . ظل الله الممدود فی العالم . سلطان السلاطین . خاقان الخواقین . قهرمان المآ والطین . باسط مهاد العدل فی الارضین . ملجأ الفقرآ والمساکین . رحمة الله علی المؤمنین . نعمة الله علی المسلمین . مروّج شریعة سید المرسلین . حامی حقیقة الدین المبین . السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ○ ابوالفتح والنصر والظفر السلطان (مظفر الدین شاه قاجار) لازالت امصار المؤمنین منوّرة بنور عدله ودوام سلطانه . و



اقطار الارضین مشرقة بضیاء فضله وبهاء احسانه . که بسلطنت صورت ومعنی از سلاطین جهان ممتاز . و باطاعت فرمان لازم الاذعان . انّ الله یأمر بالعدل والاحسان سرافرازند چنانچه ازکمال عدل ورأفت وجمال حلم ورحمت وحسن سیاست وفرط کیاست وحصافت عقل وکفایت بذل عاکفان دربار معدلت آثارش ممالک ایران حوزهٔ اسلامیان وخطهٔ اهل ایمان دراین اوان سعادت توأمان . محسود عالمیان بل رشک جنان گشته است وهمواره خاطر ملکوت ناظر خاقانی وهمت والانهمت سلطانی از بدو جلوس برمقر سلطنت وجهانبانی وتمکن برمسند خلافت وکشورستانی بواسطهٔ صفوهٔ فطرت و خلوص نیت وسعادت سجیت وضیاء ضمیر وصفای قلب منیر براحیاء آثار دین وملت مصروف وبر ترویج شعائر آیین وشریعت معطوف است . خاصه عزاداری وسوگواری ونوحه سرائی برحضرت مقدّس سیّد شهدا سند سعدا ثانی شروط لااله الاالله . ثالث اولی الوصایة العظمی . رابع ذوی الولایة الکبری . خامس اهل العبا . ریحانهٔ محمد مصطفی . پارهٔ تن علیّ مرتضی . سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا نور الخافقین . ضیاء العالمین . امام شهید مظلوم غریب مهموم . ابی عبدالله الحسین ارواحنا وارواح العالمین له الفداء که بارادتی خاص وخلوصی مخصوص عزمی ثابت وحزمی راسخ جدّی کامل وجهدی شامل لیلاً ونهاراً سرّاً وجهاراً مشهود ومکشوف آفاق واقطار ومغبوط کافهٔ اخیار وابرار است . لهذا ازمصدر عظمت واجلال ومظهر شوکت واقبال . اشارهٔ لازم البشاره بافخادم شریعت وداعی دولت منتظر لطف ایزدی ابن مرتضی الطباطبائی علی العلوی الیزدی عامله الله بلطفه الخفی صادر گردید که کتابی دربیان اجر وفضیلت وذکر ثواب وشرافت بکا وتباکی وابکاء برحضرت مولی الکونین ونور العینین ابیعبدالله الحسین سلام الله علیه وقربت ورفعت ومزیّت نوحه سرائی وعزاداری وعزاء کبری آن بزرگوار ترتیب داده شود که عامهٔ محبان وشیعیان ازفراید آن منتفع وبرفواید آن مطلع موجب تکثیر این سعادت عظمی ازکافهٔ عباد وتوفیر این عبادت کبری درعامهٔ بلاد گشته برکات ومثوباتش عاید روزگار فرخنده آثار شهریاری گردد . پس باعدم بضاعت وقلت استطاعت وتفرّق بال وفقد مجال شروع در تألیف این رساله نمودم . رجاء واثق آنکه درخور محفل قرمسیر لازم التعظیم شاهنشاهی ولایق محضر ثریا سریر واجب التکریم ظل اللهی شود وچون امتثالاً للامر الاشرف الاعلی حلیهٔ ترتیب وتنظیم یافته باسم سامی ونام نامی آن پادشاه ملایک سپاه موشّح ومزیّن شد وبه (وسائل مظفری) (١) مسمی گشت که تا دامن روزگار وتتابع لیل ونهار باقی است ازثواب آن بهره مند وماننده آن نام گرامی علی طول الایام ومرّ الاعوام بلند بماند . ومرتب برسه مقاله وهرمقاله مشتمل برابوابی چند آمد والآن اشرع فی المقصود بعون الله الملک المعبود .

مقالهٔ اولی دربیان اجر وثواب وفضایل وخواص وآثار ونتایج عاجله وآجلهٔ دنیویّه واخرویّهٔ گریه

(١) ازغرایب اتفاقیه که بعض علماء اطباء وفضلاء اصحاب بان متفطن شده اند این است که اصل اسم مبارک کتاب مطابق است درعدد سال تالیف را ﴿ وسائل مظفر ﴾ ١٣١٨ ان هذا لشیء عجاب

کردن وتباکی داشتن بررزایا ومصائب حضرت سید الشهدا امام الشهدا اخ الشهدا اب الشهدا سیدنا الغریب مولانا المظلوم ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه . وذکر آنچه متعلق باین دو مطلب است ودرچهارده باب وخاتمه مشروح میگردد .

باب اوّل دروحیهای الهی واخبار واحادیث نازله ازساحت سبحانی درفضیلت ومزیّت وشرافت بکا وتباکی برآن بزرگوار واقتصار میشود بذکر چند حدیث .

حدیث اوّل درکتاب عیون وامالی ازحضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه روایت شده قال علیه السلام لمّا امر الله ابرهیم ان یذبح مکان ابنه اسمعیل الکبش الذی انزله علیه تمنی ابرهیم قد ذبح اسمعیل بیده وانّه لم یؤمر بذبح الکبش مکانه لیرجع الی قلبه مایرجع الی قلب الوالد الذی یذبح اعزّ اولاده علیه بیده فیستحق بذلک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب فاوحی الله تعالی الیه یاابرهیم من احبّ خلق الیک فقال یارب ماخلقت خلقاً هواحبّ الیّ من حبیبک محمد فاوحی الله الیه اهواحبّ الیک اونفسک قال بل هواحبّ الیّ من نفسی قال فولده احبّ الیک ام ولدک قال بل ولده قال فذبح ولده ظلماً علی ایدی اعدائه اوجع لقلبک اوذبح ولدک بیدک فی طاعتی قال یارب بل ذبحه علی ایدی اعدائه اوجع لقلبی قال یاابرهیم فانّ طائفة تزعم انّها من امة محمد ستقتل الحسین ابنه من بعده ظلماً وعدواناً کما یذبح الکبش ویستوجبون بذلک سخطی فجزع ابرهیم لذلک وتوجع قلبه واقبل یبکی فاوحی الله تعالی یاابرهیم قد فدیت جزعک علی ابنک اسمعیل لوذبحته بیدک بجزعک علی الحسین وقتله واوجبت لک ارفع درجات اهل الثواب علی المصائب وذلک قوله تعالی وفدیناه بذبح عظیم . حاصل مضمون خبر همانکه خداوند متعال فدا فرستاد ازبرای اسمعیل بحضرت خلیل امر کرد که آن فدارا بعوض اسمعیل ذبح نماید حضرت خلیل آرزو نمود که کاش فدا بجهة اسمعیل مقرر نمی شد وبدست خود فرزند خودرا ذبح میکرد وبدین وسیله فائز به بلندتر درجات عالیهٔ رفیعهٔ اهل مصیبت می شد حق تعالی باووحی نمود که ای ابرهیم محبوب ترین خلق مادرنزد توکیست ابرهیم عرض کرد که هیچیک ازبندگان تومحبوب تر ازحبیب توپیغمبر آخر الزمان نیست خدایتعالی فرمود اورادوست ترمیداری یاخودرا عرض کرد اورا ازخود دوست ترمیدارم خداوند متعال وحی فرمود فرزند اورا دوست ترداری یافرزند خودرا عرض کرد بلکه فرزند اورا دوست تر دارم حقتعالی فرمود آیا کشته شدن فرزند او بظلم وستم دردست دشمنانش دل تورا بیشتر بدرد میاورد یا کشتن تو فرزند خودرا بدست خود بجهت اطاعت من ابرهیم عرض کرد کشته شدن فرزند پیغمبر آخر الزمان دل مرا بیشتر بدرد میاورد پس حق تعالی فرمود باو که ای ابرهیم گروهی ادّعا کنند که ازامت محمد ند وفرزند اورا میکشند بظلم وستم چنانچه گوسفند انرا می کشند وباین سبب مستوجب غضب وعقوبت من خواهند گردید . پس دل ابرهیم بدرد آمد وگریان شد وجزع کرد خدای تعالی باوفرمود بتحقیق فدا کردم جزع تورا برفرزند خود اسمعیل اگر اورا قربان میکردی بجزعیکه برحسین فرزند پیغمبر آخر الزمان کردی بسبب همین جزع ثواب ذبح کردن فرزندت بدست خود بتوعطا نمودیم وازجهة تورفیع ترین درجات مصیبت را واجب گردانیدیم وآن است معنی کلام خدای تعالی که فرمود وفدیناه بذبح عظیم .

تنبیه قال فی العوالم بعد ذکر الخبر بیان وتحقیق قداورد علی هذا الخبر اعضال وهو انّه اذا کان المراد بالذبح العظیم قتل الحسین لایکون المفدی عنه اجل مرتبة من المفدی به فانّ ائمتنا اشرف من اولی العزم فکیف من غیرهم مع ان الظاهر من استعمال لفظ الفدآ التعویض عن الشیْ بما دونه فی الخطر والشرف . واجیب بأن الحسین لما کان من اولاد اسمعیل فلو کان ذبح اسمعیل لم یوجد نبینا وکذا سایر الائمه وسایر الانبیاْ من ولد اسمعیل فاذا عوض من ذبح اسمعیل بذبح واحد من اسباطه واولاده وهو الحسین فکانّه عوض عن ذبح الکل وعدم وجودهم بالکلیه بذبح واحد من الاجزآ بخصوصه . ولاشک ان مرتبة کل السلسله اعظم واجل من مرتبة الجزْ بخصوصه ●

اقول هذا احد معانی قوله حسین منی وانا من حسین . ثم قال وقیل لیس فی الخبر انّه فدا اسمعیل بالحسین بل فیه انه فدی جزع ابرهیم علی اسمعیل بجزعه علی الحسین وظاهر ان الفدآ علی هذا لیس علی معناه بل المراد التعویض ولما کان اسفه علی مافات منه من ثواب الجزع علی ابنه عوضه الله بما هو اجل واشرف واکثر ثواباً وهو الجزع علی الحسین علیه السلام ●

والحاصل ان شهادة الحسین علیه السلام کان امراً مقرراً ولم یکن لرفع قتل اسمعیل حتی یرد الاشکال و علی ما ذکرنا فالایة یحتمل الوجهین (الاول) ان یقدر مضاف ای فدیناه بجزع مذبوح عظیم الشأن (والثانی) ان یکون الباْ سببیة ای فدیناه بسبب مذبوح بان جزع علیه وعلی التقدیرین لابد من تقدیر مضاف اوتجوز فی اسناد فی قوله وفدیناه بذبح عظیم والله یعلم ●

حدیث دوم روی ان موسی قال فی بعض مناجاته یارب لم فضلت امة محمد علی سایر الامم قال الله تعالی فضلتهم لعشر خصال قال وماتلک الخصال التی یعملونها حتی امر بنی اسرائیل یعملونها قال الله تعالی الصلوة والزکوة والصوم والحج والجهاد والجمعه والجماعة والقرآن والعلم والعاشورا قال موسی یارب وما العاشورا قال البکآ والتباکی علی سبط محمد والمرثیة والعزا علی مصیبة ولد المصطفی یاموسی مامن عبد من عبدی فی ذلک الزمان بکی اوتباکی وتعزی علی ولد المصطفی الا وکانت له الجنة ثابتاً فیه ومامن رجل انفق ماله فی محبة ابن بنت المصطفی نبیه طعاماً وغیر ذلک درهماً اودیناراً الاوبارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهماً و کان معی فی الجنه وغفرت له ذنوبه یاموسی وعزتی وجلالی مامن رجل اوامرئة سال دمع عینیه فی یوم عاشورا او غیره قطرة واحدة الا وکتب له اجر مأة شهید . حضرت موسی در مناجات باقاضی الحاجات عرض کرد ای پروردگار من بچه سبب فضیلت عطا فرمودی امت محمد را بر سایر امم . خداوند متعال فرمود فضیلت دادم آنهارا بجهة ده خصلت . حضرت موسی عرض کرد که کدام است آن ده خصلت تاامر کنم بنی اسرائیل را که بجا آورند جواب در رسید که آن نماز وروزه وزکوة وحج وجهاد ونماز جمعه ونماز جماعت وقرآن و علم وعاشوراست . آنحضرت عرض کرد که عاشورا چیست ندا در رسید که آن گریستن وخود را بگریه داشتن ومرثیه خواندن وعزاداری کردن بر فرزند محمد مصطفی . ای موسی نیست کسی که در آن زمان بگرید یاتباکی کند بر فرزند پیغمبر مگر آنکه بهشت اوراواجب گردد . وهرکس صرف وخرج کند از مال خود درراه محبت فرزند دختر پیغمبر خود از طعامی یادرهمی یادیناری برکت میدهم ازبرای اودردنیا

هر درهمی را هفتاد درهم ومیباشد بامن در بهشت وآمرزم ازبرای او همهٔ گناهان اورا . ایموسی بعزت وجلال خودم قسم که نیست هیچ مردی وهیچ زنی که جاری شود اشک چشمهای او در روز عاشورا یاغیر آن از روزهای دیگر بیکقطره مگر آنکه نوشته میشود ازبرای او اجر صد شهید

مؤلف گوید این حدیث شریف پشت را می شکند وبسیاری را در دعوی امت بودن تکذیب مینماید امت کسی است که دارای این ده خصلت باشد تابسبب این خصال فضیلت وبرتری بر سایر امم داشته باشد . پس کسانی که این ده خصلت را کلاً اوبعضاً ندارند ازامت پیغمبر آخر الزمان نیستند ودر روز آخرت که کشف حالات میشود اززمرهٔ این امت مرحومه خارجند واین است که دراخبار تارک بعض این خصال را مثل تارک صلوة وتارک زکاة کافر گفته اند ●

(حدیث سیم) در عوالم وکتب دیگر منقول است که انّ موسی بن عمران رآه اسرائیلی مستعجلاً و قد کسته الصفرة واعتری بدنه الضعف و حکم بفرائصه الرجف و قد اقشعر جسمه و غارت عیناه ونحف لانّه کان اذا دعاه ربه للمناجات یصیر علیه ذلک من خیفة الله فعرفه الاسرائیلی وهو ممن آمن به فقال یانبیّ الله اذنبت ذنباً عظیماً فاسئل ربّک ان یعفو عنی فانعم وسار فلما ناجی ربّه قال یاربّ العالمین اسألک و انت العالم قبل نطقی فقال تعالی یا موسی ماتسألنی اعطک و ما ترید ابلغک قال یاربّ انّ فلاناً عبدک الاسرائیلی اذنب ذنباً و یسألک العفو قال یا موسی اعفو عمن استغفرنی الا قاتل الحسین قال موسی یاربّ و من الحسین قال له الذی مرّ ذکره علیک بجانب الطور . قال یاربّ و من یقتله قال یقتله امّة جدّه الباغیة الطاغیة فی ارض کربلا وتنفر فرسه و تحمحم و تصهل وتقول فی صهیلها الظلیمة الظلیمة من امّة قتلت ابن بنت نبیها فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل ولاکفن وینهب رحله وتسبی نسائه فی البلدان ویقتل ناصروه وتشهر رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح . یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم جلده منکمش . یستغیثون ولا ناصر . و یستجیرون ولا خافر فبکی موسی و قال یاربّ وما لقاتلیه من العذاب قال یاموسی عذاب یستغیث منه اهل النار بالنار ولا تنالهم رحمتی ولاشفاعة جدّه . ولولم تکن کرامة له لخسفت بهم الارض . قال موسی برئت الیک اللهم منهم وممن رضی بفعالهم فقال سبحانه یاموسی کتبت رحمتی لتابعیه من عبادی . واعلم انّه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرّمت جسده علی النار . یعنی یکی از بنی اسرائیل دید حضرت موسی را که بتعجیل میرود ورنگ شریفش زرد شده و بدن مقدّسش ضعیف گردیده و اضطراب در استخوانهای او افتاده و اندامش بلرزه در آمده و چشمهای مبارکش درکاسهٔ سر فرو رفته وکاهیده شده . چه عادت آنحضرت بر آن جاری شده بود که هرگاه مهیاّی رفتن بمناجات میشد از شدّت خوف از باری تعالی شانه احوالش اینگونه دگرگون می شد . پس آن شخص اسرائیلی که از کسانی بود که ایمان بآنجناب آورده بود فهمید که آنجناب بمناجات میرود عرض کرد ای پیغمبر خدا گناه بزرگی کرده ام از حضرت پروردگار مسئلت نما که مرا عفو فرماید آنجناب قبول کرد وروانه شد پس چون از مناجات فارغ شد عرض کرد یاربّ العالمین از تو سؤال میکنم وحال آنکه تو عالمی بمراد من پیش از آنکه سؤال کنم . پس وحی الهی رسید ای موسی آنچه سؤال کنی عطا فرمایم و آنچه خواهش کنی ترا بآن میرسانم حضرت موسی عرض کرد که پروردگارا فلان بندهٔ تو از بنی اسرائیل گناهی کرده و التماس آن

دارد که او را عفو فرمائی . پس وحی در رسید که ایموسی عفو فرمایم از هرکس که طلب آمرزش کند ازمن مگر کشندهٔ حسین کهاورا عفو نخواهم فرمود . آنحضرت عرض کرد که این حسین کیست ندا رسید که همان بزرگوار است که پیش از این احوال او را در طور سینا بتو بیان کرده ام . پس حضرت موسی سؤال کرد که کیست کشندهٔ او ندا رسید که امّت باغیهٔ طاغیهٔ جدّ او درزمین کربلا . ایموسی بعد از شهادت او اسب او بهر طرف حرکت میکند وفریاد میکند وناله میکند ومیگوید ای وای بر امّتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را . پس باقی میماند بدن آن بزرگوار افتاده بر روی ریگها بیغسل وکفن وغارتکرده میشود مال و اساس او واسیر کرده میشوند زنان او در شهرها وکشته میشوند یاوران او وسرهای یاوران او باسر مقدّس خودش بلند میشود در شهرها در اطراف نیزه ها . ایموسی طفل کوچك ایشانرا تشنگی هلاك میکند و بزرگان از شدّت تشنگی پوست بدنشان درهم کشیده میشود . استغاثه میکنند وکسی ایشانرا یاری نمیکند پناه می طلبند احدی پناه نمیدهد . پس چون موسی این مصیبت جگرگدازرا شنید گریست وعرض کرد ای پروردگار من چه عذاب مهیاً فرمودهٔ برای قاتلان آن بزرگوار ندا دررسید که ایموسی عذابی مهیاً نموده ام که پناه برند اهل آتشها از شدّت آن بآتشهای دیگر ونمیرسد بآنها رحمت من ونه شفاعت محمد مصطفی که جدّ اوست . واگر بجهت کرامت آن بزرگوار نمی بود البته امر میکردم زمینرا که ایشانرا فرو برد . چون حضرت موسی اینرا شنید عرض کرد خداوندا بسوی تو بیزاری میجویم از ایشان وازهرکس که راضی است بکردهای ایشان پس ندا رسید ای موسی قرار دادم و واجب فرمودم رحمت بزرگی را از برای آن بندگانم که تابع وپیرو حسینند . وبدان ایموسی که هرکس گریه کند براو و یا کسیرا بگریاند یا خود را واداربگریه کند حرام گردانم جسد اورا برآتش (ه)

مؤلف گوید شاید ذکر حال آن حیوان در این حدیث شریف اشاره ببزرگی مصیبت باشد که باندازه ودرجهٔ بزرگ است که بر حیوانات عجم تأثیر میکند از کمال تأثّر حالت سوگواری وعزاداری درحیوان ظاهر میشود یااشاره بیان حال آن ملاعین باشد که اصلاً قابلیت غفران در خود نگذاشته اند چنان غفلت وادبار عن الله واقبال بشیطان دارند وبدرجهٔ گرفتار هواهای نفسانیه وعاری از نور ایمان هستند که از چنین زشت کاری که از آنها سرزده اصلاً باك ندارند و باآنکه بوقوع این قضیهٔ هایله حیوانی اظهار تحسر و بزرگی مصیبت مینماید تنبه وتذکری برایشان حاصل نمیشود باز درکارخود هستند بدن طیب وطاهررا برهنه میگذارند و درکار نهب وغارت واسیری میروند وباآنکه تمام آنجماعت خود را از امّت جدّ عالیقدارش میدانند اظهار تأثّر درتمام آنصحرا ازهمان اسب آن بزرگوار میشود (ه)

سؤال آیا نطق وقول این حیوان که خداوند متعال حکایت فرموده و بحضرت موسی خبر داده است بلسان حال است یا بلسان قال وآیا مستند بشعور و فهم و ادراك آن حیوان است یا از قبیل اعجاز وکرامت است وآیا بلسان ملکی است یابلسان ملکوتی وآیا عین کلام او است یا ترجمهٔ کلام او است (ه)

جواب بسیاری از علماً از حکما ومتکلمین وغیرهم ازجمله سید اجلّ سید مرتضی ره نفی نموده اند نطق حیوانات را رأساً وابطال کرده اند فهم وشعور وادراك حیوانات را مگر نسبت بأمور جزئیه که بواسطهٔ قوی

بدنیه احساس وادراك میکند وبنا براین پس آیات واخباریکه دلالت دارد برثبوت فهم وشعور ونطق وتکلم ازبرای حیوانات مأوّل و محمول بر خلاف ظاهرش خواهد بود . چنانچه سید علم الهدی تصریح کرده است براینکه اخباریکه وارد شده است در مدح بعض طیور بسبب ذکر وثنای آلهی و ذمّ بعض طیور بضد ثنا محمول است بر ارادهٔ حال کسانیکه آنها را نگاه میدارد و میل ومحبت بآنها دارند آن اشخاص ممدوحند ازجهة ذکر آلهی و مذمومند از جهة ضدّ آن . و اخبار وارده دربیان اعتقادات حسنه ازبعض حیوانات واعتقادات باطله ازبعض دیگر را منافی عقل و مخالف ضرورت میگوید . پس واجب الطرح اوالتأویل خواهد بود . وما بجهة زیادتی بصیرت ناظرین عین عبارت آن مرحوم را نقل میکنیم قال ره فی کتاب الغرر حیث سئل ما القول فی الأخبار الواردة فی عدّة کتب من الأصول والفروع بمدح اجناس من الطیر والبهایم والمأکولات والأرضین وذمّ اجناس منها کمدح الحمام والبلبل والقنبر والحجل والدرّاج وماشاکل ذلك من فصیحات الطیر وذمّ الفواخت والرخم ومایحکی من انّ کلّ جنس من هذه الأجناس المحمودة ینطق بضد ذلك من ذمّ الأولیآء وکذمّ الجرّی و ماشاکله من السمك و مانطق من الجرّی من انّه مسخ بجحده الولایة و ورود الآثار بتحریمه لذلك وکذمّ الدبّ و القرد والفیل و سایر المسوخ المحرّمه وکذمّ البطیخة التی کسرها امیر المؤمنین علیه السلام فصادفها مرّة فقال من النار والی النار ودحابها من یده فقار من الموضع الذی سقطت فیه دخان . وکذم الأرضین السبخة و القول بأنها جحدت الولایة ایضاً و قد جآء فی هذا المعنی مایطول شرحه وظاهره مناف لما تدل العقول علیه من کون هذه الأجناس مفارقة لقبیل مایجوز تکلیفه ویسوق امره ونهیه وفی هذا الأخبار التی اشرنا الیها ان بعض هذه الأجناس یعتقد الحق وتدین به وبعضها یخالفه وهذا کله مناف لظاهر ماالعقلاء علیه ومنها مایشهدان لهذه الأجناس منطقاً مفهوماً والفاظاً تفید اغراضها وانها بمنزلة الأعجمی والعربی الذین لایفهم احدهم صاحبه وان شاهد ذلك من قول الله سبحانه فیما حکاه عن سلیمان . یاایها الناس علمنا منطق الطیر واوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین . وکلام النملة ایضاً مما حکاه الله سبحانه و کلام الهدهد و احتجاجه وفهمه وجوابه فلیتم بذکر ماعنده مثاباً وبالله التوفیق (ه)

قال رضی الله عنه اعلم ان المعول فیما نعتقد علی ما تدل الأدلة علیه من نفی و اثبات فاذا دلت الأدلة علی امر من الأمور وجب ان نبنی کل وارد من الأخبار اذا کان ظاهره بخلافه علیه و نسوق الیه و نطابق بینه و بینه ونجلی ظاهراً ان کان له و نشرط ان کان مطلقاً ونخصه ان کان عاماً و نفصله ان کان مجملاً و نوفق بینه وبین الأدلة من کل طریق اقتضی الموافقة وآل الی المطابقه واذا کنّا نفعل ذلك و لا نحتشمه فی ظواهر القرآن المقطوع علی صحته المعلوم وروده فکیف یتوقف علی ذلك فی اخبار الآحاد لا توجب علماً ولا تمر یقیناً فتی وردت علیك اخبار فاعرضها علی هذه الجملة وابنها علیها و افعل فیها ما حکمت به الأدلة و اوجبته الحجج العقلیة و ان تعذر فیها بنآ وتأویل و تخریج وتنزیل فلیس غیر الأطراح لها وترك التعریج علیها ولو اقتصرنا علی هذه الجملة لا اکتفینا فیمن یتدبر ویتفکر وقد یجوز ان یکون المراد بذمّ هذه الأجناس من الطیر انها ناطقة بضد الثنآ علی الله وبذم اولیائه و نقص اصفیائه ذم متخذیها ومرتبطیها و ان هؤلآء المغرین بمحبة هذه الأجناس و اتخاذها هم الذین ینطقون بضد الثنآ علی الله تعالی و یذمون اولیائه و احبائه فاضاف النطق الی هذه الأجناس وهو لمتخذیها او

مرتبطها التجاور و التقارب على سبيل التجوز و الاستعارة كما اضاف الله تعالى السؤال فى القرآن الى القرية و انما هو لأهل القرية . وكما قال الله تعالى وكأين من قرية عتت عن امر ربها ورسله فحاسبناها حساباً شديداً وعذبناها عذاباً نكراً فذاقت وبال امرها فكان عاقبة امرها خسراً . وفى هذا كله حذف . وقد اضيف فى الظاهر الفعل الى من هو فى الحقيقة متعلق بغيره و القول فى مدح اجناس من الطير والوصف لها بانها تنطق بالثنا على الله تعالى و المدح لاوليائه يجرى على هذا المنهاج الذى نهجناه الى ان قال و اما اضافة اعتقاد الحق الى بعض البهائم و اعتقاد الباطل والكفر الى بعض آخر فمما تخالفه العقول و الضرورات . لأن هذه البهائم غير عاقلة ولا كاملة ولا مكلفة فكيف تعتقد حقاً او باطلاً و اذا ورد أثر فى ظاهره شئ من هذه المحالات فالوجه فيه اما اطراح او تأول على المعنى (ه)

مؤلف گويد كه بنا بر مختار سيد ره وكسانيكه در اين مسئله موافقند اورا بايد گفت مراد از قول اسب در حديث قدسى قول بلسان حال است با اينكه اين قول از حيوان از قبيل كرامت و اعجاز است باعطا وخلق ونطق وقول در آنساعت كرامة للولى وفيهما مالا يخفى وبرخى ازعلماء توقف كرده اند در اينمطلب نه حكم بثبوت نموده اند لعدم الدليل عليه ونه قطع بعدم كرده اند لقيام الاحتمال وجمعى كثير از محققين از قدما ومتأخرين از علماء معقول ومنقول اثبات كرده اند فهم وشعور وادراكات كليه را ازبراى حيوانات وآيات واخباريكه دلالت ظاهره دارد برثبوت ادراك ونطق وكلام از براى حيوانات بلكه نباتات وجمادات فوق حد احصا است بلكه از بعض روايات ظاهر ميشود كه حيوانات ببارهٔ از تكاليف مكلفند و در دار آخرت هم تقاصى مابين آنها است . فاضل متبحر مرحوم مجلسى ره درسماء والعالم گويد اعلم انه قد ظهر من سياق هذا الخبر فى مواضع ان الاعمال الصادرة عن الحيوانات العجم ليست على جهة الفهم والشعور وانما هى طبايع طبعت عليها وقد لاح من ظواهر كثير من الآيات والاخبار ان لها شعوراً ومعرفة بل لهم تكاليف يعاقبون على ترك بعضها فى الدنيا وعلى ترك بعضها فى الآخرة لا على الدوام بل فى مدة يحصل فيها التقاص بين مظلومها و ظالمها و قد اختلف الحكماء و المتكلمون من الخاص والعام فى ذلك فالحكماء ذهبوا الى تجرد النفوس الناطقة الانسانيه و الى انه لا يتأتى ادراك الا من المجرد فلذا خصوا ادراكه بالانسان . و اما ساير الحيوانات فتدرك بالقوى الداركة البدنيه الامور الجزئيه كادراك الشاة معنى جزئياً فى الذئب يوجب نفورها عنه واكثر المتكلمين ايضاً نفوا عنها الفهم والشعور والعقل التى هى مناط التكليف واولوا الآيات والاخبار الواردة فى ذلك كما عرفت سابقاً و سيأتى و الحق انه لم يدل دليل قاطع على نفى العقل والتكليف عنها مطلقاً بل انما يدل على انها ليست فى درجة الانسان فى ادراك المعانى الدقيقة و التكاليف العظيمة التى كلف بها الانسان والوعد بالنعيم الدائم والوعيد بالعذاب المخلد فيحتمل ان يكون مدركة لبعض الامور الكلية والمصالح الجلية المتعلقه ببقاء نوعها وغذائها ونموها وملهمة بمعرفة صانعها وطاعة امام الزمان و ساير الامور الواردة فى الاخبار المعتبرة ولا استحالة فى ذلك ولا يلزم من ذلك ان تكون كساير المكلفين مكلفة بجميع التكاليف معاقبة على تركها كلها وايضاً نفى التكليف لايدل على سلب العقول والشعور مطلقا فان المراهقين غير مكلفين قد يكون لهم من ادراك العلوم و تحصيل المطالب لم يحصل لكثير من المكلفين

ودر سابع بحار ميگويد اعلم ان رد الاخبار المستفيضة الواردة عن ائمة الانام عليهم الصلوة والسلام بمحض استبعاد الاوهام او تقليد الفلاسفة الذين استبدوا بالاحكام ولم يؤمنوا بما جائت به الانبياء الكرام لايليق بالافاضل الاعلام كيف و قد ورد امثالها فى القرآن الكريم من تسبيح الطير مع داود عليه السلام وقوله علمنا منطق الطير وقصة الهدهد والنملة مع سليمان عليه السلام وقوله تعالى والطير صافات كل قد علم صلوته و تسبيحه وغير ذلك واى دليل دلت على عدم شعورهم و ادراكهم الكليات وعدم تكلمهم ونطقهم فانا كثيراً مانسمع كلام بعض الناس وغيرهم ممن لا نفهم لغاتهم بوجه فنظن ان كلامهم كاصوات الطير لا تميز بين كلماتهم ونتعجب من فهم بعضهم كلام بعض آخر والاخبار الدالة على انها تسبيحاً وذكراً وانها تعرف خالقهم و مصالحهم و مفاسدهم اكثر من ان يحصى و لا استبعاد فى كونها مكلفة ببعض التكاليف وتعذب فى الدنيا بتركها كما ورد فى الاخبار الكثيرة انه لايصاد طير الا بتركها التسبيح اوفى الآخرة ايضا كما روى فى تأويل قوله تعالى واذا الوحوش حشرت وان لم يكن تكليفها تاماً وعقابها ابدياً لضعف ادراكها *

فاضل نراقى در كتاب خزاين گويد فائدة بعضى ازمدعيان معقولات فرق ميگذارند ميان انسان وساير حيوانات باينكه انسانرا نفس ناطقه هست و ادراك كليات ميكند بخلاف باقى حيوانات و نميدانم دليل ايشان بر نفى نفس ناطقه و درك كليات از ساير حيوانات چيست و حال اينكه ايشان را احاطه بعوالم آنها نيست . و نيز در خزائن از كتاب نوادر از شيخ مقتول نقل كرده كه او ميگويد حيوانات را نفوس ناطقهٔ مجرده هست همچنانكه مذهب قدما است وشيخ ابو على در كتاب بهمنيار تصريح كرده بصعوبت فرق ميان انسان و حيوانات ديگر در اينحكم . و قيصرى درشرح فصوص گويد ماقال المتأخرون من ان المراد بالنطق هو ادراك الكليات لا التكلم مع كونه مخالفاً لوضع اللغة لايفيدهم لانه موقوف على ان النفس الناطقة المجردة للانسان فقط ولا دليل لهم على ذلك و لا شعور لهم بان الحيوانات ليس لها ادراك الكليات و الجهل بالشئ لا ينافى وجوده و امعان النظر فيما يصدر عنها من العجايب يوجب ان يكون لها ادراك الكليات . وازسخن قيصرى مفهوم ميشود كه مراد متقدمين از نطق و مختار او معنى لغوى است وشيخ ابو على دراول دانشنامهٔ علائى باين تصريح كرده محقق دوانى درشرح هياكل گفته است . ان للحيوانات عند المصنف نفوساً مجردة كما هو مذهب الاوايل وبعضهم اثبت للنبات ايضاً نفوساً مجردة ويلوح ذلك من بعض تلويحات المصنف وبعضهم اثبت ذلك للجمادات ايضاً وفيه ان الشيخ الرئيس ابا على سينا صنف رسالة فى العشق وذكر فيها ان العشق لايختص بنوع الانسان بل هو سار فى جميع الموجودات من الفلكيات والعنصريات والمواليد الثلث المعدنيات والنباتات والحيوانات . معلم ثانى درمقام بيان شعور وادراك نباتات وجمادات درذيل كلام طولانى گويد . صلت السماء بدورانها والارض برجحانها والماء بسيلانه والمطر بهطلانه الى آخر كلامه . فخر رازى دركتاب مطالب عاليه در مقام تكلم در نفوس حيوانات گفته است . اما الفلاسفة المتأخرون فقد اتفقوا على ان لها قوى جسمانيه وانه يمتنع ان تكون لها نفوساً مجردة ولم يذكر وافى تقريره حجة و لاشبهة و ليس لاحد ان يقول لوكانت نفوساً مجردة لوجب كونها مساوية للنفوس البشرية فى تمام الماهيه ويلزم وقوع الاستواء فى العلوم والاخلاق وذلك محال فانا نقول الاستواء فى التجرد استواء فى قيد سلبى وقد عرفت ان الاستواء فى القيود

السليه لايوجب الاستوآء فى تمام الماهيه . واما ساير الناس فقد اختلفوا فى انه هل لها نفوس مجرده و هل لها شيء من القوة ام لا . فزعم طائفة من اهل النظر ومن اهل الاثر ان ذلك ثابت واحتجوا على صحته بالمعقول والمنقول . اما المعقول فهو انهم قالوا انا نشاهد من هذه الحيوانات افعالاً لايصدر الا من افاضل العقلاء وذلك يدل على ان منها قدراً من العقل وبينوا ذلك بوجوه الى ان قال واحتج المنكرون لكونها عاقلةً عارفةً بان قالوا لوكانت عاقلة لوجب ان تكون آثار العقل ظاهرة فى حقها لان حصول العقل لها مع انه لا يمكنها الانتفاع البته بذلك العقل عبث وذلك لا يليق بالفاعل الحكيم الا ان آثار العقل غيرظاهرة فيها لانها لاتحترز عن الافعال القبيحة ولا تميز بين ما ينفعها وبين ما يضرها فوجب القطع بانها غير عاقلة . وتجيب ان يجيب فيقول ان درجات العلوم و المعارف كثيرة و اختلاف النفوس فى ما هيتها محتمل فلعل خصوصية نفس كل واحد منها لاتقتضى الا النوع المعين من العقل و الا القسم المخصوص من المعرفة فانكان المرادبالعقل جميع العلوم الحاصلة للانسان تحق انهاليست عاقلة وانكان المرادبالعقل معرفة نوع من هذه الانواع فظاهر انها موصوفة بهذه المعرفة و بالجمله فالحكم عليها بالثبوت و العدم حكم على الغيب و لا يعلم الغيب الا الله (ه)

صاحب فتوحات در ذيل آيهٔ شريفهٔ وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا يفقهون تسبيحهم گويد كه اگر مراد از اين تسبيح آن است كه ايشان بلسان الحال گويند پس در ايراد لا يفقهون تسبيحهم فائدهٔ نباشد يعنى ذيل آيه دليل است بر اينكه مراد حقيقة تسبيح است نه دلالت بر وحدانيت بارى تعالى شانه . ودرجاى ديگر گويد اكثر العقلاء بل كلهم يقولون ان الجمادات لا تعقل فوقفوا عند بصرهم والامر عندنا ليس كذلك فاذا جائهم عن نبى او ولى ان حجراً كلمه مثلاً يقولون خلق الله فيه العلم والحيواة فى ذلك الوقت والامر عندنا ليس كذلك بل سر الحيواة سار فى جميع العالم و قد ورد ان كل شيء سمع صوت المؤذن من رطب ويابس يشهد له ولا يشهد الا من علم وقد اخذ الله بابصار الجن والانس عن ادراك حيوة الجماد الى ان قال وكذلك اندكاك الجبل لما وقع التجلى انما كان ذلك منه لمعرفته بعظمة الله ولولا ما عنده من العظمة لما تدكدك (ه)

راقم حروف گويد بدانكه وجود بحسب مفهوم ابده بديهات واظهر مفاهيم است بحسب تصور و حقيقتش اتم محيطات وابسط بسايط است در خارج واول الاوائل است در اعيان چراكه واجب الوجود تعالى احق مراتب وجود است ووجود منبسط بكل ماهيات از اوست وصرف آن حقيقت بخود موجود است وهر چيز باو موجود است چون نور حسى كه فضاء عالم باو روشن است و او بخود روشن . وچون معلومات خارجيه كه معلومند بصور علميه وصور علميه معلومند بنفس ذات خود نه بصور علميه وچون مقدم ومؤخر بزمان كه زمان متقدم ومتأخراست بنفس ذاتش وزمانى بزمان مجملا آن حقيقت واحده منشأ ترتب آثاروازجهة واحده كه ذات اواست معنون ومصداق عنوانات بسياراست ازآنجمله مصداق عنوان نوراست وچنانچه وجودرا نتوان تعريف كرد مگر بآثار همچنين نور كه عنوان او است لهذا در تعريف نور گفته اند الظاهر بالذات المظهر للغير و حقيقت وجود اين چنين است بذاته نور است نه بحيثيت تعليليه يا تقييديه ظاهر بالذات و مظهر

ماهيات است مانند نور حسى . بل نور حسى مظهر مبصرات است فقط و نور وجود مظهر همهٔ ماهيات است چه ماهيهٔ علميهٔ وجوبيه كه اعيان ثابته ولوازم اسماء وصفاتند وچه مهيات جبروتيه وچه مهيات ملكوتيه وچه مهيات ناسوتيه از سفليه وعلويه . واز آنجمله عنوان علم وشعور است لكن اعم ازعلم بسيط وعلم تركيبى چراكه چنانچه جهل بردوقسم است بسيط كه نداند ومركب كه نداند ونداند كه نداند همچنان علم بر دو قسم است بسيط آن است كه بداند ومركب آن است كه بداند بلكه وبداند كه چه ميداند پس وجود علم است بذاته لا بالحيثيه و آن علم در تمام اشياء و موجودات از جمادات و نباتات و حيوانات هست نهايت آنكه علم در جمادات علم بسيط باشد بحقتعالى و از اين است كه همه تسبيح حقتعالى گويند وان من شيء الا يسبح بحمده (ه)

چه بر معلوم است كه تسبيح وتنزيه فرع آگاهى منزه است نهايت بعضى ميدانند تسبيح خود را بعضى نميدانند و در آيهٔ شريفه . يفقهون بياء غيبة هم قرائت شده وبنا براين اشاره است باينكه علم بسيط بوجود خود دارند وعلم تركيبى از براى همهٔ آنها نيست . و بالجمله چنانچه هر موجودى را وجوديست مناسب او كه ظاهر ميشود در وى بحسب قابليت واستعداد وى همچنان است حال در علم وشعوريكه مساوق وجود است و باختلاف لحاظ علم گفته ميشود . پس اگر آن موجود را مزاجى باشد نزديك باعتدال چون انسان ظاهر ميشود در وى از صفت وشعور و ادراك بحسب استعدادش . واگر مزاج آن موجود از اعتدال دور باشد چون نباتات وجمادات علم و شعور در وى ضعيف و پوشيده خواهد بود . پس در هر موجودى چنانچه وجود هست علم و شعور هست نهايت وجههٔ علم مانند اصل وجود مختلف است تا برسد بمرتبهٔ ضعيف كه عبارت ازعلم بسيط باشد و باين بيان ميتوان جمع نمود بين اخباريكه ظهور دارد در نفى علم و شعور از حيوانات . فضلاً عن النباتات والجمادات چنانچه در كلام مرحوم مجلسى ره گذشت و اخبار و آياتيكه صريح است در ثبوت علم و شعور براى آنها وهمانا كسانى كه انكار كرده اند از باب عدم تفرقه بين علم بسيط وعلم مركب است وانصاف اين است كه گذشته از عجايب امور وغرايب تدبيرى كه از حيوانات ديده ميشود و دركتب ضبط ونقل كرده اند كه كمال كشف دارد از حصول قوهٔ دراكه . آيات واخباريكه افاده مينمايد ودلالت ظاهره وصريحه دارد برشعور وفهم و ادراك حيوانات بلكه نباتات وجمادات فوق حد احصا است وباعدم قيام دليل عقلى بر بطلان آن چگونه ميتوان رفع يد نمود از تمام اين آيات . وپس ازثبوت فهم وشعور و ادراك كليات امر در نطق وتكلم سهل وآسان ميشود خاصه پس از ملاحظهٔ آيات و اخبار كثيره كه دلالت ظاهره برآن دارد در قرآن مجيد فرمايد حكايت از حضرت سليمان بن داود . علمنا منطق الطير و حكايت از نمله فرمايد . ياايها النمل ادخلوا مساكنكم لايحطمنكم سليمان وجنوده وهم لايشعرون . وحكايت حال حضرت سليمان فرمايد فتبسم ضاحكاً من قولها حكايت قول هدهد فرمايد . فقال احطت بمالم تحط به وجئتك من سبأ بنبأ يقين وقول حضرت سليمان بهدهد فرمايد . قال سننظر اصدقت ام كنت من الكاذبين هم فرمايد . فقال لها و للارض ائتيا طوعاً وكرهاً قالتا آتينا طائعين نسبت قول داده است بآسمان وزمين وهم بصيغهٔ جمع مذكر عاقل تعبير كرده است وهم

سروراً سروراً واستبشرنا بذلك و كل منا التفت الى صاحبه يهنيه بالولاية والبراة فنظرنا ثانية نحو رسول‌الله واذاً بدموعه تجرى على خدّيه فقلنا سبحان الله وقت الفرح فكيف هذا البكا* فاردنا ان نساله واذاً به يقول يعزوالله على ما تلقيان بعدى ياولدى ثم التفت الينا و قال يعزّ على من بقى منكم بعدنا ما يرى ما يحلّ بهما و ازداد بكا* ونحيباً و قال يعزّ على كلّ من يأتى من بعدى من شيعتى و شيعة ابيهما ما يلقيان هذان فاردنا نسئله و اذاً بهما جلسا فى حجره بعد ان دعاهما فاجلس الحسن على فخذه الايمن واجلس الحسين على فخذه الايسر فقال بابى ابيكما وامى امكما فقبل الحسن فى فمه واطال الشم بعدها فتساقطت دموعه على خدّيه و بكى فبكينا لبكائه ولاعلم لنا بذلك ساعة واذا بالحسين تناسانا وقام ومضى الى امّه باكياً معولاً فلما دخل عليها و رأته قامت اليه تمسح دمعها بكمها قائلة فداك امّك مايبكيك واذاً به ازداد بكا* فبكت لبكائه و قالت يا قرّة عينى وثمرة فوادى ما يبكيك لا ابكى الله عينيك ياحشاشة قلبى اما تخبرنى قال خيراً قالت بحق عليك وبحق جدّك و ابيك يا نورعينى ما يبكيك فقال لها يا اماه كان جدّى ملتى من كثرة ترددى اليه قالت فداك نفسى لما ذا قال يا اماه قلت لاخى الحسن امض بنا نزور جدّنا فاتيناه وهو فى مسجده وابى واصحابه محدقون حوله فدعى الحسن واجلسه على فخذه اليمنى واجلسنى على فخذه اليسرى ثم لم يرض حتى قبل اخى الحسن فى فمه وشمه طويلا ثم اتانى واعرض عن فمى وقبلنى فى نحرى فلولم يكن انه يبغضنى لقبلنى مثل اخى شمى فمى يااماه هل فيه شئ يكرهه جدى قال فقالت فاطمه عليهاالسلام والله يا ولدى ما فى فمك شئ يكرهه و لا فى قلبه عشر حبة خردل من بغضك فقال يا اماه اجل من اى شئ هذا الاعراض قالت يا ولدى انى سمعته كثيراً يقول حسين منى و انا من حسين الا و من اذى حسيناً فقد اذانى و حملك مراراً و قال الا ومن احب حسيناً فقد احبنى والله يا ولدى لقد كنت فى المهد تبكى ذات يوم وهو مارّ على منزلى فسمعك فدخل علىّ فقال يا فاطمه سكتيه فانّ بكائه يؤذينى ورأك يوماً تبكى فقال يا فاطمه سكتيه لانّ الملائكة تتأذى من بكائه ولما كنت مريضاً سئل جبرئيل ان يعوذ عليك اما تذكر يا ولدى لما تصارعتما بين يديه وهو يقول ايهاً يا حسن فقلت اناله يا ابتاه فكيف تستنهض الكبير على الصغير فقال يا بنتاه هذا جبرئيل يستنهض الحسين وانا استنهض الحسن فكيف يا ولدى مل بك لكن سرنا اليه فاخذته من يده و دموعهما تجرى على خديهما وهى تعثر باذيالهما الى باب المسجد فانزوا كل منا بناحية من نواحى المسجد الا علياً عليه‌السلام فلما رآهما النبى تنفس الصعدآء وابدا كمه فجرت دموعه على خديه فمسحها حتى بلت كمه فقالت له السلام عليك يا ابتاه فقال لها وعليك‌السلام يا فاطمه قالت كيف ياسيد فاطمه تكسر خاطر الحسين اما قلت هو ريحانتى التى ارتاح اليها اما قلت اشم رائحة الجنة من الحسين اما قلت الحسين عينى التى برأسى اما قلت الحسين زين اهل السموات والارض فقال بلى يا ابنتى قالت اجل كيف ما قبلته كتقبيلك اخاه الحسن وها هو باك اسكته فلم يسكت واعزيه فلم يتعز واسليه فلم يتسل فقال يا بنتاه هذا سر اخاف عليك اذسمعته يتكدر عيشك وينكسر قلبك فقالت بحقك يا ابتاه لاتخفيه على فبكى فقال انا لله وانا اليه راجعون يا بنتاه بهذا اخبرنى جبرئيل عن الرب الجليل ان الحسن يموت مسموماً تسمه زوجة له اسمها جعيده بنت الاشعث بن قيس الكوفى فشمته بعد تقبيل بموضع السم . و الحسين يموت منحوراً بسيف الشمر بن ذى الجوشن الضبابى الكوفى

فشمته بعد تقبيلى بموضع نحره فبكت بكا* عالياً وبكينا كلنا فلطمت وجهها وحثت التراب على رأسها فدارت حولها نسا* اهل المدينه من المهاجرين والانصار وعاد الصياح وقام النياح حتى ارتج المسجد بمن فيه حتى خلنا ان الجن تبكى معنا فعندها قالت للنبى صلى الله عليه وآله يا ابتاه باىّ ارض يصدر عليه هذا فى المدينه ام غيرها قال لا فى ارض تسمى كربلا قالت صف لى سبب قتله فبكى فقال يا فاطمه مصيبة اعظم من كل مصيبة اعلمى انه تدعوه اهل الكوفة فى كتبهم ورسلهم ان اقدم الينا انت الخليفه وابن الخليفه علينا امر من الله ورسوله فاذا اتاهم كذبوه وقتلوه عطشاناً قريباً ينادى بهم مراراً كثيرة امامن ناصر ينصرنا اما من مجير يجيرنا فلم يجبه احد فيذبح ذبح الشاة و يقتلون بنيه و بنى اخيه الحسن وانصاره ثم توخذ رؤسهم على العوالى وتؤخذ بناته ونسائه و اخواته سبايا حاسرات و يطاف بهن فى الامصار والاقطار فعند ذلك صاحت فاطمة الزهرا عليها السلام واحسيناه وا ولداه وامهجة قلباه واغريباه فبكى كل من حواه المسجد ثم انها قالت يا ابتاه انا اكفل الايتام والنسا* واجهزه وادفنه فقال يا فاطمه هذا يصدر من بعدى وبعدك وبعد ابيه وبعد اخيه قالت يا ابتاه باىّ شهر فقال بشهر يسمى محرماً فى اليوم العاشر منه يحرم فيه الكفرة حمل السلاح وامّتى تقتل به ولدى لا انالهم الله شفاعتى فقالت فاطمه عليها السلام اجل يا ابتاه من يغسله و من يكفنه ومن يصلى عليه قال انه لن يرى من هذه الاشيا* شياً فيبقى جسده على الثرى ملقى تصهره الشمس وهو فى العرى و رأسه على القناة يعلى . فاعولت عندها واحسيناه وا ولداه واحسرتاه عليك وصاح الحسين وقال يا جداه رزئى عظيم و خطبى جسيم فبكى وبكى جده و ابوه وامه و اخوه و الحاضرون فبينما هم يتصارخون و يعولون و اذاً بالامين جبرئيل اتى من الامين و قال السلام عليك يا اخى محمد العلى الاعلى يقرئك السلام و يخصك بالتحية و الاكرام و يقول لك سكت فاطمة الزهرآ* فقد والله ابكت الملائكة فى السمآ* و انى سا خلق شيعة طاهرين مطهرين ينفقون اموالهم على عزا* الحسين ويتعبون ابدانهم و يبذلون ارواحهم على زيارته و يقعدون المجالس لينشروا بها الاحزان ويسكبون الدموع الهتان على مصيبته ويطيلوا الهجوع ليس لهم عن ذلك رجوع ويتناكحون ويتزاوجون المطهرات ويؤتون بكل طاهر موال مجاورله وغير قال والرجوع الى مشهده الشريف من كل مؤمن لطيف الى ان يقوم ولده القائم محمدبن الحسن العسكرى عليهما السلام ليأخذ بثاره وثار كل مظلوم من نبى و وصى معلوم الى ان تقوم الساعة . الا وبشرالزائرين له بعد مماته الا ومن زاره بعد مماته له بكل خطوة حجة مقبولة الا ومن انفق درهما على عزائه اوزيارته ناجرت الملئكة اليوم القيمة فيأتيه بكل درهم سبعون حسنه ويبنى الله له قصراً فى الجنه الا ومن تذكر مصابه وبكى عليه حفظت الملئكة دموعه بقوارير من زجاج واتته بها يوم القيمة وقالوا له يا ولى الله خذهذه دموعك فى دار الدنيا على الحسين فاذاهم بك عنق النار ارم منه عليها فانها تفزع عنك اكثر من خمسمأته عام فتهلل وجه النبى صلى الله عليه وآله فقالت له فاطمه عليها السلام مما هلل وجهك فرحاً فاخبرها بمقالة جبرئيل فسجدت الله شكراً . فقال الحسين فما يكون جزاؤهم عندك يوم القيمه يا جدا فقال يا ولدى اشفع بذنب المذنب عنهم عندالله و قد اعطانى ذلك فنظر الى ابيه علىّ عليه السلام وقال له وانت يا ابتاه ما يكون جزائهم عندك يوم القيمة فقال له على عليه السلام قسماً يا ولدى لا اسقى يوم العطش الاكبر الاهم . وانت يا اخى يا حسن فقال الحسن و حقك

میفرماید . و کل فی فلك یسبحون در جای دیگر . لا تفقهون تسبیحهم . نفرمود تسبیحهن الی غیر ذلك . و از اخبار تمام احادیثیکه وارد شده است درعرض ولایت امیر علیه السلام برکافهٔ اشیا ء . وتمام احادیثی که وارد شده‌است در مدح بعض حیوانات مثل بلبل و درّاج و غیر اینها بقبول ولایت و درذمّ بعض دیگر وذمّ مسوخات بردّ ولایت و اخباریکه در مدح نباتات و جمادات طیبه است مانند میوه‌های شیرین آبهای گوارا زمینهای پاکیزه وذمّ تلخ وشور آنها واخباریکه دلالت دارد برگریهٔ همهٔ اشیا ء وکافهٔ موجودات در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام واخباریکه دلالت دارد برنطق هر یکی از حیوانات بکلامی مخصوص وتکلم بسیاری از حیوانات بامعصوم علیه السلام و کلام امام در روایات عدیده که امام باید عالم بلغات جمیع خلق بوده باشدوحکایت امام کلام سوسماررا وتکلم حجر وشجرورمل وغیر اینها در موارد عدیده وشهادت بوحدانیت خداوند متعال و رسالت حضرت ختمی مرتبت و ناله وتکلم ستون در مسجد دروقت اعراض پیغمبر از او الی غیر ذلك که ازکثرت محدود نشود . بلی ظاهر بسیاری از اخبار مذکوره این است که ازبرای حیوانات لغاتی مختلفهٔ متعدده است مانند نوع انسان که بآن لغات تکلم وتنطق میکند هرصنفی و طبقهٔ بلغت خود چنانچه برخی از آن اخبار ظهور دارد در تنطق بلسان ملکوتی مانند اخبار وارده در نطق اشجار واحجار ونطق جبال .

صاحب تفسیر صافی در ذیل آیهٔ شریفه . و اذ اخذ ربك من بنی ادم الآیه گوید . ای اعطاهم فی تلك النشاة الادراکیة العقلیه الی ان قال ولایبعد ایضاً ان یکون ذلك النطق باللسان الملکوتی فی العالم المثالی الذی دون عالم العقل فانّ لکل شی ملکوتاً فی ذلك العالم کما اشیر الیه بقوله سبحانه فسبحان الذی بیده ملکوت کلشیء والملکوت باطن الملك وهو کلّه حیوة ولکلّ ذرّة لسان ملکوتی ناطق بالتسبیح والتحمید و بهذا اللسان نطق الحصا فی کفّ النبی وبه تنطق الارض یوم القیمة یومئذ تحدّث اخبارها و به تنطق الجوارح انطقنا الله الذی انطق کل شیء . در تاویلات نجمیه گوید در ذیل آیهٔ شریفه . یسبح له السموات السبع والارض ومن فیهنّ ای تنزهه عما یقولون من کل نقیصة ذرات المکونات واجزاء المخلوقات فمن له روح فبلسانه ولغته وهذا مما یفقهه العقلا . و اما الجمادات فبلسان الملکوتی کما قال وان من شیء الا یسبح بحمده ای بحمده علی نعمة الایجاد و التربیة ولکن لا تفقهون تسبیحهم لانه لیس من جنس تسبیحکم . واعلم انّ الله اثبت لکل ذرة من ذرات الموجودات ملکوتاً بقوله فسبحان الذی بیده ملکوت کلشیء والملکوت باطن الکون وهوالاخرة والآخرة حیوان لاجماد لقوله تعالی وانّ الدار الآخرة لهی الحیوان فثبت بهذا الدلیل انّ لکل ذرّة من ذرّات الموجودات لساناً ملکوتیاً ناطقاً بالتسبیح و الحمد تنزیها لصانعه وبارئه وحمداً له علی ما اولاه من نعمه وبهذا اللسان نطق الحصی فی یدالنبی صلی الله علیه وآله وسلم وبهذا تنطق الارض یوم القیمة کما قال یومئذ تحدث اخبارها وبهذا اللسان یشهد اجزاء الانسان وابعاضه یوم القیمة و یقولون انطقنا الله الذی انطق کل شیء وبهذا اللسان نطق السموات والارضین حین قالتا اتینا طائعین فافهم جدّاً واغتنم .

صاحب کتاب بیان السعاده گوید . ولما کان کل موجود امکانی زوجاً ترکیباً من مهیة الامکان و وجوده

التعلق الفقری وبعبارة اخری لما کان لکل موجود طبیعی جهة ملکیه وجهة ملکوتیة کان الاشیاء الطبیعیه ان کانت صامتة غیر شاعرة بالشعور الترکیبی بملکها ناطقة بملکوتها بلسان فصیح بل افصح من اللسان الملکی الانسانی و اجلی بیاناً منه شاعرة بالشعور الترکیبی بل ادق ادرا کا من الانسان فکان الاشیاء بملکوتها مسبحة لله بلسان فصیح شاعرة باوامره و نواهیه تعالی مبادرة الی امتثالها من غیر عصیان وتوان لکن لایسمع اصواتها ولایدرك ادراکها تلك الاصماخ والابصار الحیوانیه بل یختص بسماعها وادراك ادراکها الاسماع والابصار الملکوتیه ولذلك قال تعالی لاتفقهون تسبیحهم علی خطاب بنی نوع الانسان لعدم سمع وبصر ملکوتی لهم وقری لایفقهون بالغیبة بارجاع الضمیر الی الاناسی او ارجاعه الی الاشیاء یعنی کل الاشیاء یسبحون بحمده ولاتفقهون تسبیحهم بجهتهم الملکیة المشهودة لکم بابصارکم الملکیة لاتعمارهم تحت تعیناتهم وبهذا اللسان کان حنین الاستن الحنانه وتسبیح الحصاء وشهادته فی ید محمد صلی الله علیه وآله وتجاوب الجبال والطیور لداود وغیر ذلك مما نقل من نطق الاحجار والاشجار والحیوان والطیور وبهذا اللسان کان نطق الاطفال لکن فی قالب اللسان اللحمی وتمیز النیل بین السبطی والقبطی فی صیرورته دماً للقبطی ومنفرجاً لعبور السبطی دون القبطی و بهذا الشعور کان تمیز الجمادات بین الاشیاء کتمیز النار بین ابرهیم ونمرود واصحابه وتمیز الریح بین المؤمنین والکافرین .

مؤلف گوید چون تحقیق عالم ملکوت وموجودات ملکوتیه را در محل الیق خواهیم نمود در اینجا خوفاً عن الاطالة متعرض نشویم وبالجمله پس معلوم شد که حیوانات را شعور وادراك وفهم ثابت است چنانچه از برای آنها نطق وتکلم بلکه لغات مختلفهٔ متشتته بمقتضای ظواهر بسیاری از اخبار هست ودانستی و بتفصیل در محل خود بیان میشود که هر چیزی را از انسان وحیوان وغیر اینها لسان ملکوتی که لسان عالم مثال است ثابت است . حال گوئیم ظاهر این است که نطق وقول آن حیوان که درخبر است بلسان ملکی ناسوتی لحمی بوده است بلغتی که خداوند متعال ازبرای این صنف ازحیوان قرار داده است وچون هرکس را از لغات حیوانات وفهم آن اطلاع و وقوف نیست و عاجزند خلق از درك آن این است که کسانی حاضر بودند ومیدیدند ومی شنیدند صوت اورا نفهمیدند ونداستند که چه میگوید وبچه تنطق میکند وممکن است که این نطق وقول بلسان ملکوتی باشد وعلی ای تقدیر ظاهر آنکه حکایة الهی ترجمهٔ کلام اواست واگر این کلام منقول را بعینه لفظ او بگوئیم باید از باب اعجاز وکرامت دائم وسوق کلام وخبر استبعاد مینماید حمل براعجاز را فتبصر .

حدیث چهارم روی عن ابی عباس ره . قال صلینا ذات یوم خلف رسول الله صلوة الصبح فی المدینة الطیبه فلما فرغ من التعقیب التفت الینا بوجهه الشریف واستند الی محرابه کانه البدر لیلة تمامه وکماله وجعل یعظنا بحدیث کالماء البارد علی کبد العطشان یشوقنا الی الجنه ویحذرنا من النار ونحن مسرورون مغبوطون بقربه واذا به قدرفع راسه وتهلل وجهه فنظرنا الی الباب واذاً بالحسنین مقبلین علینا وکف یمنی الحسن بکف یسری الحسین و هما یقولان من مثلنا وقد جعل الله جدّنا افضل اهل السموات والارضین وابانا بعده خیر اهل المشرق والمغرب وامنا سیدة نساء العالمین و جدّتنا ام المومنین اجمعین ونحن سید شباب اهل الجنة اجمعین فزاد

یا اخاه لا ادخل الجنة الا معهم . فقال وانت یا اماه فقالت فاطمه وعزة ربی وحق ابی وبعلی لاقفن علی
باب الجنة برأس مکشوف و دمع ذروف ولا اطلب من ربّی سواهم فاذا دخلوا الی الجنة دخلت خلفهم فقال
الحسین وانا یا جداه ولی ربی وربّك ان لم یدخلوا الجنة بین یدی واراهم لم ادخل قبلهم و اطلب من ربّی
ان یجعل قصورهم مجاورة لقصری یوم القیمة .

ترجمهٔ حدیث شریف   ابن عباس گفت روزی درمدینهٔ طیبه نماز صبحرا درمسجد با رسول خدا بجای آوردیم پس چون آنحضرت ازتعقیب نماز فارغ شد تکیه بمحراب فرموده روی شریف را بجانب ما کرده گویا روی مبارکش مانند ماه شب چهارده میدرخشید پس شروع نموده مارا موعظه میفرمود و تأثیر سخنان آنجناب مثل آب سردی بود که برجگر تشنه واردشود گاهی مارا مشتاق بجنت میفرمود وگاهی ازعذاب الهی خائف مینمود وهمهٔ اصحاب مسرور وخوشحال بودیم بشرف قرب جوار آنحضرت که ناگاه آنحضرت سرخود را بجانب درمسجد فرمود پس ما نیز نظر بدر مسجد کردیم دیدیم که حسنین علیهما السلام می آیند ودست راست حضرت امام حسن دردست چپ حضرت سید الشهدا علیه السلام است ومی فرمایند که کیست مثل ما وحال آنکه خداوند جدّ مارا بهتر ازجمیع اهل آسمانها وزمینها فرموده وپدر مارا بعدازاو بهتر ازهمهٔ اهل مشرق ومغرب گردانیده ومادر مارا سیدهٔ نسآء عالمیان نموده وجدّهٔ مارا امّ المؤمنین فرموده ومارا سید وآقای همهٔ جوانان اهل جنت گردانیده * ابن عباس میگوید که برسرور وخوشحالی ما افزوده شد وما اصحاب یکدیگررا بشارت میدادیم وتهنیت ومبارك باد می گفتیم که در زمرهٔ دوستداران این بزرگوارانیم وازدشمنان ایشان بیزاریم . پس چون دفعهٔ دیگر نظر بصورت رسول خدا کردیم دیدیم که اشکهای آنجناب بررخسارهٔ شریفش جاری است . پس گفتیم سبحان الله دراین وقت این گریه ازکجاست . پس خواستیم که ازسبب گریه سؤال کنیم آنجناب فرمود که والله ناگواراست ای دوفرزند برجد شما آن مصیبتهائی که بعدازمن وارد میشود ای اصحاب من هریك ازشما که زنده بمانید بعدازمن ناگوار خواهد بود بر شما دیدن آن مصیبتهائی که براین دوفرزند من وارد خواهد گردید پس ناله های بلند ازقلب آنحضرت برآمده وبرگریهٔ آنجناب افزوده شد وفرمود که ناگوار خواهد بود شنیدن مصیبتهای این دوفرزند برهریك ازشیعیان من و شیعیان پدر ایشان که بعد ازمن بیایند : ابن عباس گوید که ما خواستیم سؤال کنیم ازمصیبتهای ایشان که آن جناب دو فرزند خودرا بدامن خود طلب فرمود پس حضرت امام حسن را برران راست خود نشانید وحضرت امام حسین را بر ران چپ خود وفرمود پدرم فدای پدرشما ومادرم فدای مادر شما باد پس بوسید دهان حضرت امام حسن را وبوئید دهان آنحضرت را وطول داد دربوئیدن پس روی مبارك خودرا بجانب حضرت امام حسین گردانید وحلقوم آنحضرت را بوسید وبوئید وطول داد بوئیدن را بعدازبوسه پس اشك آنجناب بررخسارهٔ شریفش جاری شد وگریست ابن عباس میگوید که ازشدت گریهٔ آنحضرت همهٔ اصحاب تا یك ساعت میگریستند وسبب گریه را نمیدانستند که ناگاه دیدیم که مظلوم کربلا ازدامن جدّ بزرگوار خود برخاست وروانهٔ نزد مادر گردید ودر عرض راه گریهای بلند می کرد پس چون حضرت فاطمه فرزند خودرا بر آنحال مشاهده نمود ازجای خود برجست وسرور سینهٔ خودرا چون جان شیرین درآغوش خود

گرفت وبالشین مرحمت اشك ازصورت وچشم او پاك میكرد ومیفرمود مادرت بفدای توشود چه باعث شده که اینچنین ناله وگریه میکنی پس حضرت فاطمه فرمود که ای پارهٔ دل من آیا خبر نمیدهی مادرخودرا که چه چیز تورا بگریه درآورده است جواب فرمود که مادرجان مخیّراست . پس آنمظلومه اصرار کرده فرمود که ای فرزند بحق من وبحق جد وپدرت که مرا ازسبب گریهٔ خود خبردهی عرض کرد ای مادر گویا جد بزرگوارم اززیادتی بردن من درنزد او بملال افتاده است وخوش نمیدارد که بزیارتش بروم پس آنمعصومه فرمود ای فرزند این سخن را ازکجا میگوئی گفت ای جان مادر ازاینجا میگویم که برادرم حسن را گفتم که بیا برویم بزیارت جدخود پس رفتیم درمسجد درهنگامی که پدرم واصحاب درخدمت آنجناب بودند پس برادرم حسن را اول طلبیده وبرران راست خود نشانید وبعد مرا طلبیده وبرران چپ خود نشانید پس ای جان مادر بهمین اکتفا نمود تا اینکه بوسید دهان برادرم حسن را وطول داد دربوئیدن دهان او پس بعدازآن روی مبارك را بجانب من کرده وازبوسیدن دهان من اعراض نمود وحلقوم مرا بوسید . پس اگر زشت نمیداشت مرا میبوسید مرا مثل بوسیدن برادرم پس فرمود که ای مادر بیا دهان مرا بوکن تا معلوم شود که بوئی میدهد که جدّم ازآن ناخوش آید یا نه پس فاطمهٔ زهرا علیها السلام فرمود که والله ای فرزند نه دهان تورا بوئیست که جدت را ناگوار آید ونه قلب آنجناب ده یك ازخردلی بغض ترا دارد پس مظلوم کربلا عرض نمود که اگر ازمن اکراهی نمیداشت چرا چنین سلوك ورفتار مینمود . آن معصومه درجواب فرمود که ای فرزند والله مکرر ازجد بزرگوارت شنیدم که می فرمود حسین ازمن است ومن ازحسینم وآگاه باشید که هرکس اذیت کند حسین را البته مرا اذیت کرده است ای فرزند گرامی مکرر جدت ترا بردوش خود سوار میکرد ومی فرمود ای خلایق آگاه باشید که هرکس دوست دارد حسین را پس بتحقیق که مرا دوست داشته والله ای فرزند روزی درگهواره گریه میکردی که جد بزرگوارت داخل حجرهٔ من شد وفرمود ای فاطمهٔ طاهره حسینم را ساکت کن که گریهٔ او مرا اذیت می کند ای فرزند روزی تو گریه میکردی جدت فرمود که ای فاطمه حسین را ازگریه ساکت گردان که گریهٔ او اذیت میکند ملئکه را . ای فرزند درزمانی ترا مرضی عارض شد جدت ازجبرئیل تعویذی جهة شفای تو خواهش نمود . ای فرزند آیا خاطر داری آنروزی را که تو وبرادرت درحضور جدت کشتی میگرفتید واو می فرمود که ای حسن بگیر حسین را پس من عرض کردم که ای پدر آیا بزرگتر را جرئت میدهی برگرفتن کوچکتر درجواب فرمود که ای فاطمه اینك جبرئیل ایستاده ومیگوید ای حسین بگیر حسن را پس ای فرزند با اینهمه مهربانیها چگونه میشود که جدت ازتو ملول باشد بیا باهم بخدمت جدت رویم تا حقیقهٔ واقعه را معلوم کنیم پس آنمعصومه دست فرزند خودرا گرفته وگوشهٔ چادر عصمت برزمین کشیده میشد واشکهای آن دو بزرگوار بررخسارهای ایشان جاری بود ابن عباس میگوید که چون ایشان داخل مسجد شدند همه جهت احترام آن معصومه برخاسته بگوشه های مسجد فرار کردیم مگر علی بن ابیطالب ابن عباس میفرماید که چون نظر آن حضرت بجناب فاطمه وحضرت امام حسین افتاد نالهٔ بلندی ازقلب مبارك برکشید وآستین خودرا حجاب رخسارهٔ منورهٔ خود گردانید وچندان گریست که آستینهای آنسرور ترشد پس خاتون یوم جزا وارد شد و عرض کرد السلام علیك یا ابتاه پس آنحضرت درجواب فرمود وعلیك السلام یا فاطمه ورحمة الله وبرکاته

این است اشکهای تو که در دنیا در مصیبت جناب سید الشهدا گریستهٔ پس اگر زبانهٔ آتش قصد تو کند قدری بر آن بریز که زیاد ماز پانصد سال راه از تو بگریزد پس رسول خدا از استماع کلمات جبرئیل روی مبارکش گشوده شد وشاد گردید . پس حضرت فاطمه از سبب خوشحالی آنجناب سؤال نمود آنحضرت وحیهای جبرئیل را باو فرمود . پس آنمعصومه سجدهٔ شکر بجای آورد پس مظلوم کربلا جناب سید الشهدا عرض کرد که ای جد بزرگوار هرگاه دوستان من چنین مشقتها برای من برخود راه دهند شماد رروز قیامت جزای ایشان را چگونه خواهید داد آنحضرت فرمود که گناه کاران ایشان را شفاعت میکنم وخداوند فرموده است که شفاعت مرا در حق ایشان قبول فرماید پس روی مقدس خود را بجانب امیر مؤمنان کرد وعرض کرد که ای پدر جان شما بایشان چه جزا خواهید داد آنحضرت فرمود که ای فرزند قسم یاد میکنم که آب ندهم در روز تشنگی بزرگ مگر ایشان را پس روی مبارک را بجانب امام حسن کرده گفت که ای جان برادر شما بایشان چه عطا خواهید فرمود آنحضرت در جواب فرمود که ای حسین بحق تو قسم که داخل نشوم بهشت را مگر با ایشان . پس آنجناب روی شریف را بجانب حضرت فاطمه گردانیده سؤال کرد که مادر جان شما بدوستان وگریه کنندگان من چه مرحمت خواهید فرمود آنمعصومه فرمود که ای فرزند بعزت وجلال پروردگار قسم وبحق پدرم وشوهرم که بر در بهشت می ایستم باسر برهنه وچشم اشکبار واز خداوند طلب نمی کنم مگر ایشان را واول ایشان را داخل جنت می گردانم وبعد خود داخل خواهم گردید . پس جناب سید الشهدا خود فرمود که ای جد بزرگوار من وبحق شما قسم که تا بچشم خود نه بینم که ایشان پیش روی من داخل جنت میشوند من خود پیش از ایشان داخل نخواهم گردید واز پروردگار خود طلب میکنم که قصرهای ایشان را مقابل قصر من قرار دهد در روز قیامت (٥)

حدیث پنجم در بعض کتب معتبره روایت کرده اند که بعد از شهادت امام همام ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه چون فطرس بر آن قضیهٔ هایله مطلع شد عرض کرد الهی چه بودی که مرا خبر شدی تا با اتباع خود بروی زمین رفتمی وبا دشمنان وی حرب کردمی خطاب از جانب رب الارباب در رسید که اگر آن امر صورت نیافته حال با هفتاد هزار فرشته که تابع تواند بروید بر سر قبر وی ملازم شوید وهر صبح وشام گریه کنید وثواب آب دیدهٔ خود را بآنها که در مصیبت او گریانند بخشید پس فطرس با تابعین بزمین کربلا فرود آمدند وبآنچه مأمور بودند مشغول شدند ٭

حدیث ششم ابوحمزهٔ ثمالی عرض کرد خدمت امام محمد باقر که شما همه قائم بحق میباشید وقیام بأمر امامت وهدایت خلق مینمائید چرا امام عصر وصاحب امر را قائم مینامند وهیچیک از شما را قائم نمی نامند حضرت فرمود که جدم امام حسین را که شهید کردند ملئکهٔ آسمانها نالیدند بخدای تعالی وگریستند وعرض کردند الهنا وسیدنا اتغفل عن قتل صفوتك وابن صفوتك وخیرتك من خلقك ٭ یعنی ای سید واله ما خداوندیکه قادر بر هر چیز وعالم بهمه چیز میباشی آیا غافل شدهٔ یعنی خود را بتغافل می اندازی وبرروی بزرگواری نمی آوری آنچه را نسبت به برگزیدهٔ تو حسین فرزند برگزیدهٔ تو پیغمبر آخر الزمان کردند واورا کشتند وحلم می ورزی براین حادثه ومصیبت بزرگی که عالم را زیر وزبر کرده وفساد آن عالم گیر شده وانتقام اورا نمی کشی وخون اورا نمی خواهی وانت ثارهم وولیّ دمائهم وحال آنکه چون بندهٔ خاص وبرگزیدهٔ تواست وبجهة رضای تو و

از برای تو این همه جور وجفا کشیده وباین مصیبتها وبلاها مبتلا گردیده وتوئی خونخواه او وامثال او از بندگان خاص خود وطلب خون اورا تو باید بنمائی . فرمود قرار بگیرید ای ملئکهٔ من وآرام بهم رسانید که بعزت وجلال خودم قسم چنان انتقامی بکشم از قاتلان فرزند پیغمبر خود که تا امروز وبعد از این از احدی نکشیده باشم ونکشم اگرچه طول بکشد ومدتی بگذرد چه من مثل بندگان خود مجبول وتیزمغز وکم قوت نیستم که بترسم از دست من در روند وفوت شوند ودست رس بایشان نرسانم بلکه منم خداوندیکه نیست خدائی غیر از من هیچ صاحب قوتی مرا عاجز نکند وگریختهٔ از دست من در نرود لااعجل علی من عصانی بالانتقام . تعجیل نمیکنم بر کسیکه مرا معصیت کند در انتقام کشیدن از او . پس پرده از چشم ملئکه برداشت وامامانیکه از ذریهٔ امام حسین بهم رسند بایشان نمود یکی از ایشان ایستاده بود ونماز میکرد جناب الهی فرمود بهمین ایستاده انتقام بکشم از تمام ظالمان وعاصیان . پس جناب اقدس الهی امر فرمود که بروند در زمین آن ملئکه ودر سر قبر آنحضرت مجاور شوند ودر آنجا گریه کنند وتعزیه بدارند وزیارت کنند وطلب مغفرت کنند از برای زیارت کنندگان وگریه کنندگان ودوستان امام حسین تا روز قیامت پس باین جهت اورا قائم گفتند ٭

مؤلف گوید ملئکه ائمهٔ طاهرین وحضرت قائم را در حالت نماز در چه بدن دیدند ودر کجا مشاهده کردند وارواح مقدسهٔ ایشان پیش از تعلق بابدان عنصریه بچه متعلق بوده است ووعا وجودشان چه تحقیق وتوضیح این امور در محلّ دیگر خواهیم نمود ٭

حدیث هفتم در بعض از کتب معتبره نقل کرده اند که روزی جناب مصطفوی در خانهٔ ام السلمه بود که ناگاه امام حسین از در درآمد پس آنجناب سر امام حسین را بسینهٔ خود چسبانید ودهان مبارکش را می بوسید ومی فرمود که این پسر را بغایت دوست میدارم در این اثنا جبرئیل از نزد رب جلیل نازل شد وعرض کرد یارسول الله این طفل را می خواهی فرمود بلی جبرئیل گفت هیچ میدانی که جفا کاران امت تو بعد از تو باوی چه خواهند کرد اورا گرسنه وتشنه در صحرای کربلا تنها وغریب وبی یار وبی مددکار بخواری تمام شهید خواهند کرد . پس خاطر مبارك آن جناب از استماع این خبر پریشان ودیده های مبارکش گریان گردید وخواست که از حق تعالی استدعا کند که همچنانکه جهة اسمعیل فدا وقربانی فرستادی و نذر اورا قبول کردی جهة حسین نیز بفرست وحی باو رسید که ای حبیب ما خلاصی حسین را از شهادت از ما درخواست مکن که ما اورا فدای امت تو ساخته ایم واین گونه ستم ومحنت ومصیبت بروی روا داشته ایم مقصود ما در آنجا خلاصی اسمعیل ودر اینجا مقصود از فدا ساختن حسین خلاصی امت تواست اگر نجات ایشان را طالبی بقتل جگرگوشه ات راضی باش که تا غبار این غم ورنج این الم بر دل تو که پیغمبر مائی وپسر عمت که ولیّ ماست ودختر ت فاطمهٔ زهرا وحسن وحسین نرسد که از سوز دل شفاعت عاصیان امت نمائید ودست دعا وتوسل بجانب من دراز کنید رهائی ایشان از عذاب ممکن نباشد . جناب رسالت پناهی گفت خداوندا من از برای خلاصی امت بقتل جگرگوشه ام حسین راضی شدم وحی رسید که از رضای تو تنهائی کارساز نشود باید پدرش علیّ مرتضی نیز از صمیم قلب راضی گردد پس رسول خدا امیرالمؤمنین را از این

سرّ آگاهی داد حضرت امیر چون این سخن دلسوز را شنید آهی از دل پردرد برکشید وگفت یا رسول الله من پیوسته سرّاً وجهراً تابع فرمان خدا ورضای شما بوده ام وامید وارم تا باشم چنین باشم خطاب رب الارباب بآنجناب دررسید که رضای مادرش فاطمه نیز شرط است آنحضرت چون این وحی بدو رسید گریهٔ او زیاده گردید وچون بافاطمه نیز رمزی ازاین معامله درمیان آورد واین سخن جانسوز راشنید گریه وزاری آغاز نموده وعرض کرد ای پدر بزرگوار خود میدانی که هیچ مادر دل ندهد که بقتل فرزند دلبند خود راضی شود امّا هرچه خدا فرماید وپیغمبر خدا وجناب مرتضی بآن رضا دهند مرا نیز چارهٔ نیست . امّا چون فاطمه این سخنان را میگفت قطرات عبرات ازدیده های حق بین جاری میساخت وازروی حسرت درروی فرزند دلبند خود می نگریست ومیگفت ای جان مادر اگر این امت بی وفا بر تو رحم نکنند امّا مارا جز رحم کردن برامت بیچاره چارهٔ نیست واگرچه ازمثل تو یگانه دل برداشتن بسیار مشکل است امّا خلاصی چندین هزار امت عاصی درآن است لهذا ناچارم در تن دردادن بآن . پس خطاب دررسید که رضای برادرش حسن نیز ضروراست چون امام حسن ازاین معنی آگاهی یافت فرمود که من بقتل برادری چون حسین چگونه راضی شوم بقتل خود راضی هستم امّا قتل حسین بسیار مرا دشوار است امّا چون مشیت الهی تعلق گرفته ونجات امت جدّم براوموقوف فرموده بغیر تسلیم چارهٔ نیست . باز خطاب رسید که چون اصل دراین معامله حسین است واین مصائب براووارد آید بایداو نیز راضی باشد حضرت سیدکائنات نوردیدهٔ خودرا آگاه گردانید سیدالشهدا چون اینسخن را ازجدّ بزرگوار خود شنید گفت ای جد عالیمقدار جان درراه جانان باختن ازصمیم قلب امری سهل وآسان نباشد وباین جهة است که میانهٔ دوستان خدا این قرعه بنام من آمد من نیز دروفای این امر مشکل عهدی وشرطی باخدای خود دارم رسول خدا پرسید که آن کدام است سیدالشهدا عرض کرد خدای تعالی بامن عهد فرماید که اوّل قطرهٔ خون من که ریخته شود برزمین کربلا گناهکاران امت جدّم را بیامرزد درأثنا این مکالمات جبرئیل نازل شد وسلام حقتعالی را بحبیب خود ختم پیغمبران وشفیع گناهکاران رسانید وگفت خدایت می فرماید ماهم عهد کردیم که اوّل قطرهٔ خونی که ازحسین برزمین بچکد گناهکاران امت ترا بیامرزم وهرکه درمصیبت اویکقطره اشک ازدیده ببارد درروز قیامت حشراورا باحسین کنم درمقامی که دربهشت دارد پس امام حسین عرض کرد که رضیت رضیت رضیت •

باب دویم درفضایل واجر وثواب گریه برحضرت حسین که ازجدّ بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت روایت شده وآنجناب خبرداده است ودرآن چند حدیث است •

حدیث اوّل درعوالم است نقلاً عن تفسیر الامام قال الامام علیه السلام قال رسول الله لمّا نزلت واذاخذنا میثاقکم لاتسفکون دمائکم الایة فی الیهود الذین نقضوا عهد رسول الله وکذّبوا رسل الله وقتلوا اولیاء الله افلا انبئکم بمن یضاهیهم من یهود هذه الامّة قالوا بلی یارسول الله قال قوم من امّتی ینتحلون انّهم من اهل ملتی یقتلون افاضل ذرّیتی واطایب ارومتی ویبدلون شریعتی وسنتی ویقتلون ولدیّ الحسن والحسین کما قتل اسلاف الیهود ذکریّا ویحیی وانّ الله یلعنهم کما لعنهم ویبعث علی بقایا ذراریهم قبل یوم القیمة هادیاً مهدیاً من

ولدالحسین المظلوم یحرقهم بسیوف اولیائه الی نارجهنم الا ولعن الله قتلة الحسین ومحبیهم وناصریهم والساکتین عن لعنهم من غیرتقیه تسکتهم وصلی الله علی الباکین علی الحسین رحمة وشفقة واللاعنین لاعدائهم الممتلین علیهم غیظاً وحنقاً . الا وانّ الراضین بقتل الحسین شرکاء قتله . الا وانّ قتله واعوانهم واشیاعهم والمقتدین بهم برآء من دین الله انّ الله یأمر ملئکة المقرّبین ان یتلقوا دموعهم المصوبة بقتل الحسین الی الخزان فی الجنان فیمزجوها بماء الحیوان فتزید عذوبتها وطیبها الف ضعفها وانّ الملئکة لیتلقون دموع الفرحین الضاحکین لقتل الحسین ویلقونها فی الهاویة ویمزجونها بحمیمها وصدیدها وغساقها وغسلینها فتزید فی شدّة حرارتها و عذابها الف ضعفها یشدّد بها علی المنقولین الیها من اعداء آل محمد عذابهم • درجمله فرماید جناب اقدس الهی جلّ وعلا وتبارک وتعالی امر مینماید ملئکهٔ مقربین را که جمع کنند اشکهای گریه کنندگان درمصیبت نوردیده ام حسین را وتسلیم خزنهٔ جنت نمایند وایشان آن را ممزوج بماء الحیوان جنت میکنند . پس زیاده میشود گوارائی وشیرینی وپاکیزگی وعطر وطعم آن هزارمرتبه . وجمع میکنند اشکهای چشمهای خوشحالی کنندگان وخنده کنندگان برکشته شدن نوردیده ام حسین را وممزوج میکنند آنهارا بآبهای جوشیده درجهنم وچرکهای جوشیدهٔ درآن وآبهای متعفن آن وعرقها وچرکهائیکه ازبدن اهل معصیت جاری میشود درآن پس زیاده میگردد حرارت آنها وشدت عذاب آنها هزارمرتبه •

مؤلف گوید درکتاب بحرالاسرار فی حلّ مشکلات الاخبار بیاناتی ازبرای اختلاف آثار بسبب اختلاف اضافات وتعلقات نموده ام خوفاً عن الاطاله اکتفا بآن کتاب شد •

حدیث دویم فی البحار رأیت فی بعض تألیفات بعض الثقات من المعاصرین یروی انّه لمّا اخبر النبی ابنته فاطمه بقتل ولدها الحسین ومایجری علیه من المحن بکت فاطمة بکاءً شدیداً وقالت یاابه متی یکون ذلک قال فی زمان خال منی ومنک ومن علیّ فاشتد بکائها وقالت یاابه فمن یبکی علیه ومن یلتزم باقامة العزاء له فقال النبی یافاطمه انّ نساء امتی یبکون علی نساء اهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال اهل بیتی ویجدّدون العزاء جیلاً بعد جیل فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء وانا اشفع للرجال وکلّ من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده وادخلناه الجنة یافاطمه کل عین باکیة یوم القیمة الاعین بکت علی مصاب الحسین فانّها ضاحکة مستبشره بنعیم الجنة •

همانکه رسول خدا فاطمه را ازشهادت حسین ومصائبی که برآنحضرت وارد آید آگهی داد فاطمهٔ طاهره سخت بگریست وعرض کرد ای پدر این حادثه کی اتفاق خواهد افتاد فرمود وقتی که نه من باشم ونه تو ونه علی . فاطمه برشدّت بکاء بیفزود وهای های بگریست وعرض کرد ای پدر پس کیست بگرید بر فرزند من ومجلس مصیبت اورابپای دارد . رسول خدا فرمود ای فاطمه بدرستیکه زنان امت من میگریند برزنهای اهل بیت من ومردان امت من میگریند برمردهای اهل بیت من وعزای فرزند مرا درهرسال طایفهٔ بعد ازطایفهٔ تازه می کنند همانکه روزقیامت شود توشفاعت می کنی زنان را ومن شفیع میشوم مردان را وهرکس برحسین گریسته دست اورامی گیریم ودربهشت درمیاوریم . ای فاطمه همه چشمهای مردمان درقیامت گریان است مگرچشمی که برحسین گریسته باشد چه اوخندان وشادان بنعیم بهشت خواهد بود

راقم حروف گوید اگر ارواح شیعه وگریه کنندگان بشنیدن این مژده ازشدّت فرح ونشاط قالبها و بدنهارا تهی کنند جای ملامت نخواهد بود چه مژده ازاین بالاتر وکدام سعادت ازاین بهتر که بانگ شور قلب مبارک صدیقهٔ کبری آرام شود وپدربزرگوارش باین گریه ها واشکها اوراتسلی ودلداری دهد و بسبب این گریه درقیامت خندان وشادان ودست دردست پیغمبرداخل بهشت شود •

حدیث سیم روایت ابن عباس است که بعض فقرات آن نقل شد فقال الحسین علیه السلام فا جزاؤهم عندك یوم القیمة یاجداه فقال یاولدی اشفع بذنب المذنب منهم یوم القیمة عندالله تعالی وقد اعطانی ذلك حضرت حسین عرض کرد ای جدّ بزرگوار جزای زایران وگریه کنندگان وعزاداران من درنزدتو چیست درروزقیامت فرمود ای نوردیده گناه کاران ایشان را دردرگاه اله شفاعت مینمایم وخداوند متعال شفاعت مراقبول فرماید وایشانرا بیامرزد •

حدیث چهارم مروی است که روزی رسول خدا باجمعی ازاصحاب درموضعی نشسته بودند وامام حسن وامام حسین نزدوی حاضربودند رسول خدا نگاهی بایشان کرد وآهی ازدل بردرد برکشید وفرمود چگونه خواهد بود حال شما هرگاه شمارا درراه خدا شهید کنند ایشان گفتند که ما صبر خواهیم کرد . پس آنحضرت فرمود که حسن را به زهر ازپادرآورند وحسین را به تیغ بیدریغ سرازتن جدا کنند وتن اورا درصحرا بیفکنند وزنان واطفال اورا اسیرکنند جناب سید شهدا گفت یاجدّا هل یزورنا من بعد قتلنا احد آیا کسی بعد ازکشته شدن ما مارازیارت خواهد کرد حضرت فرمود طایفهٔ ازراه های دور بزیارت شما خواهند آمد وبرمصیبت شما خواهند گریست وبرشما نوحه وزاری خواهند کرد وامید شفاعت ازمن خواهند داشت وچون روزقیامت شود من درموقف حساب خواهم ایستاد ودست ایشان را خواهم گرفت وازاهوال قیامت ایشان را خلاصی خواهم داد وبه بهشت داخل خواهم کرد •

حدیث پنجم ازام السلمه مروی است که روزی جناب رسالت پناهی درخانهٔ من نشسته بود وچشم انتظار برراه جگرگوشه گان خود نهاده بود که ناگاه امام حسین داخل شد وبرسینهٔ مبارك آنحضرت نشست و آنجناب باشوق تمام بانحضرت پرداخت واورا تنگ درآغوش کشید وچون امام حسین ازروی سینهٔ آنجناب بلند شد جبرئیل نازل شد وپیغام شهادت آنحضرت واولاد واصحاب اورا ازجانب رب العزة رسانید چون حضرت رسالت این پیام جان سوزراشنید رنگ مبارکش متغیرشد . ام السلمه چون رنگ آنجناب را متغیردید ازسبب آن پرسید آنجناب فرمود ای ام السلمه دراین ساعت جبرئیل امین خبرداد مرا که سنگ دلی بیرحم حلق نازنین فرزندم را بخنجرکین ببرّد ودرآن وقت نه پدرش علی زنده باشد که اورا یاری کند ونه برادرش حسن مجتبی درحیات باشد که اورامددکاری نماید ونه مادرش درحیات باشد که براو نوحه وزاری نماید امّا بعض امتان من هرساله بمراسم تعزیه داری اوقیام نمایند واشك حسرت ازدیدگان فروریزند بحق آن خداوندی که جان من درقبضهٔ قدرت اواست که بمکافات این عمل همهٔ ایشان را شفاعت کنم ودربهشت عدن نزد خود جای دهم . پس آنحضرت مشتی ازخاك بأم سلمه داد وگفت این خاك همان زمین است که فرزند مرا درآن شهید کنند بگیر ودرشیشهٔ کن وچون نزدیك بقتل اوشود این خاك متغیر

گردد وچون شهید شود مثل خون بسیارسرخی که ازشدّت سرخی میل بسیاهی کند ازآن بجوشد ام سلمه گوید که من آنخاك را درشیشه کردم وبعد ازوفات آنحضرت آن شیشه را درنهایت دقت واهتمام محافظت می نمودم وازخود جدا نمی کردم تاوقتیکه امام حسین عازم سفرعراق شد حزن واندوه من روز بروز افزون ترمی گردید تاآنکه ماه محرم داخل شد درآن خاك نظرکردم دیدم متغیر گردیده وروزبروز تغیرآن زیاده می شد تاآنکه روزدهم محرم نگاه کردم دیدم خون تازه ازآن می جوشد ازمشاهدهٔ آن گریستم و فریاد برآوردم حسین شهید گردیده است الخبر •

(باب سیم) در ذکر آنچه روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در فضیلت واجر وثواب گریه بر حضرت حسین ارواحنا فداه واقتصار میشود بذکر سه حدیث (•)

(حدیث اوّل) فی العوالم عن الخصال قال امیر المؤمنین انّ الله تبارك و تعالی اطلع الی الأرض فاختارنا واختار لنا شیعة ینصروننا ویفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویبذلون اموالهم وانفسهم فینا اولئك منّا و الینا و قال کل عین یوم القیمة باکیة وکل عین یوم القیمة ساهرة الا عین من اختصه الله بکرامته و بکی علی من ینتهك من الحسین و آل محمد . میفرماید خداوند متعال مشرف ومطلع شد بر ارض و مارا اختیار کرد وبرگزید . آنگاه اختیار کرد از برای ما شیعهٔ ما راکه نصرت میکنند ما را وشاد میشوند در شادی ما ومحزون میشوند در حزن واندوه ما وبذل میکنند جان و مال خود را در راه ما ایشانند از ما و بازگشت ایشان بسوی ما است . آنگاه فرمود هر چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی در آن روز بیدار و در حرکت وحیران است مگر چشم کسیکه خداوند اورا مخصوص فرموده باشد بکرامت خود و گریسته باشد بجهة آن مصیبتها و بی احترامیها که نسبت بحسین و اهل بیت رسول خدا وارد شده است (•)

(حدیث دویم) در روایت ابن عباس که بعضی از آن نقل شد از فقرات آن حدیث شریف این است . فنظر الی ابیه . حسین علیه السلام ملتفت شد بپدر بزرگوارش امیر المؤمنین . و قال وانت یاابتاه مایکون جزاؤهم عندك یوم القیمة فقال له یاولدی لاسقی یوم العطش الاکبر الا ایاهم عرض کرد ای پدر بزرگوار تو در روز قیامت بزیارت کنندگان وعزاداران وگریه کنندگان من چه جزامیدهی فرمود ای نور دیده سیراب تمایم در روز عطش اکبر مگر آنهارا (•)

(حدیث سیم) در بعض کتب معتبره نقل شده است که چون ماه مبارك رمضان داخل شد روزی آنحضرت بمسجد کوفه آمد وبر بالای منبر رفت وخطبهٔ مشتمل بر حمد خدا وصلوات بر جناب رسالت پناهی خواندومردم رامو عظهٔ شافیه ونصیحت وافیهٔ کافیه فرمودواز عقوبات اخروی ترسانید ومثوبات جاودانی امیدوار گردانید پس بجانب چپ منبر نظر کرد دید امام حسن نشسته فرمود یا بنی کم مضی من شهرنا هذا امام حسن عرض کردسیزده روزپس نظر بطرف چپ نمود امام حسین رادید نشسته فرمود یابنی کم بقی من شهرنا هذا عرض کرد هفده روز پس دست برسر مبارك خود گذارد ومحاسن خود فرود آورد وفرمود . لیخضبن اشقی الناس فی هذا الشهر من دم رأسی و این شعر را خواندند (•)

§ اريد حياته ويريد قتلي § عذيرك من خليلك من مراد §

يعني بد بخت ترين خلق در اين ماه ريش مرا از خون سرم خضاب خواهد نمود و من حيات او را ميخواهم و او هلاك مرا طالب است . پس حضرت گريست چنان گريستني كه ريش مباركش از اشك چشمش تر شد وحاضران نيز صداى خود را بگريه بلند نمودند . آنگاه فرمود ايها الناس گمان نكنيد كه گريهٔ من از ترس مردن است واز مرگ ميترسم و الله انّ ابن ابيطالب آنس بالموت من الطفل بثدي امّه . بخدا قسم انس علي بمرگ بيش ازطفل است بپستان مادر . ومن هميشه مشتاق مردن بوده ام وانتظار شهادت را مى كشيدم بلكه گريهٔ من بجهة دو فرزند مظلوم من است كه يادگار از رسول خدايند و با وجود غربت و دورى از وطن كه مدينهٔ رسول خدا باشد وگرفتارى هجران مادر بدرد بى پدرى گرفتار شوند وچه ظلمها از جفاكاران امت بايشان برسد ودر آخر يكى از ايشان بزهر هلاك شود و هفتاد پارهٔ جگر او ازحلقومش بيرون آيد وديگريرا اشاره بسيد الشهدا نمود درصحراى كربلا بالب تشنه وشكم گرسنه شهيد نمايند وبدن او را بى كفن و دفن در بيابان بيندازند و سر او را شهر بشهر وديار بديار بگردانند . بعد از آن فرمود سلام مرا بغايبان برسانيد وبگوئيد از زبان من كه هر كه در مصيبت فرزندان من بگريد و در ماتم ايشان بنالد وازغريبى وبى كسى ايشان محزون شود گريه وناله او نزد من ضايع نشود پس آنحضرت ازمنبر بزير آمد و شبي در خانهٔ امام حسن و شبي درخانهٔ امام حسين افطار ميفرمود وزياده از سه لقمه تناول نميكرد وميفرمود كه ملاقات من بپروردگار نزديك شده وميخواهم چون امر پروردگار رسد آلوده نباشم الخبر

(باب چهارم) در آنچه روايت شده است از حضرت مجتبى در فضيلت و اجر گريه بر حضرت حسين در حديث ابن عباس است . فقال و انت ما تفعل يا اخى الحسن فقال الحسن و حقك يا اخى لا ادخل الجنة الا معهم . حضرت حسين ببرادر بزرگوارش عرض كرد اى برادر رفتار تو بازوار و گريه كنندگان وعزاداران من چه خواهد بود فرمود اى برادر بحق تو داخل نشوم ببهشت مگر با ايشان (٥)

(باب پنجم) در آنچه از خود حضرت حسين وارد شده است از فضيلت واجر وثواب گريه نمودن بر مصيبتهاى جان سوزش ودر آن چند حديث است (٥)

(حديث اوّل) فى العوالم و المجالس مسنداً عن المنذر عن الحسين بن على قال ما من عبد قطرت عيناه فينا قطرة او دمعت عيناه فينا دمعة الا بوّاه الله فى الجنة حقباً . فرمود حضرت حسين نيست بندهٔ كه چشمهايش در مصيبت ما قطرهٔ بچكاند يا اشكى بريزاند الا آنكه خداوند متعال او را در بهشت جاى دهد در مدتى كه از براى آن انقطاعى وآخرى نباشد . احمد بن يحيى كه از سلسلهٔ رواة اين خبر است گويد من حضرت حسين را در خواب ديدم عرض كردم بمن چنين روايت كرده اند كه فرمودهٔ نيست بندهٔ در مصيبت ما قطرهٔ بچكاند يا اشكى بريزاند مگر آنكه خداوند متعال او را در بهشت جاى دهد هميشه امام فرمود بلى من گفته ام عرض كردم پس مرا حاجت بنقل از ديگران نيست . (بيان) حقب كنايه از دوام است . و در معانى الاخبار از حضرت صادق روايت كرده است كه آنجناب در آيهٔ شريفهٔ . لابثين

فيها احقاباً . فرمود هشت حقب است هر حقبى هشتاد سال است و هر سالى سيصد و شصت روز است و هر روزى هزار سال است از سالهائيكه شما مى شماريد و بعضى گفته اند هر حقبى هفتاد خريف است و هر خريفى هفتصد سال است و هر سالى سيصد و شصت روز است و هر روزى هزار سال (٥)

(حديث دويّم) در بعض كتب معتبره است روى عن منذر الثورى انه قال سمعت باذنى من الحسين انه قال من عبر قطرة واحدة فى مصيبتى خلده الله تعالى معى فى الجنة ابد الآبدين . روايت شده ازمنذر ثورى او ميگويد با دو گوش خود شنيدم از حضرت امام حسين كه فرمود هر كس در مصيبت من بقدر يكقطره اشك بريزد مخلد ميگرداند اورا خداوند عالم با من در بهشت هميشه (٥)

راقم حروف گويد لذّت اين كلام شريف و بزرگى اين مژده كه از لسان معجز بيان حسين ارواحنا فداه جارى شده نه لسانرا ياراى تقرير و نه خامه را عهدهٔ تحرير باشد و از براى آنانكه دلشان منوربنور ايمان است همين يك حديث شريف كفايت است در اهتمام باين عبادت نمودن وغفلت از آنرا برخود روا نداشتن (٥)

(حديث سيم) فى بعض الكتب المعتبره عن الحسين من دمعت عيناه فينا قطرة بوّاه الله فى الجنة حقباً . فرمايد كسيكه از چشمهاى او يكقطره اشك در مصيبت ما بيرون آيد جاى ميدهد خداوند متعال او را در بهشت در مدّتى طولانى كه انقطاع و آخر نداشته باشد (٥)

(حديث چهارم) در روايت ابن عباس است كه سابق نقل شد فقال الحسين و انا يا جدّاه وحق ربى وحقك ان لم يدخلوا الجنة بين يدىّ لم ادخل قبلهم واطلب من ربى ان يجعل قصورهم مجاورة لقصرى يوم القيمة . همانكه جزاى زايران وگريه كنندگانرا ازجد وپدر ومادر وبرادر شنيد عرض كرد من خود اى جدّ بزرگوار بحق خدايم سوگند وبحق تو قسم تا آنها داخل در بهشت نشوند من وارد نشوم واز خدايم ميخواهم كه قصور ايشانرا بپهلوى قصر من قرار دهد در روز آخرت (٥)

(تذنيب) يكى ازعلمارا در ذيل اين خبر سؤال وجوابى است براى تنبه ناظرين نقل ميشود . اما سؤال اين است كه بمقتضاى كلام امام در اين روايت قصرهاى زوار وگريه كنندگان وعزا داران در بهشت عنبر سرشت مجاور وهمسايهٔ قصر آن بزرگوار است و اين ممكن نباشد چه زيارت كنندگان از روز شهادت تا قيام قيامت از عدّ وحصر خارجند و با اين مجاورت تمام آنها صورت نه بندد وممكن نباشد . و امّا جواب از اين اشكال آنكه حضرت حسين را در آخرت مانند دنيا ابدان برزخيه و اجساد مثاليهٔ عديده است لا تعد ولا تحصى بحسب حيطه وسعهٔ روحيهٔ آن بزرگوار وهر بدنى از ابدان در قصرى باشد تا مجاورت براى قصور آنها محقق گردد (٥)

(راقم حروف گويد) اين كلام خالى از متانت است جدّاً وبيانش از وضع كلام خارج است وهمانا اصل سؤال در غير محل است چراكه عالم آخرت عالمى ديگر است اوضاع آن عالم را قياس بر اين دنيا نتوان كرد واينمطلب بر مطلعين بر اختلاف عوالم ومقتضيات آنها ظاهر وروشن است وآنگهى صدق مجاورت را وسعتى است خاصه در مورد خبر كه نظر باتصال و قرب مكانى نيست و آنگهى در خبر همين

قدر است که از خدا میخواهم قصرهای آنها را مجاور قصرهای من قرار دهد و صدق ایمنی را چه حاجت بالتزام بتعدد ابدان وبودن هر بدنی در قصری وکثرت قصرهای آن بزرگوار در دار آخرت باندازهٔ که قصور همه دوستان و شیعیان مجاور شود آنها را هم نه جای استبعاد است و برای دفع استبعاد همین یك خبر کافی است که در کافی و کتب معتبره است فرمود خاتم انبیا بحضرت امیر المؤمنین ان الله عز وجل یعلم من الحساب ما لا یبلغه عقول الخلق انه یضرب الفاً وسبعمأته فی الف وسبعمأته ثم ما ارتفع من ذلك فی مثله الی ان یفعل ذلك الف مرة ثم آخر ما یرتفع من ذلك فی مثله الی ان یفعل ذلك الف مرة ثم آخر ما یرتفع من ذلك عدد ما یهبه الله تعالی لك فی الجنة من القصور قصر من ذهب وقصر من فضه وقصر من لؤلؤ و قصر من زبرجد و قصر من زمرد و قصر من جوهر و قصر من نور رب العالمین رب العزة واضعاف ذلك من العبد والخدم والخیل والجنیب تطیر سماء الجنة وارضها فقال علی علیه السلام حمداً لربی و شکراً قال رسول الله و هذا العدد هو عدد من یدخلهم الله الجنة و یرضی عنهم بمحبتهم لك و اضعاف هذا العدد من یدخلهم الله النار من الشیاطین من الجن والانس ببغضهم لك ووقیعتهم فیك وتنقیصهم ایاك . خاتم انبیا فرمود بحضرت امیر خداوند متعال میداند آنقدر از حساب را که عقول و اوهام خلق بان نرسد واحاطه نماید ضرب میکند هزار و هفتصد را در مثل خود وحاصل ضرب را در مثل خود وهمچنین تا هزار مرتبه پس از آن عدد حاصل را ضرب میکند در مثل خود وهمچنین حاصل ضرب را در مثل خود تا هزار دفعه پس آخر عددیکه از این ضربها حاصل شود عدد قصرهائی است که حقتعالی بتو عنایت میکند الخبر (٭)

(باب ششم) در ذکر آنچه از حضرت سجاد روایت شده در فضیلت گریه بر آن بزرگوار ودر آن چند خبر است ٭

خبر اول فی العوالم عن المنذر قال علی بن الحسین یقول من قطرت عیناه فینا قطرة و دمعت عیناه فینا دمعة بوأه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها حقباً . راوی گوید که از حضرت سجاد علیه السلام شنیدم میفرمود هر کس چشمهایش در مصیبت ما قطرهٔ بچکاند و اشك در مصیبت ما جاری گردد جای میدهد خداوند متعال بآن اشکها در بهشت غرفهائیکه ساکن شود در آنها همیشه (٭)

خبر دویم فی العوالم عن تفسیر علی بن ابرهیم مسنداً عن ابیجعفر علیه السلام قال کان علی بن الحسین یقول ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعة حتی یسیل علی خده بوأه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً . و ایما مؤمن دمعت عیناه دمعة حتی یسیل علی خده لاذی مسنا من عدونا فی الدنیا بوأه مبوء صدق فی الجنة . وایما مؤمن مسه اذی فینا فدمعت عیناه حتی یسیل دمعه علی خدیه من مضاضة ما اوذی فینا صرف الله عن وجهه الاذی وآمنه یوم القیمة . فرماید هر دوستیکه بگرید برقتل حسین چنانکه جاری شود اشکش برچهره خداوند اورا دربهشت منزلت صدیقین دهد وهر دوستی که درراه ما اذیت بیند واشکش برویش جاری وروان گردد از ستم ووجیکه برما فرود آمده خداوند رنج وستم از او بگرداند واورا ازسخط خود در قیامت وازآتش جهنم ایمن دارد .

خبر سیم ابن طاوس ره مرسلا عن الباقر قال کان علی بن الحسین یقول ایما قوم ذرفت عیناه لقتل الحسین بن علی حتی یسیل علی خده بوأه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً . وایما مؤمن دمعت عیناه دمعة حتی یسیل علی خده لاذی مسنا من عدونا فی الدنیا بوأه الله مبوء صدق فی الجنة . وایما قوم قد اذی فینا صرف الله عن وجهه الاذی وآمنه یوم القیمة من سخط النار .

خبر چهارم درکتب معتبره ازحضرت صادق روایت کرده اند که جناب سید سجاد همیشه میفرمود که هر مؤمنی که یك قطره اشك چشم او جاری شود بر صورت او از برای شهادت حضرت حسین بن علی جای میدهد اورا خدای تعالی درغرفهٔ ازغرفات جنت در زمانی که از برای او انقطاعی و آخری نباشد . وهر مؤمنی که ازدیدهٔ او یکقطره اشك بررخسار اوجاری شود بجهة اذیتهائی که بما رسیده است ازدشمنان ما جای دهد اورا خداوند دربهشت درمکان صدیقان وهر مؤمنی که باو بجهة ما اذیت برسد ازدشمنان ما که باعث آن شود که آب دیدهٔ او برروی اوجاری بشود دفع فرماید خداوند متعال از روی او اذیت را وایمن گرداند در روز قیامت اورا ازسخط خود وازآتش جهنم .

باب هفتم در ذکر آنچه وارد شده است ازحضرت باقر در فضیلت واجر وثواب گریه برآن بزرگوار و در آن چند حدیث است .

حدیث اول درعوالم روایت کرده عن ابیجعفر قال ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین دمعةً حتی یسیل علی خده بوأه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً . فرماید هر مؤمنی که در مصیبت حسین اشکش جاری شود برویش خداوند عالم جای دهد اورا دربهشت غرفهائیکه همیشه ساکن شود درآنها .

حدیث دویم فرمود امام محمد باقر من ذرفت عیناه علی مصاب الحسین ولو کان مثل جناح البعوضة غفر الله ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر . کسیکه بریزد آب چشمش درمصیبت حسین اگرچه بمقدار بال پشه باشد خداوند متعال میآمرزد گناهان اورا اگرچه باندازهٔ کف دریا باشد .

حدیث سیم فی کتاب النصوص عن الکمیت قال دخلت علی سیدی ابیجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فقلت انی قلت فیکم ابیاتاً فقال هات الی ان قال علیه السلام ما من رجل ذکرنا اوذکرنا عنده فیخرج من عینه ماء ولو مثل جناح البعوضة الا بنی الله له بیتاً فی الجنة وجعل ذلك الدمع حجاباً بینه وبین النار الخبر .

حدیث چهارم فرمود امام باقر درذیل حدیثی نیست کسی که یاد نماید اهل بیت و مصیبتهای ایشانرا ورقت کند مگر آنکه ملئکه پشت اورا مسح نمایند وتمام گناهانش آمرزیده شود مگر گناهی باشد که او را از ایمان خارج نماید .

حدیث پنجم حضرت باقر میفرماید رحم الله شیعتنا لقد شارکوا بطول الحزن علی مصاب جدی الحسین . خداوند رحمت فرماید شیعیان مارا بتحقیق که شراکت وهمراهی نمودند باما اهل بیت بطول دادن حزن و غم خودرا درمصیبت جد من حسین . پس هر مؤمنی که ازچشم او این قدر اشك بیرون آید که برصورتش جاری بشود بجهة محزون شدن ازاذیتهائی که بما اهل بیت رسیده است ازدشمنان ما در دار دنیا خداوند عالم جای دهد اورا در منزل جنان با صدیقان .

پس آنمعصومه گفت که ای سید وآقای فاطمه چگونه شد که دل حبیبم راشکسی آیا خود نفرموده که حسین ریحانهٔ من است که باو مسرور وخوشحال میشوم آیا خود نفرموده که حسین بمنزلهٔ چشم سر من است ای پدر بزرگوار آیا خود نفرموده که حسین بهتر از اهل آسمانها وزمینها است آیا نفرموده که میبویم بوی بهشت را از حسین فرمود که بلی اینهارا گفته ام پس آنمعصومه عرض کرد که پس بچه سبب اورا نبوسیده مثل بوسیدن برادرش حسن که اینك او بگریه درآمده هرچند اورا ساکت میگردانم ساکت نمیشود وامر بصبر میکنم صبر نمیکند واورا آرام میدهم آرام نمیگیرد آنحضرت درجواب فرمود که ای دختر در این امر سرّی است که اگر برآن مطلع شوی میترسم که عیش وزندگانی تو تیره وتار شود وقلب تو بشکند . پس آن صدیقه عرض کرد که بحق خودت که این راز را از من مخفی مدار پس چون آنمعصومه آنحضرت را قسم داد دراول فرمود که انا لله وانا الیه راجعون وبعد از آن فرمود که ای دختر اینك جبرئیل از پروردگار جلیل خبر میدهد مرا که فرزند تو حسن کشته میشود بزهر جفا بدست زوجهٔ خود جعده دختر اشعث بن قیس کوفی پس بوسیدم موضع زهر خوردن اورا بعد از بوسیدن آن وحسین فرزند تو کشته وشهید میشود بخنجر شمر بن ذی الجوشن ضبابی کوفی پس بوسیدم حلقوم حسینم را بعد از بوسیدن . ابن عباس میگوید که چون سخن رسول خدا باینجا رسید حضرت فاطمه گریهای بسیار کرد وهمهٔ اصحاب از گریهای آنمعصومه بگریه درآمدیم پس آنمظلومه سیلی عزا برروی خود زد وخاك مصیبت برسر خود ریخت وچون صدای حضرت فاطمه بلند شد زنان مهاجر وانصار که در مدینه بودند از برای یاری جمع شدند وچنان صداها بناله وصیحه وگریه بلند کردند که مسجد وهر که در آن بود بلرزه وزلزله درآمدند حتی آنکه ما گمان کردیم که جنیان باما گریه میکنند ابن عباس میگوید که حضرت فاطمه سؤال نمود که ای پدر در کدام زمین این مصیبتها برسر فرزندم حسین خواهد آمد در مدینه است یا غیر آن درجواب فرمود که در زمینی واقع خواهد شد که نام او کربلا است پس سؤال نمود که چگونه فرزندم کشته خواهد شد آنحضرت گریست وفرمود ای فاطمه مصیبت او اعظم مصیبتها است بدانکه اهل کوفه نامه‌ها باو نویسند که توئی خلیفة الله فرزند خلیفة الله برحمهٔ ما واین حکمی است که از جانب خدا ورسول واجب گردیده است برما وچون اجابت دعوت ایشان نماید ووارد کوفه گردد اورا بقتل رسانند درحالتیکه غریب وبیکس و تشنه بوده باشد هرچند ناله واستغاثه کند وبگوید که امامن ناصر ینصرنا امامن مجیر یجیرنا فلم یجبه احد یعنی آیا یاری کنندهٔ هست که مارا یاری کند وآیا پناه دهندهٔ هست که مارا پناه دهد احدی اورا جواب ندهد پس اورا مثل گوسفندی بقتل رسانند وبکشند اولاد اورا واولاد برادرش حسن را وانصار ویاوران اورا و سرهای همهٔ ایشان را برسر نیزه‌های بلند کنند وهمهٔ دختران وزنان وخواهران اورا باحسرت وآه وناله باسیری برند ودر اطراف شهرها ودیارها بگردانند پس چون فاطمهٔ زهرا اینگونه کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید وبر کیفیت شهادت فرزندان واسیری دختران خود مطلع گردید نعرهٔ از جگر برکشید وبنالهٔ جان گداز صیحه زد وفرمود واحسیناه وواولداه وامهجة قلباه وواغریباه ابن عباس میگوید که از نالهای آن مظلومه جمیع اهل مسجد بگریه وناله وزلزله درآمدند وبعد از آنکه همهمهٔ ناله‌ها آرام گرفت آنمعصومه روی خود را بجانب پدر کرده وگفت که ای جان پدر من میباید که فرزندان یتیم وبیکس اورا پرستاری نمایم

ومن میباید که حسینم را غسل داده حنوط کرده کفن نموده درخاك بسپارم حضرت خاتم فرمود که ایفاطمه این مصیبت کبری واقع خواهد گردید بعد از ارتحال من وتو وپس از شهادت پدر وبرادرش پس سؤال نمود که ای پدرجان این مصیبت درکدام ماه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود درماهی که اسم آن محرّم است ودر روز دهم آن که روز عاشورا است که اهل کفر جدال وقتال را درآن ماه حرام میدانستند وفسقه وفجرهٔ امت من فرزند مرا بقتل میرسانند وهرگز شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود . پس فاطمهٔ طاهره عرض نمود که ای جان پدر درهرگاه هیچ یك از ما نباشیم که حسین را غسل میدهد که اورا کفن میکند که براو نماز میگذارد رسول خدا درجواب فرمود که ای فاطمهٔ طاهره نه کسی اورا غسل میدهد ونه کسی اورا کفن می کند ونه کسی براو نماز میکند بلکه جسد اورا دربیابان می اندازند وآفتاب براو خواهد تابید وسر فرزندت را برسر نیزه در اطراف شهرها ودیارها بگردانند چون آنمادر مهربان اینگونه سخنان استماع نمود نالهٔ عظیم بواحسیناه وواولداه وواحسرتاه برکشید وچون جناب مظلوم کربلا خود حاضر بوده وبگوش خود وقایع جان گداز خود را از جد خود استماع نمود صیحه ونعره زد وگفت الجد والانبار مصیبت من بسیار بزرگ وامر من عجب دشوار وعظیم است و شروع بگریه نمود پس از گریهٔ جناب سید الشهداء روحنا له الفداء جد وپدر ومادر وبرادر وجمیع حاضران در مسجد بناله وگریه وزاری درآمدند وچنان شور وگریه شد که نتوان بیان نمود که ناگاه پیك حضرت رب العالمین جبرئیل امین نازل شد وعرض کرد که السلام علیك یا اخی محمد یعنی سلام برتو باد ای برادر من محمد بدانکه خداوند علیّ اعلی بتو سلام میرساند وترا بخصوص تحیت واکرام خود میگرداند ومیفرماید که فاطمهٔ زهرا را ساکت گردان که بحق خداوند قسم که گریه ونالهٔ او همهٔ ملائکه های آسمانها را بگریه وزاری درآورده است پس جبرئیل عرض کرد که جناب اقدس الهی میفرماید که فاطمه را تسلّی ده ومطلع گردان که زود باشد که خلق فرمایم شیعیان طاهر ومطهّری چند که مالهای خود را صرف کنند وبدنها وجانهای خود را بتعب اندازند درراه زیارت قبر مقدس او ودر مجالس بسیار با یکدیگر جمع شوند ودر نزد ذکر مصیبت او ظاهر گردانند خون دلهای خود را وجاری گردانند اشکهای ریزان را بر رخسارهای خود وچه بسیار طول کشد بیداریهای ایشان جهة اقامهٔ عزای او وایشان را کسالت وسستی وبازکشتی نباشد از تعزیه داری برای او وبعقد درآورند زنان طاهرات از امت مرا پس اولادهای طاهرهٔ مطهّره خداوند بایشان عطا فرماید که همه از دوستان ومجاوران وزیارت کنندگان قبر فرزند او باشند وعلیّ الدوام برسر قبر او رفت وآمد ومجاورت کنند تا آن زمانی که فرزند او که قائم آل محمد است بطلب خون خواهی خون او وخون هر مظلومی وهر نبیّ وهر وصیّ نبیّ ظاهر گردد پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد بشارت ده زیارت کنندگان اورا بعد از شهادت او وآگاه گردان ایشان را که هر کس زیارت کند اورا بعد از کشته شدن او خواهد بود از برای هر یك از قدمهای او ثواب یك حجّ مقبول . وهر کس یك درهم خرج کند در عزاداری او یا در راه زیارت او آن درهم را ملائکه از برای او تجارت می کنند تا در روز قیامت ودر عوض هر درهمی هزار حسنه باو می دهند وقصری در بهشت برای او بنا می کنند یا محمد خبردار کن امت خود را که هر کس بیاد آورد مصیبت اورا وبگرید جمع میکنند ملائکه اشکهای اورا در شیشه‌هائی از بلور ودر روز قیامت تسلیم او می کنند وباو میگویند که ای ولی خداوند

حدیث ششم فی حدیث علقمه عن الباقر که درخصوص روز عاشورا وارد شده است حاصل بعض فقراتش انکه هرکس ندبه کند وگریه کند برحضرت حسین و اهـل خانهٔ خودرا بگریه وا دارد و در خانهٔ خود نوحه سرائی کند وبایکدیگر تعزیت بگویند که عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین وجعلنـا و ایاکم من الطالبین لثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد . امام باقر فرماید انکسانی که اینگونه رفتار نمایند من ضامن هستم برایشان ثواب دوهزار حج ودوهزارعمره ودوهزارغزوه .

باب هشتم دراخباریکه وارد شده است ازحضرت صادق درفضیلت گریه برحضرت ابی عبدالله ارواحنا فداه ودرآن جند حدیث است .

حدیث اول فی العوالم عن کامل الزیاره مسنداً عن زراره قال قال ابوعبدالله یا زراره السمآء بکت علی الحسین اربعین صباحاً بالدّم وانّ الارض بکت اربعین صباحاً بالسواد وانّ الشمس بکت اربعین صباحاً بالکسوف والحمرة وانّ الجبال تقطعت وانتشرت وانّ البحار تفجرت وانّ الملئکة بکت اربعین صباحاً علی الحسین و ما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اکتحلت حتی اتینا رأس عبیدالله بن زیاد لعنـة الله و مازلنـا فی عبرة بعده وکان جدّی اذا ذکره بکی حتی تملأ عیناه لحیته وحتی یبکی لبکائه رحمة له من رآه وانّ الملئکة الذین عند قبره یبکونه فیبکی لبکائهم کل من فی الهوآء و السمآء من الملئکة ولقد خرجت نفسه فزفرت جهنم زفرة کادت الارض تنشق لزفرتها ولقد خرجت نفس عبیدالله بن زیاد لعنه الله فشهقت جهنم شهقة لولا انّ الله حبسها بخزانها لاحرقت من علی وجه الارض من فورها ولو یؤذن لها ما بقی شیٔ الا ابتلعته ولکنها مأمورة مقصودة ولقد عتت علی الخزان غیر مرّة حتی اتیها جبرئیل فضربها بجناحه فسکنت و انها لتبکیه و تندبه و انها لتتلظی علی قاتله ولولا من علی الأرض من حجج الله لنقضت الأرض واکفئت ما علیها و ما تکثر الزلازل الا عند اقتراب الساعة وما عین احب الی الله ولا عبرة من عین بکت ودمعت علیه وما من باك یبکیه الا وقد وصل فاطمة واسعدها علیه و وصل رسول الله وادّی حقنا وما من عبد یحشر وعینه قریرة والبشارة تلقاه والسرور علی وجهه والخلق فی فزع وهم آمنون والخلق یعرضون وهم حداث الحسین تحت العرش وفی ظل العرش لا یخافون سوء الحساب یقال لهم ادخلوا الجنة فیأبون ویختارون مجلسه وحدیثه وانّ الحور العین لترسل الیهم انا قـد اشتقناکم مع الولد المخلدون فما یرفعون رؤسهم الیهم لما یرون فی مجلسهم من السرور والکرامة وانّ اعدائهم مسحوب بنا صیته الی النار ومن قائل ما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم . وانهم لیرون منزلتهم وما یقدرون ان یدنوا الیهم ولا یصلون الیهم وانّ الملئکة لتأتیهم بالرساله من ازواجهم ومن خزانهم علی ما اعطوا من الکرامة فیقولون نأتیکم ان شاء الله تعالی فیرجعون الی ازواجهم بمقالاتهم فیزدادون الیهم شوقاً اذاهم خبروهم بما هم فیه من الکرامة وقربهم من الحسین فیقولون الحمد لله الذی کفانا الفزع الأکبر واهوال القیمة ونجانا مما کنا نخاف ویؤتون بالمراکب والرحال علی النجایب فیستوون علیها وهم فی الثنآء علی الله والحمد لله والصلوة علی محمد وعلی آله حتی ینتهوا الی منازلهم . فرماید ای زراره بدرستیکه آسمان گریست برحضرت حسین تاجهل صباح بخون و بدرستیکه زمین گریست بر آنجناب جهل صباح بسیاهی و بدرستیکه آفتاب گریست جهل صباح بکسوف وسرخی و بدرستیکه کوهها

پاره پاره شدند و اجزآء آنها متفرق گردید وبدرستیکه دریاهـا بموج وجوش وخروش آمدند وبدرستیکه جمیع ملئکه گریستند تا چهل صباح برحضرت امام حسین وبعد ازشهادت آنمظلوم زنی ازما حنا نه بست و روغن برموی وبدن خود نمالید وسرمه نکشید وخلخال برپانکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد ملعون را از برای ما آوردند وما همیشه درگریه ایم بعد از او وعادت جدّم بر این جاری شده بود هر وقت که یاد میکرد اورا میگریست تا آنکه ریش مبارکش ازاشک ترمیشد وآنقدر میگریست که هرکس او را میدید از گریهٔ او بگریه در میامـد ودلش براو میسوخت وبدرستیکه ملئکهٔ که در اطراف قبر آن شهید مجاورند آنقدر درمصیبت اوگریه می کنند که از گریهٔ ایشان بگریه درمیامد هرچه ملئکه درهوا ودر آسمان است وبتحقیق که جون روح مقدسش ازبدن پاره پاره اش بیرون رفت جهنم چنان آه سوزناکی درمصیبت او کشید که نزدیك بود ازشدت آن زمین منشق شود و بتحقیق که بیرون رفت روح پلید ابن زیاد لعنه الله ازجسد نحسش پس از شدت غیظ وخشم جهنم چنان نعره کشید که اگر خـداوند امر نمیفرمود ملئکهٔ خزنهٔ جهنم را که اورا حبس کنند هرآینه می سوخت هرکس که برروی زمین میبود واگرخدا اذن میداد او را هرآینه باقی نمی مـاند چیزی الا انکه همهٔ آنها را فرو می برد ولکن او ازجانب خدا مأمور است بصبر وآرامی وبتحقیق که اوچندین دفعه طغیان وسرکشی کرد از پاسبانان خود ازملئکه که ازشدت خشم خواست که اعدآء آنجناب را بسوزاند تا انکه جبرئیل آمد وبال خودرا براو زد واورا حبس کرد و ساکت شد و بدرستیکه جهنم مدام بر آنمظـلوم گریه و نوحه میکند و سوزش خود را آماده میـدارد برای کشندگان آنمظلوم و اگر از برکت وجود حجتهای الهی که بر روی زمین بودند و خواهند بود نمیبود هرآینه زمین پاره پاره میشد و سرنکون میگردید براهلش وبسیار نخواهد شد زلزلهٔ او مگر در نزدیکی قیامت وهیج جشمی محبوب ترنیست درنزد خداوند از آن جشم که برآن بزرگوار گریه کند وهیچ گریه دوست ترنیست درنزد او از آن اشك که برآنمظلوم جاری گردد و نیست هیچ گریه کنندهٔ که گریه کند بر آنمظلوم مگر انکه یاری کرده است فاطمهٔ طـاهره را بگریهٔ خود و یاری کرده است پیغمبرخـدا را و ادا کرده است حق ما اهل بیت را وهیچ بندهٔ نیست که محشورگردد درقیامت مگر انکه گریان است بغیر از گریه کنندگان برجدم خامس آل عبا که محشور میشوند بادیدهٔ شاد و روشن ومدام بآنها بشارت میرسدکه علامات سرور وبشارت دربشرهٔ آنها هویداست وخلق درجزع وفزعند وایشان ایمنند ودیگران در محل حساب گرفتارند و ایشان در سایهٔ عرش الهی باحضرت حسین مشغول صحبتند و خائف نیستند از بدی حساب هرچند بایشان میگویندکه داخل بهشت شوید راضی نمی شوند و اختیار میکنند مجلس و صحبت آنحضرت را وبدرستی که حورالعین رسولان میفرستند بجانب ایشان وپیغام میدهندکه ما وغلمان مخلدین درجنت بسیار مشتاقیم بسوی شما پس ایشان سر بالا نمی کنند وبجانب آنها نظر نمی کنند از خوشحالیها وکرامتهای الهی که درمجلس خود مشاهده میکنند وبدرستی که دشمنان ایشان بعضی به پیشانیهای خود آویخته شده ودرآتشند وبعضی دیگر درآتش فریاد میکنند ومیگویند ای وای که نیست از برای ما شفاعت کنندگان ونیست از برای ما دوستی یاخویشی که شفاعت کند ما را و ایشان می بینند مکانهای خود را

در بهشت وحسرت میخورند که نمیتوانند بآنجا روند و بدرستی که ملئکه ازجانب حوریان وخزینه داران کرامتهائیکه یافته اند پیغام می‌آورند واظهار می کنند زیادتی شوقشان را بایشان همهٔ ایشان درجواب میگویند که انشاءالله تعالی بعد از این خواهیم آمد وچون ملئکه این جواب را میرسانند و خبر میدهند ایشانرا از کرامتهائی که درآن مجلس دیده اند وقرب محبان را درخدمت اقای مظلومان ارواحنا فداه سرورشان زیاد میشود وشوقشان مضاعف میگردد پس چون شیعیان ومحبان این مراتب عالیه را به بینند بگویند حمدوثنا خدارا سزاست که رفع فرمود ازما هول فزع روز بزرگ را وجزع روز قیامت را ونجات داد مارا ازآنچه می ترسیدیم پس میآورند از برایشان حیوانهای سواری وحله های نیکو می گسترانند براسبهای نجیب پس ایشان سوار میشوند و لسانهای خودرا بآواز جلی بحمد وثنای الهی میگشایند ومدام با حمد و صلواة برمحمد وآل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین میروند تاآنکه داخل منازل خود درجنت میگردند .

حدیث دویم   درکتاب عوالم نقل کرده است ازکتاب کامل الزیاره وسند روایت منتهی بابی بصیر میشود قال کنت عند ابی عبد الله واحدثه فدخل علیه ابنه فقال له مرحباً وضمه الیه وقبله وقال حقرالله من حقرکم وانتقم ممن وترکم وخذل الله من خذلکم ولعن الله من قتلکم وکان الله لکم ولیاً وحافظاً وناصراً فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء وملئکة السماء ، ثم بکی وقال یااباابصیر اذا نظرت الی ولدی الحسین اتانی مالااملکه بما اتی الی ابیهم والیهم یااابابصیران فاطمة لتبکیه وتشهق وتزفرجهنم زفرة لولا ان الخزنة یسمعون بکائها وقد استعدوا لذلک مخافة ان یخرج منها عنق اویشرد دخانها فیحرق اهل الارض فیکبحونها مادامت باکیة ویزجرونها ویوثقونها من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی یسکن صوت فاطمه وان البحار تکادان تنفتق فیدخل بعضها علی بعض ومابها قطرة الابها ملک موکل فاذا سمع الموکل صوتها اطفاؤها باجنحة وحبس بعضها علی بعض مخافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی الارض فلا تزال الملئکة مشفقین یبکون لبکائها ویدعون الله ویتضرعون الیه ویتضرع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات من الملئکة بالتقدیس لله مخافة علی اهل الارض ولوان صوتاً من اصواتهم یصل الی الارض لصعق اهل الارض وتقلعت الجبال وزلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداک ان هذا الامر عظیم • قال غیره اعظم منه مالم تسمعه قال یاابابصیر اماتحب ان تکون فیمن یسعد فاطمه فبکیت حین قالهافماقدرت علی المنطق وما قدرت کلامی من البکاء ثم قام الی المصلی یدعو وخرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام وما جائنی النوم واصبحت صائماً وجلاً حتی اتیته فلما رائیته سکن سکنت وحمدت الله حیث لم ینزل بی عقوبة

ابوبصیر گوید درخدمت مولای خود حضرت صادق بودم که یکی ازفرزندان آنجناب براو وارد شد آنحضرت باو مرحبا گفت واورا درپیش خود کشید ودرآغوش مرحمت جای دادواورا بوسید وفرمود حقیر گرداند خداکسی راکه خوار گرداند شمارا وانتقام ازآنکس که شمارا مظلوم داشت ومخذول فرماید هرکس که خذلان شمارا روا داشت ولعنت کند خدا کسی را که بقتل رسانید شمارا وشمارا همیشه ولی وناصر وحافظ باشد ، پس تحقیق که طول کشید گریهٔ زنان وگریهٔ پیغمبران وصدیقان وشهیدان وملئکهٔ آسمان ازبرای شما پس آنحضرت خودگریست وفرمود که ای ابابصیرهمانکه نظرمیکنم باولاد حضرت امام حسین حالتی عارض

میشود مراکه ازخود بیخود میشوم بسبب آنمصیبتهائیکه رسیده است بپدربزرگوارایشان وبخود ایشان ای ابابصیربدان بدرستیکه هنوزفاطمهٔ طاهره درمصیبت فرزند خودگریه وناله میکند وازخروش نالهٔ مظلومه جهنم زبانه میکشد واگرنمیبود ملئکهٔ مستحفظین جهنم هرآینه خوف آن بودکه ازاثرنالهٔ آن مظلومه زبانه از جهنم بدرآید یاآنکه دود جهنم چنان طغیان کندکه جمیع اهل زمین بسوزند پس هروقت صدای نالهٔ فاطمه برآید ملئکه درهای جهنم میبندند وبمهارها اورانگاه میدارند که اهل زمین را هلاک نکرداند ، پس تاآنکه آنمظلومه ساکت نشود جهنم آرام نمیگیرد وبدرستیکه دریاها نزدیک است که پاره پاره شود وبریکدیگر بریزند وهیچ قطره ازآبهای آنها نیست مگرآنکه ملکی برآن موکل است که تاآن ملک صدای نالهٔ آنمظلومه را بشنود ببالهای خود فرونشاند جوشش وطغیان آنرا تاآنکه دریاها برهم نریزند ودنیا واهل دنیارا غرق نکنند پس علی الدوام ملئکه خائفند وازگریهٔ آن مخدره گریه میکنند وصداهای ملئکه بلند میشود بتقدیس الهی بجهت خوف براهل زمین واگرصدای یک ناله ازناله‌های ملئکه باهل زمین برسد هرآینه جمیعاً هلاک میشوند وکوه‌ها پاره پاره میگردند وزمین واهل آن تمام بزلزله درآیند ابوبصیرگوید من عرض کردم فدای توشوم عظیم خطبی میشنوم فرمود عظیمتر ازاین آنستکه نشنیده وبرایت بیان نکرده‌ام آنگاه فرمود یاابابصیرآیا دوست نمیداری که بوده باشی ازکسانی که یاری کنند ومساعدت نمایند فاطمه را ابوبصیرگویدکه چون من این کلامرا ازآنحضرت شنیدم بی اختیارشدم واتقدرگریستم که دیگرنتوانستم سخن بگویم پس آنجناب برخاست و روانهٔ جانب محل نمازخود شد ومشغول دعاشد ومن ازخدمتش بیرون شدم باحالی آشفته نه رغبت بغذائی میداشت ونه مراخواب میامد بامدادان صائم وترسان بحضرت اوشتافتم چون اورا ازگریه آرام دیدم من هم آرام گرفتم وحمدکردم خدارابجهة آنکه نازل نشد برمن عقوبتی یعنی درغفلت ازبزرگی این امر

مؤلف گوید   اگرچه مساعدت وهمراهی باصدیقهٔ کبری که دراین خبرمذکوراست بزرگترسعادت وبالاتر فضیلتی است وکفایت است برای تحریص وترغیب برگریه وعزاداری برآن بزرگوار ولکن همانااین حدیث بیدارمیکند شیعه را که نه ازجهة اجرومزد گریه کنند وعزاداری نمایند بلکه مقتضای اخلاص وتشیع بایدبی اختیارباشند وچگونه چنین نباشند وحال آنکه ازفاضل طینت ایشان خلق شده‌اند چگونه خودداری کنند از گریه وناله دراین مصیبت عظمی که برآقایان دین وارد شده پس هرکس خواهدانداره قرب وارتباط خودرابان خاندان بداند حال خودرا دردلسوزی واشک ریزی برآن بزرگوار به بیند (٥)

حدیث سیم • درکتاب عوالم ازحضرت صادق روایت کرده است انه قال لفضیل تجلسون وتحدثون قال نعم جعلت فداک قال ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا یافضیل فرحم الله من احیا امرنا یافضیل من ذکرنا اوذکرنا عنده فخرج من عینیه مثل جناح الذباب غفرالله ذنوبه ولو کانت اکثر من زبد البحر   فرمود حضرت صادق بفضیل شماشیعیان بایکدیگر می نشینید ونقل حدیث میکنید فضیل عرض کرد بلی فدای توشوم آنحضرت فرمود من آن مجالس را دوست میدارم ایفضیل زنده داریدامرمارا وخدا رحمت کند هرکس زنده دارد امرمارا ایفضیل هرکس یاد کند ما اهل بیت را یایاد شویم درنزداو پس بیرون آید ازچشمهای او بقدر بال مگس بیامرزد خداوند گناهان اورا اگرچه زیاده ازکف دریا باشد •

حدیث چهارم • فرمود حضرت صادق من ذکرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر هر کس مصیبت مارا بشنود پس چشمهایش اشک بچکاند اگرچه بقدر بال مگسی باشد خداوند متعال گناهان اورا می آمرزد هرچند مثل کف دریا بود •

حدیث پنجم در تفسیر علی بن ابرهیم از آن جناب مروی است قال من ذکرنا اوذکرنا عنده • فخرج من عینه دمع مثل جناح بعوضة غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر (ه)

حدیث ششم در امالی طوسی مسنداً بابن ابی عمارة کوفی میرسد میگوید سمعت جعفر بن محمد یقول من دمعت عینه فینا دمعة لدم سفك لنا اوحق نقصناه او عرض انتهك لنا اولاحد من شیعتنا بوّاه الله بها فی الجنة حقباً • میفرماید هر کس قطرهٔ اشکی از چشمش بریزد در غصهٔ خونیکه از ما ریخته شده است یا حقی که از ما کاسته باشند یا عرضی که از ما یا از یك تن شیعیان ما هتك شده باشد خداوند متعال اورا در جنان جاویدان جای میدهد

حدیث هفتم در کامل الزیاره سند بفضیل میرسد قال ابوعبدالله من ذکرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر (ه)

حدیث هشتم در عوالم از کامل الزیاره روایت میکند سند بفضیل بن فضاله میرسد عن الصادق علیه السلام قال من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار (ه)

حدیث نهم عن الصادق لکل شیء ثواب الا الدمعة فینا . هرعبادتیرا ثواب ودر جزاست محدود مگر گریه در مصیبات ما اهل بیت که ثوابش را حدی واندازهٔ نیست ودر بعض نسخ باین عبارت نقل کرده‌اند لکل سرٍ ثواب الا الدمعة فینا بنا براین همانا معنی این است که هر عبادتیکه سراً باشد اجری بیشتر وازجهت سریت ثوابی خاص دارد ولکن هرچند زیاد باشد محدود است مگر گریه در مصیبت ما اهلبیت که اگر چه از عبادات سریه است چون ناشی از حزن وهم وغم است وگریه کننده خود میداند برای که وچه گریانست این عبادت سری امتیاز دارد از سایر عبادات سریه باینکه ثواب محدودی ندارد وجز خدا اندازهٔ این ثواب را کسی نداند •

حدیث دهم در کامل الزیاره است سند بمسمع کردین منتهی میشود قال قال لی ابوعبدالله یامسمع انت من اهل العراق اما تأتی قبر الحسین قلت لا انا رجل مشهور من اهل البصره وعندنا من یتبع هوی هذه الخلیفة واعداؤنا کثیرة من اهل القبائل النصاب وغیرهم ولست آمنهم ان یرفعوا علیّ عند ولد سلیمان فیمثلون علیّ قال لی افما تذکر ماصنع به قلت بلی قال فتجزع قلت ای والله واستعبر لذلك حتی یری اهلی اثر ذلك علیّ فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلك فی وجهی قال رحم الله دمعتك انك من الذین یعدون فی اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا ویخافون لخوفنا ویأمنون اذا آمنّا اما انك ستری عند موتك وحضور آبائی لك ووصیتهم ملك الموت بك ومایلقون من البشارة ماتقرّ به عینیك قبل الموت فملك الموت ارق الیك واشد رحمة لك من الام الشفیقة علی ولدها قال ثم استعبر واستعبرت معه فقال الحمد لله الذی فضلنا علی خلقه بالرحمة وخصنا اهل البیت بالرحمة . یامسمع ان الارض والسماء لتبکی منذ قتل امیرالمؤمنین رحمة لنا ومابکی لنا من الملئکة اکثر ومارقات دموع الملئکة منذ قتلنا ومابکی احد رحمة لنا ولما لقینا الا رحمة الله قبل ان تخرج الدمعه من عینه فاذا سال دموعه علی خده فلوان

قطرة من دموعه سقطت فی جهنم لاطفئت حرها حتی لایوجد لها حرّ وان الموجع قلبه لنا لیفرح یوم یرانا عندموته فرحة لاتزال تلك الفرحة فی قلبه حتی یرد علینا الحوض وان الکوثر لیفرح بمحبنا اذا ورد علیه حتی انه لیذیقه من ضروب الطعام مالایشتهی ان یصدر عنه یامسمع من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابداً ولم یشق بعدها ابداً وهو فی برد الکافور وریح المسك وطعم الزنجبیل احلی من العسل والین من الزبد واصفی من الدمع وازکی من العنبر یخرج من تسنیم وتمرّ بانهار الجنان تجری علی رضراض الاٴلوان الدرّ والیاقوت فیه من القدحان اکثر من عدد نجوم السماء یوجد ریحه من مسیرة الف عام قدحانه من الذهب والفضة والجواهر یفوح فی وجه الشارب منه کل ملفحة حتی یقول الشارب منه لیتنی ترکت ههنا لاابغی بهذا بدلاً ولاعنه تحویلاً . اما انك یاکردین ممن تروی عنه وما عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر وسقت منه من احبنا وانّ الشارب منه لیعطی من اللذة والطعم والشهوة له اکثر مما یعطاه من هو دونه فی حبنا وان علی الکوثر امیرالمؤمنین وفی یده عصاً من عوسج یحطم بها اعدائنا فیقول الرّجل منهم انی اشهد الشهادتین فیقول انطلق الی امامك فلان فاسئله ان یشفع لك فیقول یتبرّء منی امامی الذی تذکره فیقول ارجع ورائك فقل للذی کنت تتولاه وتقدمه علی الخلق فاسئله اذکان عندك خیر الخلق ان یشفع لك فانّ خیر الخلق حقیق ان لایردّ اذا شفع فیقول انی اهلك عطشاً فیقول زادك الله ظمأً وزادك الله عطشاً قلت جعلت فداك وکیف یقدر علی الدنو من الحوض ولم یقدر علیه غیره قال ورع عن اشیاء قبیحة وکف عن شتمنا اذا ذکرنا وترك اشیاء اجترء علیها غیره ولیس ذلك لحبنا ولالهوی منه لنا ولکنّ ذلك لشدةٌ اجتهاده فی عبادته وتدیّنه ولما قدشغل به نفسه عن ذکر الناس فاما قلبه فنافق ودینه النصب واتباع اهل النصب وولایة الماضین وتقدمه لهما علی کل احد •

مسمع گوید حضرت صادق بمن فرمود ایمسمع تو از اهل عراق آیا بزیارت قبر حسین مشرف نمیشوی عرض کردم نه مشرف نمی شوم چراکه من از مشاهیر اهل بصره‌ام ودر نزد ما جماعتی از دوستان خلیفه هستند ودشمنان ما نیز بسیارند از قبایل نصاب ودشمنان امیرالمؤمنین ایمن نیستم که در نزد پسرهای سلیمان سخن چینی کنند ومن بدین صفت شناخته شوم وکید وکینهٔ من در خاطر ایشان اندوخته گردد فرمود ای مسمع بیاد نمیاری آن ستمها ومصیبتها که بر آنجناب رسید ماست عرضکردم چرا یاد میاورم یابن رسول الله فرمود که آیا در آنحال جزع وفزع میکنی گوید عرض کردم بلی والله گریه می کنم بجهة آنچه بخاطر می گذرانم وبرحالی میشوم که اهل وعیال من اثر آن گریه وزاری را بر من مشاهده میکنند وخودرا از طعام منع میکنم تا آنکه آثار گرسنگی از سیمای من ظاهر میشود فرمود خدا رحمت کند اشك چشم تورا ایمسمع همانا تو در شمار اهل جزعی از برای ما واز آنهائیکه شاد میشوند در شادی ما ومحزون میشوند در حزن ما وچنانك میگردند هنگام خوف ما وایمن میباشند گاهیکه ما ایمن باشیم آگاه باش زود باشد دیدارکنی هنگام مرگ پدران مرا ونگران باش که وصیت میکنند ملك موت را در حق تو واظهار بشارت وخوشحالی کنند در روی تو که دیده‌های تو روشن شود آنگاه ملك موت بر تو از مادر مهربان بر فرزند شفیقتر گردد مسمع گوید همانکه اینکلمات بفرمود گریست من هم بگریستم پس فرمود حمد خدارا که برتری وفضیلت عطا فرموده مارا بر خلق خود بوصایت ومخصوص فرموده ما اهلبیت را برحمت ایمسمع بدرستیکه آسمان وزمین گریه

در بهشت وحسرت میخورند که نمیتوانند بآنجا روند و بدرستی که ملئکه ازجانب حوریان وخزینه داران کرامتهائیکه یافته اند پیغام می آورند واظهار می کنند زیادتی شوقشان را بایشان همهٔ ایشان درجواب میگویند که انشاء الله تعالی بعد از این خواهیم آمد وچون ملئکه این جواب را میرسانند و خبر میدهند ایشانرا از کرامتهائی که درآن مجلس دیده اند وقرب محبان را درخدمت اقای مظلومان ارواحنا فداه سرورشان زیاد میشود وشوقشان مضاعف میگردد پس چون شیعیان ومحبان این مراتب عالیه را به بینند بگویند حمدوثنا خدارا سزاست که رفع فرمود ازما هول فزع روز بزرگ را وجزع روز قیامت را ونجات داد ما را ازآنچه می ترسیدیم پس میآورند از برایشان حیوانهای سواری وحله های نیکو می گسترانند براسبهای نجیب پس ایشان سوار میشوند و لسانهای خود را بآواز جلی بحمد وثنای الهی میگشایند ومدام با حمد و صلواة بر محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میروند تا آنکه داخل منازل خود درجنت میگردند .

حدیث دویم درکتاب عوالم نقل کرده است ازکتاب کامل الزیاره وسند روایت منتهی بابی بصیر میشود قال کنت عند ابی عبد الله واحدثه فدخل علیه ابنه فقال له مرحباً وضمه الیه وقبله وقال حقر الله من حقرکم وانتقم ممن وترکم وخذل الله من خذلکم ولعن الله من قتلکم وکان الله لکم ولیاً وحافظاً وناصراً فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء وملئکة السماء . ثم بکی وقال یااباابصیر اذا نظرت الی ولدی الحسین اتانی مالا املکه بما اتی الی ابیهم والیهم یااباابصیر ان فاطمة لتبکیه وتشهق وتزفر جهنم زفرة لولا ان الخزنة یسمعون بکائها وقد استعدوا لذلک مخافة ان یخرج منها عنق اویشرد دخانها فیحرق اهل الارض فیکبحونها مادامت باکیة ویزجرونها ویوثقونها من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی یسکن صوت فاطمه وان البحار تکادان تنفتق فیدخل بعضها علی بعض ومابها قطرة الا بها ملک موکل فاذا سمع الموکل صوتها اطفاؤها باجنحة وحبس بعضها علی بعض مخافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی الارض فلا تزال الملئکة مشفقین یبکون لبکائها ویدعون الله ویتضرعون الیه ویتضرع اهل العرش ومن حوله وترتفع اصوات من الملئکة بالتقدیس لله مخافة علی اهل الارض ولو ان صوتاً من اصواتهم یصل الی الارض لصعق اهل الارض وتقلعت الجبال وزلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداک ان هذا لامر عظیم • قال غیره اعظم منه مالم تسمعه قال یااباابصیر اماتحب ان تکون فیمن یسعد فاطمه فبکیت حین قالها فماقدرت علی المنطق وما قدرت کلامی من البکاء ثم قام الی المصلی یدعو وخرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام وما جائنی النوم واصبحت صائماً وجلاً حتی اتیته فلما رایته سکن سکنت وحمدت الله حیث لم ینزل بی عقوبة

ابو بصیر گوید درخدمت مولای خود حضرت صادق بودم که یکی ازفرزندان آنجناب براو وارد شد آنحضرت باو مرحبا گفت واورا درپیش خود کشید ودرآغوش مرحمت جای داد واورا بوسید وفرمود حقیر گرداند خدا کسی را که خار گرداند شمارا وانتقام از آنکس که شمارا مظلوم داشت ومخذول فرماید هرکس که خذلان شمارا روا داشت ولعنت کند خدا کسی را که بقتل رسانید شمارا وشمارا همیشه ولی وناصر وحافظ باشد . پس تحقیق که طول کشید گریهٔ زنان وگریهٔ پیغمبران وصدیقان وشهیدان وملئکهٔ آسمان از برای شما پس آنحضرت خودگریست وفرمود که ای ابابصیر هر گاه که نظر میکنم باولاد حضرت امام حسین حالتی عارض

میشود مرا که ازخود بیخود میشوم بسبب آنمصیبتهائیکه رسیده است بپدربزرگوارایشان وبخود ایشان ای ابابصیر بدان بدرستیکه هنوز فاطمهٔ طاهره درمصیبت فرزند خود گریه وناله میکند وازخروش نالهٔ مظلومه جهنم زبانه میکشد واگر نمیبود ملئکهٔ مستحفظین جهنم هرآینه خوف آن بود که ازاثر نالهٔ آن مظلومه زبانه از جهنم بدرآید یاآنکه دود جهنم چنان طغیان کند که جمیع اهل زمین بسوزند پس هروقت صدای نالهٔ فاطمه برآید ملئکه درهای جهنم میبندند ومهارها اورا نگاه میدارند که اهل زمین را هلاک نگرداند . پس تا آنکه آنمظلومه ساکت نشود جهنم آرام نمیگیرد وبدرستیکه دریاها نزدیک است که پاره پاره شود وبریکدیگر بریزند وهیچ قطره ازآبهای آنها نیست مگرآنکه ملکی برآن موکل است که تاآن ملک صدای نالهٔ آنمظلومه را بشنود ببالهای خود فرونشاند جوشش وطغیان آنرا تا آنکه دریاها برهم نریزند ودنیا واهل دنیارا غرق نکنند پس علی الدوام ملئکه خائفند وازگریهٔ آن مخدره گریه میکنند وصداهای ملئکه بلند میشود بتقدیس الهی بجهت خوف براهل زمین واگر صدای یک ناله ازناله های ملئکه باهل زمین برسد هرآینه جمیعاً هلاک میشوند وکوه ها پاره پاره میگردند وزمین واهل آن تمام بزلزله درآیند ابوبصیر گوید من عرض کردم فدای توشوم عظیم خطبی میشنوم فرمود عظیمتر ازاین آنستکه نشنیده وبروایت بیان نکرده ام آنگاه فرمود یاابابصیر آیا دوست نمیداری که بوده باشی ازکسانی که یاری کنند ومساعدت نمایند فاطمه را ابوبصیر گوید که چون من این کلامرا ازآنحضرت شنیدم بی اختیارشدم وانقدرگریستم که دیگرنتوانستم سخن بگویم پس آنجناب برخاست و روانهٔ جانب محل نمازخود شد ومشغول دعا شد ومن ازخدمتش بیرون شدم باحالی آشفته نه رغبت بغذائی میداشت ونه مراخواب میامد بامدادان صائم وترسان بحضرت اوشتافتم چون اورا ازگریه آرام دیدم من هم آرام گرفتم وحمد کردم خدارا بجهة آنکه نازل نشد برمن عقوبتی یعنی درغفلت ازبزرگی این امر

مؤلف گوید اگرچه مساعدت وهمراهی باصدیقهٔ کبری که دراین خبرمذکوراست بزرگترسعادت وبالاتر فضیلتی است وکفایت است برای تحریص وترغیب برگریه وعزاداری برآن بزرگوار ولکن هما نا این حدیث بیدارمیکند شیعه را که نه ازجهة اجرومزد گریه کنند وعزاداری نمایند بلکه مقتضای اخلاص وتشیع بایدبی اختیارباشند وچگونه چنین نباشند وحال آنکه ازفاضل طینت ایشان خلق شده اند چگونه خودداری کنند از گریه وناله دراین مصیبت عظمی که برآقایان دین وارد شده پس هرکس خواهد اند ازهٔ قرب وارتباط خودرا بان خاندان بداند حال خودرا دردلسوزی واشک ریزی برآن بزرگوار به بیند (ه)

حدیث سیم • درکتاب عوالم ازحضرت صادق روایت کرده است انه قال لفضیل تجلسون وتحدثون قال نعم جعلت فداک قال ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا یافضیل فرحم الله من احیا امرنا یافضیل من ذکرنا اوذکرنا عنده فخرج من عینیه مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه ولو کانت اکثر من زبد البحر فرمود حضرت صادق بفضیل شما شیعیان بایکدیگر می نشینید ونقل حدیث میکنید فضیل عرض کرد بلی فدای توشوم آنحضرت فرمود من آن مجالس را دوست میدارم ایفضیل زنده دارید امرمارا وخدا رحمت کند هرکس زنده دارد امرمارا ایفضیل هرکس یاد کند ما اهل بیت را یایاد شویم درنزد او پس بیرون آید ازچشمهای او بقدر بال مگس میامرزد خداوند گناهان اورا اگرچه زیاده ازکف دریا باشد •

حدیث چهارم • فرمود حضرت صادق من ذکرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر هرکس مصیبت ما را بشنود پس چشمهایش اشک بچکاند اگرچه بقدر بال مگسی باشد خداوند متعال گناهان او را می آمرزد هرچند مثل کف دریا بود •

حدیث پنجم در تفسیر علی بن ابرهیم از آن جناب مروی است قال من ذکرنا او ذکرنا عنده • فخرج من عینه دمع مثل جناح بعوضة غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر (ه)

حدیث ششم در امالی طوسی مسنداً با بن ابی عمارهٔ کوفی میرسد میگوید سمعت جعفر بن محمد یقول من دمعت عینه فینا دمعة لدم سفک لنا او حق نقصناه او عرض انتهک لنا او لاحد من شیعتنا بوأه الله بها فی الجنة حقباً • میفرماید هرکس قطرهٔ اشکی از چشمش بریزد در غصهٔ خونیکه از ما ریخته شده است یا حقی که از ما کاسته باشند یا عرضی که از ما یا از یک تن شیعیان ما هتک شده باشد خداوند متعال او را در جنان جاویدان جای میدهد

حدیث هفتم در کامل الزیاره سند بفضیل میرسد قال ابو عبد الله من ذکرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو کانت مثل زبد البحر (ه)

حدیث هشتم در عوالم از کامل الزیاره روایت میکند سند بفضیل بن فضاله میرسد عن الصادق علیه السلام قال من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار (ه)

حدیث نهم عن الصادق لکل شیء ثواب الا الدمعة فینا . هر عبادتیرا ثواب و جزاست محدود مگر گریه در مصیبات ما اهل بیت که ثوابش را حدی و اندازهٔ نیست و در بعض نسخ باین عبارت نقل کرده اند لکل سر ثواب الا الدمعة فینا بنا براین معنا معنی این است که هر عبادتیکه سراً باشد اجری بیشتر و از جهت سریت ثوابی خاص دارد ولکن هرچند زیاد باشد محدود است مگر گریه در مصیبت ما اهلبیت که اگر چه از عبادات سریه است چون ناشی از حزن و هم و غم است و گریه کننده خود میداند برای که و چه گریانست این عبادت سری امتیاز دارد از سایر عبادات سریه باینکه ثواب محدودی ندارد و جز خدا اندازهٔ این ثواب را کسی نداند •

حدیث دهم در کامل الزیاره است سند بمسمع کردین منتهی میشود قال قال لی ابو عبد الله یا مسمع انت من اهل العراق اما تأتی قبر الحسین قلت لا انا رجل مشهور من اهل البصرة وعندنا من یتبع هوی هذه الخلیفة واعداؤنا کثیرة من اهل القبائل النصاب وغیرهم ولست آمنهم ان یرفعوا علیّ عند ولد سلیمان فیمثلون علیّ قال لی افما تذکر ما صنع به قلت بلی قال فتجزع قلت ای والله واستعبر لذلک حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی قال رحم الله دمعتک انک من الذین یعدون فی اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا آمنا اما انک ستری عند موتک وحضور آبائی لک وصیتهم ملک الموت بک وما یلقونک من البشارة ما تقرّ به عینک قبل الموت فلملک الموت ارق علیک واشد رحمة لک من الام الشفیقة علی ولدها قال ثم استعبر واستعبرت معه فقال الحمد لله الذی فضلنا علی خلقه بالرحمة وخصنا اهل البیت بالرحمة . یا مسمع ان الارض والسماء لتبکی منذ قتل امیر المؤمنین رحمة لنا وما بکی لنا من الملائکة اکثر ومارقات دموع الملائکة منذ قتلنا وما بکی احد رحمة لنا ولما لقینا الا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عینه فاذا سال دموعه علی خده فلو ان

قطرة من دموعه سقطت فی جهنم لاطفئت حرها حتی لا یوجد لها حر وان الموجع قلبه لنا لیفرح یوم یرانا عند موته فرحة لا تزال تلک الفرحة فی قلبه حتی یرد علینا الحوض وان الکوثر لیفرح بمحبنا اذا ورد علیه حتی انه لیذیقه من ضروب الطعام ما لا یشتهی ان یصدر عنه یا مسمع من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابداً ولم یشق بعدها ابداً وهو فی برد الکافور وریح المسک وطعم الزنجبیل احلی من العسل والین من الزبد واصفی من الدمع وازکی من العنبر یخرج من تسنیم ویمر بانهار الجنان تجری علی رضراض الدر والیاقوت فیه من القدحان اکثر من عدد نجوم السماء یوجد ریحه من مسیرة الف عام قدحانه من الذهب والفضة والجواهر یفوح فی وجه الشارب منه کل فائحة حتی یقول الشارب منه لیتنی ترکت ههنا لا ابغی بهذا بدلاً ولا عنه تحویلاً • اما انک یا کردین ممن تروی عنه وما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر وسقت منه من احبنا وان الشارب منه لیعطی من اللذة والطعم والشهوة له اکثر مما یعطاه من هو دونه فی حبنا وان علی الکوثر امیر المؤمنین وفی یده عصاً من عوسج یحطم بها اعداءنا فیقول الرجل منهم انی اشهد الشهادتین فیقول انطلق الی امامک فلان فاسئله ان یشفع لک فیقول یتبرء منی امامی الذی تذکره فیقول ارجع وراءک فقل للذی کنت تتولاه وتقدمه علی الخلق فاسئله اذ کان عندک خیر الخلق ان یشفع لک فان خیر الخلق حقیق ان لا یرد اذا شفع فیقول انی اهلک عطشاً فیقول زادک الله ظمأً وزادک الله عطشاً قلت جعلت فداک وکیف یقدر علی الدنو من الحوض ولم یقدر علیه غیره قال ورع عن اشیاء قبیحة وکف عن شتمنا اذا ذکرنا وترک اشیاء اجتری علیها غیره ولیس ذلک لحبنا ولا لهوی منه لنا ولکن ذلک لشدة اجتهاده فی عبادته وتدینه ولما قد شغل به نفسه عن ذکر الناس فاما قلبه فنافق ودینه النصب واتباع اهل النصب وولایة الماضین وتقدمه لهما علی کل احد •

مسمع گوید حضرت صادق بمن فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حسین مشرف نمیشوی عرض کردم نه مشرف نمی شوم چرا که من از مشاهیر اهل بصره ام و در نزد ما جماعتی از دوستان خلیفه هستند و دشمنان ما نیز بسیارند از قبایل نصاب و دشمنان امیر المؤمنین ایمن نیستم که در نزد پسرهای سلیمان سخن چینی کنند و من بدین صفت شناخته شوم و کید و کینهٔ من در خاطر ایشان اندوخته گردد فرمود ای مسمع بیاد نمیاری آن ستمها و مصیبتها که بر آنجناب رسیده است عرض کردم چرا یاد میاورم یا بن رسول الله فرمود که آیا در آنحال جزع و فزع میکنی گوید عرض کردم بلی والله گریه می کنم بجهة آنچه بخاطر می گذرانم و بحالی میشوم که اهل و عیال من اثر آن گریه و زاری را بر من مشاهده میکنند و خود را از طعام منع میکنم تا آنکه آثار گرسنگی از سیمای من ظاهر میشود فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا ای مسمع همانا تو در شمار اهل جزعی از برای ما و از آنهائیکه شاد میشوند در شادی ما و محزون میشوند در حزن ما و بیناک میگردند هنگام خوف ما و ایمن میباشند گاهیکه ما ایمن باشیم آگاه باش زود باشد دیدار کنی هنگام مرگ پدران مرا و نگران باش که وصیت میکنند ملک موت را در حق تو و اظهار بشارت و خوشحالی کنند در روی تو که دیده های تو روشن شود آنگاه ملک موت بر تو از مادر مهربان بر فرزند شفیقتر گردد مسمع گوید همانکه اینکلمات بفرمود گریست من هم بگریستم پس فرمود حمد خدا را که برتری و فضیلت عطا فرموده ما را بر خلق خود بوصایت و مخصوص فرموده ما اهلبیت را برحمت ای مسمع بدرستیکه آسمان و زمین گریه

میکنند ازآنروز که کشته شده است امیر المؤمنین بجهة ترحم برما اهل بیت وگریهٔ ملئکه برما ازآسمان وزمین افزوناست وملائکه هنوز خودرا ازگریه معاف نداشته‌اند وفارغ نگردیده‌اند ازروزیکه ما اهلبیت کشته شدیم وگریه نکرده‌است احدی بجهة ترحم برما وبجهة آنعصیتها واذیتها که بما اهلبیت رسیده‌است مگر آنکه خداوند برآن گریه کننده رحمت فرموده‌است پیش ازآنکه بیرون آیداشک ازچشمهای او وهمانکه جاری شود برصورتاو واگر قطرهٔ از اشک چشم او بچکد درجهنم هرآینه خاموش میگرداند حرارت آنرا بنحویکه دیگر باقی نماند درآن حرارتی اصلا وبدرستیکه کسیکه قلب او بدرد آید بجهة شنیدن اذیتها والمها که بما رسیده هرآینه درروز مرگ که مارا دیدار میکند ادراك مسرتی وفرحی نماید ومدام قلباو درفرح وسرور باشد تاآنوقتیکه وارد شود برما نزد حوض کوثر وبدرستیکه کوثر شاد میشود بورود دوستما حتی آنکه می‌چشاند دوست مارا اقسام طعامهای لذیذه بحدیکه دوست میدارد کهازآنجا هرگز دور نشود ای مسمع هرکس بیاشامد یك جرعه ازحوض کوثر دیگر هرگز تشنه نشود ومایل نگردد وآب کوثر درخنکی کافوراست ودربوی مشك است ودرطعم زنجبیل است وازعسل شیرین‌تر وازمسکه نرمتر واز اشك چشم صافتر وازعنبر پاکیزه‌تراست بیرون می‌آید ازچشمهٔ تسنیم وجاری میشود ازنهرهای جنت وسیلان میکند برسنك پاره‌ها که همگی مروارید ویاقوت‌اند وافزون ازشمار ستاره‌گان آسمان قدحها دراطراف او چیده شده که رایحهٔ آنرا ازهزارسالهٔ راه توان یافت وآن قدحها ازطلا ونقره وانواع جواهرات است ورائحهٔ آن بمام فائحه برمیزند برروی شارب آنطوریکه شارب آن گوید کاش مرا دست باز میداشتند وبجای می‌گذاشتند هرگز طلب نمیکردم ازبرای این مقام بدلی ودرخاطر راه نمیدادم نقل وتحویل آنگاه فرمود ای مسمع همانا تو ازآنانیکه سیراب شوی ازکوثر وهیچ چشمی نیست که گریه کند ازبرای مااهلبیت مگر آنکه متنعم میشود به نظر کردن بحوض کوثر وآب داده میشود ازآن وبهرهٔ دوستان ما ازکوثر باندازهٔ محبت ایشان است هرکه مارا محبت افزوناست بهرهٔ او افزون خواهدبود وبرسر حوض کوثر ایستاده‌است امیرالمؤمنین ودردست آنجناب است عصائی ازچوب عوسج که دور می‌فرماید ازسر آنحوض دشمنان مااهلبیترا مردی ازدشمنان مامیگوید یاامیرالمؤمنین من کلمهٔ شهادتین برزبان راندهام میفرماید بنزد فلان که اورا امام خود دانستی برو تااورا شفاعت کند اودرجواب گوید که امام من ازمن بیزاراست آن جناب فرماید آنکسیکه اورا دوست میداشتی وبرهمهٔ خلق اورا مقدم وبهتر میداشتی بگو تااورا شفاعت کند چه هرکس که بهترازهمه خلق است سزاواراست که شفاعت اورد نشود پس گوید ازتشنگی هلاك میشوم آن جناب فرماید خداوند تشنگی تورا زیاد کند چون سخن بدینجا رسید مسمع عرض کرد جان من فدای تو باد این شخص را این فضیلت ازکجا آمد که نزدیك حوض برسد وامکان سؤال یابد باآنکه دیگران این بهره ندارند فرمود این مرد ازارتکاب اشیا قبیحه اجتناب می جست وسب وشتم مارا روا نمیداشت وآنچه دیگران بی‌پروا میکردند اوپیرامن نمیشد لکن نه ازدوستی ما این صفترا اختیار کرده بلکه ازاجتهاد وتدین خود قدح ناس را پسند نمیدانست اماباقلب منافق وبا اهل نصب موافق بود ودونفر ازگذشتگانرا برتمام خلق مقدم میدانست ◦

حدیث یازدهم درکامل الزیاره روایت کرده‌است سندش بابی هرون مکفوف میرسد قال قال ابوعبدالله فی حدیث

طویل ومن ذکر الحسین عنده فخرج من عینه من الدموع مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله عزوجل ولم یرض له بدون الجنة صادق آل محمد میفرماید کسیکه مصیبتهای حضرت حسین درنزد او ذکر شود وباندازهٔ بال مگس از چشم او اشك بیرون آید واجب میشود ثواب او برحضرت اله وغیر ازبهشت برای اوراضی نشود ◦

(حدیث دوازدهم) عن ابی حمزه عن ابی عبدالله قال سمعته یقول ان البکاء والجزع مکروه للعبد فی کل ما جزع ماخلا البکاء علی الحسین بن علی فانه فیه مأجور ◦

(حدیث سیزدهم) عن معویة بن وهب عن ابی عبدالله قال کل الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع والبکاء علی الحسین ◦

(حدیث چهاردهم) عن محمد بن مسلم قال سمعت اباعبدالله یقول ان الحسین بن علی عند ربه عزوجل ینظر الی معسکره ومن حله من الشهداء معه وینظر الی زواره وهو اعرف بهم وباسمائهم واسماء آبائهم وبدرجاتهم ومنزلتهم عندالله عزوجل من احدکم بولده و انه لیری من یبکیه فیستغفر له و یسئل آبائه علیهم السلام ان یستغفروا له الخبر . میفرماید حسین بن علی درحضرت پروردگار جل وعلا نگران است لشکرگاه خود را وآنهائیکه در رکاب او سعادت شهادت یافته اند ونگاه میکند زایران خودرا وداناتراست بایشان واسامی ایشان واسامی پدران ایشان ومنزلت ومقامشان درنزد خداوند متعال از شماهریك بفرزند خود وبدرستیکه آن بزرگوار می‌بیند کسی راکه میگرید در مصیبت او پس استغفار میکند از برای او وسئوال میکند از پدران خود تا از بهر او استغفار کنند (◦)

(حدیث پانزدهم) سند بعبدالله بن بکر منتهی میشود قال حججت مع ابی عبدالله فی حدیث طویل فقلت یابن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علی هل کان یصاب فی قبره شیء قال یابن بکر ما اعظم مسائلك ان الحسین بن علی مع ابیه وامه واخیه فی منزل رسول الله ومعه یرزقون ویحبرون وانه لعن یمین العرش متعلق به یقول یارب انجزلی ما وعدتنی وانه لینظر الی زواره فهو اعرف بهم وباسمائهم واسماء آبائهم ومافی رحالهم من احدهم بولده وانه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له ویسئل ان آبائه الاستغفار له ویقول ایها الباکی لو علمت ما اعدالله لك لفرحت اکثر مما حزنت و انه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة . گوید درخدمت حضرت صادق بحج مشرف شدم عرض کردم یابن رسول الله هرگاه نبش کنند قبر حسین را آیا اصابه میکنند بچیزی در قبر مقدسش فرمود ای پسر بکر چه بسیار بزرگ است مسئلت تو بدرستیکه حسین بن علی باپدر ومادر وبرادرش درمنزل رسول خدا مصاحبند وباآن بزرگوار متنعمند وبدرستیکه آنجناب ازجانب یمین عرش خدا را فرو گرفته عرض میکند ای پروردگار من وفاکن بآنچه مرا وعده فرمودهٔ ونگاه میکند بسوی زایران خود واو داناتر است بایشان وبنامهای ایشان و نامهای پدرانشان و بآنچه دربارهای ایشان است ازهریك از ایشان بفرزند خود و بدرستیکه آن بزرگوار نظر میکند کسی راکه براو میگرید و استغفار میکند از برای او وسئوال میکند از پدران خود تا از بهر او استغفار کند و میفرماید ای گریه کننده اگر میدانستی آنچه راکه خداوند از برای تو آماده فرموده هرآینه شادمان می شدی بیشتر ازآنچه محزون گشتهٔ (◦)

(مؤلف گوید) از این حدیث شریف دو مطلب ظاهر میشود یکی آنکه تنعم نفوس مقدسهٔ اهل بیت عصمت وطهارت در عالم برزخ با ابدان اصلیهٔ دنیویّه است وارواح مقدّسهٔ ایشان متعلق است بهمان ابدان اوّلیه واخبار دیگر هم ظهور در این معنی دارد . از جمله روایت شده است قال النّبی حیاتی خیر لکم ومماتی خیر لکم قالوا یارسول الله وکیف ذلک قال اما حیاتی فان الله تعالی یقول و ماکان الله لیعذبهم وانت فیهم . واما مفارقتی ایّاکم فان اعمالکم یعرض علیّ کل یوم فماکان من عمل حسن استزدت الله لکم و ما کان من عمل قبیح استغفر الله لکم قالوا ولقد رممت یارسول الله یعنون صرت رمیماً فقال کلاّ ان الله حرم لحومنا علی الأرض ان یطعم منها شیاً . وفی الرّوایة سئل الحسین بن علی بعد مضی امیرالمؤمنین فقال لأصحابه اتعرفون امیرالمؤمنین علیاً اذا رأیتموه قالوا نعم قال فارفعوا هذه السّتر فرفعوه فاذاهم به لا ینکرونه فقال لهم علیّ انّه لایموت من مات منا ولیس بمیت ویبقی من بقی منّا حجة علیکم . وفی الرّوایة عن جابر بعد نقل الحدیث عن النبی فی احیاء الله الرّجل بدعاء طایفة من بنی اسرائیل ولقد رأیت وحق رسوله من الحسن بن علی بن ابیطالب افضل واعجب منها ومن الحسین بن علی اعجب منها . امّا الذی من الحسن فهو انه لما وقع علیه من اصحابه ماوقع والجاء ذلک الی مصالحة معویة فصالحه واشتد ذلک علی خواص اصحابه فکنت احدهم فجئته فعذلته فقال لی یا جابر لا تعذلنی وصدّق رسول الله فی قوله ابنی هذا سید وان الله تعالی یصلح ما بین فئتین عظیمتین من المسلمین فکانه لم یشف ذلک صدری فقلت لعل هذا شیء یکون بعیداً و لیس هذا هو الصلح مع معویة فان هذا هلاک المؤمنین واولادهم فوضع یده علی صدری وقال شککت وقلت کذا وقال تحب ان تستشهد رسول الله الان حتی تسمع منه فتعجبت من قوله اذ سمعت هذا واذا الأرض من تحت ارجلنا قد انشقت واذا رسول الله وعلی و حمزه وجعفر سلام الله علیهم قد خرجوا منها فوثبت فزعاً مذعوراً فقال الحسن یارسول الله هذا جابر و قد عذلنی بما قد علمت فقال لی یاجابر انک لا تکون مؤمناً حتی تکون لأئمتک مسلماً و لا تکون برأیک علیهم معترضاً سلّم لأبنی الحسن ما فعل فان الحق معه انه دفع من حیات المسلمین الاصطلام بما فعل وماکان ما فعله الا عن امر الله وامری فقلت قد سلمت یارسول الله ثم ارتفع فی الهواء وحمزه وجعفر وعلی فمازلت انظر حتی انفتح لهم بابها ودخلوها ثم باب السماء الثانیة الی سبع سموات یقدمهم محمد . قال جابر لما عزم الحسین بن علی علی الخروج الی العراق اتیته فقلت له انت ولد رسول الله واحد سبطیه لا اری الا انک تصالح کما صالح اخوک فانه کان موفقاً رشیداً فقال یا جابر قد فعل ذلک اخی بامر الله وامر رسوله وانا افعل بامر الله وامر رسوله اترید ان تستشهد رسول الله و اخی الحسن بذلک الان ثم نظرت فاذا السماء قد انفتح بابها و اذا رسول الله و علی و الحسن و حمزه و جعفر و زید حتی استقروا علی الأرض فزعاً مذعوراً . فقال لی رسول الله یا جابر الم اقل لک فی امر الحسن قبل الحسین لا تکون مؤمناً حتی تکون لأئمتک مسلماً ولا تکون متعرضاً اترید ان تری مقعد معویة ومقعد ابنی الحسن ومقعد الحسین ومقعد یزید قاتله قلت بلی یارسول الله فضرب برجله الأرض فانشقت وظهر بحر فانفلق ثم ظهرت ارض فانشقت هکذا حتی انشقت سبع ارضین وانفلقت سبعة ابحر ورأیت من تحت ذلک کله وقد قرنت فی سلسلة الولید بن مغیره وابی جهل ومعویّة ویزید وقرن بهم مردة الشیاطین فهم اشد اهل النار عذاباً ثم قال ارفع فرفعت فاذاً

ابواب السماء مفتحة واذا الجنة باعلاها ثم صعد رسول الله ومن معه الی السماء فلما صار فی الهواء صاح بالحسین یا بنی الحقنی فلحقه الحسین و صعد حتی رأیتهم دخلوا الجنة من اعلاها ثم نظر الی رسول الله وقبض علی ید الحسین و قال یاجابر هذا ولدی معی ها هو هنا فسلم امره و لا تشک فتکون مؤمناً (ه)

و در اخبار کثیره تصریح کرده اند باینکه میت از ما میت نیست از جمله خبریکه گذشت فرمود نمرده است کسیکه بمیرد ازما وظاهر این سنخ اخبار اختصاص این امر است بایشان وآن درصورتی است که مقصود ابدان دنیویهٔ اصلیه باشد والا جمیع مؤمنین بلکه همهٔ مردم حیوة درعالم برزخ دارند وهماناً این مخصوص بایشان باشد وکلام درابدان برزخیهٔ سایر خلق درمحلی دیگر بیاید دوم این خبر شریف موافق بعض اخبار دلالت میکند بربودن ایشان در برزخ درآسمانها ودر نزد عرش اله . شیخ مفید ره گوید در احادیث وارد شده است که ارواح انبیا و ائمه را با بدنهای ایشان بآسمان می برند و تنعم ایشان در بدن اصلی است و این مخصوص ایشان است انتهی ولکن ظاهر اخباری بسیار وفقرات زیارات وادعیهٔ تربت این است که اجساد وابدان مطهرهٔ ایشان در قبور منوره میباشد حضرت صادق فرمود ان الله حرّم عظامنا علی الارض ولحومنا علی الدیدان یطعم منها . و خبر نبوی که در اوّل نقل کردیم هم دلالت ظاهره دارد بر مدّعی و ممکن است حمل اخبار مخالف را باراده جامعیت همهٔ عوالم فتأمل (ه)

(حدیث شانزدهم) عن معویة بن وهب عن الصادق علیه السلام فی حدیث انه قال لشیخ این انت عن قبر جدّی المظلوم الحسین قال انی لقریب عنه قال کیف اتیانک له قال انی لآتیه و اکثر قال ذاک دم یطلب الله تعالی به ثم قال کل الجزع والبکاء مکروه ما خلا الجزع و البکاء لقتل الحسین (ه)

(حدیث هفدهم) عن المنتخب روی عن الصادق انه کان اذا هلّ هلال عاشورا اشتد حزنه و عظم بکائه علی مصائب جده الحسین والناس یاتون علیه من کل جانب ومکان یعزّونه بالحسین وینوحون معه علی مصاب الحسین فاذا فرغوا من البکاء یقول لهم ایها الناس اعلموا ان الحسین حی عند ربه یرزق من حیث یشاء و هو دائماً ینظر الی موضع معسکره ومصرعه ومن حل فیه من الشهداء وینظر الی زوّاره والباکین علیه والمقیمین العزاء علیه وهو اعرف بهم و باسمائهم واسماء آبائهم وبدرجاتهم و منازلهم فی الجنة و انه لیری من یبکی علیه فیستغفر له و یسئل جده واباه وامه واخاه ان یستغفروا للباکین علی مصابه والمقیمین عزائه ویقول لو یعلم زایری والباکی علیّ ماله من الاجر عند الله تعالی لکان فرحه اکثر من جزعه وان زایری والباکی علیّ لینقلب الی اهله مسروراً و ما یقوم من مجلسه الا وما علیه ذنب وصار کیوم ولدته امه . همانکه ماه محرّم میشد حزن آنجناب شدید می گشت وگریهٔ آن بزرگوار بر مصیبتهای جد مظلومش حضرت حسین عظیم می شد مردم ازهر طرف میامدند خدمت آنجناب تعزیه می گفتند اورا وبا او هم ناله میکشند در مصیبت حسین و همانکه فارغ می شدند از گریه میفرمود بایشان آگاه باشید جدّم حسین زنده است ودر نزد حضرت پروردگار متنعم است از آنجا که خدا خواهد وهمیشه نگران است لشکرگاه خود ومصرع خود را و کسانیکه در رکابش بفیض شهادت رسیده اند ونظر می کند بسوی زایران وگریه کنندگان و عزاداران خودرا ودانا تر است بایشان وباسماء ایشان وباسماء پدرهایشان وبدرجات ومنازل آنها در بهشت و بدرستیکه

می بیند هرکس راکه گریه کند بر او پس استغفار میفرماید از برای او و سؤال میکند جد و پدر ومادر وبرادر خود راکه هم استغفار نمایند برای گریه کنندگان وعزادارانش وفرماید اگر هراینه زایر من وگریه کنندهٔ بر مصیبت من بداند آن اجر هائیکه خدا برای او قرار داده هرآینه شادمانیش افزون از حزنش باشد وبدرستیکه زیارت کننده وگریه کنندهٔ برمن برگردد بسوی اهلش در حالتیکه مسرور باشد وبر نخیزد از مجلس خود مگر آنکه از گناهش باقی نمانده باشد وبر آنحالت شود که از مادر تولد گشته (٥)

حدیث هیجدهم عن الصادق فی خبر قال رحم الله شیعتنا انّهم اوذوافینا ولم نؤذ فیهم • شیعتنا منا قد خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بمآ ولایتنا رضوابنا ائمّة ورضینا بهم شیعة یصیبهم مصابنا ویبکیهم اوصابنا ویحزنهم حزننا ویسرهم سرورنا ونحن ایضاً نتألّم لتألّمهم ونطلع الی احوالهم فهم معنا لایفارقوننا ولانفارقهم لأنّ مرجع العبد الی سیده ومعوّله الی مولاه فهم یهجرون من عادانا ویجهرون بمدح من والانا ویباعدون من اذانا • اللهم احی شیعتنا فی دولتنا وابقهم فی ملکنا ومملکتنا . اللهم انّ شیعتنا منا ومضافین الینا فمن ذکر مصابنا وبکی لاجلنا استحیی الله ان یعذّبه بالنار . فرماید خداوند رحمت کند شیعیان مارا که درراه ما به اذیّت افتاده اند ومابخاطر ایشان اذیّت نکشیده ایم . شیعهٔ ما ازما میباشند وبتحقیق که خلق شده اند ازفاضل طینت ما وسرشته شده اند بآب ولایت ما ایشان راضی شده اند بامامت ما ازبرای خود ومارا ضی هستیم بشیعه بودن ایشان ازبرای ما بایشان میرسد مصائب ما وبناله وگریه در میاورد ایشانرا ناخوشی های ما محزون میگرداند ایشان را حزن ما ومسرور میگرداند ایشانرا سرور و خوشحالی ما . وما اهل بیت نیز متألّم میشویم درالم ایشان ومطلع میشویم براحوال ایشان . پس ایشان باما اهل بیتند وازما مفارقت نمیکنند وما نیز باایشانیم وازایشان جدائی نمی جوئیم ازجهة آنکه بازگشت بنده بسوی آقای اواست ومحلّ اعتماد وتکیه گاه مولای اواست . ایشان دوری میکنند ازهرکس که دشمن ماست وآشکارا مدح می کنند هرکس را که دوست ماست ودوری میکنند ازهرکس که دشمن ماست . خدایا زنده گردان شیعیان مارا درزمان دولت ما وباقی دار ایشان را در ملك ومملکت ما . خداوندا بدرستیکه شیعیان ما منسوبند بما ومتعلقند بما پس هرکس یاد آورد مصائب مارا وگریه کند بجهت خاطرما حیامیکند خداوند متعال اینکه عذاب کند اورا باتش غضب خود •

حدیث نوزدهم عن المنتخب عن معویة بن وهب گوید روزعاشورا وارد شدم برحضرت صادق آنحضرترا یافتم درسجده بود ومیگریست گوش فراداشتم شنیدم که درسجده می فرمود • اللهم یامن خصنا بالکرامة وخصنا بالوصیة ووعدنا الشفاعة واعطانا علم مامضی ومابقی وجعل افئدة من الناس تهوی الینا اغفرلی و لاخوانی ولزوّار ابی الحسین الذین انفقوا اموالهم واشخصوا ابدانهم رغبة فی برّنا ورجآء لماعندك فی صلتنا وسروراً ادخلوه علی نبیك صلواتك علیه وآله واجابة منهم لامرنا وغیظاً ادخلوه علی عدوّنا ارادوا بذلك رضاك فکافئهم عنا بالرّضوان واکلأهم باللیل والنهار واخلف علی اهالیهم واولادهم الّذین خلفوا باحسن الخلف واصحبهم واکفهم شرّ کلّ جبار عنید وشرّ کلّ ضعیف من خلقك اوشدید وشرّ شیاطین

الجنّ والانس واعطهم افضل ما امّلوا منك فی غربتهم عن اوطانهم ومآ آثرونا به علی ابنائهم وابدانهم و اهالیهم واقربائهم • اللهم انّ اعدائنا عابوا علیهم خروجهم فلم ینههم ذلك عن الشخوص الینا خلافاً منهم علی من خالفنا فارحم تلك الوجوه التی قد غیّرتها الشمس وارحم تلك الخدود التی تقلبت علی حفرة ابی عبدالله وارحم علی تلك الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلك القلوب التی جزعت واحترقت لنا وارحم الصرخة التی کانت لنا • اللهم انّی استودعك تلك الانفس وتلك الابدان حتی توافیهم علی الحوض یوم العطش فمازال وهو ساجد یدعوا الله بهذا الدعآ فلما انصرف قلت جعلت فداك لوانّ هذا الذی سمعت منك کان لمن لایعرف الله لظننت انّ النار لم تطعم منه شیأ واللہ لقد تمنّیت انی قد کنت زرته ولم احج فقال لی ما اقربك منه فما الذی یمنعك من زیارته ثم قال یا معویة لم تدع ذلك قلت لاادری انّ الامر یبلغ هذا کله قال یامعاویة من یدعو لزوّاره فی السمآ اکثر ممن یدعو لهم فی الارض یا معویة لاتدعه فمن ترکه رأی من الحسرة مایتمنی انّ قبره کان عنده . اما تحب ان یری الله شخصك وسوادك فیمن یدعوله رسول الله صلی الله علیه وآله وعلیّ وفاطمه والائمة علیهم جمیعاً السلام • اماتحب ان تکون ممن ینقلب بالمغفرة لمامضی ویغفرله ذنوب سبعین سنة . امّا تحب ان تکون غداً ممن تصافحه الملائکة . اما تحب ان تکون غداً فیمن یخرج ولیس علیه ذنب فیتبع به . اما تحب ان تکون غداً یصافح رسول الله صلی الله علیه وآله الحدیث •

پروردگارا ای کسیکه برگزیدی ما اهل بیت را بکرامت ووعده دادی مارا بشفاعت ودرما قرار دادی رسالت را وگردانیدی مارا ورثهٔ انبیا وامم سالفه را بما ختم فرمودی ومخصوص داشتی مارا بوصایت و عطا کردی بما علم ماکان ومایکون را ودلهای مردم را بمامایل فرمودی پرورگارا بیامرز مرا وبرادران مرا وزیارت کنندگان ابی عبدالله الحسین را آنانکه اموال خودرا درمحبت ما بذل نمودند وتنهای خودرا درراه ما بزحمت افکندند برای نیکی بما وامید ثوابهائی که مهیا فرمودهٔ وخوشحال کردن پیغمبر تو واجابت نمودن امر ما وبخشم انداختن دشمنان ما واین همه را درطلب رضوان تو کردند ای پروردگار من جای ده ایشان را دررضوان خود ومحافظت فرما ایشان را درشب وروز وجانشین باش درخانوادهٔ ایشان نیکوتر جانشینی وکفایت کن ایشان را ازشرّ هرستمکاری وشرهرقوی وضعیف وازشر شیاطین جن وانس و عطا کن ایشانرا زیاده ازآنچه آرزو کرده اند اززیارت آن بزرگوار ومفارقت ازاهل واوطان وغربت ازعیال وفرزندان وبرگزیدن مارا برفرزندان وخویشان خود ای پروردگار من دشمنان ماعیب شمردند وشنعت کردند خروج ایشان را درطلب ما وایشان سخن آنجماعت را وقعی ننهادند وازطلب ما بازنه ایستادند وبا آنها ازراه مخالفت برآمدند . ای خداوند من رحم کن آنصورتهائی راکه آفتاب تغیر داده است درراه زیارت ابی عبدالله الحسین ورحمت فرما برآن رویهائی که ازروی اخلاص ازطرف راست وازطرف چپ مالیده میشود برقبر ابی عبدالله ورحمت فرما چشمهائیرا که جاری شده است اشکهای آنها بجهة ترحم برما اهل بیت ورحمت فرما آن دلهارا که محزون وغمناك شده است بجهة خاطر ما اهل بیت وجراحت یافته است ورحمت فرما ناله هائی راکه برای ما وبجهة خاطر ماست ازشیعیان . ای پروردگار من بودیعت میسپارم نفوس ایشان وتنهای ایشانرا بتو که سیراب کنی ایشانرا ازحوض کوثر درروز عطش اکبر وداخل گردان

ایشانرا دربهشت وآسان فرما برایشان حساب را . ودربعض کتب معتبره نقل کرده اند که راوی کوید پس مدتی درآنجا نشستم وآنجناب درسجده بود وبهمین نسبت دعا میکرد زیارت کنندگان و گریه کنندگان وتعزیه داران آنجناب را تا اینکه سرخودرا ازسجده برداشت پیش رفتم وسلام کردم دیدم آنجناب را که رنك مبارکش افروخته ومتغیرالحال وشکسته بال بود وقطرات عبرات ازدیده های مبارکش چون مروارید غلطان جاری بود عرض کردم فدای توشوم سبب گریه واندوه شما چیست فرمود ای پسروهب مگرغافلی که امروزچه روزیست آیانمیدانی که جدم حسین دراین ایام درزمین کربلا بدرجهٔ شهادت رسیده پس گریستم وعرض کردم فدای توشوم دراین روزها بهترین کارها چیست حضرت فرمود بهترین کارها دراین ایام محزون بودن وگریستن بسیاراست برآنمظلوم بی یار وزیارت آن بزرگوار ازدور ونزدیك عرض کردم یابن رسوالله من ندانستم که اینقدر اجروثواب درگریستن بر آنجناب میباشد اگرهیچ چیز ازبرای ایشان نباشد مگرهمین دعای شما که بجهة ایشان کردید ایشان را کافی است فرمود یابن وهب دعاکنندگان بجهة ایشان یعنی زاپران وتعزیه داران حسین درآسمان بیشترند ازدعاکنندگان درزمین . ای پسروهب ترك مکن زیارت حسین را بجهة خوفیکه ازکسی داشته باشی که هرکه ترك کند زیارت اورا بعد ازمردن آنقدرحسرت بکشد وتمنا کندکه اورا ازقبردرآورند وزنده نمایند باآنکه قبراورابخود نگیرد وبیرون اندازد . یابن وهب آیانمیخواهی که فردا درعرصهٔ محشرخداوند خالق اکبر باتومصافحه کند پس آنقدر آن حضرت گریست که محاسن مبارکش ترگردید ●

حدیث بیستم قال الصادق نفس المؤمن المهموم المحزون لنا تسبیح وحزنه لمصابنا عبادة وکتمان سرّنا عنده جهاد فی سبیل الله ونوحه علی مصابنا افضل العبادة وبکائه علی ما اصابنا من اعدائنا تمحیص للذنوب صادق آل محمد فرماید نفس کشیدن مؤمن مهموم غمگین ازبرای ما اهل بیت تسبیح است وحزن اوبجهة مصیبتهای ما عبادت است وپنهان کردن وفاش ننمودن اسرارمارا ونگاه داشتن درنزد خود جهاد است درراه خدا ونوحه وناله او برمصیبتهای ما بهترین عبادت است وگریستن اوبرآنچه بما اذیت رسیده است ازدشمنان ما محوکنندهٔ گناهان است ●

حدیث بیست ویکم صادق آل محمد میفرماید کاملترین مؤمنان ازجهة ایمان کسی است که خلق اونیکوترباشد ورقت قلب او وگریهٔ اوبرما اهل بیت بیشترباشد وشدیدترباشد دوستی اوباما اهل بیت وزیاده باشد حزن قلب اودرمصیبت ما وبیشترباشد مودّت اوازبرای ما ●

حدیث بیست ودوم معویة بن وهب که ازاجلاّ اصحاب امام جعفرصادق است روایت کرده است که نشسته بودم خدمت آنحضرت مرد پیری آمد که ازشدّت پیری خمیده بود وسلام کرد حضرت جواب داد وفرمود ای شیخ نزدیك بیا پس نزدیك رفت ودست آنحضرت رابوسید وگریهٔ بسیاری کرد فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد فدای توشوم حال صد سال است که ازعمرمن میگذرد بربصیرت ومعرفت حقوق شما وهرروز برآنیم وحق بمرکزخود قرارگیرد واین انتقام کشیده شود ودراین آرزوپیروکورشدم نرسیدم وعمرم

تمام شد دیگرگریه ازبرای چه روزاست . آنحضرت فرمود اگرزنده ماندی وبان روزکه خدامقدر فرموده ازبرای فتح ونصرت ما وطلب خون ودفع ظلم ویاری ماکه همراه ما خواهی بود ودرهمین دنیا چشم توروشن خواهد شد واگرمردی واجل وفانکرد درروزقیامت حشرتو باثقل یعنی اهل بیت رسول خدا خواهد بود آنمرد گفت یابن رسول الله بعد ازاین مژده که مرادادی دیگرپروا ندارم اگر امروزبمیرم واگرفردا . حضرت فرمود ایشیخ پیغمبرخدا فرمود انّی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی تشویش مکن ایشیخ که روزقیامت باماخواهی بود بعد ازآن فرمود که توازاهل کوفه نیستی گفت نه فرمود که ازاهل کجائی گفت ازنواحی واطراف کوفه میباشم فرمودازمنزل توتاقبرجدم حسین مظلوم شهید چه قدرراه است گفت بسیارنزدیك است فرمود هیچ بزیارت اومیروی گفت بلی فدای تو شوم فرمود یاشیخ اینخون جدم حسین خونی است که خدا ازآن نخواهد گذشت واوراطلب خواهد فرمود بدرستی که اولادفاطمه وغیرفاطمه بهیچکس چنان مصیبتی نرسیده ونخواهد رسید که بجدم رسید بخدا که کشته شد باهفده نفرازاهل بیت خود که هیچ کدام درروی زمین عدیل ونظیرنداشتند ودرراه خدا نصیحت کردند وصبرکردند برآنمصیبتهای عظیم که برایشان رخداد وخدا بایشان خواهد داد بهترین جزاهائی که بصبرکنندگان ومصیبت زدگان بدهد . ای مرد جناب رسول خدا درروزقیامت می آید بصحرای محشر وحسین را باسربریده بهمراه خود خواهدآورد درحالتیکه سرخودرابرروی دست گرفته باشد وخون ازآن بچکد وگوید خداوندا ازامّت من بپرس که چرافرزند مرا باین وضع کشتند و اهل بیت مرا اسیرکردند وشهربشهر ودیاربدیارگردانیدند پس ایشیخ گریه وجزع برهرامری ازامور دنیا مکروه است مگرگریهٔ که برجدّم حسین کنی که قطرهٔ اشکی که درمصیبت اوریخته شود آتش جهنم را فرونشاند وبهشت برتوواجب میشود بان اگرچه گناهان تومثل کف دریاها باشد ●

حدیث بیست وسیم ابوعمارهٔ شاعر گوید که روزی بخدمت امام جعفر صادق رفتم آنجناب فرمود یا اباعماره شعری چند در مرثیهٔ جدّم بخوان بهمان طریقیکه پیش خود میخوانید ونوحه میکنید چون شروع کردم بخواندن آنحضرت بگریه درآمد من مرثیه میخواندم وحضرت میگریست وصدای گریه از اهالی حرم محترم حضرت بلند شد چون فارغ شدم گفت یااباعماره هرکه شعری در مرثیهٔ جدّم حسین بخواند وچهل نفررا بگریاند بهشت اورا واجب شود و هرکه سی نفررا بگریاند بهشت اورا واجب شود وهرکه بیست نفررا بگریاند بهشت براو واجب میشود وهرکه ده نفر را بگریاند بر او بهشت واجب گردد وهرکه پنج کس را بگریاند بهشت براو واجب شود وهرکه یك کس را بگریاند بهشت اورا واجب شود و هرکه مرثیهٔ آنحضرت را بخواند وخود بگرید بهشت او را واجب شود وهرکه راگریه نیاید و خود را بگریه بدارد بهشت بر او واجب شود ●

حدیث بیست وچهارم عن الصادق اذا کان یوم عاشورا من شهرمحرم الحرام تنزل الملئکة من السمآ و مع کل منهم قارورة من البلور الابیض ویدورون فی کل بیت ومجلس یبکون فیه علی الحسین فیجمعون دموعهم فی تلك القواریر فاذا کان یوم القیمة تلهب نارجهنم فیضربون تبلك الدموع النار فتهرب النارعن الباکی علی الحسین

مسيرة ستين الف فرسخ ٭

باب نهم درذكر آنچه واردشده است از امام سابع درفضيلت واجرگريه برحضرت حسين و در آن يك خبراست . قال الرضا كان ابى اذا دخل شهر المحرم لايرى ضاحكاً وكانت الكآبة تغلب عليه حتى يمضى منه عشرة ايام فاذا كان يوم العاشورا كان ذلك اليوم يوم مصيبته وحزنه و بكائه وكان يقول هو اليوم الذى قتل فيه الحسين فلو علم الباكون اى اجر يؤجرون لتمنوا دوام هذا الحال حتى المآل . فرمايد كه ازعادت پدر بزرگوارم حضرت موسى بن جعفر اين بود كه هرگاه ماه محرم داخل ميشد ديگر كسى آنجناب را تبسم كنان نميديد وهمواره آثار حزن واندوه از سيماى مباركش ظاهر بود تاآنكه ده روز از آن ماه ميگذشت پس همانكه روز عاشورا داخل ميشد آن روز روز مصيبت وحزن وروز گريهٔ آنجناب بود و مكرر ميفرمود اين است آن روزيكه كشته شده است درآن حضرت امام حسين پس اگر ميدانستند گريه كنندگان براين مظلوم كه چه اجرها مزد داده ميشوند هرآينه آرزو ميكردند كه تانفس آخر در گريه وناله برآن بزرگوار باشند ٭

باب دهم دراخبار واحاديثى كه واردشده است ازحضرت ثامن الائمه على بن موسى الرضا درفضيلت و اجر وثواب گريه برآن بزگوار ودر آن چند حديث است ٭

حديث اول فى العوالم عن العيون قال الرضا انّ المحرم شهركان اهل الجاهلية يحرمون فيه القتال فاستحلت فيه دماءنا وهتكت فيه حرمنا وسبى فيه زرارينا ونساءنا واضرمت النيران فى مضاربنا و انتهب ما فيها من ثقلنا ولم ترع رسول الله حرمة فى امرنا انّ يوم الحسين اقرح قلوبنا واسبل دموعنا واذلّ عزيزنا بارض كرب وبلاواورثنا الكرب والبلاء الى يوم الانقضاء فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فانّ البكاء عليه يحط الذنوب العظام . حضرت رضا فرمايد ماه محرم ماهى است كه اهل جاهليت حرام ميدانستند درآن جهاد وقتال را ودر اين ماه خون مارا حلال دانستند وهتك كردند در آن استار حرمت مارا واسير كردند در آن فرزندان وزنان مارا وآتش درسراپردههاى ما زدند واموال واثقال مارا بنهب وغارت بردندوحرمت رسول خدارا رعايت نكردند بدرستيكه روز شهادت حسين مجروح كرده چشمهاى مارا و ريزان و روان كرده اشكهاى مارا و ذليل كرده عزيز مارا در زمين كربلا و ميراث كردهاست مارا اندوه و بلا كه فراموش نميشود تا روز جزا . پس بر مثل حضرت حسين بايد گريه كند گريه كنندگان زيراكه گريهٔ برآنمظلوم ميريزد گناهان بزرگ را ٭

حديث دويم فى العوالم عن امالى الصدوق سند بحسن بن فضال ميرسد قال قال الرضا من تذكر بمصابنا وبكى لما ارتكب منا كان معنا فى درجتنا يوم القيمة . و من ذكر بمصابنا فبكى و ابكى لم تبك عينه يوم تبكى العيون . ومن جلس مجلساًيحيى فيه امرنا لم يمت قلبه يوم يموت القلوب راوى گويد فرمود حضرت رضا هركس بياد آورد مصائب مارا وبگريد ازبراى آن رنج و ستميكه برما فرود آمده باما خواهد بود در قيامت ودر محل ومكان ما خواهد زيست وكسيرا كه بشنواند مصيبت ما را پس بگريد و بگرياند ديگريرا نگريد چشم او در روزيكه چشمها همه گريان باشد وكسيكه بنشيند درمجلسيكه زنده شود در آن مجلس

امر ما حق ما را بازگويند نخواهد مرد قلب او در روزيكه قلوب بميرند ٭

حديث سيم فى العوالم عن العيون قال الرضا من تذكّر مصابنا فبكى لم تبك عينه يوم تبكى العيون ومن جلس مجلساًيحيى فيه امرنا لم تمت قلبه يوم تموت القلوب ٭

حديث چهارم دركتاب عوالم ازكتاب عيون اخبار الرضا وازكتاب امالى شيخ صدوق روايت كند و سند به ريّان بن شبيب ميرسد . قال دخلت على الرضا فى اول يوم من المحرّم فقال لى يابن شبيب اصائم انت فقلت لا فقال انّ هذا اليوم هواليوم الذى دعا فيه زكريا ربه عزّوجل فقال ربّ هب لى من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاً فاستجاب الله له وامر الملئكة فنادت زكريا وهو قائم يصلى فى المحراب انّ الله يبشرك بيحيى فمن صام هذا اليوم ثم دعا الله عزّوجل استجاب الله له كما استجاب لزكريا . ثم قال يابن شبيب انّ المحرم هو الشهر الذى كان اهل الجاهلية فيما مضى يحرمون فيه الظلم والقتال لحرمته فما عرفت هذه الامة حرمة شهرها ولا حرمة نبيها لقدقتلوا فى هذاالشهرذريته وسبوا نسائه وانتهبوا ثقله فلاغفرالله لهم ذلك ابداً . يابن شبيب ان كنت باكياً لشئ فابك للحسين بن على بن ابيطالب فانه ذبح كما يذبح الكبش و قتل معه من اهل بيته ثمانية عشر رجلاً ما لهم فى الارض شبيهون ولقد بكت السماوات السبع والارضون لقتله ولقد نزل الى الارض من الملئكة اربعة آلاف لنصره فوجدوه قدقتل فهم عند قبره شعث غبر الى ان يقوم القائم فيكونوا من انصاره وشعارهم ياثارات الحسين . يابن شبيب لقدحدثنى ابى عن ابيه عن جده انه لما قتل جدى الحسين امطرت السماء دماً وتراباً احمر يابن شبيب ان بكيت على الحسين حتى تصير دموعك على خديك غفرالله لك كل ذنب اذنبته صغيراً كان اوكبيراً قليلاً كان اوكثيراً . يابن شبيب ان سرّك ان تلقى الله تعالى ولا ذنب عليك فزر الحسين . يابن شبيب ان سرّك ان تسكن الغرف المبنية فى الجنة مع النبى وآله فالعن قتلة الحسين . يابن شبيب ان سرّك ان يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين . فقل متى ما ذكرته ياليتنى كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً . يابن شبيب ان سرّك ان تكون معنا فى الدرجات العلا من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعليك بولايتنا فلو ان رجلاً تولى حجراً لحشره الله تعالى معه يوم القيمة . ريان بن شبيب گويد روز اول ماه محرم حاضر محضر حضرت رضا شدم پس فرمود بمن اى پسر شبيب آيا امروز روزه داشتهٔ عرض كردم نه روزه نباشم پس فرمود بدرستيكه در امروز حضرت زكريا دعا كرد و از خداوند متعال ذريهٔ طيبهٔ فرزند صالح خواست خداوند مسئلت او را باجابت مقرون داشت وامركرد فرشتگانرا در وقتيكه در محراب نمازاست ندا كردند واورا يحيى بشارت دادند پس هركس در اين روز روزه بگيرد وخدارا بخواند خداوند دعوت اورا اجابت خواهد فرمود چنانچه دعوت زكريارا باجابت مقرون داشت آنگاه فرمود اين ماه محرّم ماهيست كه در زمانهاى گذشته اهل جاهليت حرام ميدانستند در آن ظلم و قتالرا بجهة احترام آن واين امت نشناختهاند نه احترام آن را ونه احترام پيغمبر خودرا بتحقيق كه كشتند در اين ماه ذريهٔ پيغمبر خود را واسير كردند زنان اورا وبغارت بردند اموال و اثقال اورا . پس هرگز نيامرزد خداوند اين گناهانشانرا . اى پسر شبيب اگر خواهى گريان شوى بر چيزى بر حسين بن على گريه كن زيراكه آن بزرگوار كشته شد آنطور كه گوسفند كشته شود وكشته شده با او هيجده تن از

اهـل بیت او که در روی زمین شبیه ونظیر نداشتند ٭

مؤلف گوید گوسفند خصوصیت وامتیاز دارد درمیان همهٔ حیوانات باینکه در جمیع شرایع وملل وادیان مباح الدم وجایز الذبح است و در هیچ شریعتی ازصدر اول تا خاتم منع ونهی درکشتن آن نشدهاست وتمام طوائف عالم حتی کسانیکه اهـل مذهب و دینی نیستند متفقند در اباحهٔ ذبح آن مگر یك طبقه از عبدهٔ اوثان که معتقداند باجتناب ازهر حیوانی وذی روحی واز این است که البته درهر روز در هر جا از اهل هرملت ومذهب ذبح آن دیده میشود وهرکس دیده ومیبیند ازجهة اباحهٔ ذبح در هر عصری و زمانی از اهل هرمذهب ودینی وکثرت وقوع ودیدن آن دیگرهیچ وقعی درانظار برای آن نیست وازکسی منع ونهی از آن شایسته نیست و شك درحلیت وجواز آن از متدین بشریعت و دینی زیبنده نیست و قاتل باکمال سکون خاطر واطمینان قلب مباشر ذبح میشود چه خودرا ماذون ومرخص از جانب خدا ودر این عمل مطیع همهٔ انبیا ومرسلین میداند خیال عیبی نقصی بدی درکار خود نمی کند آه صد آه ازاین بیان سرّ تشبیه و وجه شبه ظاهر میگردد و هر چند این تشبیه برای تهییج و احراق قلب شیعه کفـایت است که درجهٔ بی پروائی وبی مبالاتی وبی باکی وبی اعتنائی باندازهٔ برسدکه شهید کردن پسر پیغمبر در انظار بکشتن گوسفند بماید کدام درد از این بالاتر و برای ارباب غیرت اسلامیت چـه مصیبت از این سخت تر و لکن ایکاش بهمین قدر اهانت واذیت قانع شده شهیدکردن حجة خدا امام عالم را بکشتن گوسفندی برابر میدانستند آه آه آه بسوزد و خون شود دلهای شیعه که باین قدر قناعت نکردند و مرض شقاوت و خباثت وعنادشان باینددرجه بی اعتنائی تشفی نیافت آه آه آه نه زبانرایارای تقریر و نه قلمرا طاقت تحریر است طوائف عالم و جمیع ارباب مذاهب و ملل باکثرت اختلاف و تشتت آرا متفقند در اینکه گوسفند را از پیش گردن سر میبرند مگر دوطایفهٔ قلیله که مرسوم ایشان برخلاف این است یك طایفه از پهلوی گردن سر میبرند طایفهٔ دیگر از پشت گردن حضرت ختمی مرتبت که مبعوث شد از آنجا که رحمةً للعالمین است و بمثابهٔ پدر مهربان است ازبرای عامهٔ خلق وکافهٔ موجودات نهی کرد این عمل را و غدغن سخت فرمود چون مادام که فری او داج اربعه نشود وآن چهار رگی که پیش گردن است قطع نگردد ازهاق روح نشود اگرازپیش گردن ببرندهمانکه رگها بریده شد زودحیوان آسوده میشود واگر ازپشت گردن ببرند تا گوشتها بریده شود واستخوانها ازهم جدا گردد وتیغ به آن رگها برسد ورگها بریده شود حیوان بسیارصدمه وبنهایت اذیت میکشد آه آه آه ایدل خون شو وازراه دیده بیرون شو که حسین پسر فاطمه درهرجزئی جزئی ازمصیبتهایش مرتبهٔ قصوی ازمظلومیت داشت مسامع عالمیان وذرّات موجودات را پر کرده است نالهٔ زایران که براطراف قبرش مینالند ومیزارند وباآه سوزان وچشم گریان ودل بریان میگویند السلام علی المذبوح من القفا . بعد آنحضرت به پسر شبیب فرمود هرآینه بتحقیق گریست از برای شهادت او هفت طبقه آسمانها و زمینها . وبتحقیق که نازل شد جهة نصرت او از آسمان چهار هزار فرشته و آنوقت که بزمین کربلا رسیدند آنحضرت را کشته یافتند پس آنملئکهٔ ژولیده موی وگرد آلوده روی مجاور مرقد منور او گردیدند ودرآنجا خواهند بود تا زمان ظهور قائم آل محمد و از یاوران آنحضرت خواهند بود و شعار ایشان یالثارات الحسین باشد . ای پسر

شبیب خبر داد مرا پدرم از جدم که چون حضرت امام حسین کشته گردید از آسمان خون و خاك سرخ بارید . ای پسر شبیب اگر گریه کنی برحسین آنقدر که اشك چشم توجاری شود بر رخسارهٔ توآمرزد خداوند ازبرای تو هرگناهت را صغیره باشد یاکبیره کم بوده باشد یا بسیار . ای پسرشبیب اگر دوست میداری اینکه خداوند را ملاقات کنی وبرتوهیچ گناهی نبوده باشد زیارت کن امام حسین را . ای پسرشبیب اگرشاد میدارد تراکه خدارا ملاقات کنی وازهرجرم و جریرتی پاك و پاکیزه باشی پس زیارت کن قبر حسین را . ای پسر شبیب اگر شاد میکند تراکه با رسول خدا در غرفات بهشت جای داشته باشی پس لعن کن قاتلان حسین را . ای پسر شبیب اگرشاد میدارد تراکه از برایت باشد مثل ثواب آنجماعت که دررکاب حسین شهید شدند هرگاه یاد او میکنی بگو یالیتنی کنت معهم فافوزفوزاً عظیماً . ای پسرشبیب اگر شاد میدارد تراکه در درجات بهشت باما اهل بیت باشد محزون وغمگین شو بجهة حزن و اندوه ما وخوشحال وفرحناك شو از جهة فرح و خوشحالی ما وبر تست که چنگ در دامن ولایت ما زده باشی زیراکه اگر مردی بسنگی تولا کند خداوند او را در قیامت باآن سنگ محشور فرماید ٭

مؤلف گوید اشاره بدومطلب دراین مقام مناسب است مضامین این حدیث شریف مایهٔ کمال امیدواری است وکاشف است ازفرط لطف اله نسبت بطبقهٔ شیعه ودوست این خاندان که باین اعمال جزئیه وعبادات قلیله این مرتبه ازثواب واجرکه تأمل درآن عقول را حیران وسرگردان میکند عطا میفرماید وبسا افهام قاصره استبعاد میکند ترتب اجرجزیل وثواب جلیل را برعمل قلیل وبچند وجه میتوان این استبعادرا دفع نمود (٭)

(وجه اول) شکی نیست که درجات ومراتب اعمال ومناسبت بین آنها ومقادیر ثواب را احدی نداند الاالله والراسخون فی العلم بسا عملی درظاهر وبحسب انظارقلیل وجزئی ودرمیزان عدل الهی کثیر وعظیم باشد وبالعکس چنانچه قصهٔ عابد اسرائیلی وسبکی وزن عبادات کثیرهٔ اوکه درکتب اخبارواردِ است شاهد است برمدعی پس مجالی برای استبعاد نماند چراکه مقدار ودرجهٔ عمل مخفی ومستوراست ومقایسه وموازنهٔ عمل باثواب فرع براحاطه وعلم بمقدار ودرجهٔ هر دواست

(وجه دویم) اعطاء ثواب ازمقتضیات فضل ورحمة الهی است واینست که جمعی ازمحققین اجروثواب را واجب میدانند برخدا بوجوب عقلی نظر بفضل ورحمة وطول او تعالی هرچند جماعتی منکرند وجوب را ودرمسئله اختلاف عظیم است مابین علماء اسلام واکثر معتزله ثواب وعقاب را واجب گفتهاند عقلاً اشاعره قائلند بوجوب ثواب سمعاً وعدم وجوب عقاب اصلاً وموافقت نمودهاند ایشان را معتزلهٔ بصره وبغداد ودر مابین علماء امامیه انارالله برهانهم هم اختلاف است محقق طوسی (ره) موافقت نمودهاست معتزله را وجمعی اختیار کردهاند قول اشاعره را علامهٔ حلی وجماعتی ثواب را عقلاً وعقاب را سمعاً واجب گویند وبعضی ثواب را فضلاً وعقاب را عدلاً واجب دانند ومتفرع است براختلاف دراین مسئله اختلاف درقبول توبه وتحقیق این مسئله مناسب این مختصر نیست وبنا براین استبعاد وجهی ندارد چراکه فضل حق تعالی مانند علم وقدرتش غیر متناهی است عدة ومدة وشدة لا علی وجه یلزم منه التسلسل کما فی لاتناهی الاعداد : پس ثواب را حدّ

بقف ومحدودی نباشد پس چه بعداست دراینکه برای عمل قلیل ثواب کثیر داده شود (٥)

(وجه سیم) اعمال وافعال کاشف است ازحسن سریره وپاسوء باطن پس هرعملی کاشف وحاکی است از مرتبهٔ از معرفت ودرجهٔ از طاعت وبسا عملی کاشف است مرتبهٔ را که غیر آنعمل آن کاشفیت را ندارد وازاین بیان ظاهر میشود وجه خلود اهل جنت درجنت واهل نار درنار (٥)

(وجه چهارم) حسنه عندالله زیاد میشود ومضاعف میگردد تاده درجه بلکه تاهفتصد درجه چنانچه اخبار کثیره باین معنی ناطق است ازجمله درکتاب و سایل روایت کرده است از حضرت صادق درحدیثی قال اذا احسن المؤمن عمله ضاعف الله عمله لکل حسنة سبعمائه فاحسنوا اعمالکم التی تعملونها لثواب الله الخبر وزید فی روایة اخری وذلک قوله تعالی والله یضاعف لمن یشآء . پس شاید آنچه برای عمل قلیل در اخبار ذکر شده بارهٔ ازآن اصل ثواب وبارهٔ ازآن حاصل بتضعیف باشدو ممکن است حمل اختلاف اخبار درقلت وکثرت ثواب برآنچه ذکر شد

(وجه پنجم) ثواب وعقاب اعمال قلةً وکثرتاً بسبب ضمائم خفیه که بساغیر از حقتعالی کسی برآن مطلع نیست مختلف میشود بسا عملیکه ثواب خود آنعمل قلیل است وبسبب انضمام امری ویا کیفیتی یاکمال خلوص یاخصوصیتی خفیه زیاد میشود . قال صاحب الجواهر بعد ذکر اختلاف الاخبار فی قدر ثواب الصلوة فی مسجد الکوفه انه یمکن دعوی ان هذا الاختلاف باعتبار المکلفین من حسن التوجه والتأدیه ونحوهما من العوارض التی تزداد الصلوة بسببها فضلاً مثل ماقیل فی اختلاف الثواب فی زیارة الحسین والحج وغیرهما وباعتبار اقتضاء المقامات لاختلافها بل واختلاف عقول السائلین وتهیئتهم لایداع الاسرار

(دویم) حشرهرکس بامحبوب خودکه دراین خبروارد است ودراخبار کثیرهٔ دیگربه لسانهای مختلفه وارد شده ودربعض اخباراست من احب عمل قوم فهومنهم ودرخبرحضرت موسی که سابق ذکر شد وبعض دیگر ازاخبارتعبیر برضا شده است وظاهر این است که همهٔ این اخبار ازسنخ واحد وباب واحد باشد سرّ ملّی آن این است که راضین ومحبین ازسنخ فاعلین اند بحسب طینت اصلیه وحقیقة ذاتیه واگر قدرت یابند برآنچه آنها قدرت داشته اند میکنندکارآنها را ومیخواهند عمل آنهارا . ویتضح المرام بذکر کلام ذکره بعض الاعلام فی المقام وهوان احکام الله سبحانه انما یجری علی الحقایق الکلیه والمقامات النوعیه دون خصوص الافراد والاحاد فحیثما خوطب قوم بخطاب اونسب الیهم فعل دخل فی ذلک الخطاب وذلک الفعل کل من کان من سنخ اولئک القوم وطینتهم من الاولین والاخرین ان خیراً فخیر وان شراً فشر وذلک لأن من احبه الله ورسوله احبه کل مؤمن من ابتدأ الخلق الی انتهائه وکل من ابغضه الله ورسوله ابغضه کل مؤمن کذلک وهو یبغض کل من احبه الله ورسوله فکل مؤمن فی العالم قد یماً اوحدیثاً الی یوم القیمة فهو من شیعتهم ومحبیهم وکل جاحد فی العالم قدیماً اوحدیثاً الی یوم القیمة فهو من مخالفیهم ومبغضیهم وقدوردت الاشارة الی ذلک فی کلام الصادق المروی فی علل الشرایع باسناده عن المفضل بن عمر والحدیث الطویل منقول فی کلامه ثم قال ومن هذا القبیل خطاب الله لبنی اسرائیل الذین کانوا فی زمان نبینا بمافعل باسلافهم کانجائهم من الغرق وسقیهم من الحجر وتکذیبهم الایات الی غیرذلک ثم ان الاخبار الدالة علی اتحاد افراد المؤمنین فی السنخ والطینة وکذا الکافرین والمنافقین فوق حد الاحصآ

(حدیث یازدهم) عن المنتخب عن دعبل الخزاعی قال دخلت علی سیدی ومولای علی بن موسی الرضا فی مثل هذه الایام فرأیته جالساً جلسة حزین الکئیب واصحابه من حوله کذلک فلما رآنی مقبلاً قال لی مرحباً بك یادعبل مرحباً بناصرنا بیده ولسانه ثم انه وسع لی فی مجلسه واجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احب ان تنشدنی شعراً فانّ هذه الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت وایام سرور کانت علی اعدائنا خصوصاً بنی امیه لعنهم الله : یادعبل من بکی وابکی علی مصابنا ولو واحداً کان اجره علی الله یادعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا وبکی لما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا : یادعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین غفرالله له ذنوبه البته : ثم انه نهض وضرب ستراً بیننا وبین حرمه واجلس اهل بیته من ورآء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الیّ وقال لی یادعبل ارث الحسین فانت ناصرنا ومادحنا وما دمت حیاً فلا تقصر عن نصرنا مااستطعت قال دعبل فاستعبرت وسالت عبرتی :: دعبل خزاعی گوید وارد شدم برحضرت ثامن الائمه امام رضا درایام عاشورا دیدم آن بزرگوار را نشسته است محزون وار واصحابش همه اینگونه در اطرافش نشسته‌اند همانکه مرا دید فرمود مرحبا بتو ای دعبل مرحبا بناصر ما بدست وزبان پس جای داد مرا ونشانید در پهلوی خودوفرمود ای دعبل دوست دارم برایم شعر بخوانی ونوحه سرآئی کنی زیراکه این ایام ایام حزنی است که برما اهلبیت وارد شده وایام سرور دشمنان ما خصوصاً بنی امیه لعنهم الله میباشند : ایدعبل هرکس بگرید وبگریاند برمصایب ماهرچند یك نفررا مزد او برخداست ای دعبل هرکس اشك برزد چشمهایش بجهة مصائب ما وبگرید برمصیبتهائی که ازدشمنان بما رسیده است خداوند عالم محشور فرماید اورابامادر زمرهٔ ما : ای دعبل هرکس گرید برمصیبتهای جدم حسین آمرزد خداوند گناهان اورا البته (٥)

« حدیث شانزدهم » عن الامالی عن علی بن حسن الفضال عن ابیه عن الرضا قال من ترك السعی فی حوائجه یوم عاشورا قضی الله له حوائج الدنیا والاخرة . ومن کان یوم عاشورا له یوم مصیبته وحزنه وبکائه جعل الله عزّ وجل یوم القیمة یوم فرحه وسروره وقرّت بنا فی الجنة عینه ومن سمّی یوم عاشورا یوم برکة وادّخر فیه لمنزله شیأً لم یبارك فیما ادّخر وحشر یوم القیمة مع یزید وعبیدالله بن زیاد وعمر بن سعد لعنهم الله الی اسفل درك من النار والجحیم . میفرماید کسی که درروزعاشورا ترك کند سعی درحوائج خودرا خداوند متعال حوائج دنیا وآخرت اورا اسعاف فرماید وکسیکه روزعاشورارا روزمصیبت وحزن وگریهٔ خود قرار دهد خداوند روزقیامت راروزفرح وسروراوگرداند وچشم اورادربهشت بدیدارما اهل بیت روشن فرماید وکسیکه روزعاشورارا روزبرکت شمارد وچیزی را درمنزل خود ذخیره گذارد ازبرای اومبارك نیفتد ودر روزقیامت بایزید وعبیدالله بن زیاد وعمربن سعد محشورشود درفروترین محل جهنم

(مؤلف گوید) سایر اخباریکه وارد شده‌است درفضل بکا وباکی متعرض نشدیم ازجهة تطابق درمضمون ومفاد بااخباریکه ذکر شده وچون مقصود اختصاراست اقتصار نمودیم برآنچه نقل شد §

(باب یازدهم) درذکر اخبارواحادیثیکه وارد شده‌است دراینکه حضرت حسین قتیل عبرهٔ مؤمنین است درکتاب کامل روایت کرده‌است ازحضرت صادق که فرمود نظر امیرالمؤمنین الی الحسین فقال یاعبرة کل

نمیرسیدند بلکه مانند سایر رعیت بایست درقیامت خیمهٔ مثل اهل بادیه برای خود نصب نمایند وبچرانیدن چهار گوسفند خود مشغول گردند وازاین جهة متحمل شد حضرت سید الشهدا ارواحنا فداه این مشاق شدیده ووقایع عظیمه ومصائب وزرایای جلیله تاازمرتبهٔ بادیه نشینی وگوسفند چرانی ترقی وبمرتبهٔ علیای سلطنت فائز آید این حاصل مرام ومقصودش ازکلام *

(مؤلف گوید) برعارفین اسرار شریعت وعالمین باصول مذهب روشن وظاهر وهویدا ولایح است که این تحقیق بارد دربارهٔ نفوس مقدسهٔ اهلبیت عصمت وطهارت ازجهاتی چند باطل ومنافی بامذهب شیعه واعتقاد بان بامذهب تشیع جمع نشود وچون عمر عزیزتر وقلم شریف تراست ازاشتغال بتشریح سخافت آن توکل بافهام ناظرین نمودیم وچه قدر جسارت است لسان وقلم را درتقریر وتحریر آنکه حضرت حسین تحمل این همه مصیبتها وزحمتها وشدتها وبلاها نمود شهادت خود وانصار واعوان وجوانان واسیری ودر بدری ناموس خودرا روا داشت ازجهة ترس ازمرتبهٔ گوسفند چرانی وطمع درنعمت وسلطنت اخروی واگر بفیض شهادت نمی رسید البته درعداد گوسفند چرانان وبادیه نشینان می گشت آیاشئون جمال و جلال ائمهٔ دین ومراتب قرب وتقربشان بساحت ربوبیت وفنا احدیت این نحو میدانیم آیا عبادات وطاعات سلسلهٔ جلیلهٔ اهل بیت عصمت را باین کیفیت میگوییم آیا عبادت برای وصول بمقامات رفیعه ودرجات منیعه برتقدیر صحت مناسب مرتبهٔ عصمت و طهارت است وآیا سایر معصومین که تحمل اینگونه بلا وابتلا نداشتند ومأمور بآن نگشتند مانند بادیه نشینان وگوسفند چرانان خواهند بود آیا اگر حضرت حسین بلایش ازاین درجه کمتر یا بمقتضای تخییر خداوند متعال اورا بین شهادت وخلاصی ونجات ازدشمن اگر اختیار خلاصی ازدشمن میکرد وهنگامهٔ عاشورا برایش نمیشد درروز آخرت درزمرهٔ بادیه نشینان و رتبه‌اش رتبهٔ گوسفند چرانی می بود تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هداً . بحق خودش وبحق جد وپدرومادروبرادرواولاد گرامش اگرقدم مبارکش بوادی پربلای کربلا نمیرسید و بدن غلامی ازغلامان سیاهش هدف سهام اهل کوفه نمی گشت بازازاجل سلاطین دنیا وآخرت بود اگر چه بسبب شهادت محط رحمات ومطمح نظرات خاصهٔ الهیه شده باشد بطوریکه ازبیانش فحول واز وصفش عقول عاجزوحیران وواله وسرگردان است وبحق آبا گرام واولاد عظامش قسم وبحق تمام انبیا و مرسلین وبحق خالق سموات وارضین قسم است حضرت حسین تحمل رزایا ومصائب رابطمع فوزبنعم آخرت وسلطنت دار آخرت ننمود حاشاك ثم حاشاك یابن رسول الله اقدام بشهادت نکرد مگرمحض برای اعلاء کلمهٔ حق واشاعهٔ توحید واظها روارائهٔ دین وحفظ وترویج شریعت سید المرسلین واطفاء نایرهٔ کفرو اضمحلال باطل واهل باطل که ازفرط حب خداوفنادرحب خداوبخودی درحب خدابرای تحصیل رضای خدا اختیارکرد وبالجمله اگرخواهی بدانی شهادتش برای چه بوده ودراین معامله چه هوا برسرداشت هوای سلطنت اخروی اورا واداربآن نمودیا رضای دوست حقیقی اورا بخود کرد ازخودش بشنو که لسانش ترجمان لسان خداوندمتعال وخود میداند وبصیراست بحال خود فرمود (ترکت الخلق طراً فی هواکا) (وایتمت العیال لکی اراکا) (فلوقطعتنی بالسیف ارباً) (لمال حن الفؤاد الی سواکا) ونهایت تعجب وحیرت دراین است که صاحب

این تحقیق بایندرجه ازمعرفت که کاشف است ازکمال جهل بمقام امام بلکه عدم تمیز بین خلف وامام خودرا غواص بحار اسرارائمهٔ دین ونقاد علوم خاتم مرسلین بلکه ازارکان اسلام وایمان وازامناء رحمن میداند و علی الاسلام فلیبك الباکون وایاه فلیندب النادبون اناالله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

(باب دوازدهم) درذکر احادیثی کهوارد شده است درفضیلت مجرد هم وغم برحضرت ابی عبدالله الحسین

(حدیث اول) درکتب معتبره نقل کرده‌اند ازحضرت صادق قال رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة علی مصاب الحسین فرماید خدا رحمت کند شیعهٔ مارا هرآینه بتحقیق همراهی کردند مارا درمصیبت بطول حزن ودوام حسرت بر مصیبتهای حضرت امام حسین *

(حدیث دویم) درکتب معتبره است عن الصادق فی خبر و ارحم تلك القلوب التی جزعت واحترقت لنا (*)

(حدیث سیم) عن ابان بن تغلب عن الصادق قال نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة وکتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابوعبدالله یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب . ابان بن تغلب از امام صادق روایت کند فرمود آنجناب نفس کشیدن آنکس که مهموم است بجهة ظلمیکه برماوارد شده تسبیح است ثواب تسبیح دارد و همش برای خاطر ما عبادت است و پنهان داشتن سر ما اهل بیت را جهاد است در راه خدا (*)

(چهارم) قال الصادق نفس المهموم المحزون لنا تسبیح وحزنه لمصابنا عبادة صادق آل محمد میفرماید نفس کشیدن مؤمن مهموم غمگین از برای ما اهل بیت تسبیح است یعنی ثوابش مثل ثواب تسبیح است ومحزون شدن از جهة مصیبتهای ما عبادت است (*)

(پنجم) محزون ومغموم درمصیبت حضرت حسین ومتألم باٰلام آن بزرگوار درطول عمرش ودرمدت زندگانیش هروقت برای او حزنی وهم وغم والمی حاصل شود ائمهٔ طاهرین علیهم السلام محزون ومتألم میگردند بالم وحزن او (*)

(مؤلف گوید) بسیاری از اخبار سابقه فضیلت هم وغم بر آن بزرگوار را مشتمل است فراراً عن الاطناب مکرر ننمودیم نقل آن اخبار را واقتصار کردیم بر آنچه ذکر شد (*)

(باب سیزدهم) در خواص جلیله و آثار عظیمه که درگریه بر آن بزرگوار حاصل است علاوه آنچه در اخبار صریحاً ذکر شده وپیش نقل نمودیم وآن چند امر است

(اول) آنکه درگریه بر تذکر واستماع مصائب حضرت حسین تأسی واقتدا وتشبه بحضرت ختمی مرتبت است چه ظاهراً در طول عمرش اتفاق نیفتاد وقتی نور دیدهٔ خود حسین را ببیند یامتذکر حالات او بشود مگر آنکه مهموم ومغموم وگریان ونالان میگشت واگردر اول بمقتضای محبت والفت قلبی مسرور وشادمان می شد بدیدن نوردیدهٔ خود فوراً بتذکر حالات ومصائب آنسرور حالتش از سرور بحزن و ناله وبشاشت روی مبارکش بانقباض مبدل میگشت . پس سزاوار است امت آن بزرگوار را که باید در جمیع افعال واعمال تأسی واقتدا وتبعیت داشته باشند در حال تذکر واستماع مصیبتهای آنجناب در حزن

مؤمن فقال انا بالبناه فقال نعم ونيز دركامل الزياره روايت كرده است عن ابی عبدالله قال قال الحسين انا قتيل العبره وحده ودركامل الزياره روايت كرده است ازآن جناب كه فرمود انا قتيل العبرة قتلت مكروباً (الحبر) ودر كتاب امالی صدوق روايت شده ازابی بصير ازحضرت صادق ازآباء كرامش قال ابو عبدالله الحسين بن علی انا قتيل العبرة لايذكرنی مؤمن الا استعبر ، ونيزدركامل روايت كرده است راوی گفت خدمت حضرت صادق بوديم نام مبارك حضرت حسين را ذكر كرديم حضرت صادق بمجرد آنكه اسم جد مظلومش حسين راشنيد گريان شد ماهم گريه كرديم آنگاه سرمبارك خودرابلندكرد فرمود قال الحسين بن علی انا قتيل العبرة لايذكرنی مؤمن الا بكی ، نيزدركامل الزياره روايت كرده است ازابوعماره قال ماذكر الحسين بن علی عند ابی عبدالله فی يوم قط فرای ابوعبدالله متبسماً فی ذلك اليوم الی الليل ، هروقت نام حضرت حسين را نزد صادق آل محمد ذكرميكردند البته ديگرآن بزرگواررادرآن روزدرتبسم نميديدند ، وكان ابو عبدالله يقول الحسين عبرة كل مؤمن ، هم ميفرمود جدم حسين اشك چشم هرمؤمنی است

مؤلف گويد قول امام انا قتيل العبرة چندوجه رامحتمل است اول آنكه مراد قتيل منسوب الی العبرة والبكاء سبب لها بنابراين كلام ازقبيل اضافه سبب بمسبب است ومقرب است اين معنی راكلام خودآن بزرگوار پس ازاينفقرة لايذكرنی مؤمن الا استعبر . چراكه ظاهر چنانچه صاحب مجمع هم تصريح نموده است اين است كه تفسير كلام اول است وكلام حضرت صادق درروايت اخيره كما لايخفی واگر وارد نشده بود درخصوص گريه برآن بزرگوار مگر همين اخبار وفضيلت واجر وثوابی برای گريه نبود مگر همينكه حجت خدا بفرمايد انا قتيل العبره كفايت ميكرد برای تهييج شيعه واحراق قلب وبی اختيار بودن درناله وزاری كدام فضيلت ازاين بالاتر وكدام كلام ازاين فزونتر كه حضرت ولی الله حسين بن فاطمه اروا حنا وارواح العالمين لشيعته الفداء بفرمايد من كشتهٔ اشك چشم دوستانم هستم گيرم هيچ فضيلت واجری نباشد آيا شيعه پس ازشنيدن اينكلام تواند خودداری كند آيا محبت حسينی ميگذارد نظر باجر وثواب باشد واز جهة اجر وثواب گريه كند حاشاثم حاشا مگر نفرمود لايذكرنی مؤمن الا استعبر لازمهٔ محبت گريان شدن وناليدن است بسبب تذكر آن بزرگوار آنكه طعم اينكلام را درك كند كه پسر فاطمه درمرحلهٔ محبت چه فرموده وبچه زبان دوستان خودرا بهيجان آورده ثواب واجرراچه ميكند وچگونه حالت التفات وتوجه بان ازبرايش باشد (دوم) آنكه مراد اظهار محبت وميل بگريهٔ شيعه ودوستان باشد كما يقول المحب لمحبه انا قتيلك انا ذليلك قال الشاعر

●—§—《 ثلثة احباب فحب علاقة 》—§—《 وحب تملاق وحب هو القتل 》—§—●

(سيم) آنكه مراد بيان حالت آن بزرگوار است درحالت شهادت كه باچشم گريان وناله سوزان وشدت هم وغم شهيد شد وازدنيا رفت ومؤيد اين احتمال كلام خودآن بزرگوار است پس ازآن فقره دربعض روايات قتلت مكروباً وآنچه درزيارات وارد شده قتيل العبرات واسير الكربات وبنابراين اضافه لادنی ملابسة خواهدبود وچنانچه شيخ رضی تصريح كرده است در اضافهٔ لاميه اختصاص كفايت است وصحت تصريح بلام شرط نيست §—●—§

(جهارم) آنكه اضافهٔ بيانيه باشد ويشيراليه الخبر الآخر انا عبرة كل مؤمن واطلاق عبره برآن بزرگوار يا ازباب اطلاق مسبب است برسبب يا ازباب مبالغه است مانند زيد عدل

(پنجم) كه الطف وارق وجوه است اين است كه گريه برمصائب عظيمه ورزاياى جليلهٔ آن بزرگوار علت غائيه شهادت اواست وعلهٔ گريه فوز بسعادات اخرويه ومثوبات جيله وكرامات جزيلهٔ الهيه است كه دراخباركثيره وارد شده است وبنابراين پس فايدهٔ فوز بشهادت ووصول باعلی درجات سعادت راجع بشيعه است چنانچه تخيير خداوند متعال آن بزرگواررابين البقاواللقاء بين بودن دردنيا وشهيد شدن درراه خدااشاره وتلويح باين مطلب می نمايد وكلام حضرت ختمی مرتبت بنورديدهٔ خود ان لك فی الجنان لدرجة لاتنالها الا بالشهادة منافات ندارد باآنچه ذكرشد كما لايخفی ، ودراين مقام مناسب است ذكركلامی از صاحب ارشاد العوام عبرة للناظرين وتنبيهاً للغافلين دربيان اسرارشهادت حضرت سيد الشهداء وساير انبياء واوليا ازاهل بلا وابتلا گويد دركلامی طولانی علی ماحكی عنه خداوند متعال غنی علی الاطلاق است وتمام خلق ازهرطبقه وهرسلسله راهی بسوی او ومقربی درساحت اوجزبندگی وعبوديت ندارند بعبوديت بايد اهل قرب وتقرب بحضرتش گردند خواه ازسلسلهٔ جليلهٔ انبيا واوليا وخواه ازغير ايشان تاعمل وعبادت ننمايند بمرتبه ودرجهٔ فايز نگردند وبثواب واجری رستگار نشوند وبين اعمال شرعيه ومثوبات الهيه مناسباتی است ذاتيه كه بسبب هرعملی بانچه مناسب است اورادرروزآخرت ودارقيامت متنعم گردد بساعمل است كه مناسبت داردحور راعملی است كه مناسبت دارقصور را وهكذا نسبت بساير اعمال وعبادات نه مناسبت بين هرعمل وهر ثواب است ونه بدون آنيان عمل ثواب مناسب داده ميشود برای توضيح مطلب مثلی ذكر كرده است ملخص آن اين است كه سلطان باوجود جلالت وغنا وعظمت واستغنايش درنظم امورد نيويهٔ خود محتاج است بهرچيز از كوچك وبزرگ خسيس وشريف زشت وزيبا كه هرچيزبجای خويش نيكواست بعمارات عاليه وقصور مزينه نتواند اكتفانمود چنانچه احتياج بغرف عاليه دارد باصطبل ومطبخ وبيت الخلا وساير اشيا تاجاروب وياروب محتاج است . پس بايد برای استراحت وراحت خود همهٔ آنهاراتحصيل نمايد وبجهة تحصيل آنها صرف دراهم ودنانير كند تا به آسودگی وراحت برسد وضع دارآخرت ونشئهٔ قيامت هم اين چنين است بايد آدمی خود تحصيل اسباب راحت نمايد چراكه ليس للانسان الا ماسعی وتمام راحت حاصل نشود مگر بترتيب اسباب ازشريف وخسيس رفيع ودنی حسن وردی تابتمام راحت واستراحت كه حقيقة سلطنت دارآخرتست فايز گردد پس كسيكه بزرگی وسلطنت دارآخرت خواهد بايد تمام اعمال وانحاء عبادات رابجا آورد تابجميع اقسام ثواب برسد وآنها كه تمام عبادات را ندارند ازتمام راحت دارآخرت محروم وازسلطنت آن نشئه بی بهره‌اند بلی هريك باندازهٔ عمل وعبادت خود ثوابی دارند چنانچه دردار دنيا دون مرتبهٔ سلطنت مراتبی است ودرجاتی است واهل هرمرتبه باندازهٔ دارائی دارند تابرسد بكسيكه بغير ازخانه چيزی ندارد وبا غيراز جهار گوسفند كه بچرانی وشبانی آنها مشغول است ازدنيا بهرهٔ ندارد وچون سلسلهٔ جليلهٔ معصومين ازانبيا ومرسلين وائمهٔ طاهرين سلاطين دارآخرتند عبادت نمودند خدارا بهمه انحاء عبوديت تابجميع اقسام سعادات نشئهٔ قيامت فائز گردند پس اگر متحمل بلاها ومصائب نميشدند بمقام سلطنت دارآخرت

و ناله و گریه و نوحه باشند تا علاقهٔ تأسّی و نشانهٔ اقتدا بآن بزرگوار از ایشان ظاهر گردد و مقصود تأسّی واقتدا بآن بزرگوار است فی الجمله و تحصیل اندك تشبهی و امّا اقتدا و تبعیت تامّ در حزن و گریه بر حضرت حسین مانند سایر عبادات آن بزرگوار که ازبرای احدی ممکن ومیسر نشود چراکه ازحدّ و حصر خارج و از حیطهٔ بیان بیرون است نه در اخبار بیان تمام گریه و نوحه سرائی آن بزرگوار شده و نه حوصلهٔ ما را گنجایش احاطه بآن هست . ملاحظه نما یکی از اسباب حزن وگریهٔ حضرت ختمی مرتبت خبر دادن و تعزیت گفتن ملائکه بوده است مستند بهمین یکسبب را نتوان احصا کرد چراکه عدد ملئکه را افهام واوهام بشری از عهدهٔ احصا واحاطه بر نیاید و در تمام آسمانها باآن وسعتی که جز علاّم الغیوب نداند جای قدمی نیست مگر آنکه ملکی ایستاده است در عبادت همهٔ این ملئکه بااین کثرت برای خبر دادن وتعزیت گفتن پیغمبر هریك یکمرتبه آمدند وبعضی دو مرتبه وسه مرتبه وده مرتبه وبیشتر وزیادتر و درآمدن هریك البته حالت حزن و بکا و همّ و غمّ برای آن بزرگوار دست داده است تا چه رسد بسایر اسباب حزن وبکا آن بزرگوار وهمه حالات وحرکات افعال واقوال حضرت حسین که هریك مایهٔ حزن و سبب بکا جدّ بزرگوارش بوده پس بخواهیم بیانی از نوحه سرائی و حزن و بکا حضرت ختمی ماب نمائیم مگر آنکه بگوئیم از اندازه وشماره خارج خدا داندو خودش یاگوئیم از زمان ولادت حضرت حسین و پیش از آن دنیا برای پیغمبر مجلس عزای حسین بوده تا وقت رفتن و رحلت از دنیا پس تمام اقتدا وکمال تأسّی چگونه توانیم مگر بهمت و سعی و تلاش فی الجمله تشبهی بان بزرگوار در این عبادت برای ما حاصل شود همان ومنتهی آمال وآرزواست (٭)

(سرّ) در اصول وقواعد شیعه ثابت است که تمام اعمال و افعال حضرت ختمی مرتبت مانند اقوال شریفه اش در مرحلهٔ تشریع و جعل و بیان احکام بامر الهی و از جانب او است پس چنانچه آمدن هریك از ملئکه و تعزیت ایشان پیغمبر را نیست مگر بامر خدا همچنین همهٔ گریه ها و نوحه ها که آن بزرگوار بر نور دیدهٔ خود نموده است ازجانب خدا وبامر خدا کرده است . پس همانا خداخواست وامر کرد پیغمبر خود راکه از ولادت حسین و پیش از آن تا رحلت از دنیا درگریه و همّ وغمّ و حزن بر حسین باشد وایندرجه از اهتمام واین مرتبه از مواظبت ومداومت در هیچ عبادتی از عبادات ظاهرهٔ آنجناب نقل نشده واز انجا مکشوف میشود که رضای الهی در این عبادت بچه درجه وحصول قرب وتقرب بدرگاه اله باین بزرگ وسیله بچه اندازه خواهد بود که اقرب جمیع مخلوقات واشرف کافّهٔ موجودات را در طول عمرش درآن عبادات خواسته بلی (٭)

(شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داندوبس) ٭ (که نه هر کو ورق خواند معانی دانست)

پس زهی سعادت وکرامت و شرافت ازبرای کسیکه در این عظیم عبادت تأسّی واقتدا به پیغمبر خدا کند واین وسیلهٔ عظیمه تحصیل قرب وتقرب بدرگاه اله نماید (٭)

(دویم) آنکه درگریه برحضرت حسین تأسّی واقتدا است بتمام انبیا ومرسلین وجمیع ملئکهٔ مقربین واقتدا است بأئمهٔ طاهرین وعباد کاملین و اولیا و مخلصین ومؤمنین از انس و جن چنانچه شرح بکا ایشان در

مقالهٔ ثانیه بیاید (٭)

(سیم) آنکه گریه بر حضرت حسین مایهٔ تسلی و موجب آرامی قلب مبارك صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا است چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که آن معصومهٔ معظمه از شنیدن شهادت نوردیدهٔ خود گریان و نالان و اظهار جزع وفزع نموده باشد وبشنیدن آنکه پس ازشهادت شیعیان عزاداری ونوحه سرائی وگریه در مصیبت آن بزرگوار می کنند آرام گشته قلب مبارکش تسلی یافته باشد و چون سابق نقل آن روایت شد اطالهٔ کلام بتکرار نقل ننمائیم . زهی شرافت اشك شور که سبب تسلی و آرام قلب حبیبهٔ خدا سیدهٔ نسا شفیعهٔ یوم جزا بشود و زهی پستی همت و رذالت حالت که از این آسان وسیلهٔ سعادت عظمی و کرامت کبری مضایقه و امساك نماید (چهارم) آنکه گریه بر حضرت حسین ادخال سرور است بر قلوب مقدسهٔ پیغمبر وائمهٔ طاهرین چنانچه از حالات مشهوده واخبار منقولهٔ ازایشان درحثّ وتحریص وترغیب شیعه را بر آن ظاهر وروشن است ودرخبر ابن عباس که سابق نقل شده مذکور است که جبرئیل بامر رب جلیل نازل شد وعرض کرد یارسول الله خدا سلامت رساند وفرماید آرام نما فاطمه راکه من خلق نمایم شیعه و دوستان شما را تا آخر خبر در ذیل روایت است پیغمبر خدا ازشنیدن این مژده ها اظهار بشاشت وسرور کرد واگر نبود از برای گریه مگر همین فضیلت کفایت میکرد چراکه دراخبار وارد شده افضل اعمال ادخال سرور است در قلب مؤمن پس چه باشد فضیلت ادخال سرور درقلب پیغمبر در قلب امیر درقلب فاطمه درقلب حضرت حسن درقلب خود حضرت حسین وسایر ائمهٔ دین آیا جز این نیست که سرور ایشان سرور خدا است ایشان را مسرور کردن خدا را مسرور نمودن است وماورأ عباد ان قریهٔ رحا . آیا حضرت ارحم الراحمین واکرم الاکرمین کسیراکه در طول عمرش مایهٔ سرور او و سرور اولیا ومقربان درگاهش محمد و آل آنجناب باشد باتش سخط وغضب خود مبتلا ومعذب می کند . ما هکذا الظن بك ولاالمعروف من فضلك (پنجم) گریه برحضرت حسین فی الحقیقه نصرت و اجابهٔ استغاثهٔ آنحضرت است در روز عاشورا در حدیث وارد است که ارواح مؤمنانیکه بوجود نیامده بودند اجابت نمودند دعوت آن بزرگوار را ولبیك گفتند ندای آنجناب را چه اجابت ونصرت درهروقت بمقتضای آنوقت است در حال استغاثه و در روز عاشورا بجان بازی و جان نثاری در رکابش بود پس از شهادت بتذکر مصائب ومحزون وگریان شدن است وازقصهٔ فطرس که در کرّهٔ ثانیه آمد بزمین کربلا ودید آنجناب راکه شهیدشده است اظهار تأسّف نمود ومأمورشد بتوقف کردن وعزاداری نمودن ایمعنی درست واضح وروشن میشود (ششم) اداً اجر و مزد رسالت است که فرمود . قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی . واز اکمل آثار مودت ومحبت بقربی محزون بودن وگریه کردن وعزاداری ونوحه سرائی نمودن بر حضرت حسین است و همانا اظهر حکمتهای نزول این آیهٔ شریفه رعایت حال حسین وامتحان خلق درسلوك با آنجناب بوده باشد درکتب خاصه وعامه ازابن عباس و غیر او روایت شده است که روزی در خدمت پیغمبر بودیم جبرئیل نازل شد و جامی از بلور سرخ آورد که مملو بود ازمشك وعنبر وگفت السلام علیك یارسول الله حقتعالی نورا سلام میرساند و ترا

بابن جام تحیت فرماید وامر میکند ترا که باین جام تحیت کن علی را ودو فرزند اورا چون جام درکف حضرت ختمی مرتبت آمد بسخن در آمده سه مرتبه گفت . لااله الا الله . و سه مرتبه گفت . الله اکبر . پس بزبان فصیح گفت . بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی . پس حضرت آنرا بوئید و برسم تحیت بحضرت امیر داد چون بدست آنجناب آمد گفت . بسم الله الرحمن الرحیم . انما ولیکم الله و رسوله . تا آخر آیه امیر علیه السلام آنرا بوئید و برسم تحیت بحضرت مجتبی داد وچون بکف آنجناب آمدگفت . بسم الله الرحمن الرحیم . عم یتسائلون عن النبأ العظیم . آنجناب هم آنرا بوئید وداد بحضرت امام حسین چون بکف آنجناب آمدگفت بسم الله الرحمن الرحیم . قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی . بوئید و بحضرت رسالت پناه داد باز بسخن آمد و گفت . بسم الله الرحمن الرحیم . الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة الآیة . پس آنجام درکف آنجناب ناپیدا شد ندانستیم که بآسمان بالا رفت ویا بزمین فرو رفت بلی وان الدار الآخرة لهی الحیوان . آنچه دردار آخرت است حی است وآثارحیوة ظاهراست موجودات آخرت هرچند در صورت نبات یا جماد باشد صاحب فهم و شعور و ادراك است ببین حسن رفتار وگفتار جام را معرفتش را بهریك از نفوس مقدسه ببین که بدست هرکدام آید آیهٔ مناسب حالش تلاوت کند (هفتم) گریه بر حضرت حسین عمل نمودن بوصیت خداوند متعال است که فرمود ووصینا الانسان بوالدیه احساناً . بنا بر آنچه در بعض تفاسیر وارد شده است که مراد از والدین حسنین اند واز اعظم اسباب احسان بجهت احترام او است ببکا وتباکی ونوحه سرائی و این است که حضرت ختمی مرتبت پس از مراجعت از غزوهٔ احد بمدینه هنگامیکه دید از خانهٔ هرشهیدی صدای نوحه وندبه وبکا بلند است مگر از خانهٔ حمزه مهموم ومغموم شد و فرمود عم حمزه را گریه کنندهٔ نباشد این شد که اهل مدینه برخود قرار دادند هیچ وقت برکسی نوحه وندبه نکنند مگر آنکه ابتدا نمایند بندبه و نوحه بر حمزه و تابحال برهمان حال و قرار باقی هستند . و در خبر است حضرت خلیل ابرهیم دعا کرد واز خداوند متعال دختری خواست که بعداز فوتش اقامهٔ عزا برایش نماید وحضرت سجاد درطول عمرش پس از شهادت پدر بزرگوار هرروز صبح وشام گریان ونالان بود وحضرت حجت فرماید . لاندبنّ علیك صباحاً و مساً . و در کتاب وسائل بابی منعقد نموده است در بیان استحباب بکاء برمیت مؤمن (هشتم) گریه بر حضرت حسین کفارهٔ عقوق والدین ظاهری است چه در اخبار روایات وارد است هرکس نسبت بوالدین صوری خود تقصیری کرده باشد والدین حقیقی خود را از خود خشنود نماید رضا و خشنودی ایشان جبران و تدارك عقوق والدین را میکند و از اعظم اسباب استرضای والدین حقیق گریه و نوحه سرائی بر حضرت حسین است که بسبب آن گریه کننده را از خود ودر زمرهٔ خود گفته اند (نهم) گریه و نوحه برحضرت حسین امتثال امر واطاعت فرمایش خود آن بزرگوار است که فرمود (ه)

§ شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی §§ او سمعتم بغریب اوشهید فاندبونی §

الخ (دهم) گریه بر حضرت حسین دارا است علاوهٔ فضایل سابقه فضیلت گریه بر هر مصیبتی را حتی فضیلت گریه برهریك از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دلالت میکند بر آن کلام حضرت رضا . ان کنت باکیاً لشیٔ فابك علی الحسین الخبر که سابق نقل نمودیم فافهم وشاید این باشد سرّ آنچه وارد شده است که کل جزع مکروه الاّ الجزع علی الحسین . چراکه برهر مصیبتی شخص گریه کند مگر اجر گریه بر همان مصیبترا داشته باشد اما اگر آن گریه در مصیبت حسین بشود علاوهٔ آن اجر وفضیلت تمام فضایل واجر گریه بر حسین باوداده میشود . مثلاً شخص دلش سوخت درمصیبت یکی از ائمه خواست گریه نماید متوجه کند نظر قلب خود را بمصائب حضرت حسین وبرآن بزرگوارگریه کند اجر هر دو گریه را باو میدهند و شاید از اینجهة باشد که در اخبار بلفظ مکروه وارد شده است و ممکن است که از جهة اقلیت ثواب باشد که حکم بکراهت شده است و در این مقام کلامی است که بعد ذکر خواهد شد (ه)

(فصل) از مجموع آنچه ذکر شد ظاهر میشود حصول چند قسم از فضایل و خواص و نتایج وآثار واجر وثواب برای گریه کننده بر حضرت حسین در دنیا وبرزخ وآخرت (قسم اول) فضیلتها واجرها و ثوابهائی است که از برای گریه کنندگان حاصل است در چند حالت بر سبیل منع خلوّ بیان این مطلب آنکه کسی که نشست در مجلس عزاداری یاخود بتنهائی متذکر مصائب آن بزرگوار گشت و بشنیدن یابتذکر مهموم و مغموم شد ودلش بدرد آمد یافته است بمجرد این حالت تحزّن وتحسر و توجع چند فضیلت را (اول) آنکه تأسی واقتدا وتبعیت نموده است بحضرت ختمی مرتبت وتأسی و اقتدا نموده است بامیر علیه السلام و صدیقهٔ کبری و ائمهٔ هدی و تمام انبیا و مرسلین و ملئکهٔ مقربین وکملین ومؤمنین (دویم) مادامیکه بر این حالت است هرنفسی از او ثواب تسبیحی دارد (سیم) نفس حزنش برای او عبادت است ثواب عبادت در نامهٔ عملش نوشته میشود . پس حزن برای او عبادتی است ونفس کشیدن عبادت دیگر (چهارم) مورد و محل نزول رحمت خدا خواهد شد بسبب دعای حضرت باقر و حضرت صادق (پنجم) دلش بالخصوص محطّ رحمت الهی خواهد بود چنانچه در روایة معویة بن وهب گذشت (ششم) شرکت نموده است در این عبادت با ائمهٔ طاهرین چنانچه حضرت باقر فرمود (هفتم) حزن او دلیل بر وجود نور ایمان وکمال حزن دلیل برکمال ایمان است (هشتم) بسبب این حزن در روز مرگ وحالت احتضار مسرّت وفرحی برای او حاصل شود و این مسرت و فرح در قلب او بماند تا قیامت (نهم) بسبب این هم وحزن چنان علوّ مقام و رفعت شأن برایش حاصل شود که اهل بیت عصمت و طهارت او را از خود گویند وازخود خوانند وبالجمله چنانچه در حق سلمان وارد شده است . السلمان منا اهل البیت . همچنین در حق محزونین در مصیبت حضرت حسین فرموده اند اولئك منا و الینا (دهم) بسبب این حزن در روز قیامت در سرور وفرح خواهند بود (حالت دویم) که مترتب است برحالت اولی و از تراکم حزن و تأثر قلب حاصل میشود رقت بگریه کردن است بمجرد ظاهر شدن اشك در چشم

تا بیرون آمدن از چشم هر چند باندازهٔ نباشد که جاری شود بر صورت بحصول این حالت و وصول باین سعادت محظوظ ومفتخر گردد بچند فضیلت علاوهٔ فضیلتهای گذشته (اول) بگریه بیامرزد خداوند متعال گناهان کبیرهٔ او را چنانچه حضرت رضا فرمود (دویم) گریه کفاره باشد همه گناهان اورا چنانچه حضرت رضا فرمود (سیم) بگریه کردن اگرچه باندازهٔ بال مگس یابال پشه باشد خداوند متعال بیامرزد گناهان اورا اگرچه درکثرت مانند کف دریاها باشد چنانچه در چند روایت وارد شده است (چهارم) آمرزیده شود همهٔ گناهانش مگر گناهی که او را از ایمان خارج نماید چنانچه در روایت حضرت باقر گذشت (پنجم) برنخیزد ازمجلس مگر مانند روزیکه ازمادر متولد شده کامرّ عن الحسین (ششم) مشمول صلوات و رحمت خداوند متعال باشد بسبب دعای حضرت ختمی مرتبت که فرمود الاوصلی الله علی الباکین علی الحسین وعقل است بعیداً که کلام آن بزرگوار خبر باشد وبرهرتقدیر مطلوب حاصل است ودرروایت مسمع عن الصادق گذشت که احدی گریه نکند برحسین مگر آنکه خدا رحمت کند اورا پیش ازآنکه اشك از چشمش جاری شود (هفتم) ملئکهٔ رحمت پشت اورا مسح نمایندکه کنایه ازلطف است خاص و مرحمت فایق (هشتم) بگریه اهل آسمانها دعا میکنند دربارهٔاو کامرّ عن الصادق (نهم) خداوند متعال امر فرماید ملئکه را که دعا وطلب مغفرت نمایند ازبرای گریه کننده کامرّ (دهم) اگرگریه کننده بداند اجر خود را درنزد خدا آرزو میکند که همیشه گریان باشد (یازدهم) بگریه برحسین هر چند قطرهٔ باشد خداوند متعال عطا فرماید ثواب صد شهید (دوازدهم) بگریه ظاهر شود ایمان وکمال ایمان (سیزدهم) بگریه کردن بر حسین عمل بوصیت خدا نموده است کامرّ (چهاردهم) بگریه کردن برحسین ادآء اجر ومزد رسالت نموده است چنانچه گذشت (پانزدهم) بگریه کردن بر حسین تحصیل اجر و ثواب و فضیلت گریه بر هر مصیبتی نموده است کامرّ (شانزدهم) ازبرای گریه کننده برحضرت حسین درنزدخدا ثواب دوهزار حج و دو هزار عمره و دو هزار غزوه خواهد بود بضمانت حضرت باقر کامرّ بکاء فی یوم عاشورا (هفدهم) بسبب گریه برحضرت حسین تأسی واقتدا نموده است به پیغمبر وائمهٔ دین بلکه بجمیع معصومین از انبیا و مرسلین و ملئکهٔ مقربین (هیجدهم) صله واحسان نموده است به پیغمبر (نوزدهم) بگریه ادخال سرور کرده است درقلوب مقدسهٔ پیغمبر وائمهٔ دین (بیستم) امیر علیه السلام فرماید اجر گریه کنندگان درنزد من ضایع نشود (بیست ویکم) گریه مایهٔ آرامی قلب صدیقهٔ کبری وتسلی آن معظمه است (بیست ودویم) یاری کرده است گریه کننده پیغمبر خدارا وفاطمهٔ زهرا را کما فی الروایة (بیست وسیم) درحال گریه درمرای ومنظر حضرت حسین است که از یمین عرش بسوی او نگاه میکند کامرّ فی الروایة (بیست وچهارم) درحال گریه ومادام که گریان است حضرت حسین وجد وپدر ومادر وبرادر بزرگوارش برای وی استغفارمی کنند واز خداوند متعال آمرزش گناهان اورا میخواهند (بیست وپنجم) درحال گریه کردن مخاطب

و طرف صحبت حضرت حسین است آن بزرگوار با او تکلم میکند میفرماید ای گریه کننده اگر میدانستی آنچه را که خدا برای تو آماده کرده است هرآینه شادمان می شدی بیش از محزون شدنت (بیست وششم) اطاعت وامتثال نموده است امر آن بزرگوار را که فرمود اوسمعتم بشهیداوغریب فاندبونی (بیست وهفتم) اجابت نموده است استغاثهٔ حضرت حسین را (بیست وهشتم) بسبب گریه چنان آبرونی برایش حاصل شود که ائمهٔ طاهرین خوشنود شوند بشیعه بودن او کامرّ عن الصادق (بیست ونهم) درزمان دولت حقهٔ اهل بیت عصمت وطهارت البته اورا زنده میکنند تادولت ایشان را به بیند (سی ام) جان وتن گریه کنندهٔ برحسین ودیعه و سپردهٔ حضرت صادق است درنزد خدا که سیراب نماید اورا از حوض کوثر (سی ویکم) درحال عطش اکبر سیراب شود بدست امیرالمؤمنین (سی ودویم) اختصاص داشته باشد حوض کوثر بایشان ونیاشامد ازآن حوض مگر گریه کنندگان (سی وسیم) گریه کنندهٔ برحضرت حسین ودیعهٔ حضرت صادق علیه السلام است درنزد خدا که حساب اورا آسان فرماید (سی وچهارم) حضرت ختمی مرتبت درروز قیامت شفاعت نماید گریه کننده را البته (سی وپنجم) درقیامت همهٔ خلق درجزع وفزعند مگر گریه کنندهٔ بر حسین که آسوده اند (سی و ششم) حضرت ختمی مرتبت فرماید دست گریه کننده را بگیرم واز اهوال قیامت نجات دهم (سی وهفتم) روز قیامت روزفرح وشادی گریه کنندگان برحسین است (سی و هشتم) هیچ بندهٔ در قیامت محشور نشود مگر گریان غیر از گریه کنندهٔ برحضرت حسین بطوریکه علامت سرور ونشاط در بشرهٔ آنها هویداست (سی ونهم) حشرهرکس در قیامت بر حالت خود و بامشابه و مشاکل خود باشد مگر گریه کنندهٔ بر حسین که محشور شود بااهل بیت عصمت ودر زمرهٔ ایشان (چهلم) درقیامت تمام خلق درمحل حساب گرفتار باشند مگر گریه کنندگان برحسین که درسایهٔ عرش الله درخدمت آن بزرگوار آسوده نشسته اند (چهل ویکم) در روز قیامت هم صحبت حسین اند (چهل ودویم) در قیامت تمام خلق ترسان و هراسان اند ازحساب وعاقبت آن مگر گریه کنندهٔ برحضرت حسین (چهل و سیم) تمام خلق آرزو دارند خلاصی ازمحشر وبیرون شدن از آن صحرای پرخطر را مگر گریه کنندگان برحسین ازغایت التذاذ بهم نشینی وهم صحبتی بآن بزرگوار (٥)

(چهل وچهارم) تمام خلق آرزودارند رفتن دربهشت وسرعت ومبادرت بآن را مگرگریه کنندگان برحسین که هرچند حور وغلمان پیغام میفرستند واظهارشوق ملاقات مینمایند ایشان بدفع الوقت میگذرانند راضی نمیشوند ازخدمت حضرت حسین دورشوند وبملاقات حور برسند (چهل وپنجم) حرام است آتش بربدن گریه کنندهٔ برحسین (چهل وششم) واجبست بهشت برگریه کنندهٔ برحسین (چهل و هفتم) جان وبدن گریه کنندهٔ برحسین ودیعهٔ حضرت صادق است درنزد خدا که اورا داخل بهشت نماید (چهل وهشتم) بگریه کردن برحسین هرچند مانند بال مگس باشد ثوابش برخدا واجب میشود وبدون بهشت برای او راضی نشود (چهل ونهم) حضرت خاتم فرماید دست گریه کنندهٔ برحسین را

بگیرم باخود داخل بهشت نمایم (پنجاهم) حضرت ختمی مرتبت فرماید بحق خدائیکه جانم در ید قدرت اواست همهٔ عزاداران وگریه کنندگان برحسین را شفاعت کنم ودربهشت عدن درنزد خود جای دهم (پنجاه ویکم) صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا فرماید بعزت پروردگارم سوگند وبحق پدرم وشوهرم بردرب بهشت بایستم باسربرهنه وچشم گریان وازخدا بخواهم مگرگریه کنندگان برحسین را هروقت آنها داخل بهشت شدند من خود پشت سرآنها بهشت روم (پنجاه ودویم) حضرت مجتبی فرماید باگریه کنندگان برحسین همراهی ومصاحبت نمایم دررفتن بهشت • حضرت حسین فرماید اگرگریه کنندگان برمن پیش ازمن داخل دربهشت نشوند من پیش ازآنها بهشت نروم (پنجاه وسیم) دروقت رفتن بهشت گریه کنندگان برحسین جامهای بهشتی پوشیده باشند (پنجاه وچهارم) دروقت رفتن بهشت سوار بر اسبهای بهشتی باشند (پنجاه وپنجم) دروقت رفتن بهشت ازمشاهدهٔ وفورالطاف خدا دربارهٔ خود مدام مشغول بحمد وثنای آلهی وصلوات برپیغمبروآل آنجناب باشند (پنجاه وششم) بگریهٔ برحضرت حسین هرچند قطرهٔ باشد مخلد دربهشت خواهد بود کما فی خبرمنذر (پنجاه وهفتم) بگریه کردن برحسین هرچند کم باشد مخلد درغرفهای بهشتی خواهد بود (پنجاه وهشتم) بهرقطرهٔ اشک درمصیبت حسین خداوند متعال قصری دربهشت باوعطامی کند (پنجاه ونهم) قصرها وغرفهای گریه کنندگان برحسین دربهشت برین درجوار وپهلوی قصرخود حضرت حسین باشد (شصتم) بگریه کردن برحسین هرچند یك قطره باشد باخود حضرت حسین مخلد دربهشت باشند ابدالآبدین •

مؤلف گوید اگرچه لسان بشری ازعهدهٔ تقریر بزرگی یکی ازاین فضیلتها واجرها برنیاید ولکن علاوهٔ آنچه ذکرشد فضیلت وشرافتی چند برای گریه حاصل است که امتیازدارد ازتمام آنچه نقل شد واز کمال امتیازی که دارد درفصل علیحده بعد ازاین ذکرخواهیم نمود •

حالت سیم جریان وسیلان اشک چشم است برصورت بحصول این حالت سرافرازگردد بچند شرافت و فضیلت علاوه برتمام فضیلتها واجرها وثوابهائیکه ذکرشد (اوّل) فرمود حضرت صادق همانکه جاری شد اشک برصورت حرام گردد برآتش جهنم (دویم) حضرت رضا فرمود ای پسرشبیب اگرگریه کنی آنقدر که اشک بررخسارهٔ توجاری شود آمرزد خداوند متعال گناهانت را صغیره باشد یا کبیره کم باشد یازیاد (سیم) فرمود حضرت باقر همانکه اشک برصورت جریان وسیلان نمود خدای متعال عنایت کند باومنزلت صدیقین دربهشت (چهارم) فرمود حضرت باقر اگراشک برروی جاری شود صاحبش ذلت وخواری نه بیند (پنجم) اگراشک ازدیده جاری شود برمحاسن وسینه تمام بهشت برای اوواجب گردد •

حالت چهارم ظاهرشدن اثررقت ومحسوس شدن آن ازصورت وخودرا ازشدت جزع وفزع منع نماید ازطعام بسبب این حالت محظوظ گردد بچند فضیلت علاوه برتمام آنچه گذشت (اوّل) درحالت احتضار پیغمبر وامیر واولاد کرامش رابه بیند که برسراوحاضرشده اند وبملك موت سفارش اورامینمایند (دویم) درحالت احتضارآن بزرگواران باوبشارت بدهند (سیم) درحالت جان دادن درسروروفرح

باشد (چهارم) ملك موت درقبض روحش ازمادرمهربانتر وشفیق تربود (پنجم) تاقیامت سرور وفرح دردلش باقی باشد (ششم) دروقت حشر ملئکه اورا بشارت دهند (هفتم) حصول فرح درقلب گریه کنندهٔ برحسین درحالت احتضار وباقی ماندن آن فرح تا قیامت همانا اشاره است براحت واستراحت اودرطول توقف درقبر وبرزخ وآسودگی وسلامتی ازتمام عذابها ونقمتها وشداید ومهالك برزخیه وزهی شرافت وکرامت ورفعت وفضیلت گریه وروقت برآن بزرگوارکه درتمام مصائب عظیمه و اهوال فجیعه وعقبات مهولهٔ برزخیه که سختی وشدت آنها کملین خلق را بجزع وفزع وناله واضطراب درآورده است حفظ نماید صاحب خودرا بطوریکه فرح ونشاط حالت احتضار دردلش بماند وچیزیکه مایهٔ پریشانی وهم وحزن وزوال فرح باشد درمدت برزخ نه بیند وبرای اونباشد پس همانا برای گریه کننده برحضرت حسین اوّل احتضار اوّل فرح ونشاط وسرور وانبساط است وهست برآنحالت تاوقت حشر وورود درقیامت که زیاد شود آنفرح وسرور باستقبال کردن ملئکه وبشارت دادن ایشان اورا بانچه موجب ازدیاد فرح گردد بازدرفرح ونشاط باشد وازاهوال قیامت وشداید محشر برخطر ایمن وآسوده تاوقتیکه نهایت فرح وکمال انبساط دریابند بدرك فیض مجلس لاثانی حضرت حسین درسایهٔ عرش الله ولذت صحبت باآنجناب که لسان ازتقریرآن کال است وختم شود آنفرح ونشاط باینکه دست خودرا دردست پیغمبربیند باآن بزرگوارپیش روی صدیقهٔ کبری وپیشاپیش حضرت سیدالشهدا وارد بهشت عنبر سرشت شود ودربهشت عدن مجالس ومعاشر وهمنشین پیغمبرخاتم گردد •

﴿ یکدمك باخود آی وبین چه کسی ﴾ ﴿ ازکه دوری وباکه هم نفسی ﴾

﴿ تازبر بلبلان گلشن کن ﴾ ﴿ که گلی گل نه خاری ونه خسی ﴾

تتمیم فیضه عمیم واما عجایب فضایل وغرایب ثواب واجر وخواص گریه وهم وغم برحضرت حسین چند امراست (اول) عطا کند خداوند متعال بگریه کننده آنچه راکه طمع نماید ازخداوند متعال وزیادتر ازآنچه طمع داشته باشد (دویم) عطا کند بسبب گریهٔ برحضرت حسین ثواب عملی که حصولش برای خود شخص امکان ندارد وآن ثواب گریهٔ فطرس که ازملئکهٔ مقربین است وهفتاد هزار نفرازملئکهٔ معصومین (سیم) بسبب گریه برحضرت حسین اداکرده است حق اهل بیت عصمت و طهارت را •

مؤلف گوید بزرگی این کلام را کسی داند که متذکرشود حقوق کثیرهٔ ایشان وعظمت وبزرگی هریك ازآن حقوق را •

(چهارم) گریه کنندهٔ برحسین را ازخود ودرزمرهٔ خود شمارند (پنجم) گریه کنندهٔ برحضرت حسین را امام صادق برادرخود خوانده است (ششم) گریه کننده ومهموم ومغموم برای حضرت حسین درهروقت بالی گرفتارشود محزون گردد سلسلهٔ جلیلهٔ معصومین متألم شوند بألم او ومحزون گردند بسبب حزن او •

بشارة ازاخبارواحادیث ظاهر ومکشوف است که هروقت پیغمبر واهل بیت عصمت وطهارت را ازجهة

حال امّت همّ وغمی عارض شده خداند متعال بشارتی عنایت آمیز وخطابی مژده خیز رفع همّ وغمّ را ازایشان نموده است راضی نشده است برای امّت مهموم ومغموم باشند تاآنجا که بسبب ازال آیهٔ شریفه ولسوف یعطیك ربك فترضی ازگرفتاری وابتلاء گنه کاران امّت درقیامت باتش جهنّم آسوده وخرسند فرمود ای گناه کاران وای روسیاهان اگرخدا راضی نشود بحزن وغمّ آن نفوس مقدّسه برای شما چگونه راضی شود بتألّم ایشان درالم شما . پس هرچند گناه کار بسؤاعمال خود وبزشتی افعال خود استحقاق عذاب والم درحالت احتضار ونزع ودرقبر وبرزخ وحشر ونشر وحساب ومیزان وصراط داشته باشد چون درداردنیا گریان درمصیبت حسین شده ودرشمارهٔ گریه کنندگان محسوب گشته در هریك ازآنحالات اگر متألّم گردد باعث تألّم آن نفوس مقدّسه میشود والبته خدا راضی بتألّم ایشان نباشد . پس مژده باد گریه کننده برآن بزرگوارا باسودگی وراحت ورفع الم وشدّت درهمهٔ مواقف وحالات برزخ وقیامت ببرکت حضرت حسین ارواحناه فداه ●

(هفتم) حضرت صادق فرمود خدا حرامیکند که عذاب نماید گریه کنندهٔ برحضرت حسین را وواضح است که این کلام کنایه ازاستحقاق شمول کمال لطف ونظرعنایت آلهی است (هشتم) شکی وشبههٔ نیست که اعلی واشرف واکمل جمیع مراتب امکانیه مرتبهٔ حضرت ختمی مرتبت واهل بیت آن بزرگواراست و هم شکی نیست که ارفع همهٔ درجات وبرتر وبالاترمنازل دربهشت عنبرسرشت مرتبه ومنزلت آن نفوس مقدّسه است . حال ملاحظه نما شرافت وفضیلت گریه وعزاداری برحسین را چگونه موجب علوّ مقام ورفعت شان گردد که خداوند متعال فرماید گریه کنندگان برحسین را باحضرت حسین قراردهم در منزل ومقامی که دربهشت دارد تأمل دراین کلام آلهی باآنچه حضرت ختمی مرتبت فرمود وانّ لك فی الجنان درجات لاتنالها الا بالشهادة . عقل راحیران وبنیان وهم را ویران میکند . وحضرت ختم فرماید بحق خدائیکه جانم دریدِ قدرت اواست همهٔ عزاداران حسین را شفاعت کنم ودربهشت عدن درنزد خود جای دهم . وحضرت رضا فرماید گریه کنندگان برحسین دردرجات مااهل بیت خواهند بود (نهم) نوحه سرائی برحضرت حسین افضل عبادات است بصریح کلام حضرت باقر درروایتیکه سابق نقل شد (دهم) هرعبادت را ثوابی است معین اجری است محدود مگرگریه برحضرت حسین که ثواب آن محدود نباشد واجرآن اندازه ندارد بجائی منتهی نشود کمامرّ عن الصادق علیه السلام وازکلام شریف آنجناب ظاهر میشود که آنچه ازثواب وفضیلت گریه دراخبارنقل شده باآن کثرت وامتیازی که دارد تمام فضیلت وثواب گریه نیست چه تمام آن بیان کردنی نیست وبمرتبه ختم نمی شود ●

قسم دویم فضیلت واجروثوابی است که حاصل است ازبرای خصوص چشم گریه کننده وآن چند امر است (اول) همانکه چشم گریان شد محلّ نزول رحمت آلهی گردد بسبب دعای حضرت صادق درروایهٔ معویة بن وهب خدایا رحمت فرما چشمهائی را که جاری شده است اشکهای آنها بجههٔ ترحم برما اهل بیت (دویم) درقیامت همهٔ چشمها گریان است مگرچشمیکه دردنیا برحسین گریه کرده است (سیم) در قیامت چشمی خندان نیست مگرچشمیکه برحسین گریه کرده باشد فانّها ضاحکة مستبشرة بنعم الجنة خندان

وشادان بنعیم بهشت خواهد بود کمامرّ عن النبی (چهارم) هیچ چشمی ایمن نیست ازدهشت وحیرت درقیامت مگرچشمیکه برحسین گریه کرده باشد کمامرّ فی الروایة (پنجم) محبوب تراست نزد خداوند عالم ازهمهٔ چشمها کافی روایهٔ زراره (ششم) درقیامت متنعم میشود و لذّت می برد بنظرکردن بکوثر البته ●

قسم سیم فضیلتی است که وارد شده ازبرای اشك چشم گریه کننده وآن چند امر است (اول) افضل است ازهمهٔ اشکها وگریهها کمامرّ (دویم) محبوب تراست نزد خداوند عالم ازهمهٔ اشکها (سیم) ملئکه اشکهای گریه کننده را حفظ میکنند درشیشه ها ونگاه میدارند تا آنگاه که قیامت برپاشود میدهند بخود آنها ومیگویند بگیرید این اشك چشم شماست درمصیبت حسین همانکه آتش قصد شما کرد ازاین اشکها چیزی برآتش بیندازید آتش بانصد سال از شما دورگردد کمامرّ (چهارم) اشکی که در روزعاشورا درمصیبت حضرت حسین ریخته شود هرقطره ازآن آتش جهنم را شصت هزارسال دور میکند کمامرّ (پنجم) هرقطرهٔ اشك حجابی است مابین گریه کننده وآتش جهنم (ششم) اگر باندازهٔ قطرهٔ ازاشك که جاری شده است برصورت بچکد درجهنم خاموش کند حرارت جهنم را بطوریکه اصلا حرارتی باقی نماند (هفتم) امرفرماید خداوند عالم ملئکه را که اشکهای گریه کنندگان برحسین را بخزّان بهشت دهند تاباب چشمهٔ حیوان ممزوج نمایند همانکه ممزوج کردند هزاربرابرگوارائی و باکیزگی اوزیاد میشود کمامرّ فی الروایه ●

قسم چهارم فضیلتی است که حاصل است ازبرای مجالس عزا ونشستن درآنمجالس وآن چند امر است (اول) محبوب صادق آل محمداست چنانچه گذشت درروایت پس محبوب پیغمبر وائمه ومحبوب خدا خواهد بود (دوم) محل ومظهرامتثال امرامام است که فرموده است بنشینید باهم واحیاء امرما بدارید (سیم) منظرحضرت حسین است که ازیمین عرش نگاه میکند بسوی آن مجلس ومی بیند گریه کنندگان خود را (چهارم) محضرومشهد ملئکهٔ مقربین است چنانچه درکتاب عوالم روایت کرده است ازجعفربن عفان گوید رفتم خدمت حضرت صادق آنجناب فرمود شنیده ام شعرمیگوئی عرض کردم بلی فدای تو شوم فرمود بخوان پس ازاشعارمرثیهٔ خود قدری خواندم آنحضرت بسیارگریست وکسانیکه درآن مجلس بودند همگی گریستند واشك ازصورت آنجناب جاری شده وبرمحاسن آنجناب فروریخت فرمود یا جعفر بخداقسم که ملئکهٔ مقرب خداهمگی حاضرشدند دراین مجلس وگریستند بیشترازگریه کردن ما ودرهمین ساعت خدای تعالی بهشت رابرتوواجب ساخت وگناهان ترا آمرزید . بعد ازآن فرمود میخواهی ای جعفر زیاده براین بگویم عرض کردم بلی آقای من فرمود هرکس درمرثیهٔ امام حسین شعری بگوید و خودش بگرید ودیگری را بگریه درآورد البته جناب اقدس آلهی تمام گناهان اورابیامرزد وبهشت براو واجب شود (پنجم) نشستن درآنمجلس حفظ نماید دل را ازمردن درروزقیامت و تشنهٔ آخرت (ششم) موجب خشنودی وتسلی وآرامی قلب صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا است (هفتم) محلّ نزول رحمت و صلوات آلهی است (هشتم) محلّ شمول دعاء پیغمبر وامیر وفاطمهٔ طاهره وحضرت مجتبی و سایرائمهٔ

هدی است (نهم) مجمع ومنبع مائی است که برضوان خازن بهشت داده میشود تا ممزوج نماید بماء الحیوان وبان امتزاج هزارهزار برابر گوارائی آن زیاد میگردد (دهم) قبهٔ سامیهٔ حضرت حسین است پس محلّ اجابت دعوات است چراکه مراد ازقبهٔ نه خصوص قبهٔ ظاهری است بلکه قبهٔ حسین محلّ طرد وعروض خضوع وخشوع وانکسار واحتراق است پس حقیقةً هرمجلس ومحفل که خضوع وخشوع و کسرقلب وحرق قلب برای حضرت حسین درآن باشد قبهٔ حسین ومحل قبولی واجابت دعااست . بلی کلّ ارض کربلا وکلّ یوم عاشورا • وکل بلدة بری قبره . وکربلا کلّ مکان یری ∘

سؤال باعموم ادعونی استجب لکم وخصوص وعدهٔ اجابت درتحت قبهٔ منوره سبب چیست که بسا آدمی محروم میگردد دعایش مردود میشود هرچه الحاح وابرام میکند اجابت نمی بیند باآنکه مطلب وحاجتش مشروع است ∘

جواب بدانکه دعا گاهی مصادف میشود باوجود استعداد وگاهی باعدم آن ودعائیکه بلسان استعداد شد البته رد نمی شود وحتماً باجابت مقرون میگردد واین موهبه اختصاص بانسان ندارد اگرچشم بینا باشد به بیند که تمام ذرّات موجودات واجزآء عالمیان دردعوت ومسئلت مرادات خودند واز حضرت قاضی الحاجات ومعطی السؤلات بلسان حال وقال رب اعطنی واقض حاجتی گویاند واستدعائی که مصادف باحصول استعداد وبلسان تمام استعداد شدحضرت مجیب الدعوات ومعطی السؤلات والحقوق ماهیات بحسبها اجابت می فرماید چراکه اجابت بلسان استعداد واجب فوری است برخداوند متعال چه مقتضای ربوبیت و شؤن الوهیت تعطیل حق نمی کند وتأخیرروانمیدارد پس هرگاه استدعای استعدادی مواد طبیعیات و نباتات وحیوانات را اجابت فرماید وحقوق وحظوظ وصورمناسبهٔ آنهارا اعطافرماید آنی کمتر ازآنی تعطیل وتأخیرجایزنداند پس چگونه استدعاً استعدادی انسان که نوع اخیر و اشرف موالید و علت غائیهٔ خلقت است که یابن آدم خلقت الاشیأ لاجلك وخلقتك لاجلی . و مصداق است ولقدکرّمنا بنی آدم وفضلناهم علی کثیرممن خلقنا تفضیلاً مردود شود پس حاجت که روانشود یا از جهة عدم حصول استعداد است یاازبابت مزاحمت استدعا . نظام کل یامصادمت نظام جزء مثلاً دعامیکند حکومت صدارت مطاعیت میخواهد که اسباب ومقدمات آن فراهم نیست یامیخواهد امریرا که محال است ومحالیت اورا نمیداند یاچیزی است که صدمه وهلاکت اودرآن است وخود اعتقاد منفعت و مصلحت دارد یامیخواهد مثلاً گرمی هوارا درزمستان وسردی را درتابستان اعتدال را درغیرفصل خود که لسان دعاً سایر موجودات برخلاف آن است یامیخواهد حکومت شهری ریاست محلهٔ الی غیر ذلك یاصحت بنیه را در حالیکه قوهٔ وطبیعی غلبه نموده ودیگری رامنحمق ساخته وتولید مرض گشته ونمیداند که آنها هم استدعائی دارند وبلسانی دعامیکنند حفظ خودوکمال خودوآثرخودرا ازخداوند متعال میخواهند • مثلا ماهیت نار ازحضرت معطی الخیرات والحقوق بحسب اقتضأ بلیات دعائی واستدعائی نموده وصفت احراق را مسئلت کرده خداوند فیاض بماهیت ومادهٔ او دفعهٔ واحدهٔ سرمدیه اجابت سؤال او وقضای حاجت اوفرموده که کن محرقاً آنهم شنید ودفعهٔ واحدهٔ دهریه امتثال کرد چه کارخدا کلی است چون خواهد عالم را سرد

کند شمس را ازبروج شمالیه ببروج جنوبیه آورد وشمال را بیکبار سرد کند وچون خواهد گرم کند عکس نماید نه چون فاعلهای جزئی که بوسیلهٔ یخ وبرف درمکان خاصی احداث سردی کند وبأفروختن آتش وسد تنور وحفظ تف احداث گرمی نماید • بلی دقیقه ایست دراین مقام که تفطن بآن ضروراست لازمهٔ عالم کون وفساد تصادم اسباب است واین است که تخلف مقتضی ازمقتضی میشود آن هم بی حکمت نیست ∘

∘(حکمت او درشبی چون پرّ زاغ)∘ ∘(میفرستد کودکی را باچراغ)∘
∘(زاظرف بادی فرستد تند دو)∘ ∘(کان چراغ اوبکش برخیزورو)∘

وبعض مطالب ممکنهٔ مشروعه که اجابت نمی شود سبب این است که ازروی راستی نمی خواهند آنرا ودعای واستدعای آن نیست مگربمجرد لقلق زبان وخیال خام مثل اینکه میگوید • اللهم ارزقنی رزقاً حلالاً • استدعای صادق رزق حلال آن است که همّ خودرامصروف دارد برتحصیل مال ازروی طرق جایزه ومعاملات شرعیه باتفقه ودانائی بکیفیت واحکام وعلم وحلال وحرام ومفسدت اومبطلات معاملات پس اگردعاکند ورزق حلال بلسان ازخدابخواهد ولکن درعمل بی مبالات وبی باك باشد طرق تحصیل حلال راندانند یاداند وعمل نکند اجتناب وپرهیزازمعاملات محرّمهٔ شرعیه نداشته باشد یاخود اجتناب کند ولکن معاشرومجالس وهم نشین وهم خوراك گردد باکسانی که بی باکند استدعای صادق ننموده ازروی راستی وحقیقت دعانکرده ورزق حلال نخواسته • پس فی الحقیقه دعانکرده که تااجابت شود وهمچنین بگوید اللهم ارزقنا علماً نافعاً • استدعای صادق علم آن است که مواظبت وملازمت نماید حضورعلما ومجالس علم را حاضرشود بشنود یادبگیرد ضبط کند حفظ نماید ترك شواغل ورفع موانع کند تااجابت شود • وهرگاه اینهاوزیادتراز اینهارانکنند هرچند مکرر برزبان جاری سازد اللهم ارزقنی علماً نافعاً استدعای صادقانه نکرده مثلاً بگوید اللهم ارزقنی توفیق الطاعة وبعدالمعصیة وصدق النیة ∘ لکن خیالش ونظرش وشغلش معصیت ومحبت معصیت ومجالست ومعاشرت اهل معصیت وتسبیب اسباب معصیت باشد استدعای صدق نکرده واز روی راستی دعا ننموده بلکه فی الحقیقة هرچند بزبان توفیق طاعت وبعد معصیت را گفته اما بعمل وبلسان وخیال وقوی واعضا وجوارح و مشاعر بعد ازطاعت و قرب معصیت را خواسته وحالات رذیه وملکات رذیلهٔ او ونفس فساد انگیز او والفت قوی وآلات بدنیهٔ اوبمألوفات جزئیهٔ دائره در استدعا ودعا هستند که اللهم جنبنا عن الطاعة وارزقنا المداومة علی المعصیة وعدم صحة النیه وهمین استدعای حالی ودعای فعلی آن قوی و مشاعر و ملکات و عادات باجابت مقرون میشود چراکه دعا و استدعای استعدادیست پس هر وقت دعا میکنی وبرای خود خیری وفیضی میخواهی اوّل اصلاح خود نماکه لیس للانسان الا ما سعی تا دعایت صادق باشد دعا وخواهش کاذب لحن است در دعاً ودعاً ملحون مستجاب نشود من دعاه بغیر لحن اجابه (تکشاف) فیاض علی الاطلاق بهر برهانه و تعالی شانه بحکمت بالغهٔ الهیه ازبرای خلق درحصول مطالب و نجاح مآرب دو قسم اسباب و دو نوع مقتضیات قرار داده یکقسم آلست که تأثیر او بسته باعتقاد و دین و مذهب وایمان وکفر و علم وجهل وکمال ونقص

هدی است (نهر) مجمع ومنبع مائی است که برضوان خازن بهشت داده میشود تا ممزوج نماید بما الحیوان وبان امتزاج هزارهزار برابر گوارائی آن زیاد میگردد (دهم) قبهٔ سامیهٔ حضرت حسین است پس محلّ اجابت دعوات است چراکه مراد ازقبهٔ نه خصوص قبهٔ ظاهری است بلکه قبهٔ حسین محلّ طرد وعروض خضوع وخشوع وانکسار واحتراق است پس حقیقهً هرمجلس ومحفل که خضوع وخشوع و کسرقلب وحرق قلب برای حضرت حسین درآن باشد قبهٔ حسین ومحل قبولی واجابت دعااست . بلی کلّ ارض کربلا وکلّ یوم عاشورا • وکل بلدة یری قبره . وکربلا کلّ مکان یری •

سؤال باعموم ادعونی استجب لکم وخصوص وعدهٔ اجابت درتحت قبهٔ منوره سبب چیست که بسا آدمی محروم میگردد دعایش مردود میشود هرچه الحاح وابرام میکند اجابت نمی بیند باآنکه مطلب وحاجتش مشروع است •

جواب بدانکه دعا گاهی مصادف میشود باوجود استعداد وگاهی باعدم آن ودعائیکه بلسان استعداد شد البته رد نمی‌شود وحتماً باجابت مقرون میگردد واین موهبه اختصاص بانسان ندارد اگرچشم بینا باشد به بیند که تمام ذرّات موجودات واجزآء عالمیان دردعوت ومسئلت مرادات خودند واز حضرت قاضی الحاجات ومعطی السؤلات بلسان حال وقال رب اعطنی واقض حاجتی گویانند واستدعائی که مصادف باحصول استعداد وبلسان تمام استعداد شد حضرت مجیب الدعوات ومعطی السؤلات والحقوق ماهیات بحسبها اجابت می‌فرماید چراکه اجابت بلسان استعداد واجب فوری است برخداوند متعال چه مقتضای ربوبیت و شؤن الوهیت تعطیل حق نمی‌کند وتأخیرروانمیدارد پس هرگاه استدعای استعدادی مواد طبیعیات و نباتیات وحیوانیات را اجابت فرماید وحقوق وحظوظ وصورمناسبهٔ آنهارا اعطافرماید آنی که متر ازآنی تعطیل وتأخیرجایزندانند پس چگونه استدعأ استعدادی انسان که نوع اخیر و اشرف موالید و علت غائیهٔ خلقت است که یابن آدم خلقت الاشیأ لاجلك وخلقتك لاجلی . و مصداق است ولقدکرّمنا بنی آدم وفضلناهم علی کثیرممن خلقنا تفضیلاً مردود شود پس حاجت که روانشود یا از جهة عـدم حصول استعداد است یاازبابت مزاحمت استدعا . نظام کل یامصادمت نظام جزء مثلاً دعامیکند حکومت صدارت مطاعیت میخواهد که اسباب ومقدمات آن فراهم نیست یامیخواهد امریراکه محال است ومحالیت اورا نمیداند یاچیزی است که صدمه وهلاکت اودرآن است وخود اعتقاد منفعت و مصلحت دارد یامیخواهد مثلاً گرمی هوارا درزمستان وسردی را درتابستان اعتدال را درغیرفصل خود که لسان دعاً سایر موجودات برخلاف آن است یامیخواهد حکومت شهری ریاست محلهٔ الی غیر ذلك یاصحت بنیه را در حالیکه قوّة وطبیعت غلبه نموده ودیگری رامتحقق ساخته وتولید مرض گشته ونمیداند که آنها هم استدعائی دارند وبلسانی دعامیکنند حفظ خود وکمال خود وآثرخودرا ازخداوند متعال میخواهند • مثلا ماهیت نار ازحضرت معطی الخیرات والحقوق بحسب القاً بلیات دعائی واستدعائی نموده وصفت احراق را مسئلت کرده خداوند فیاض بماهیت ومادهٔ او دفعهٔ واحدهٔ سرمدیه اجابت سؤال او وقضای حاجت اوفرموده که کن محرقاً آنهم شنید ودفعهٔ واحدهٔ دهریه امتثال کرد چه کارخدا کلی است چون خواهد عالم را سرد

کند شمس را ازبروج شمالیه ببروج جنوبیه آورد وشمالرا بیکبار سرد کند وچون خواهد گرم کند عکس نماید نه چون فاعلهای جزئی که بوسیلهٔ یخ وبرف درمکان خاصی احداث سردی کند وبافروختن آتش وسد تنور وحفظ تنفس احداث گرمی نماید • بلی دقیقه ایست دراین مقام که تفطن بان ضروراست لازمهٔ عالم کون وفساد تصادم اسباب است واین است که تخلف مقتضی ازمقتضی میشود آن هم بی حکمت نیست •

•(حکمت او درشبی چون پرّزاغ)• •(میفرستد کودکی را باچراغ)•
•(زانطرف بادی فرستد تند دو)• •(کان چراغ اوبکش برخیزورو)•

وبعض مطالب ممکنهٔ مشروعه که اجابت نمی شود سبب این است که ازروی راستی نمی خواهند آنرا ودعای واستدعای آن نیست مگربمجردلقلق زبان وخیال خام مثل اینکه میگوید • اللهم ارزقنی رزقاً حلالاً • استدعای صادق رزق حلال آن است که همّ خودرامصروف دارد برتحصیل مال ازروی طرق جایزه ومعاملات شرعیه باتفقه ودانائی بکیفیت واحکام وعلم وحلال وحرام ومفسدات ومبطلات معاملات پس اگردعاکند ورزق حلال بلسان ازخدابخواهد ولکن درعمل بی مبالات وبی باك باشد طرق تحصیل حلال را نداند یاداند وعمل نکند اجتناب وپرهیزازمعاملات محرّمهٔ شرعیه نداشته باشد یاخود اجتناب کند ولکن معاشروبجالس وهم نشین وهم خوراك گردد باکسانی که بی باکند استدعای صادق ننموده ازروی راستی وحقیقت دعانکرده ورزق حلال نخواسته • پس فی الحقیقه دعانکرده که تااجابت شود وهم چنین بگوید اللهم ارزقنا علماً نافعاً • استدعای صادق علم آن است که مواظبت وملازمت نماید حضورعلما ومجالس علم را حاضرشود بشنود یادبگیرد ضبط کند حفظ نماید ترك شواغل ورفع موانع کند تااجابت شود • وهرگاه اینهاوزیادتراز اینهارانکند هرچند مکرر بر زبان جاری سازد اللهم ارزقنی علماً نافعاً استدعای صادقانه نکرده مثلاً بگوید اللهم ارزقنی توفیق الطاعة وبعدالمعصیة وصدق النیة• لکن خیالش ونظرش وشغلش معصیت وصحبت معصیت ومجالست ومعاشرت اهل معصیت وتسبیب اسباب معصیت باشد استدعای صدق نکرده واز روی راستی دعا ننموده بلکه فی الحقیقة هرچند بزبان توفیق طاعت وبعد معصیت راگفته اما بعمل وبلسان وخیال وقوی واعضا وجوارح و مشاعر بعد ازطاعت و قرب معصیت را خواسته وحالات ردّیه وملکات رذیلهٔ او ونفس فساد انگیز او والفت قوی وآلات بدنیهٔ اوبمألوفات جزئیهٔ دائره در استدعا ودعا هستند که اللهم جنبنا عن الطاعة وارزقنا المداومة علی المعصیة وعدم صحة النیه وهمین استدعای حالی ودعای فعلی آن قوی و مشاعر و ملکات و عادات باجابت مقرون میشود چراکه دعا و استدعای استعدادیست پس هر وقت دعا میکنی وبرای خود خیری وفیضی میخواهی اوّل اصلاح خود نماکه لیس للانسان الا ما سعی تا دعایت صادق باشد دعا و خواهش کاذب لحن است در دعاً ودعأ ملحون مستجاب نشود من دعاه بغیر لحن اجابه (کشاف) فیاض علی الاطلاق بیربرهانه و تعالی شانه بحکمت بالغهٔ الهیه ازبرای خلق درحصول مطالب و نجاح مأرب دو قسم اسباب و دو نوع مقتضیات قرار داده یکقسم آلست که تأثیر او بسته باعتقاد و دین و مذهب وایمان وکفر و علم وجهل وکمال ونقص

نداود چون طعام برای سیر شدن وآب از برای سیراب گشتن و آتش برای گرم شدن و سوختن و چراغ
برای روشن بودن و سایه از برای آرمیدن وخانه از برای آسایش نمودن و دوا برای دفع مرض کردن
و معاجین برای آثار واغراض بکار بردن وهکذا واین نحو از اسباب از فروع علم طبیعی است که بیان
مقتضای طبیعت میشود و تمام مباحثش باکثرت و وسعت راجع بدو امر است و حصول آثار و اغراض
دائراست مدار دومطلب تناسب و تضاد چه اگر مقصود فانی کردن یا ضعیف نمودن چیزی باشد در
تحصیل مقصود ضد را باید ملاحظه نمائیم ونخواهیم وبضد خود برسانیم صفرا را بحموضات تضعیف نمائیم
بلغم را بچیزهای حار علاج کنیم اخلاط فاسده را بمسهل فانی کنیم آتش را به آب خواموش کنیم و هکذا
و اگر خواهیم چیزیرا قوت دهیم زیاد نمائیم پس مثل ومناسب اورا باو رسانیم تا مقصود خود را دریابیم
آب را برآب افزائیم وآتش را دامن زنیم تا قوت گیرد خون را دربدن بغذائیکه تولید آن کند زیاد کنیم
وصفرا را بانچه مناسبت بآن دارد واین اسباب طبیعی نسبت بآثار مختلفند در حصول بعض آثار مفردند و
دربعض آثار مرکب اثر ترکیبی درصورت افراد حاصل نشود وبالعکس بعضی در ترتیب اثر بیکدفعه کفایت
میکنند پارهٔ محتاج بتکراراست بعضی احتیاج بان بیشتر بعضی کمتر وهمه خلق این قسم از اسباب را دانند چه
ادراک تناسب و تضاد مینمایند اگر چه مختلفند بعضی بیشتر ادراک میکنند بعضی کمتر وهمهٔ این اسباب را
متشبثند وشب وروز بکار برند بل هرکس را تقید بدین وشریعت کمتر بود اعتماد و اتکالش باین قسم بیشتر باشد
قسم دویم ازاسباب اسباب دینیه است وآن اسبابی است که بسته بدین وشریعت و مذهب است تا کسی اقرار
بآن دین ومذهب نداشته باشد آن اسبابرا بکار نمیبرد و این قسم در هر شریعت بوده است و در شریعت
مطهرهٔ حضرت ختمی مرتبت آیات قرآنیه وتصدقات وتربت حضرت سید الشهداء و زیارات وتوسلات و
اذکار و اوراد وادعیه وبالخصوص دعا در تحت قبهٔ مطهرهٔ حسینی و نماز حاجت وروزهٔ حاجت وبا وضو بی
مشیت رفتن وامثال اینها وعقول و اوهام خلق از ادراک تناسب دراین قسم از اسباب قاصر و عاجز است
مناسبت این اسبابرا با مسببات وربط آنهارا با مقاصد واغراض درک نمیکنند (مثلاً) فلان دعا یا فلان آیه
یانماز یاروزه یاوضو باحصول فلان حاجت یادفع مرض چه مناسبت وربط دارد فهمیدنی نیست مثلاً مرض
ان حرارت است یا از برودت یا غیر اینها از مقتضیات طبیعت و ادعیه و سایر اسباب دینیه از عالم طبیعت
وامزجه واخلاط اربعه بیرون است واین اسباب نیز مختلف است نسبت به بعض آثار در حالت افراد
سببیت دارد نسبت به بعض ترکیب شرط است (مثلاً) ترکیب نماز با دعا یا روزه یاصدقه از برای حصول
بعض آثار بیکدفعه کفایت میکند برای بعض دیگر محتاج به تکرار است مثل خواندن دعا بعددی مخصوص
گفتن یاالله ده دفعه گفتن ایوب در سجده بیست ویک مرتبه وهکذا دعاهای دیگر واسماء مقدسهٔ دیگر به
آدابی مخصوص وعددی معین بلی تاثیر این اسباب مشروط بدو شرط است یکی قصد قربت و اخلاص و
یکی اعتقاد و یقین مانند قسم اول نیست که باختلاف حالات و صفات مختلف نشود اما شرط بودن قصد
قربت از آنست که چون حقتعالی شرایع وادیان وملل ومذاهب را ازبرای تکمیل بندگان و ارتقاء ایشان
بمدارج کمال ومعاد جعل ووضع نموده واز آنجا که انس والفت ومیل ورغبت غالب خلق بدنیا و نعمتهای

دنیوی است و اراده ونظر حقتعالی به آخرت وترغیب خلق است بعبادت و تحصیل آخرت بهر بهانه
میخواهد مردمرا بسوی آخرت میل دهد و بداشتن ذخیرهٔ آخرت وادار کند در قرآن مجید فرماید
تریدون عرض الدنیا والله یرید الاخرة ونسبت بغالب خلق که حالشان آنگونه است بکتاب وسیع و مفتاح
عظیم از برای عبادت وتحصیل آخرت همین اسباب است که مردم بامید رسیدن بحاجات و دفع بلیات و
مطالب واغراض دنیوی خود باین قسم از اعمال و عبادات راغب و مایل میشوند نظیر آنکه تو بطفل
میگوئی برو مکتب لباس نو برایت میدوزم هرروز جوز ومویز بتو میدهم ومقصود اصلی درس خواندن
او و واداشتن اواست بتحصیل معرفت هرچند جوز ومویز هم باو میدهی مگر اوقاتیکه رعونت بر مزاج
آن طفل غلبه کند علاوه آنکه خداوند متعال که باین اعمال و عبادات حاجت شخص را بر آورد باعث
مزید یقین واعتقاد و توکل و اعتماد او میگردد چنانچه ازملاحظهٔ حال اغلب عوام مکشوف میشود که
ضعف وشدت ونقص وکمال یقین واعتقادشان باینگونه اموراست وازاین بیان ظاهر شد که درهر شریعت
ودین وضع این قسم از اعمال وعبادات برحقتعالی واجباست وهم ظاهر شد که توسل اهل هر شریعت
باید به آنچه درهمان شریعت وضع شده شود نه باسبابیکه در شریعت دیگر قرار داده شده پس مسلمان از
غیر مسلمان نتواند دعا بگیرد هرچند اثر آنرا ببیند وبیابد اگر گوئی قصد حاجت دنیوی با قصد قربت و
عبادت چگونه جمع میشود جواب این است که اینگونه اغراض عقلاً منافات باقصد قربت و اخلاص ندارد
چنانچه از سلوك ورفتار عقلا ظاهر است که اجرتها ومزدها میدهند خادم و نوکر میگیرند که ایشان را
تعظیم وتکریم کنند اتباع سلاطین برای جلب نفع تعظیم وتکریم میکنند و شکی و شبههٔ نیست که تعظیم
ایشان حقیقةً تعظیم است بل کمال درجهٔ تعظیم ومنتهای مرتبهٔ عبادت آنست که کسی را تعظیم نماید و نظر
ومقصودش جلب نفع واجر ومزد نباشد ملاحظه نما شیعیان درزمان ائمه ایشانرا تعظیم مینمودند ومدح وثنای
ایشان میگفتند نه برای غرضی و اجر و مزدی از ایشان بلکه بجهة آنکه اهل مدح و سزاوار تعظیم
میدانستند و خدمهٔ ایشان نیز تعظیم و مدح می نمودند و اجر و مزد نیز در نظر داشتند و
تعظیم آنها نیز بی شك ممدوح و مستحسن بوده است آیا شعرا که مداحی این خاندان میکردند و از
حالشان خواستن صله و جلب نفع معلوم بود مورد تحسین و تمجید بلکه ترغیب و تحریص به آن عمل
بود ازخود ایشان نمی گشتند پس ظاهر شد که تعظیم و بندگی نمودن بجهة حصول مطلب چه اخروی
باشد مثل طمع بهشت و فرار از جهنم وچه دنیوی باشد مثل اغراض دنیویه منافات باصدق بندگی
ندارد . واما شرط بودن اعتقاد و یقین پس گوئیم اخبار در شرط بودن اعتقاد لاتعد ولا تحصی است
معصوم فرماید سورهٔ مبارکهٔ حمد بایقین کامل برسر هر بیماری خوانده شود شفا یابد . مرحوم مجلسی در
عین الحیوة از امام کاظم روایت کرده که فرمود اگر کسی به آیهٔ از قرآن پناه برد ازشر دشمنان هر چند
از مغرب تامشرق دشمن او باشند از شر همه ایمن گردد اگر بایقین و اعتقاد بخواند . و در تحفة الزائر
روایت کرده است که هرکس تربترا باعتقاد درست بخورد البته شفا می یابد . و درحلیه روایت کرده که
شخصی بحضرت صادق عرض کرد که غده و مادّه در بدن من ظاهر شده فرمود سه روز روزه بدار

علی الاطلاق وبخل نمیکند بحرمان او ومعرفت و علم بخود . وذلّ عبودیّت آن است که بداند عجز و ناتوانی خود را وبداند که سایر خلق هم مثل او عاجز وناتوان و ذلیل ومحتاجند نمی توانند جلب نفعی از منافع دینیه ودنیویّه ودفع ضرری ازمضارّ جزئیه وکلیه را (ه)

تائید وتاکید ازمجموع آنچه ذکر شد ظاهر میشود سرّ عدم استجابت بعض دعوات وامور یکه مانع است اجابت وقبولی دعا را . بسند معتبر از حضرت کاظم منقول است که جماعتی از حضرت صادق سئوال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نشود حضرت فرمود که زیرا شما کسی را دعا کنید که اورا نمی شناسید . و درحدیث دیگر فرمود هرکس خواهد دعایش مستجاب شود باید کسب خود را حلال نماید و ازحضرت ختمی مرتبت مأثوراست که اگر بندهٔ خدا آنقدر نماز کند که بدنش در کمال ضعف ورنگش زرد وقامتش کمان گردد بعزّت الهی سوگند که تا حلال خوردن پیشه نکند طاعات او مقبول نمیشود و دعای او بهدف اجابت مقرون نمیگردد کما قال تعالی انما یتقبل الله من المتقین و فرمود یا اباذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر مثل آنکسی که دعا میکند بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مثل کسی است که تیر می اندازد از کمان بی زه و در احادیث قدسیه وارد شده است قریب باین مضمون بدرستیکه بعض عباد من هستند که صلاح ایشان درفقراست واگر غنی نمایم هلاك میشوند و بعضی ازبندگان من صلاحشان درغنی بودن است اگر فقیر نمایم هلاك میشوند بعضی از بندگان من صلاحشان در مرض است صحیح شوند هلاك میگردند بعضی صلاح ایشان در صحت است مرض آنها را هلاك میکند . درکافی روایت کرده است عن الولید بن صبیح عن ابی عبدالله قال سمعته یقول ثلثة تُرد دعوتهم رجل رزقه الله مالاً فانفقه فی غیر وجهه ثم قال یارب ارزقنی فیقال له الم ارزقك ورجل دعا علی امرأته وهو لها ظالم فیقال له الم اجعل امرها بیدك ورجل جلس فی بیته فیقال له الم نجعل لك السبیل الی طلب الرزق ایضاً فی الکافی عن منصور قال قلت لابی عبدالله ربّما دعا الرجل بالدعا فاستجیب له ثمّ اخرّ ذلك الی حین قال فقال نعم قلت ولم ذلك لیزداد من الدعا قال نعم ایضاً عنه قال انّ العبد لیدعو فیقول الله عزّ وجل للملکین قداستجبت له و لکن احبسوه بحاجته فانی احب ان اسمع صوته وانّ العبد لیدعو فیقول الله تبارك وتعالی عجلها له حاجته فانی ابغض صوته ٭

مؤلف گوید چنانچه اشاره شد و در بعض اخبار تصریح شده است بسا منزلتها و شرافت و نعمت و رحمتهای الهی است که نرسد بندهٔ از بندگان مگر ببرکت دعا فرمود حضرت رضا بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتها است وموجب فیروزی بهمهٔ حاجتها است و بکرامتهای الهی نمی توان رسید مگر بدعا و درحدیثی دیگر فرمود برتو باد بدعا که دعا شفای جمیع دردها است . ازمیسر بن عبدالعزیز منقول است که حضرت صادق فرمود ای میسر دعا کن ومگو هرچه مقدّر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بان نتوان رسید مگر بدعا ومسئلت واکر کسی دهان خود را ببندد و سئوال ننماید ازخدا چیزی باو نمیدهند پس بطلب تا عطا کند ای میسر هرکه در رابسیار بکوبد البته بر رویش می گشایند پس باب اعظم وصول بمراد وحصول مقصود دعا است پس باکمال امید واری الحاح و ابرام در دعا باید

داشت نهایت اگر توفیق رفیق شد ودعا با اجتماع شرایط وفقد موانع مصادف شد که مقصود حاصل وبخیر دنیا وآخرت فایز خواهد گشت واگر صلاح در اجابت نشد یا در تاخیر آن شد یا مصادف بامانعی یا فقدان شرطی یا از امور حتمیه باشد که قابل تغییر نبود چون دعا مانند سایر اسباب دینیه در اموریکه قابل بدا ومحو و اثبات است ثمر می بخشد نه در حتمیات حرمان کلی نخواهد بود اگر بمقصود ومرام در دنیا فایز نشد البته باضعاف اجر جمیل وثواب جزیل آخرت برایش مقرراست چنانچه در اخبار عدیده تصریح شده پس درهر حال دست ازدعا نباید برداشت وچشم را مقصور بدنیا نبایدکرد و بحرمان در موردی مأیوس نباید شد چه بسا در این حرمان هزارها خیر وصلاح خود او ملاحظه شده دعا کن و از خدا بخواه آنچه خواهی وبدانکه خداوندکریم فیاض مهربان آنطور که صلاح تست باتو معامله خواهد فرمود در دنیا حاجتت را برآورد ومقصودت بتو برساند خوب بگذرد برای آخرتت بهتر وخوبتر ٭

(توبندگی چوگدایان بشرط مزد مکن) (که خواجه خود روش بنده پروری داند)

نکته دراخبار کثیره وارد شده است تقدیم حمد وثنای الهی وصلوات برحضرت رسالت پناهی وآل گرامش بر دعا واظهار حاجت بدرگاه اله شاید سرّش این باشد که بحمد خدا وذکر اولیا خدا تزکیه وتصفیه از موانع برای شخص حاصل میشود چون ذکر وحمد خدا ومدح اولیای خدا نسبت بجوهر روح مانند اکسیر اعظم است نسبت بفلزّات چنانچه ذرهٔ ازاکسیر اگر بردریای ازفلزّات واقع شود همه را منقلب میکند بطلا همچنین است حال اکسیر حمد اله که کاشف است ازمعرفت او تعالی شأنه جوهر روح نطق انسان را منقلب میکند ازنحوست وکثافت عصیان بصفا قدس ونقا عالم طهارت پس باشراق نور معرفت الله روح صفایش بیشتر واشراقش کاملتر خواهد بود وحصول مطلوب درچنین حالی اقرب واکمل خواهد شد رجوع الی ماسبق سبب تفاوت وعدهٔ اجابت دعا درتحت قبهٔ حضرت سید الشهدا بالعموم وعدهٔ اجابت دعا که درقرآن مجید واقع است ازآنستکه چنانچه زمان را تأثیراست دربسیاری ازامور مثل تأثیر یوم سبت وخمیس ودر خصوص دعا مثل لیلهٔ قدر وجمعه وغیراینها همچنین آنمکان خاص که مشرف است بتشریف آن بزرگوار اکثر تأثیر آمیباشد ازامکنهٔ دیگر وتخلف باعتبار فقدان شرایط ووجدان موانع است

سرّ چون حضرت حسین سرحلقهٔ اهل وفا وسید ارباب تسلیم ورضا بود ووجود مقدس خود واهل و عیال وبستگان ومال ومنال خود را تمام درراه خداداد وفدای دوست حقیقی نمود وتسلیم وجود عاریت را بمثابت آن بزرگوار احدی ازاهل وفا ورضا ننمود وارادهٔ برای خود نگذاشت همهٔ صفات اومستهلك در صفات خدا وذات اومستهلك تحت ذات خدا بود نمیخواست مگر خدارا نمی جست مگر خدارا که . ترک الخلق طرّاً فی هواکا الخ وصاحب این همت عالیه که خودرا فانی فی الله وباقی بالله نمود هرچه واقع شود مراد اواست وبمدّعای اواست حاجت غیر مقضی ومراد مردود ندارد زیراکه آنچه میشود بمشیت دوست حقیقی وجود میگیرد ووجود علی الاطلاق مجعول اواست دوست بانچه دوست میکند راضی است شیخ رئیس ابوعلی بن سینا درمقامات العارفین ازکتاب اشارات گوید العارف هش بش بسامّ وکیف لا وهو فرحان بالحق وبکل شیٔ من حیث انتسابه الی الحق . پس هرکس اززایران ودوستان درتحت قبهٔ تقدیس اوکه

روز چهارم وقت زوال غسل بکن در آخر آن روایتی است که وقتی نفع میکند که خاطرت مطمئن باشد و صاحب یقین باشی که این عمل تاثیر میکند والله هرکس اعتقاد کند که تربت نافع است البته و فرمود برکت اورا کم میکند جای نا مناسب گذاشتن وکم اعتقاد بودن اما آنکه بداند تربت شفا است پس هر وقت به آن معالجه کند محتاج بدوای دیگر نیست واز اخبار وآثار ظاهر میشود که چه بسیار اصحاب پیغمبر و اصحاب ائمه در عموم امراض خود معالجه میکردند بتوسل به آیات قرآن مجید و تربت مطهره و ادعیه که دیگران آن بهره و آن نفع را نمیدیدند واین نیست مگر از جهة قوهٔ یقین و اعتقاد . فاضل متبحر مجلسی ره در نوزدهم بحار روایت کرده است ازکتاب مسلسلات شیخ جعفر قمی ره مسنداً عن علی بن خلف او گوید مردی شکایت کرد نزد محمد بن حمید رازی از رمد درد چشم باو گفت مداومت نما بنگاه کردن بقرآن مجید چه من خود مبتلا برمد بودم و به حریز بن عبدالحمید اظهار حال نمودم اوگفت مداومت نما بنظر کردن بقرآن که من هم مبتلا شدم برمد وباعمش اظهار کردم بمن گفت مدام نظرکن بقرآن که من هم رمد داشتم شکایت نمودم از رمد خود بعبدالله بن مسعود او بمن گفت مدام بقرآن نظر نما چرا که من خودم مبتلا برمدگشتم و بحضرت ختمی مرتبت عرض کردم آن بزرگوار مرا امر فرمود بادامهٔ نظر بقرآن وفرمود مراهم رمدی عارض شده بود بجبرئیل امین اظهار داشتم مرا معالجه کرد بادامهٔ نظر بقرآن وسرّ شرطیت اعتقاد ویقین و اعتبار آن در دعا این است که شکی و شبهه نیست و در نزد عقلا و عقل ظاهر ولائح است که سلوك بازیر دستان باختلاف حال آنها در اعتقاد وعلم و معرفت مختلف باید بشود ملاحظه نما احوال سلاطین وصفات وسلوك ایشان بازیر دستان به تنهائی طوری است و با ملاحظهٔ احوال رعیت و زیردستان واعتقاد ومعرفت وخدمت وعقل وشعور آنها طوری دیگر است و همچنین است سایر طبقات (مثلاً) اگر توخود مرد غنی وکریم باشی و اعتقاد غلامت این باشدکه تو بسیار فقیر و پریشان و لئیمی و تو از اعتقاد او مطلع باشی رفتار نمائی بااو بر طبق اعتقادش چون از تو چیزی خواهد جوابش این شودکه از فقیر وبخیل چه توقع داری اگر کسی بکسی ظالم گوید بعد برای رفع ظلمی نزد او آید در جواب گوید از ظالم چه توقع داری اگرکسی از بلاد بعیده برای حاجتی باعتقاد آنکه تو مرد غنی و کریمی هستی بنزد تو آید وتو این چنین نیابی شکی نیست که اورا بسبب این اعتقاد وطی مسافت باین حالت مستحق احسان دانی وبقدر قوه و طاقت میخواهی کاری کنی که اورا مقضی المرام روانه سازی و او را ازاین اعتقاد برنگردانی ملاحظه نما سلوك اکابررا کسی برای بزرگی کاری بکند باعتقاد آنکه آن بزرگ وعده داده است که هرکس برای من چنین کاری کرد هزار درهمش میدهم پس آن کار را باین امید برای او کرد بدیهی است که باآنکه در واقع هم نگفته باشد ناامیدکردن اورا روا و احسان به او را بسیار نیکو وبجا میداند واز اینجاسرّ قاعدهٔ تسامح در ادلهٔ سنن ظاهر و روشن گردد (•)

وبالجمله از جملهٔ مؤثرات واسباب اعتقاد و یقین است بسا اعتقاد زشت که مستحق احسان را شایستهٔ حرمان نماید البته کریم را لئیم گفتن ذم اواست وظلم باواست وجزآء ذم وظلم نیکی واحسان نباشد بلکه جزآء سیئة سیئة مثلها وبسا اعتقاد نیك که مستحق حرمان را لایق احسان نماید و از این بیان سرّ امر بحسن ظن

بخدا که در اخبار وارداست ظاهر شد . در کافی روایت کرده است مسنداً عن الباقر قال قال رسول الله قال الله تبارك وتعالی لایتکل العاملون لی علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی فانّهم لو اجتهدوا واتعبوا انفسهم اعمارهم فی عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فی مایطلبون عندی من کرامتی و النعیم فی جنّاتی ورفیع الدرجات العلی فی جواری ولکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیرجوا والی حسن الظن بی فلیطمئنوا فانّ رحمتی عند ذلك تدرکهم الخبر . هم درکتاب کافی روایت کرده است ازحضرت باقر فرمود یافتیم در کتاب امیرالمؤمنین اینکه حضرت خاتم فرموده است قسم بخدائیکه جزاو خدائی نباشد بمؤمنی خیر دنیا وآخرت نرسیده است وعطا نشده است مگر بسبب حسن ظن بخدا وامیدواری بخدا وحسن خلق وکفّ ازاغتیاب مؤمنین وبخدا قسم هیچ مؤمنی باوجود توبه واستغفار معذّب نشود مگر بسبب سوء ظن بخدا وتقصیر در رجاء وسوء خلق واغتیاب مؤمنین . ودر روایت دیگر است فرماید نیکوکنید ظن خودرا بخدا که رفتار نماید بابندگان موافق ظن ایشان ان خیراً فخیر و ان شرّاً فشرّ . درتفسیر صافی از رسول خدا نقل کرده است که فرمود آخر بندهٔ که امر میشود او را به آتش برند برمیگردد و نگاهی بعقب میکند حقتعالی فرماید چرا بعقب نگاه کردی عرض کند خدایا ظن من بتو این نبود که مرا به آتش بسوزانی وگمانم این بود که گناهم بیامرزی وبهشتم بری . فرماید ای ملئکه بعزت خودم که هرگز بمن این گمان نداشت واگر میداشت اورا به آتش نمی ترسانیدم و لکن آن دروغ را از او قبول کنید و بهمین دروغ اورا داخل بهشت نمائید . پس حضرت فرمود هیچ بنده گمان خیر بخدا نمیبرد مگر آنکه خدا نزد گمان اواست واین است قول خدا وذلکم ظنکم الذی ظننتم به . در بعض کتب معتبره نقل کرده اند که شخص ابله ساده لوحی بحج رفت در مکهٔ معظمه دید کسی طواف وداع میکند آنکس بمزاح گفت که تو برات آزادی ازآتش گرفتی ابله گفت مگر مردم گرفته اند گفت بلی ابله باورکرد روانه شد پردهٔ کعبه آویخت شروع کرد بگریه کردن که خدایا برات مرا بده مردم جمع شدند و اورا ملامت کردند میگفتند که آنشخص باتو مزاح کرده وابله دراعتقاد خود باقی ودر گریه وزاری مصرّ بود که ناگاه ورقهٔ ازهوا ازطرف ناودان افتادکه بقلم قدرت آزادی او نوشته شده بود ومردم همه دیدند . وازجملهٔ عجایب آن ورقه این بودکه اورا بهر طرف میگردانیدی روی او میبود وازهر طرف وسمت خوانده می شد وهمانا خاصیت کتابت الهی آن باشد چنانچه ندای الهی باحضرت کلیم ازهر طرف شنیده می شد . بقراط حکیم شرفیاب خدمت حضرت موسی شد عرض کرد یابن عمران انت تزعم انّ علة العلل یکلمك . حضرت موسی فرمود بلی بقراط خواست امتحان نماید دعوی آنجنابرا عرض کرد ازکدام جهت وسمت کلام خدا را می شنوی فرمود ازجهات ستّ بقراط مفحم شد دیگر نتوانست چیزی بگوید (•)

تنبیه ازآنچه گفتیم ظاهر وهویدا شدکه درتاثیر دعا وسایر اسباب دینیه یقین و اعتقاد معتبر است حال گوئیم یقین و اعتقاد حاصل نشود مگر بدوام معرفت عزّ ربوبیت وذلّ عبودیّت علم بخدا وعلم بخود . امّا معرفت وعلم بخدا وعزّ ربوبیت آن است که بشناسد خدارا ویقین بداند خدا عالم است بجمیع معلومات ومیداند دعای اورا بیقین بداندکه خدا قادراست برهمهٔ ممکنات و میتواند انجام مرام او را وبداندکه جواد است جواد

مشرق انوار الهی ومطلع تجلیات ربّانی است واقع شود ارادهٔ اودر ارادهٔ حق مضمر واهویهٔ نفس اومطموس بلکه وجود او ممحوق خواهد بود فلم یشأ الّا ماشاءالله وماشاءالله کان

باب چهاردهم در بیان توضیح امور مهمه که درچند فصل ذکر میشود

فصل اوّل بدانکه اخبار وارده درحث وترغیب وذکر اجر وثواب گریه برحضرت حسین چنانچه نقل نمودیم دوقسم است قسمی وارداست درهمّ وغمّ وگریه برخصوص حضرت حسین وقسمی وارداست در همّ وغمّ وگریه برعموم اهلبیت عصمت وطهارت وشامل است گریه برحضرت حسین را هم البته پس هردو قسم شریکند دردلالت برفضیلت واجر گریه برحضرت ابی عبدالله واستدلال بهردوقسم صحیح است چنانچه قسم دویم ازاخبار مذکوره دلالت میکند برجحان جزع وگریه برهریك ازنفوس مقدسه موافق اخبار خاصهٔ کثیره که درحث وترغیب وبیان فضیلت واجر جزع وگریه بر بعضی ازآن بزرگواران وارد شده ومؤید است بعمل وفعل منقول ازخود ایشان وازانجا ظاهر میشود که آنچه ازاخبار دلالت میکند بر مکروهیت ومرجوحیت جزع وبکا برغیر حضرت ابی عبدالله مانند خبر کلّ الجزع والبکا مکروه الّا البکا علی الحسین وامثال آن که سابق نقل شد برظاهرش نتوان باقی گذاشت وعجب است ازبسیاری ازعلما مقاتل مثل صاحب اسرار وصاحب انوار وغیر ایشان که حمل نموده اند اخبار عامّه را برارادهٔ خصوص حضرت حسین نظر بآن روایاتی که دلالت دارد برمکروهیت گریه وجزع برغیر آن بزرگوار وصاحب وسائل شیخ جلیل عاملی (ره) پس ازنقل خبر کلّ الجزع والبکا مکروه الخبر گفته است هذا محمول علی عدم زیادة الحزن اوعلی اجتماع الحزن والبکا معاً

مؤلف گوید بکاء وناله وجزع وفزع ائمهٔ طاهرین در مصیبت یکدیگر وتحریص وترغیب شیعیان ودوستان رابرآن ودوست داشتن ظهور تأثر وتألّم وگریه وناله ازشیعیان در مصایب ایشان جای شك نیست وبرمتتبع دراخبار وآثار ظاهر وروشن است وبکاء موجودات در مصائب بعضی ازآن نفوس مقدسه بالخصوص وارد شده گذشته ازآن دروسایل روایت کرده است ازکتاب اکمال الدین که دختری ازحضرت صادق ازدنیا رفت امام درمصیبت اویکسال نوحه سرائی نمود پس ازآن پسری ازآن بزرگوار فوت شد امام یکسال براونوحه کرد بعد ازآن اسمعیل ازدنیا رفت امام در مصیبت اوجزع شدید نمود ، وهم درکتاب وسایل روایت کرده است که صدیقهٔ کبری دروفات رقیه خواهر مکرّمه اش برلب قبر نشسته بود وچنان گریه میکرد که اشکهایش درقبر میریخت وگریهٔ حضرت ختمی مرتبت دروفات ابرهیم نور دیده اش منقول بلکه در مصیبت جعفر بن ابیطالب وزید بن حارثه چنانچه دروسایل روایت کرده است انّ رسول الله حین جائته وفات جعفر بن ابیطالب وزید بن حارثه کان اذا دخل بیته کثر بکائه علیهما جداً و یقول کانا یحدثانی ویونسانی فذهبا جمیعاً ودرخبر است ان ابرهیم سئل ربه ان یرزقه ابنة تبکیه بعد موته . ودروسائل بابی منعقد نموده است دربیان جواز بکاء برمیت واستحباب بکاء درزیادتی حزن وبابی دیگر دراثبات استحباب بکا برموت مؤمن واز جمله اخباریکه دراثبات این مدعا نقل نموده این خبراست ، لما انصرف رسول الله من وقعة احد الی المدینة سمع من کل دار قتل من اهلها قتیل نوحاً وبکاً ولم یسمع من دار حمزه عمه فقال لکن حمزه لابواکی

علیه فالی اهل المدینة ان لاینوحوا علی میت ولایبکون حتی یبدؤا بحمزه فینوحوا علیه ویبکوه فهم الی الیوم علی ذلك . وفاضل مجلسی ره دربحار روایت کرده است ازابن عباس گوید امیرالمؤمنین عرض کرد به پیغمبر یارسول الله تودوست میداری عقیل را فرمود بلی بخدا قسم ازدوراه دوست دارم اورا هم خودش را دوست دارم وهم ازجهة آنکه محبوب ابوطالب است اورادوست دارم یاعلی پدرش که فرزنداودر محبت فرزند توکشته شود وهمانکه شهید شد چشمهای مؤمنین درمصیبت اوگریان شود وملٰئکهٔ مقرّبین براونماز بخوانند و دراخبار عدیده وارد شده است که آسمان وزمین درموت مؤمن وبالخصوص علما گریه میکنند . وهم درکتاب وسایل بابی وضع کرده است دربیان جواز گریه برکسیکه الفت قلبی با اوباشد هرچند ضال ازدنیا رفته باشد ونقل کرده است گریهٔ اصحاب امیررا برخوارج وکلام آن بزرگواررا برمباح بودن آن وبابی در استحباب بکی وتباکی درحالت دعا کردن اگرچه بتذکّر اموات ازخویشان باشد واگربخواهیم بنقل این اخبار بپردازیم ازمقصود دورمانیم وانصاف این است که وضوح مطلب مارابی نیاز دارد ازاطالهٔ کلام بنقل اخبار پس حمل اخبار عامّه رابرارادهٔ خصوص حضرت حسین واخذ بظاهر اخبار کراهت یاحمل اخبار کراهت را برآنچه ازصاحب وسایل نقل کردیم درغیر محل وخالی ازمتانت است وما سابق بیانی درمعنی مکروهیت دراین روایات نمودیم فراجع واغتنم

فصل دویم بدانکه شکی وشبههٔ نیست دراینکه عبادات شرعیه واعمال صالحه درفضیلت متفاوتند ومعیار ومناط درتشخیص مرتبهٔ فضل ودرجهٔ فضیلت هرعبادتی بملاحظهٔ آثار وخواص واجر وثوابی است که برآن مترتب است ومعصومین بان وعده داده اند هرعملیکه آثار ونتایج آن بیشتر وحصول قرب وتقرّب بآن درد رگاه اله زیادتراست افضل خواهد بود ازآن عبادتی که منشأ آن آثار وسبب آن قرب وتقرّب نیست خواه واجب باشد وخواه مستحب . بلی درواجبات تأکد طلب وعدم رضای آلهی بترك بحسب حکم ومصالح عاجله و آجله ثابت است وآن امری دیگراست مستلزم افضلیت نخواهد بود وبیش ازاین مقدار کلام دراین مسئله از مقصود خارج است . حال میگوئیم گریه برحضرت حسین افضل ازهمهٔ اعمال ازطاعات وعبادات است باین معنی که فضیلت واجر وثواب آن ازسایر عبادات زیادتر وبیشتراست وتقریب این مدعی راچند وجه میتوان نمود

(وجه اوّل) اخباریکه وارد شده است دربیان فضایل وخواص وآثار ونتایج آن وآن اخبار مقبول عند العلما است واکثرآن بحسب سند صحیح یامعتبر است واینست که ماهم اقتصار برنقل متن خبر نمودیم و ذکرسند وتصحیح وتوثیق آن را حاجت ندانستیم . ومقدس اردبیلی ره ادعای تواتر آن اخبار رانموده است وشکی نیست که دراین قضیه مانند سایر شرعیات لسان ائمهٔ طاهرین لسان واحد واخبارشان محکوم بحکم خبر واحد است وباعدم تزاحم وتنافی تمام آن اخبار باید اخذ وعمل بشود چنانچه درمحل خود مقرراست پس تمام این فضیلتها واجرها که دراخبار کثیره وارد شده است برای این عبادت حاصل است وهیچ عبادت را این درجه ازفضیلت بیان نشده واین مرتبه ازاجر وثواب وعده نداده اند پس چون درتمام اعمال دینیه و عبادات شرعیه وطاعات محبوبهٔ مرغوبه ثواب واجر وخواص این عمل بیشتر است باید افضل باشد

(وجه دویم) فرمود حضرت صادق چنانچه گذشت ، لکل شیء ثواب الّا الدمعة فینا . یعنی هرعبادتیرا

ثوابی است محدود و محصور مگر گریه بر مصیبت مایعنی ثواب آنرا حدی و حصری و نهایتی نیست ، گوئیم مقتضای عموم مستثنی منه عبادیکه ثواب آن حد و حصر و نهایت ندارد گریه بر مصائب ایشان است فقط و شکی نیست که بالاتر از این مرتبه مرتبهٔ نباشد پس افضل بود از همهٔ عبادات و چون سوق کلام برای بیان ثواب است باید مراد از دمعه گریه کردن باشد چراکه آن عمل مکلف و موضوع ثواب است نه اشک که حاصل از فعل مکلف است چنانچه بعضی از علما توهم نموده آنرا واگر گوئی این خبر بر تقدیر دلالت بر افضلیت اختصاص بگریه بر حضرت حسین ندارد گوئیم سابق رجحان وافضلیت گریه بر آن بزرگوار را از گریه بر سایر ائمهٔ معصومین بیان کردیم پس بضمیمهٔ ماسبق مدعی حاصل وافضلیت گریه بر آن بزرگوار از همهٔ عبادات که از جمله گریه بر مصائب سایر ائمهٔ هدی باشد حاصل است و در بعض کتب خبر مذکور را باین عبارت نقل کرده اند لکل شیٔ ثواب الا الدمعة فینا ، و مخفی نیست که بنابراین دلالتش روشن تر خواهد بود

(وجه سیم) نهایت اعمال صالحه و غایهٔ طاعات و عبادات شرعیه حصول ترقی وارتقا بمدارج قرب و تقرب الهی است بوصول بمراتب عالیه صلحا و متقین و ابرار و مؤمنین و در همهٔ عبادات گریه بر حضرت حسین امتیاز دارد باینکه بمرتبهٔ موجب کمال و محصل جمال از برای شخص خواهد بود که حضرت امیر فرماید چنانچه گذشت گریه کننده بر حسین از ما خاندان است از اهل صلاح و تقوی بودن کجا و مصداق بشارت با اشارت منا اهل البیت شدن کجا انصاف بده کدام عمل از این افضل و کدام طاعت و عبادت از این بالاتر که صاحب آن اگر در دنیا است امیر فرماید از ما است گریه کننده بلکه حضرت صادق او را برادر خود فرماید اگر در حشر در قیامت است امام رضا فرماید با ما محشور میشود و در زمرهٔ ما و دستهٔ ما خواهد بود اگر در طول مدت قیامت و روز آخرت است در سایهٔ عرش آله همنشین و هم صحبت با حضرت حسین باشد اگر هنگام دخول در بهشت است گاهی پیغمبر فرماید دست آنهارا میگیرم باهم داخل بهشت میشویم گاهی حضرت مجتبی فرماید داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها خود حضرت حسین فرماید اگر آنها را پیش از خود داخل بهشت نه بینم خود پیش از آنها وارد نشوم اگر حال بودن در بهشت است تمام اهل بهشت از انبیا و مرسلین و اولیا و کاملین و شهدا و صالحین و ابرار و مؤمنین هریك در درجهٔ خود و بمقتضای مرتبه در منزلت خود باشند مگر گریه کنندگان بر حضرت حسین که در درجات پیغمبر و ائمهٔ طاهرین باشند با ایشان به نشینند بر مائده های بهشتی باهم غذا بخورند صحبت بدارند مجالست و معاشرت با اهل بیت عصمت و طهارت داشته باشند از این افضل و بالاتر کدام عبادت است آیا تصور میشود عبادتی از برای طبقهٔ رعیت که ثمرات و خواص و نتایج آن بالاتر باشد هیهات هیهات وفی ذلك فلیتنا فس المتنا فسون والیه فلیرغب الراغبون (وجه چهارم) هر عبادتیرا اجری است که اگر اتیان آن عبادت مصادف شود با اجتماع شرایط صحت و قبول اجریکه مقرر است بر آن عبادت داده میشود و غایت آمال و نهایت آرزو در عبادت حصول صحت و قبول است که مترتب شود بر آن اجر موعود و نباشد برای عامل مگر اجر عملش ولکن گریه بر حضرت حسین علاوهٔ بر آن اجرها و ثوابها که شنیدی واجتماع و تراکم آنقدر از اجر و ثواب را که دانستی عطا میشود بگریه کننده اجر گریهٔ هفتاد هزار نفر از ملئکه چنانچه در روایت گذشت کدام عمل افضل از عبادتیکه هم اجرهای آن عبادت با آن کثرت برای صاحبش

باشد و هم اجر آن عبادت که از هفتاد هزار نفر از معصومین صادر شود ﴿ وجه پنجم ﴾ آنکه عبادت و اعمال شرعیه بر دو قسم است قسم اول آنکه مادام که شخص مشغول بعمل است مأجور و مثاب است و همانکه ختم نمود عمل خود را ثواب او هم ختم میشود قسم دوم آنکه ثواب آنعمل و آنعبادت باقی است برای او تا آخر حیاتش و بسا باقی است تا مدتی بعد از فوتش و بسا باقی است اجر آنعبادت برای او تا وقتیکه اساس عالم دنیا باقی است و برقرار است و بسا تا روز قیامت و عالم آخرت و تفصیل و بیان مصادیق هریك از آن اقسام مقصود نیست و در تمام عبادات شرعیه و اعمال باقیهٔ صالحه گریه بر حضرت حسین امتیاز دارد ببقاء اجر و ثواب آن بنحویکه شریکی برای آن نیست بیان این مطلب آنکه اگر کسی گریه کرد بر حضرت حسین هرچند در طول عمرش یك مرتبه باشد از آن روز و ساعتی که او گریه کرده است تا قیام قیامت اجر هفتاد هزار نفر از ملئکه که مدام در گریه بر حضرت حسین اند در نامهٔ عمل او و سایر گریه کنندگان ثبت میشود (ە)

ایقاظ این مرتبه از اجر و ثواب واین درجه از حصول قرب و تقرب بدرگاه اله که عقول و اوهام از درك حقیقت و وصول بکیفیت آن عاجز و حیران است و تفوق این عبادت اعنی گریه بر حضرت حسین بر سایر عبادات شرعیه و اعمال صالحه چنانچه شنیدی و امتیاز آن از تمام مقربات از منقطعات و باقیات صالحات محل استعجاب وجای استبعاد نیست و گریه بر حضرت حسین را مانند سایر عبادات و طاعات شرعیه و در عرض آنها نمیتوان دانست (بیان) این مطلب آنکه فی الحقیقه در گریه و عزاداری بر آن بزرگوار نصرت دین و اعلاء کلمهٔ حق و اطفاء نایرهٔ کفر و طغیان است چراکه در گریه و عزاداری بر آن بزرگوار اظهار مظلومیت و مقهوریت و حقیت آنجناب و اظهار فسوق و کفر و عصیان قتله و اعداء آنجناب است و حفظ و ابقاء ناموس دین و نگاه داری شریعت سید المرسلین از زمان شهادت آن بزرگوار تاحال و از حال تا وقتیکه خدا بخواهد بحفظ این دو مرحله است یکی مظلومیت آن بزرگوار و یکی کفر و طغیان دشمنانش و ما بین ایمان و کفر و فارق بین مسلم و منافق ایندو مطلب است پس اگر این دو مطلب محفوظ بماند دین محفوظ است ایمان محفوظ است اسلام محفوظ است باین معنی ایمان حقیقة ایمان است اسلام حقیقة اسلامست دین همان دین قویم و آئین مستقیم نبوی است یعنی حقیقی است نه صوری اصل است نه بدل و اگر آن دو مرحله محفوظ نباشند هیچ یك باقی نماند پس تمام مترتب بر حفظ ایندو مرحله و ابقاء ایندو مطلب است و چون از طرق کشف آندو امر بلکه اکمل و اعظم و اوقع طرق عزاداری و گریه و نوحه سرائی بر آن بزرگوار است پس حقیقة گریه و عزاداری بر آن بزرگوار حفظ دین است نصرت دین است احیا و اعلاء و ارائهٔ ایمان و اسلام است اگر این بساط برچیده شود واین عزاداری و گریه برداشته شود نه مظلومیت آن بزرگوار را اسمی و نه کفر دشمنانش را رسمی بماند بلکه میگوئیم شکی نیست که شهادت حضرت حسین برای ابقاء دین و اعلاء کلمهٔ توحید شد و چون منحصر بود حصول این مقصود باراءه و کشف کفر و عناد دشمنان بشهادت و مظلومیت را که اعظم اسباب بود برای کشف این معنی متحمل شد و قبول نمود تا دین جدش باقی بماند و اهل دین در لباس دین و باعتقاد دین داری پیروی جبت و طاغوت و شیاطین ننمایند از خواب غفلت سر برداشته جادهٔ هدایت را از وادی ضلالت بشناسند چنانچه در احادیث عدیده اشاره و تلویح و با تصریح باین مطلب واقع است ٭ و در زیارت میخوانی

وبذل مهجة فيك ليستنقذ عبادك من الضلالة والجهالة والعمى والشك والارتياب الى باب الهدى من الردى
ونيز شكى نيست كه مادام كه اظهار مظلوميت آن بزرگوار بگريه وعزادارى بشود حال دشمنانش هم مكشوف
خواهد بود پس فى الحقيقة بعزادارى ابقاء ثمرهٔ شهادت ومظلوميت آن بزرگوار است وماوراء ابعاد ان قربة
كدام عمل ازاين عظيمتر وچه عبادت ازاين بالاتر وشايد اينست سر آنكه معصوم در بعض اخبار فرمايد هركس
برحسين گريه كند اداء حق ما نموده اداء اجر رسالت كرده و گاه فرمايد گريه نكردن برحسين جفا بر آنجناب است
وگاه باين عبارت فرمايد گريه كنندهٔ برحسين از ما است گاه فرمايد با ما است حضرت صادق اورا برادر خود
فرمايد وحضرت حسين اورا در بهشت در درجهٔ خود گويد اگر حلاوت ومتانت تقرير را برخوردى خدارا
شكر كن وتصديق نما كه تفوق وافضليت گريهٔ برحسين از ساير عبادات نه جاى استبعاد وحصول آنهمه اجرها
وثوابها نه محل استعجاب است ولله الحمد على ذلك •

تفصيل اجمال بر متتبعان آثار و اخبار واضح و روشن است كه پس از شهادت حضرت امير كه امر بر معوية
استوار گشت در احداث بدعت واشاعهٔ ضلالت واطفاء نور حق وتوحيد واسلاميت و اعلاء كلمهٔ كفر وشرك
وجاهليت وتضييع دين وتخريب شريعت سيدالمرسلين واحياء طريقهٔ آبا واجداد وترويج باطل وزندقه و الحاد
اهتمامى كامل وجدى فايق نمود واكثر خلق را ازدين نبوى وآئين مصطفوى برگردانيد بطوريكه اگر وقعهٔ
كربلا اتفاق نمى افتاد وبمشاهدهٔ آن مصيبت عظمى وداهيهٔ دهيا فى الجمله تنبه وتفطن براى خلق حاصل
نمى شد وچند سالى ديگر برهمان منوال ميگذشت البته ازاسلام رسمى وازدين اثرى باقى نمى ماند . نخست
خيال باطل ونيت فاسد خودرا درنخيله اظهار داشت پس از وقوع صلح ماين او وحضرت مجتبى وفرستادن
وثيقه روانه بجانب كوفه شد منزل بمنزل آمد تارسيد بنخيلهٔ كوفه ودر آنجا خطبه خواند ودراثناى خطبهٔ
خود گفت بخدا قسم اين جنگهائيكه دراين عرض مدت باشما كردم ازبراى آن نبود كه نماز نميكرديد يا روزه
نمى گرفتيد يا حج نميكرديد يا زكوة نميداديد چه همهٔ آنها ازشما صادر مى شد بلكه مقصود من اين بود كه برشما
سلطنت كنم و شما در حكم و فرمان من باشيد وحال خدا بمن داد سلطنت را و شما نمى خواستيد و من بسيارى
از شرطها و وعدها باحسن نمودهام و اورا وعدهٔ دادم اما همهٔ آنها در زيرپاى من است ووفا بهيچيك نخواهم
كرد وازآنجا سوارشد بكوفه آمد ودرپيش روى او خالدبن عرفطه ميرفت وعلم اورا حبيب بن حماد ميكشيد
وداخل مسجد كوفه شد ازباب الفيل وپيش ازآن اميرالمؤمنين خبرداده بود ازاين مقدمه چه روزى آنحضرت
برمنبر كوفه خطبه ميخواند درآن اثنا شخصى آمد وعرض كرد يااميرالمؤمنين خالدبن عرفطه مرده آنحضرت
فرمود نه والله اونمرده ونخواهد مرد تا آنكه داخل شود باين مسجد ازاين در واشاره بباب الفيل فرمود وعلم
گمراهى بهمراه اوباشد كه آن علم را حبيب بن حماد مى كشد شخصى ازجاى برخاست وعرض كرد منم حبيب بن
حماد وازاخلاص كيشان وهواخواهان تو ميباشم فرمود بهمين طريق خواهد بود كه گفتم تا آنروز كه معوية
داخل شد وخالدبن عرفطه درپيش بود وعلم را حبيب مى كشيد مردم جمعشدند برسر ايشان واز گفتهٔ اميرالمؤمنين
ياد كردند و بسيار گريستند خلاصه فاضل مجلسى ره روايت كرده است كه معلوية قراء وقضاة اهل شام را
حاضر ساخت وايشان را ببذل عطايا وحمل مطايا بنواخت وفرمان كرد كه درنواحى شام و ديگر بلاد پراكنده

شوند وتأسيس احاديث كاذبه كنند وبروايات منحوله واصول باطله عقيدت مسلمانان را از اهل بيت بگردانند
وديدن مردم را دردين ديگرگون نمايند ونمودار كنند كه على عثمان را بكشت وازابوبكر وعمر برائت جست
بدينگونه معوية بيست سال اهتمام كرد وبدست آويز خونخواهى عثمان مردم شام را مستمال ساخت ومردم دنيا
دوست برسر خوان طعام وشراب او حاضر مى شدند وسير وسيراب ميگشتند وباخذ اموال وضبط املاك شاد
وشاد خوار آمدند اين كار را چنان استوار كرد كه مردم شام لعن شيطان را متروك ساخته و بسب على
واهل بيت پرداختند بطوريكه سب آن بزرگوار را جزء نماز جمعه قرار دادند وكار بجائى رسيد كه يكى
ازشاميان در نماز جمعه فراموش كرد سب امير المؤمنين را وپس از فراغت از نماز بسفرى روان شد
در بيابان متذكر گشت نسيان سب را در آنجا نماز را قضا كرده ومشغول بسب شد ودرآن محل
مسجدى بنا كرد تاكفارهٔ تأخير سب باشد وآن مسجد را مسجد الذكر ناميدند مكتوبى بتمام
بلدان و امصار بجانب حكام و عمال فرستاد باينعبارت . و انظروا من قامت عليه البينة انه يحب
علياً واهل بيته فامحوه من الديوان واسقطوا عطائه و رزقه وشفع ذلك بنسخة اخرى من اتهمتموه
بموالاة هؤلاء القوم ولم تقم عليه بينة فاقتلوه . عمال خود را فرمان داد كه نيك نگران باشيد درحق
هركس بينهٔ قائم شد كه از دوستاران على بن ابيطالب ومحبان اهل بيت او است نام اورا درديوان
عطايا كه از بيت المال مقرر است محو كنيد وساقط سازيد . بدين قدر رضا نداد و خطى
ديگر نگاشت كه هركس را بدوستى على واهل بيت او متهم سازند اگر چند استوار نباشد وگواهى
براجمعى حاضر نشود بهمان تهمت اورا دستخوش نقمت سازيد وسر از تنش برآوريد چون اين حكم
ازمعوية پراكنده شد عمال وحكام او بقتل وغارت شيعيان امير المؤمنين پرداختند وبسياركس را
بتهمت نادرست وگمان سست بتيغ درگذرانيدند وخانهاى ايشان را خراب ساختند چه بسيار افتاد
كه مرد بى آنكه بينديشد ومعنى كلمه را سنجيده باشد سقطهٔ دركلام او افتاد كه حمل بر حب
اهل بيت توان كرد بى آنكه از او بپرسند وباز رسند سرش را باتيغ از تن برداشتند چنان افتاد كه
شيعهٔ على چون خواست بارفيق موافق وصديق موثق سخنى گويد او را بسراى خويش در مياورد
واز پس سترات وحجابات مى نشست وبر روى خادم ومملوك نيز درمى بست آنگاه اورا بايمان مغلظه
سوگند ميداد كه از مكنون ضمير سرى بيرون نيفكند پس باتمام خوف و دهشت حديثى روايت
ميكرد (•)

دركتاب احتجاج روايتكرده ازسليم بن قيس كه در سالى كه معوية بمكه آمد در ايام خلافت خود
وخواست بيعت ازبراى پسرش يزيد پليد از مهاجر وانصار بگيرد وچون بمدينه آمد عبدالله بن عباس را
ملاقات نمود و باو گفت اى پسر عباس ما نوشته ايم بهمهٔ آفاق كه كسى منقبت على و اهل بيت اورا
برزبان نياورد وتونيز زبان خود را نگاه دار و بعداز آنكه ابن عباس با او معارضهٔ بسيارى نمود
واورا الزام داد ومفيد فايده نشد درآخر گفت يابن عباس . اربع على نفسك وكف لسانك
فان كنت ولابد فاعلاً فليكن ذلك سراً لايسمعه منك احد علانيه . يعنى برپاى خود قرار گير

وزبان خودرا محافظت کن واگر لامحاله خواهی گفت درپنهان بگوکه از تو آشکار نشود و چون بخانه آمد صدهزار درهم بجهة او فرستاد ومنادی ندا کرد ازجانب معویة که در امان ما نیست هرکه حدیثی درمنقبت علی واهل بیت او روایت کند وحکام غلاظ وشداد بربلاد تعیین نمود واز ایشان عهد گرفت که در مضمحل کردن دوستان امیر المؤمنین مسامحه و سهل انکاری نکنند چنانچه زیاد ابن ابیه را ببرادری خود سر افراز کرد و اورا والی عراقین نمود واز او همین مطلب را خواست و او نهایت اذیّت بشیعیان رسانید (٭)

(القصه) سلیم بن قیس گوید که ازهمه جابدتر کوفه بودچه شیعیان آنحضرت درآنجابیشتربودند ازجاهای دیگر وزیاد چون خود ملازم حضرت امیر بود و معرفت بحال شیعیان بیشتر از دیگران داشت نهایت تفحص مینمود وازهر سوراخی ومغارهٔ وزیرسنگی وکلوخی که ایشان را پیدا میکرد میکشت بعذابهای گوناگون . بسی دست و پاها از اصحاب امیر المؤمنین برید و بسیاریرا بدار کشید و بسیار برا بعلاوهٔ دست بریدن کور مینمود واخراج کرد واین قدر سعی در این باب نمود که نماند در عراق عرب کسی که مشهور و معروف باشد مگر آنکه کشته یابدار کشیده شد یادرحبس مؤبّد ماند یا کور وشل شده واخراج بلد گردید . وهمچنین مکتوبی بتمام عمّال و حکام ابلاغ نمود . لاتجیز والاحد من شیعة علی واهل بیته شهادة وکتب الیهم ان انظروا من قبلکم من شیعة عثمان ومحبیه واهل ولایته والذین یروون فضائله ومناقبه فادنوا مجالسهم وقرّبوهم واکرموهم واکتبوا الیّ بکل مایروی کل رجل منهم واسمه واسم ابیه وعشیرته . یعنی جار مدهید و رخصت مفرمائید شیعیان علی و اهل بیت اورا که حاضر شوند ازبرای ذکر احادیث واخباریکه مشعر است برفضائل علی و اهل بیت اورا ونیز مکتوب کرد که نیك بیندیشید آنانکه درشمار شیعیان ودوستاران عثمانند وآنانکه ازفضایل ومناقب عثمان حدیث میکنند حاضر مجلس ایشان شوید وبزرگ دارید ایشانرا واظهار مهر وحفاوت کنید وآنانکه ازفضایل عثمان روایت کنند هریك را جداگانه بنام ونشان وحسب ونسب وبدانچه روایت کرده اند بسوی من مکتوب کنید تاعطایا و مواهب ایشان مهمل نماند . لاجرم حکام وعمّال معویة بدین منوال رفتار کردند واحادیث مجعوله وروایات منحوله را درفضایل عثمان چون وحی آسمان استوار داشتند و بسوی معویة مکتوب همی کردند وازجانب او اموال وافره والبسهٔ فاخره وانواع کسا وعطا بسوی عرب و عجم متواتر گشت و درهر شهری و بلدی جز ذکر فضایل عثمان بر زبانها نمی رفت وهرکس منقبتی و فضیلتی ازعثمان حدیث کرد و دروغی برخدا ورسول بست نام او رادر دیوان جریده کردند و افزون از طمع وطلب او دادند آنوقت دیگرباره معویة بعمال خویش بدینگونه مکتوب کرد ٭ انّ الحدیث فی عثمان قد کثر وفشا فی کل مصر وفی کل وجه وناحیة فاذا جائکم کتابی هذا فادعوا الناس الی الروایة فی فضایل الصحابة والخلفآء الاوّلین ولا تترکوا خبراً یرویه احد من المسلمین فی فضایل ابی تراب الا واتونی بمناقض له فی الصحابة فان هذا احب الیّ واقرّ لعینی وادحض لحجة ابی تراب وشیعته واشدّ الیهم من مناقب عثمان و فضله . یعنی آنچه

مقصود بود فضایل ومناقب عثمان درانحآء واقصاء جهان پراکنده گشت ودر هرشهری وبلدی ذکر زبانها ونقش دلها افتاد اکنون چون این نامه را قرائت کردید مردمان را حاضر کنید وفرمان دهید که بذکر فضایل صحابه ومناقب ابو بکر وعمر پردازند وچون یکتن از مسلمانان حدیثی درفضیلت علی روایت کند دست برندارند الا آنکه بنقض اوحدیثی بروایت صحابه بتراشند و این معنی در نزدمن محبوب تر است وچشم مرا نیکوتر روشنی بخشد ودربطلان حجج وبراهین علی و شیعهٔ او فاضلتر باشد پس مکتوب معویه را عمّال او برمردمان قرائت کردند تابطمع جاه ومال درحق صحابه بجعل احادیث پرداختند ودرمنابر قرائت کردند چنان شد که معلمین کتب درتعلیم اطفال خدم وحشم بجای قرآن تعلیم این احادیث مجعوله کردند وکار بدینگونه رفت ٭ ابن ابی الحدید معتزلی درشرح نهج البلاغه آورده است وروی ابوالحسن علیّ بن محمد بن ابی یوسف المداینی فی کتاب الاحداث قال کتب معویة نسخة واحدة الی عمّاله بعد عام الجماعه ان برئت الذمّة ممن روی شیئاً من فضل ابی تراب واهل بیته فقامت الخطباء فی کلّ کورة وعلی کل منبر یسبون و یلعنون علیاً ویقعون فیه و فی اهل بیته وکان اشدّ الناس حینئذ بلاءً اهل الکوفة لکثرة من بها من شیعة علیّ فاستعمل علیهم زیاد بن سمیه و ضمّ علیه البصرة فکان تتبع الشیعة وهو بهم عارف لانه کان منهم ایّام علیّ فقتلهم تحت کل حجر ومدر واخافهم وقطع الایدی والارجل وسمل العیون وصلبهم علی جذوع النخل وطردهم وشردهم عن العراق فلم یبق معروف منهم ٭ وقد روی ابن عرفة المعروف بنفطویه وهو من اکابر المحدثین واعلامهم فی تاریخه مایناسب هذا الخبر وقال ان اکثر الاحادیث الموضوعة فی فضایل الصحابة افتعلت فی ایّام بنی امیه تقرباً الیهم بما یظنون انهم یرغمون به انف بنی هاشم ٭ خلاصه آنقدر احادیث درمناقب عثمان ومعویة وسایر بنی امیه وطعن ولعن ومذمت امیرالمؤمنین روایت کردند واحادیث اختراع نمودند وجعل کردند ازاصحاب پیغمبر وغیر ایشان بامید صله وجایزه واقطاع وبدین جهت بسیار شدند دوستان بنی امیه وهمگی صاحب دولت وعزت گردیدند ودرمساجد ومنابر ومدارس ومجالس ومحافل عظیمه دربلدی جائی نماند مگر آنکه ازاین روایات مجعوله خوانده میشد وبمعلمین اطفال رسانیدند ازوعدووعید ورشوه وتهدید تاآنکه اطفال از اوّل تمیز و ادراك و زنان وکنیزان و غلامان تعلیم آن حدیثهای مجعوله وروایات مخترعه را نمایند و ایشان را بر بغض علی بن ابی طالب و اهل بیتش ومحبت معویه وسایر بنی امیه راسخ وثابت نمایند وزیاد بن ابیه نوشت بمعویه که حضرمیین بردین ومحبت علی میباشند چکنیم با ایشان معویه درجواب او نوشت که هرکه بردین علی باشد اورا بکش ومضمحل کن که اثری از او باقی نماند تاآنکه نوشتند که هرکه را بدمظنه شدید که محبتی بعلی دارد یاشیعهٔ او میباشد تهمتی باو زده اورا بقتل رسانید یعنی ضرور نیست که ثبوت شرعی برسد واقامهٔ بینه بشود بلکه بمظنه وتهمت و بهتان بکشید وانواع اذیتها برسانید تاکار بجائی رسید که هرگاه کسیرا استاد بکفر یازندقه میدادند یاآنکه علانیه شراب میخورد یازنا یالواط میکرد وقمار میباخت اورا تکریم وتعظیم مینمودند واگر سهواً یاغفلةً اسم علی بر زبانش جاری میشد وسب نمیکرد یااز آن اسنادهای مجعولرا نمیداد او را تهمت تشیع میزدند

ومی کشتند وانواع اذیتها میرسانیدند ودرهمهٔ شهرها چنین بود علی الخصوص بصره وکوفه واگر کسی ازشیعه میخواست نزد عیال خود تاچه رسد بدیگری اعتقاد خودرا بگوید یاحدیثی درمناقب امیرالمؤمنین وسایر ائمهٔ اهل بیت روایت کند جرأت نمیکرد مگر بعداز آنکه قسمهای مؤکد باو میخوردند ونذر های بسیار منگل میکرد که بروز ندهد وروز بروز این امر شدت بهمرسانید واز همه بدتر قضاة وقاریانیکه درلباس زهد وتقوی بودند واظهار ورع می نمودند ودرباطن رشومیگرفتند وتقرب باین بدبختان می جستند واحادیث وضع مینمودند ودر میانهٔ مردم منتشر میکردند و مردم نیز چون از آن اشخاص متصنع که درلباس زهد وعوام فریبی متلبس بودند می شنیدند یقین برصحت وصدق آنها میکردند تاآنکه این امر تبری از اهل بیت پیغمبر و تولای بنی امیه و شیخین از حکام وامرا سرایت بخواص وصلحا وزهّاد وعبّاد وعلمای ایشان نمود واز ایشان بعوام ومستضعفهٔ ایشان سرایت کرد پس دینی شد ثابت وصحیح ونهایت ظهور واستحکام ورواج عظیم بهم رسانید بمرتبهٔ که بسیاری اززهّاد وعبّاد وصلحای واقعیرا نیز گمراهی حاصل شد چون احادیث کاذبهٔ ایشانرا شنیده بودند وحق درنزد ایشان باطل شد وباطل حق محض گردید وراست دروغ شد ودروغ راست گردید ❁ درکتاب انساب النواصب ازکتاب انوار البدریه ازمنهاج التحقیق نقل کرده که وجه تسمیهٔ مخالفان بسنی آن است که چون معویه امر نمود عامهٔ مسلمانانرا بسبّ امیرالمؤمنین آنسالرا عام السنه نام بردند وازاین سبب دشمنان آنحضرترا اهل السنه میگویند ❁ ودرکتاب فصول الحق ذکر شده که عبدربه که ازدانشمندان آن طبقهٔ گمراه است درکتاب خود آورده که روز بیعت معاویه که سال چهلم از هجرت بود عام السنه خواندند و روز مصالحهٔ امام حسن با معویه عام الجماعه خواندند از آن جهت است که مخالفین را اهل سنت وجماعت خواندند ودرکتاب طرایف آورده که در وقتیکه سر مبارك حضرت حسین را نزد یزید آوردند از دریکه سر آنسرور را آوردند هرکس که درآمدی موسم بسنی گشتی ❁ ودرتحفة الابرار مذکوراست که درزمان خلفای بنی امیهٔ طاغیه هرکه طلب ریاست وامارت میکرد کتابی باو میدادند که مشتمل بود برسب وطعن امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین که اینرا دستورالعمل سازد ودرمنابر ومحافل ذکر آن کتاب کند وآنکتابرا باطفال تعلیم دهد وهرکه نام علی برزبان جاری سازد یاطفلیرا علی نام کند زبانشرا قطع کنند تاآنکه گویند درزمان عبدالملك روزی یکی ازعلما درمسجد دمشق وعظ میگفت ناگاه درأثنای مقال ازروی غفلت کلمهٔ ازفضایل علی برزبانش جاری شد عبدالملك حکم کرد زبانشرا بریدند و گفت واعجباه هنوز مردم نام علی را فراموش نکرده اند و سبّ حضرت امیر المؤمنین هشتاد سال در میان مردم عالم استمرار داشت تاآنکه عمر بن عبدالعزیز که از خلفای بنی امیه است بحیله وتدبیر آن رسم بد وآئین زشت را برطرف ساخت چنانکه درروضة الصفا مسطور است که یکی از اطبا یهود درمحفلیکه اعیان واشراف بنی امیه واکابر ومعارف شام حاضر بودند بتعلیم عمربن عبدالعزیز دختر اورا خواستگاری نمود عمر گفت این مواصلت بهیچوجه راست نیاید که ما مسلمانیم و شما کافر طبیب گفت پس چگونه پیغمبر شما دختر بعلی بن ابی طالب داد گفت اویکی از عظمای ملت احمدی است طبیب گفت پس چرا لعن او می کنید عمر روی بحاضران مجلس کرده گفت چراجواب او نمیگوئید همه ساکت وملزم

گفته

گفته سرها بزیرانداختند ازآنوقت سبّرا برداشت و در خطبه بجای سبّ امیر المؤمنین این آیه را تلاوت نمود ❁ انّ الله یأمر بالعدل والاحسان وایتآء ذی القربی و ینهی عن الفحشآء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون ❁ وازآن است که سید جلیل رضی طاب ثراه دررثاء او میگوید (❁)

یابن عبدالعزیز لوبکت العین ❁ فتیً من امیة لبکیتك

انت انقذتنامن السب والسوء ❁ فلوامکن الجزاء لجزیتك

خلاصه بعد از وفات امام حسن دیگر فتنه زیاده شد وبلیه ومحنت شیعه شدت کرد تامردمانرا نهی کرد که حسنین را فرزند رسول خدا نخوانند چنانچه از ذکوان غلام معویة روایت است که معویة روزی گفت البته ازاین پس هیچکس حسنین را ابناء پیغمبر نگویند که ایشان پسران علی باشند وآنکه تخلف ورزد کیفر یابد روزی دیگر مرا گفت که اسامی فرزندان او واولاد آنها بنویسم من نام پسران و ابناء آنها را درج کردم و نام دختر زادگان بیفکندم معویه که آن درج بدید گفت از چه روی اسم اولاد دختران ننوشتی گفتم مگر ابناء بنات فرزندان تو باشند وپسران فاطمه درشمار فرزندان رسول نیایند معویة گفت مالك قاتلك الله ❁ زینهار سپس این سخن ازتو کس نشنود خلاصه این مذهب باطل وعقیدهٔ فاسد را چنان درمیان مردم رواج ودر لباس حق در دلهای خلق راسخ ونافذ ومحکم ومستحکم نمودند که دین خدا ورضای خدا و نجات دارین و سعادت نشاتین را در اینطریقه و عقیده می دانستند کسانیکه درلباس زهد وتدین ومواظب ومراقب خود بودند ودرهمهٔ حرکات وسکنات خود پیروی شرع انور را طالب و شایق که از غایت تقید وکمال مراقبت از خون پشه وکشتن مگس سؤال میکردند و غفلت و تکاهل در آن را برخود روا نمیداشتند ازکشتن شیعه و ریختن خون شیعه هرچند هزار وهزار هزار نفر باشد ابداً باك و پروا نمیکردند واحتمال نقص وعیبی وزشتی وبدی درآن نمیدادند که درمقام سؤال واستفسار ازآن برآیند ❁ دوسال پیش از مردن معویة جناب امام حسین وعبدالله بن عباس وعبدالله بن جعفر باجمیع مردان وزنان بنی هاشم وموالی وخدم وحشم ودوستان وشیعیان که درمدینه بودند وکسانیکه درسایر ولایات مخفی بودند و می شناختند ایشانرا همگی راطلبیدند بهانهٔ حج درمکه و درآنسال چون بمکه رسیدند و در منی اجتماع ایشان بهزار نفر بلکه متجاوز رسید که عمدهٔ ایشان تابعان و اولاد صحابه بودند در خیمهٔ جناب سید الشهداء جمعیت نمودند وآنحضرت برخاستند وخطبهٔ درکمال فصاحت و بلاغت خواندند وبعد ازحمد و ثنای الهی وصلوات برحضرت رسالت پناهی فرمود میدانید که این شخص طاغی باغی ملعون نسبت بما وشیعیان ما چه کرد و همهٔ شماها دیدید وشنیدید و دانستید و حال میترسم این دین جد من که بشمشیر پدرم برپا شد ازدست بدر رود وسعی رسول خدا وپدرم حضرت مرتضی ضایع شود ومیخواهم شمارا یادآوری کنم آنچه ازجدم شنیده ام بجهة شما بیان کنم اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید واگر راست گفتم تصدیق کنید وپنهان بدارید وببلاد خود متفرق شوید ودرقبیله‌ها و ولایتهای خود هرکرا ایمن ازاو باشید ووثوق واعتمادی بدو داشته باشید دعوت کنید ودراین امر مساهله ومسامحه نکنید که بد اثری می بینم دراینکار وعنقریب است که بالمرّه اسمی از دین ومسلمانان نخواهد ماند بعد از آن وصیت و نصیحت شروع در سخن کرد ❁ وذکرهم ان قال انشدکم الله اتعلمون انّ علی بن ابیطالب کان آخا رسول الله

حسین

حین آخا بین اصحابه فآخا بینه و بین نفسه و قال انت اخی وانا اخوك فی الدنیا و الآخرة • قالو اللهم نعم • قال انشدکم الله هل تعلمون انّ رسول الله اشتری موضع مسجده ومنازله فابتناه ثم ابتنی فیه عشرة منازل تسعة له و جعل عاشرها فی وسطها لأبی ثم سدّ کل باب شارع الی المسجد غیر بابه فتکلم فی ذلك من تکلم فقال ما انا سددت وفتحت ولکن الله امرنی بسد ابوابکم وفتح بابه • ثم نهی الناس ان ینام فی المسجد غیره وکان یجنب فی المسجد و منزله فی منزل رسول الله فولد لرسول الله فیه اولاد • قالوا اللهم نعم • قال افتعلمون ان عمر بن الخطاب حرص علی کوّة قدر عینیه من منزله الی المسجد فابی علیه ثم خطب وقال انّ الله امرنی ان ابنی مسجداً طاهراً لایسکنه غیری وغیر اخی وابنیه • قالوا اللهم نعم • قال انشدکم الله اتعلمون انّ رسول الله نصبه یوم غدیر خم فنادی له بالولایة وقال فلیبلغ الشاهد الغائب • قالوا اللهم نعم • قال انشدکم الله اتعلمون انّ رسول الله قال له فی غزوة تبوك انت منی بمنزلة هرون من موسی وانت ولیّ کل مؤمن ومؤ منه . قالوا اللهم نعم • قال انشدکم الله اتعلمون انّ رسول الله حین دعا النصاری من اهل نجران الی المباهلة لم یأت الّا به وبصاحبته وبنیه • قالوا اللهم نعم • قال انشدکم الله انه دفع الیه اللوآء یوم خیبر ثم قال لأدفعها الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله کرّار غیر فرّار یفتحها الله علی یدیه • قالوا اللهم نعم •

قال اتعلمون انّ رسول الله لم ینزل به شدیدة قطّ الا قدمه لها ثقة به و لم یدعه باسمه قط الّا یقول یا اخی وادعوا لی اخی . قالوا اللهمّ نعم . قال اتعلمون انّ رسول الله قضی بینه و بین جعفر وزید فقال یاعلی انت منیّ وانا منك و انت ولی کلّ مؤمن من بعدی . قالوا اللهمّ نعم . قال اتعلمون انه کان له من رسول الله کلّ یوم خلوة وکلّ لیلة دخله اذا سئله اعطاه واذا سکت ابتدئه . قالوا اللهم نعم . قال اتعلمون انّ رسول الله فضله علی جعفر وحمزه حین قال لفاطمة زوجك خیر اهل بیتی اقدمهم سلماً و اعظمهم حلماً و اکبرهم علماً . قالوا اللهم نعم . قال اتعلمون انّ رسول الله قال انا سید ولد آدم واخی علی سید العرب وفاطمه سیدة نسأ اهل الجنة والحسن والحسین ابنای سیدا شباب اهل الجنة . قالوا اللهم نعم . قال اتعلمون انّ رسول الله امره بغسله واخبره انّ جبرئیل یعینه . قالوا اللهمّ نعم . قال اتعلمون انّ رسول الله قال فی آخر خطبته خطبها انیّ قد ترکت فیکم الثقلین کتاب الله واهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا . قالوا اللهم نعم . در اینجا شده تمام آیاتیکه در فضیلت امیر واهل بیت نازل شده قرائت کرد وحاضرین همه تصدیق مینمودند . آنگاه فرمود همانا شنیده باشید که رسول خدا فرمود که . من زعم انه یحبنی ویبغض علیاً فقد کذب لیس یحبنی ویبغض علیاً . یعنی هرکس گمان کند دوستدار من است وعلیرا دشمن دارد سخن بکذب میکند دشمن علی دوست من نتواند بود . مردی گفت یارسول الله این چگونه باشد چه زبان دارد که مردی بمحبت تو پردازد وخصومت باعلی سازد . قال لانه منی وانا منه من احبه فقد احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله . فرمود علی من است ومن علیم چگونه میشود که یکتن را کسی هم دوست باشد وهم دشمن . لاجرم آنکس که علی را دشمن دارد مرا دشمن دارد و آنکس که مرا دشمن دارد خدا را دشمن دارد . و حاضران هم آواز گفتند یابن رسول الله ما همگی از رسول خدا این کلمات را شنیدیم . آنگاه ازمنی متفرق شدند و همانا بشنیدن قانع شدند مگر اثری برآن

مترتب شد وکسی را بحرکت وجنبشی آورد •

وبالجمله معویه اساسی تأسیس کرده بود وبغوی دین پیغمبررا منقلب کرده بود وبنیان آن را محکم واستوار داشته بود وبانواع مکائد وحیل وتدابیر باطل را حق محض وحق را باطل صرف جلوه داده بود که هدم آن اساس وتخریب آن بنیان وازالهٔ آن حیلها ومکرهـا وتزویرها وملعنتها از قلوب عوام وخواص بهیچ لسان وبیانی وبهیچ برهان وحجتی ممکن نبود وچون بدیهیات اوّلیه در ذهنها راسخ واعتقاد بان مشید ومستحکم گردیده بود و جز قبول شهادت و تحمل مصائب عظیمه و نوائب منجعه که کوهها از استماع آن آب شود بجان خود و عیال خود و اولاد خود هموار کردن علاجی و چارهٔ نداشت و اگر حضرت امام حسین هم مانند سایر ائمهٔ درخانه می‌نشست و در مرای ومنظر خلایق بی پرده آشکارا بان نحو شهید نمی‌شد دیگر کسی را ممکن نبود که بطلان دین وآئین بنی امیه را ظاهر کند وکسانیرا که نطفهٔ ایشان برعداوت امیر بسته شده بود و از پدر و مادر و معلم و قاضی و قاری از اوّل تمیز وبد و شعور و ادراك جز مطاعن و قبائح امیر و اولاد گرامش نشنیده بودند برگرداند . کفایت است در تزویر و تدبیرو ملعنت وشیطنت معویه که آنهمه ظلمهائیکه برحضرت مجتبی وارد آورد وآنهمه عهود ومواثیق را نقض نمود وکرد آنچه کرد که زبانرا یارای بسط وشرح نیست و در آخر آن بزرگوار را بشربت زهر جفا شهید کرد باز از آن مرتبهٔ ظاهر سازی و آن درجه از حفظ صورت که از او دیده بودند مردمرا اعتقاد این بود که معاویه تقصیری ندارد وچیزی از اونایی نشده بلکه راضی به‌آن نبوده . پس اگر حضرت حسین هم مانند برادر بزرگوارش علی الظاهر احترام و استرضای آنهارا مینمود هرچند در باطن الیه بزهر یاطور دیگر آن جناب را شهید میکردند کی آن ظلم باطنی را میدید وباور مینمود که اینهمه مفاسد از خود ایشان است وفی الحقیقه عمده اسباب طعن ولعن وظهور و بروز کفر ونفاق ایشان که از جوابش اهل سنت عاجزند وبهیچ وجه من الوجوه قابل توجیه نمیدانند همین و قعهٔ کربلا و اسیری آل الله است و الا سایر مطاعن و قبایحیکه از بدو امر غصب خلافت تا حال اسناد داده شود همهٔ آنها را انکار نمایند و اثبات آن ومسجل داشتن بر ایشان نهایت صعوبت و اشکال دارد خصوصاً در این زمان که مدتی است گذشته یا آنکه توجیهی بزعم فاسد خود بجهه آن میکنند مثل آنکه خلافت و امامت باجماع یا بشور و رضا باید ثابت شود یا آنکه تقیه کردن والی یا امام کسی راکه سر کسی کند ضرر ندارد بلکه لازم است یا آنکه خطائی واشتباهی که در حکم واجتهاد از امام صادر شود عیب ندارد حاصل کلام درهر یك از سایر مطاعن وشنایع اعمال که برایشان وارد آوردند یاانکار مینمایند یا از آن مقوله سخنان ناموجه در جواب گویند که بر خود و عامهٔ ناس مشتبه کنند . فاما مقدمهٔ شهادت سید الشهدا و اسیر کردن اهل بیت وشهر بشهر گردانیدن به‌آن و ضعها وکیفیتها که هیچ کافری برهمکیش خود روا نمیدارد نه مجال انکاراست ونه قابل توجیه واعتذار واز این است که عموم نقلهٔ اخبار وآثار و نویسندگان روزگار از هر طبقهٔ وطایفهٔ واهل هر دین و مذهب در ذکر معایب ومثالب وفسق وفجور وطعن ولعن وکفر و زندقهٔ یزید همداستان هستند . سبط بن جوزی درتذکرهٔ خود در ذیل احوال یزید پلید گوید علمای

سیر از حسن بصری روایت کرده‌اند که گفت . قد کان فی معویه هنات لو لقی اهـل الارض ببعضها لکفاهم وثوبه علی هذا الامر واقتطاعه من غیر مشورة من المسلمین و ادّعائه زیاداً و قتله حجر بن عدّی و اصحابه وتولیته مثل یزید علی الناس . معویه‌را آن چند خصال نکوهیده واوصاف بد و ناخجسته بودکه اگر یارخی از آن باجملهٔ مردم جهان همعنان شدی بتمامت راکفایت کردی . یکی تاختن و بر جستن و چنگ در انداختن بر امر خلافت وبهرهٔ خویش گردانیدن بدون مشورت کردن بامسلمین بود . دیگر تولیت دادن مانند یزید کافر فاسق پلید را بر امور مسلمانان . و نیز حسن گوید معویه میگفت . لو لا هوای فی یزید لا بصرت رشدی . اگر نبودی که‌بسبب حب یزید عقلرا ذلیل دیو نفس نمودم رشد خویش را میدیدم . یعنی میدانم بعلت ولایت عهد او درتیه ضلالت وغوایت ابدی دچارشدم لکن محبت او بارتکاب چنین معصیت و عقوبت و هلاکت وعذاب و نکال جاوید مرا وادار نمود . و نیز نوشته است که جدّم ابوالفرج درکتاب الرّدّ علی المتعصب المانع من ذمّ یزید میگوید مردی از من سؤال کردکه در حق یزید بن معویه چگونی گفتم آنچه در اوست برایش کافی است گفت آیا لعنش را جایز میشماری گفتم علمای باورع روزگار مثل احمد بن حنبل تجویز کرده‌اند وابن حنبل درحق یزید ومثالب او چیزها یاد کرده که . یزید علی اللعنة علیه . وقتی از احمد بن حنبل پرسیدند یزید بن معویه چگونه‌است گفت یزید همان‌کس باشد که کرد آنچه را کرد گفتند چه کرد گفت مدینه را ویران نمود گفتند میشاید از وی روایت حدیث نمود گفت نباید کرد وهیچ غرامتی در این کار نیست و برای هیچکس سزاوار نباشد که از وی حدیثی را بر نگارد . وهم از صالح بن احمد حنبل مروی‌است که گفت باپدرم گفتم جماعتی مارا بدوستی یزید نسبت دهند گفت ای پسرك آیا تواند بود که کسی باخدای ایمان داشته باشد ویزید را دوست بدارد گفتم پس از چه روی لعنش نکنی گفت ای پسرك من هیچ بدیدی که من چیزیرا لعن کنم ای پسرك از چه روی کسی را که خدای تعالی درکتاب خودش براولعن کرده لعن نکنی گفتم درکدام جای خدای تعالی یزید را لعن فرموده گفت در این آیهٔ شریفه . فهل عسیتم ان تولّیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم . آیا فسادی عظیم تر از قتل حسین هست . و هم احمد بن حنبل گوید اگر صحیح باشد که یزید این شعر . لیت اشیاخی نا فاعتدل راقرائت کرده باشد همانا بخدا و رسول خدا کافراست که در این اشعار برقتل کفار بدر اندوه وافسوس خورده و بقتل آنگروه خشنود نبوده وفرمان خدایرا دربارهٔ آنان وکردار رسول را در جهاد با آنان منکرشمرده وقتل حسین را بصواب خوانده وباقتل کفار معادل ویکسان دانسته بااینکه خدا میفرماید . لایستوی اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون . و آیا این‌گونه کلام و عقیدت جز از در ارتداد از دین شمرده میشود . لعنة الله علی الظالمین الذین بدلوا نعمةالله کفراً واحلوا قومهم دارالبوار جهنم یصلونها وبئس القرار . و به‌آن قناعت نکرده برآن شعر بیفزود وگفت . لست من خندف نا ولا وحی نزل . قاضی ابو یعلی کتابی در تعداد آنانکه استحقاق لعن را دارند نوشته ویزید را در جملهٔ ایشان یاد کرده وگوید آنکس که لعن یزید را تجویز نمی کند یا ازعدم علم باین مقام است یا منافق‌است ومیخواهد مردمرا بوهم افکند در

تاریخ اخبار الدول نقل کرده است از شیخ ابوالحسن کیاه شیخ شافعیه سؤال کردندکه لعن یزید بن معویه آیا جایزاست وآیا او از جملهٔ اصحاب شمرده میشود یانمیشود در جواب نوشت . انهٔ لم یکن من الصحابة لانهٔ ولد فی ایام عثمان بن عفان رضی الله عنه واما قول السلف ففیه لکل واحد من ابی حنیفه و مالك و احمد قولان تصریح وتلویح ولنا قول واحد التصریح دون التلویح فکیف لایکون کذلك و هو المتصید بالفهد واللاعب بالنرد و مد من الخمر و من شعره فی الخمر .

(اقول لصحب ضمت الکاس شملهم) (و داعی صبابات الهوی یترنم)

(خـذوا بنصیب من نعیم و لذّة) (فکل و ان طال المدی یتصرم)

شیخ میفرماید یزید در جملهٔ صحابهٔ کبار بشمار نمیرود چه در زمان عثمان بن عفان باینجهان ره سپار شد . اما قول پیشنیان در جواز لعن این ملعون همانا برای هریك از ائمهٔ ثلاثه ابوحنیفه و مالك بن انس و احمد حنبل دو قول‌است یکی قول بتصریح لعن ویکقول بتلویح لعن وارد است اما قول ما که اصحاب شافعی هستیم منحصر بتصریح لعن اوست و بتلویح معتقد و قائل نیستیم و چگونه غیر از این باشد باوجود اینکه یزید ملعون تمام محرّمات ومناهی را مرتکب است باشکار یوز روز میگذاشت و نرد میباخت و دائم الخمر بود خود میخورد ودیگران را هم تشویق میکرد چنانچه دراشعارش خمر را توصیف وجلیسان وندیمان خود را بشرب آن ترغیب وتحریص مینماید . در اخبار الدّول مذکور است نوفل بن ابو الفرات گفت نزد عمر بن عبدالعزیز بودم ناگاه مردی از یزید سخن بمیان آورد واورا امیرالمؤمنین گفت عمر بن عبد العزیز سخت برآشفت وگفت یزید را امیرالمؤمنین میخوانی و امر کرد تا در ازای این گناه او را بیست تازیانه بزدند .

علامهٔ سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی در شرح عقاید گوید . والحق انّ رضا یزید لعنه الله بقتل الحسین واستبشاره بذلك واهانته اهل بیت رسول الله مما تواتر معناه و ان کان تفاصیله احاداً فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنةالله علیه وعلی انصاره واعوانه . ودر شرح مقاصد گوید . ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکورة علی السنة الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق و بلغ حدّ الظلم والفسق و کان الباعث له الحقد و العناد و الحسد واللداد وطلب الملك و الریاسة والمیل الی اللذات و الشهوات اذ لیس کل صحابی معصوماً ولا کل من لقی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالخیر موسوماً الا ان العلماً لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذکروا لها محامل وتاویلات بها تلیق وذهبوا الی انهم محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق صوناً لعقاید المسلمین من الزّیغ والضلالة فی حقّ کبار الصحابة سیما المهاجرین منهم و الانصار و المبشرین بالثواب فی دار القرار . و اما ما جری بعدهم من الظلم علی اهل بیت النبی فمن الظهور بحیث لامجال للاخفاً و من الشناعة بحیث لااشتباه علی الارآ اذتکاد تشهد به الجماد والعجماً ویبکی له من فی الارض والسماً وتنهدم منه الجبال و تنشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کرّ الشهور و مرّ الدهور فلعنةالله علی من باشر او رضی اوسعی و لعذاب الاخرة اشدّ وابقی . فان قیل فمن علماً المذهب من لم یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانهٔ یستحق ما

برو علی ذلك و یزید قلنا تحاماً عن ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرأی المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیه طریقاً الی الاقتصار فی الاعتقاد وبحیث لا تزل الأقدام علی السوآء ولا تضل الافهام بالأهوآء والا فمن یخفی علیه الجواز و الأستحقاق وکیف لایقع علیهما الأتفاق ٭

مؤلف گوید شارح مقاصد باآن درجه از تعصب وتعنت که از کلماتش ظاهراست دراین مسئله جارهٔ و مفری جز اقرار بسوء حال و زشتی مآل آنملعون نیافته وانصاف این است تعصب دربارهٔ یزید داشتن خودرا مفتضح ودر دین اسلام متهم نمودن است وتامل کردن درلعن یزید استحقاق خودرا بلعن ظاهر کردن ونشان دادن است هرکس را شکی درحال یزید باشد برود آئین خدا پرستی و مسلمانی را یاد بگیرد که این شك ناشی از آن جهل است آن مجمع شرور ومعاصی ومنبع غرور ورو سیاهی گنجینهٔ خباثت و شقاوت سر جشمهٔ غوایت وضلالات بانی ظلم وبدعت ماحی دین وملت به آسانتر وسهلتر زشت عملش که زنای محصنات وآمیختن به اخوات وامهات است بنص آیات قرآنیه واخبار نبویه مستحق وسزاوار لعن است تا چه برسد بقتل حجت خدا و اسیری آل الله که عرش عظیم خداوند کریم را بلرزه در آورد و سکان سموات و ارضین را باضطراب انداخت . ارباب دانش و بینش بلکه جملهٔ آفرینش را بهر زبان و هر لسان بنوحه سرائی و عزا داری در آورد و تالی آن واقعهٔ حره که نه زبان مسلمانی را یارای تقریر و نه قلم‌را قوهٔ تحریر است وختم شد جسارت آن رئیس اهل شقاوت بانتهاك حرمة بیت الله که مایهٔ طعن و لعن یهود ونصاری وجمیع ارباب ملل ومذاهب وادیان شد ٭

و بالجمله آنچه اسباب استحقاق لعن است در یزید ملعون وارد واز هر فعل وقولی که از قانون اسلام و خدا پرستی بیرون است بهرهٔ کامل وحظی شامل برایش حاصل بلکه درست نظر کنیم در تمام عاصیان و رو سیاهان طبقات امم از اهل هر عصر و دهری و اعمال قبیحهٔ که هرکدام‌را مستحق لعن کرده است ببینیم این بیشتر واشقیا درهریك باهریك دعوی تقدم و پیش تازی و سبقت وسر فرازی خواهد داشت . سیوطی که ازعلمای عامه است گوید که سبب قتل اهل مدینه و خلع کردن ایشان یزید را ازخلافت این بود که یزید درمعاصی ومناهی وملاهی اسراف میورزید و عبد الله بن حنظلة الغسیل میگفت سوگند بخدا ما بر یزید خروج نکردیم تا گاهیکه بیمناك شدیم که بسبب او از آسمان بر ما سنگ باران شود چه او مردی است که بادختران و خواهران وسایر آنانکه باوی حرام هستند نکاح میورزد و در آمیزد و شرب خمر مینماید و نماز را فرو میگذارد و متروك میدارد ٭

در کتب معتبره نقل کرده‌اند . ولما بلغ یزید انّ اهل المدینة نکثوا بیعته و خرجوا علیه وجه الیه مسلم بن عقبة المری مع اثنا عشر الفاً فیهم الحصین بن نمیر السکونی و قیل الکندی لیکون علی العسکر ان عرض لمسلم الموت فانه کان علیلاً وامر یزید لعنه الله مسلماً اذا بلغ المدینة ان یدعو اهلها الی طاعة یزید لعنه الله ثلثة ایام فان اجابوه و الا قاتلهم فاذا ظهر علیهم اباحها ثلثاً ثم یکف عن الناس ویسیر الی مکة لقتال ابن الزبیر فسار مسلم حتی بلغ المدینة فنزل بظاهرها بمکان یقال له حرّه واقم فخرج اهل المدینة

و عسکر وابها فدعاهم مسلم الی بیعة یزید لعنه الله فلم یجیبوه فقاتلهم و غلب علیهم و قتل ابن حنظله مع سبعمائة من المهاجرین و الانصار و عشرة آلاف من سایر الناس ولقب مسلم لعنه الله مسرفاً لاسرافه فی القتل ثم دخل مسرف المدینة فابیحت المدینة ایاماً وبطلت الجماعة من المسجد النبوی ایاماً فلم یمکن احداً دخول المسجد حتی دخلته الکلاب و الذئاب و بالت علی منبره ثم کلف مسرف اهل المدینة بیعة یزید لعنه الله و لم یرض الا بان یبایعوه علی انهم خول لهم له ان شاء باع و ان شاء اعتق فذکر له بعضهم البیعة علی کتاب الله و سنة رسوله فضرب عنقه وکانت تلك الواقعة فی اواخر ذی الحجة سنة ثلث و ستین من الهجرة . ثم سار مسرف الی مکة لقتال ابن الزبیر فلما کان بالمشلل مات لعنه الله ودفن بثنیة المشلل ثم نبش و صلب هناك و کان یرمی کما یرمی قبر ابی رغال دلیل ابرهة المدفون بالمغمس فسار الحصین بن نمیر لعنه الله بالعسکر حتی بلغ مکة لأربع بقین من محرم سنة اربع وستین فتحصن ابن الزبیر فحاصره الحصین ونصب المنجنیق فتصیب حجارته الکعبة فتوهنت واخذ رجل قبساً فی رأس رمح فطارت به الریح فاحترقت البیت و احترق فیها قرن الکبش الذی فدا به اسمعیل بن ابرهیم وکان معلقاً بالکعبة و دام الحرب بین اهل مکة و اهل الشام الی ان فرج الله تعالی عن ابن الزبیر و اصحابه بوصول نعی یزید لعنه الله فادبر الحصین و من معه الی الشام . عبد الحق دهلوی از قرطبی روایت کند که سبب خروج مردم مدینه از مدینه واقعهٔ حره است چه در آن زمان که این بلدهٔ مطهره بوجود بقایای اصحاب و مهاجرین و انصار و علمای اعلام و تابعین بکمال صفا و جمال و فا آراسته و در حقیقت مانند بهشت برین شمرده میشد و فتی چنان دچار آفات و بلیات گردید که این مردم اخیار عزیمت بر رحلت نهاده که از آن موضع که محل رحمت وموضع برکت بود بیرون شوند و یزید بن معویة مسلم بن عقبه را با لشگر عظیم بقتال مردم مدینه بفرستاد تا ایشان را در نهایت شناعت وقباحت بقتل رسانیدند وتا سه روز بهتك حرمت نبوی پرداخته واباحت بقباحت دادند و یکهزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین وانصار و علمای اخیار را بقتل رسانیدند و از عموم مردمان سوای زنان وکودکان ده هزار تن را بکشتند وهفتصد تن حاملان قرآن مجید ونودوهفت نفر از اقوام قریش را از تیغ بگذرانیدند و اقسام فسق و فساد و زنا را مباح ساختند چنانکه نوشته اند هزار زن از پس این واقعه فرزند بگذاشت که پدرهای آنها معلوم نبود واسبها را در مسجد رسول جولان کردند و در روضهٔ مطهرهٔ شریفه روث و بول افکندند چنانچه مدینه یك باره از مردم خود خالی شد و فواکه و ثمراتش بهرهٔ حیوانات گردید و بس است در شقاوت جبلی و خباثت فطری آنمصدر همهٔ مثالب و مظهر جمیع معایب که از تمام آن اعمال و افعال شنیعه هیچ باك و پروا نداشته بلکه در نزد خود وقعی برای آنها نمیگذاشته و مرض باطنی و زیغ قلبی خود را بآن ها تشفی نمیدیده که درهر مجلس ومحفل رطب اللسان وعذب البیان بکلمات واشعاریکه صریح است درکفر و زندقه والحاد وانکار حشر ونشر ومعاد می گفته است از اشعار او که دلالت برکفرش میکند این است ٭

(معشر الندمان قوموا) (واسمعوا صوت الاغانی)
(واشربوا کأس المدام) (واترکوا ذکر المعانی)
(شغلتنی نغمة العیدان) (عن صوت الأذان)

(و تعوضت عن الحور) (عجوزاً فی الدنان)

(واز اشعار او که متضمن انکار معاداست این است)

(اقول لصحب ضمت الکاس شملهم) (و داعی صبابات الهوا یترنم)

(خذوا بنصیب من نعیم ولذة) (فکل وان طال المدی یتصرم)

(واز اشعار کفر آمیز او است)

(ولو لم یمس الارض فاضل بردها) (لما کان فیها مسحة للتیمم)

(و نیز از او نقل کرده اند این اشعار را که دلیل است بر کفر او)

(قرات کتاب الله حتی حفظته) (فما عنده وجه الملیح محرم)

(فکیف حرام لثم بیضاء غرة) (تصید بعینیها فؤاد المتیم)

(سئلتك بالبیت العتیق المحرم) (بحق المنی والمشعرین و زمزم)

(فان حرم الله الزنا فی کتابه) (فما حرم التقبیل فی الخد والفم)

نیز باو نسبت داده اند

(فان حرمت یوماً علی دین احمد) (فخذها علی دین المسیح بن مریم)

(ولا تدخر یوم السرور الی غد) (فرب غد یاتی بما لیس یعلم)

و نیز از اشعار آن ملعون اهل سموات وارضین ومطرود حضرت رب العالمین است که در وقت حضور سر منور حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه قرائت کرد بگفتهٔ ابن زبعری متمثل شد وخود بر آن بیفزود وکفر والحاد وخصومت وعداوت وعناد خود وآباء خود را با پیغمبر خدا واهل بیت آن بزرگوار آشکارا کرد در حالیکه با چوب خیزران بسر مقدس ودندان مبارك جسارت وبیحیائی مینمود

(لعبت هاشم بالملك فلا) (خبر جاء ولا وحی نزل)

(لست من خندف ان لم انتقم) (من بنی احمد ما کان فعل)

(قد اخذنا من علی ثارنا) (وقتلنا الفارس اللیث البطل)

(وقتلنا القرن من ساداتهم) (وعدلناه ببدر فاعتدل)

(فجزیناهم ببدر مثلها) (وباحد یوم احد فاعتدل)

(لو رأوه لاستهلوا فرحاً) (ثم قالوا یا یزید لا تشل)

(وکذاك الشیخ اوصانی به) (فاتبعت الشیخ فیما قد سئل)

ابن جوزی گوید از فعل عمر بن سعد وعبید الله بن زیاد چندان تعجب نیست بلکه عجب از خذلان یزید وزدن آن پلید است قضیب را بر دندان مبارك حسین وغارت بردن بر مدینه آیا این کار را جایز توان شمرد که با مردمی که از دین بیرون شده اند بپای برند آیا نباید بحکم شرع ایشان را مدفون نمود اگر این خبیث گاهیکه آن سر مبارك را بدو آوردند احترام میکرد و بر آن نماز میگذاشت ودر طشت جای نمیداد وبا چوب نمیزد او را چه زیان میرسید چو مقصودش از قتل آنحضرت معمول شده بود لکن احقاد جاهلیت او را بهمین کردار قانع

نداشت چنانکه از انشاد او (لیت اشیاخی ببدر شهدوا الخ) مشهود میگردد وبعضی این اشعار را هم در آنحال بان شقی نسبت داده اند (٭)

(یا حبذا یلمع بالیدین) (یلمع فی طشت من اللجین)

(کانما حف بورد تین) (کیف رأیت الضرب یا حسین)

(شفیت غلی من دم الحسین) (یالیت من شاهد فی الحنین)

(یرون فعلی الیوم بالحسین)

(پس از آن مشغول شد بنوشیدن شراب وخواندن این اشعار)

(نفلق هاماً من رجال اعزة) (علینا وهم کانوا اعف واصبر)

(واکرم عند الله منا محلة) (وافضل فی کل الامور وافخر)

(عدونا وما العدوان الا ضلالة) (علیهم ومن یعدو علی الحق یخسر)

(فان تعدلوا فالعدل القاه نافعاً) (اذا ضمنا یوم القیمة محشر)

(ولکننا فزنا بملك معجل) (وان کان فی العقبا ناراً تسعر)

در خلال آنحال بانگ غرابی بگوشش رسید همانا بر طبعش ناملایم آمد کفر باطنی خود را بی پرده آشکار نمود وگفت

(لما بدت تلك الرؤس واشرقت) (تلك الشموس علی ربی جیرون)

(صاح الغراب فقلت صح اولا تصح) (فلقد قضیت من النبی دیونی)

وچونکه بانگ غراب بروی ناهنجار افتاد و بحکم تطیر دلالت بزوال ملك میکرد بدین شعر غراب را مخاطب داشت

(یا غراب البین ما شئت فقل) (انما تندب امراً قد فعل)

(کل ملك ونعیم زائل) (وبنات الدهر یلعبن بکل)

و نیز از اشعاریکه از او نقل کرده اند در وقت شکست لشکر اسلام از رومیان ورسیدن خبر بمعویه همانکه یزید مطلع شد این دو شعر را قرائت کرد

(وما ابالی بما لاقت جموعهم) (بالغذقذونة من حمی ومن موم)

(اذا اتکأت علی الانماط مرتفقاً) (بدیر مران عندی ام کلثوم)

میگوید مرا بانچه بمسلمانان رسیده است از قتل وسبی چه باك است واز زحمت وآزار ایشان چه پروا دارم که خود در دیر مران ببالش تکیه کرده وام کلثوم را درکنار دارم چون این دو شعر بسمع معویه رسید خشمناك شده وگفت که اکنون که در چنین وقتی ودر حدوث اینچنین حادثه اظهار بی مبالاتی نمودهٔ البته باید با ایشان همراهی کنی تا رنج وتعب آنها را ببینی وشریك باشی وگرنه ولایت عهد را از تو میگیرم یزید ناچار خاطر بدوری از یار بست بسرحد روم عزیمت برنهاد واین شعر را نوشت بسوی معویه فرستاد ٭

٭(تجنی لا تزال تعد ذنباً) (٭) (لتقطع حبل وصلك من حبالی)٭

٭(فیوشك ان یریحك من بلائی) (٭) (نزولی فی المهالك وارتحالی)٭

ودرضمن حکایتی که شیخ اجل مفید ره در کتاب مثالب از شاعر معروف مشهور بدیک الجن باهرون الرشید
در بغداد مذکور نموده مسطوراست در ذیل مکالمات دیک الجن و نقل کلمات کفر آمیز ولید بن عبد الملک
بن مروان هرون گفت خدا لعنت کند ولیدرا که نه بصانعی و نه ببعثی و نه بنبوتی قائل و مقر بوده آیا میدانی که این
ملعون این مضمون و مذهب را از کجا مأخوذ داشته دیک الجن گفت میدانم اما اگر امیر المؤمنین مرا بر جان
واهل و عیال زینهار دهد و نیز ضمانت فرماید که جایزه بمن عطا کند معروض میدارم رشید انگشتر خودرا
که نشان زینهار بود بدو سپرد دیک الجن گفت یا امیر المؤمنین ولید بن یزید از شعر عمر بن سعد مأخوذ داشته است

(فوالله لا ادری وانی لصادق) (افکر فی امری علی خطرین)

الی آخر الاشعار المشهوره که بر کفر او دلالت دارد رشید گفت خدا لعنت کند ابن سعدرا که به صانع
و بعثت و نبوت اقرار نداشته هیچ میدانی که این ملعون این مضمون را از کدام کس اخذ کرده است دیک الجن
گفت از شعر یزید بن معویة بن ابی سفیان علیه اللعنة هارون گفت مگر یزید چه گفته است دیک الجن
گفت این اشعار را گفته است (٥)

(علیة هاتی نا ولینی واعلنی) (حدیثک انی لا احب التناجیا)
(حدیث ابی سفیان لما سمی به) (الی احد حتی اقام بواکیا)
(فرام به امراً علیا فقاته) (وادرکه الشیخ اللعین معاویا)
(فان مت یا ام الحلیم فانکحی) (ولا تعلمی بعد الممات التلاقیا)
(فان الذی حدثت عن یوم بعثنا) (احادیث زور تترک القلب ساهیا)
(ولولا فضول الناس زرت محمداً) (بمشمولة صفراً تروی عظامیا)
(ولا خلق بین الناس ان محمداً) (تبوّ قبراً بالمدینة ثاویا)
(وقد نبتت المرعی علی رمته الثری) (له غصن من تحته السر بادیا)
(ویفنی ولا یبقی علی الارض دمنة) (ویبقی حرارات النفوس کما هیا)

رشید گفت لعنة الله علی یزید بن معویه که بخالق و بعثت و نبوت اقرار نداشت الی آخر الحکایه ، واز
جملهٔ بیانات وافیه و مقالات شافیه در کشف مثالب و مطاعن و معایب و قبایح یزید و آبا او خطبه ایست که
المعتضد بالله عباسی در زمان خلافت خویش مرقوم داشته و ابن ابی الحدید معتزلی مذهب در شرح نهج البلاغه
ایراد کرده و گوید من این خطبه را مختصراً از تاریخ ابی جعفر محمد بن جریر طبری مذکور میدارم ابو جعفر
گوید در سال دویست و هشتاد و چهارم معتضد عزیمت سخت نمود که معویة بن ابی سفیان را بر فراز منبر لعن
فرستد امر کرد تا مکتوبی انشا کنند و بر مردمان قرائت نمایند و این هنگام عبید الله بن سلیمان بوزارتش
سرافراز بود خواست خلیفه را از جنبش عامهٔ ناس و عروض فتنه و فساد بیمناک نماید در معتضد اثر نکرد و از
اول امر فرمود تا مردم را بگویند که هر کسی در کسب و کار خویش باشد از ازدحام و جمعیت و عصبیت
بپرهیزد و داستان سرائی و حکایت گوئی را موقوف دارند و این مکتوب را نسخ متعدده برنگارند و در ارباع
و محال و بازارهای بغداد در روز چهارشنبه بیست و چهارم یکی از شهور آنسال بخوانند و مردمان بدیگر

امور نپردازند و از جانبین شهر همه گوش باشند و گوشها بشنیدن این نامه بگشایند و هم در مسجد جامع منادی
ندا در داد که هیچکس مأذون نیست در این مسجد و سایر مسجدها اندر شود و انجمن نماید و کار بجدال
بیاورد و هر کس مخالفت کنند ذمه از وی بری خواهد بود و هم بایشان که مردم را در دو مسجد بغداد
سقایت میکردند قدغن فرموده که بر معویه رحمت نفرستند و نامش را بر زبان جاری نکنند چون از آن پیش
نامش را بخوبی یاد میکردند و بروی ترحم می نمودند و مردمان را گفتند همانکه از نماز جمعه فراغت یافتند این
نامه را بر منبر قرائت خواهند کرد چون نماز تمام شد اهل مسجد بمقصوره ازدحام کردند تا آن کتاب را
بشنوند هر قدر نشستند قرائت نشد بعضی گفته اند عبید الله بن سلیمان چندان سعی کرد تا معتضد را از آن خیال
منصرف نمود و یوسف بن یعقوب قاضی را حاضر کردند و او را فرستاد نزد خلیفه تا تدبیری او را نگاه دارد
یوسف برفت و با معتضد بدین گفتگو کرد و گفت ترس آن دارم که عامهٔ ناس از آن خیال مضطرب شوند و شورش
بر آورند معتضد گفت با شمشیر آنها را آرام نمایم یوسف گفت یا امیر المؤمنین آنوقت با مردم طالبین چه خواهی
کرد که در هر ناحیه خروج خواهند کرد و مردم بگرد ایشان جمع خواهند گشت قرابت ایشانرا با رسولخدا
ملاحظه می نمایند و این نامه که مشتمل است بر مثالب اعدای ایشان و مناقب خود ایشانست می بینند و برای
ایشان حجت خواهد بود عاقبت معتضد از آن کار روی بتافت ابن ابی الحدید گوید و کان من جملة الکتاب بعد ان
قدم حمد الله والثنا علیه والصلوة علی رسوله (٥)

امّا بعد فقد انتهی الی امیر المؤمنین ما علیه جماعة العامة من شبهة قد دخلتهم فی ادیانهم و فساد قد لحقهم فی
معتقدهم و عصبیة قد غلبت علیها اهوائهم و نطقت بها السنتهم علی غیر معرفة ولا رویّة قد قلّدوا فیها قادة
الضلالة بلا بینة ولا بصیرة و خالفوا السنن المتبعة الی الاهوآء المبتدعه . قال الله تعالی و من اظلم ممن اتبع هواه
بغیر هدیً من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین . خروجاً عن الجماعة و مسارعةً الی الفتنة و ایثاراً للفرقة
و تشتیتاً للکلمة و اظهاراً لموالاة من قطع الله عنه الموالاة و بتر منه العصمة و اخرجه من الملة و اوجب علیه
اللعنة و تعظیماً لمن صغر الله حقه و اوهن امره و اضعف رکنه من بنی امیة الشجرة الملعونة و مخالفة لمن
استنقذهم الله به من الهلکة و اسبغ علیهم به النعمة من اهل البرکة والرحمة والله یختص برحمته من یشاء والله
ذو الفضل العظیم فاعظم امیر المؤمنین ما انتهی الیه من ذلک و رای ترک انکاره حرجاً علیه فی الدین و فساداً لمن
قلده الله امره من المسلمین و اهمالاً لما اوجبه الله علیه من تقویم المخالفین و تبصیر الجاهلین و اقامة الحجة علی
الشاکین و بسط الید علی المعاندین و امیر المؤمنین یخبرکم معاشر المسلمین انّ الله جلّ ثنائه لما ابتعث محمداً بدینه
و امره ان یصدع بأمره بدا باهله و عشیرته فدعاهم الی ربّه و انذرهم و بشرهم و نصح لهم و ارشدهم فکان من
استجاب له و صدق قوله و اتبع امره نفر یسیر من بنی امیه من بین مؤمن بما اتی به من ربّه و ناصر لکلمته
و ان لم یتبع دینه اعزازاً و اشفاقاً علیه فمؤمنهم مجاهد ببصیرته و کافرهم مجاهد بنصرته و حمیته یدفعون من نابذه
و یقهرون من عازه و عانده و یتوثقون له ممن کانفه و عاضده و یبایعون له من سمع له بنصرته و یتجسسون اخبار
اعدائه و یکیدون له بظهر الغیب کما یکیدون له برأی العین حتی بلغ المدی و حان وقت الاهتداء فدخلوا فی
دین الله و طاعته و تصدیق رسوله والایمان به باثبت بصیرة و احسن هدی و رغبة فجعلهم الله اهل بیت الرحمة

واهليت الذى اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً معدن الحكمة وورثة النبوة وموضع الخلافه اوجب الله لهم الفضيلة والزم العباد لهم الطاعة وكان ممن عانده وكذبه وحاربه من عشيرته العدد الكثير و السواد الأعظم يتلقونه بالضرر والتثريب ويقصدونه بالأذى والتخويف وينابذونه بالعداوة وينصبون له المحاربة ويصدون عن قصده وينالون بالتعذيب من اتبعه وكان اشدهم فى ذلك عداوة واعظمهم له مخالفة اولهم فى كل حرب ومناصبه ورأسهم فى كل اجلاب وفتنة لا يرفع على الاسلام راية الا كان صاحبها وقائدها ورئيسها ابا سفيان بن حرب صاحب احد والخندق وغيرهما واشياعه من بنى امية الملعونين فى كتاب الله ثم الملعونين على لسان رسول الله فى مواطن عدة لسابق علم الله فيهم وماضى حكمة فى امرهم وكفرهم ونفاقهم فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهداً ويدافع مكائداً ويجلب منابذاً حتى قهره السيف وعلا امر الله وهم كارهون فتعوذ بالاسلام غير منطو عليه واسر الكفر غير مقلع عنه فقبله وقبل ولده على علم منه بحاله وحالهم ثم انزل الله تعالى كتاباً فيما انزله على رسوله يذكر فيه شأنهم وهو قوله تعالى والشجرة الملعونة فى القرآن ولا خلاف بين احد من انه تبارك وتعالى اراد بها بنى اميه ومما ورد من ذلك فى السنة ورواه ثقاة الائمة قول رسول الله فيه وقد رآه مقبلاً على حمار ومعويه يقوده ويزيد يسوقه لعن الله الراكب والقايد والسايق • ومنه مارواه الرواة عنه من قوله يوم بيعة عثمان تلقفوها يابنى عبد شمس تلقف الكرة فوالله مامن جنة ولا نار وهذا كفر صراح يلحقه اللعنة من الله كما لحقت الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون • ومنه ما يروى من وقوفه على ثنيه احد من بعد ذهاب بصره وقوله لقائده هيهنا رمينا محمداً وقتلنا اصحابه ومنها الكلمة التى قالها للعباس قبيل الفتح وقد عرضت عليه الجنود لقد اصبح ملك بن اخيك عظيماً فقال له العباس ويحك انه ليس بملك انها النبوة ومنه قوله يوم الفتح وقد رأى بلالاً على ظهر الكعبة يؤذن و يقول اشهد ان محمداً رسول الله لقد اسعد الله عتبة بن ربيعة اذلم يشهد هذا المشهد ومنها الرؤيا التى رآها رسول الله فوجم لها قالوا فما رأى بعدها ضاحكاً رأى نفراً من بنى امية ينزون على منبره نزو القردة • ومنها اطراد رسول الله الحكم بن ابى العاص لحكاته اياه فى مشيته والحقه الله بدعوة رسول الله آفة باقية حين التفت اليه فرآه يتخلج يحكيه فقال كن كما كنت فبقى على ذلك ساير عمره هذا الى ماكان من مروان ابنه فى افتتاحه اول فتنة كانت فى الاسلام واحتقابه كل دم حرام سفك فيها او اريق بعدها • ومنها ما انزل الله تعالى على نبيه ليلة القدر خير من الف شهر قالوا ملك بنى اميه ، ومنها ان رسول الله دعا معوية ليكتب بين يديه فدافع بامره واعتل بطعامه ، فقال لا اشبع الله بطنه فبقى لا يشبع ويقول والله ما اترك الطعام شبعاً ولكن اعياً ، ومنها ان رسول الله قال يطلع من هذا الفج رجل من امتى يحشر على غير ملتى فطلع معويه ومنها ان رسول الله قال اذا رأيتم معوية على منبرى فاقتلوه ومنها الحديث المشهور المرفوع انه قال ان معوية فى تابوت من نار فى اسفل درك من جهنم ينادى ياحنان يامنان فيقال له الآن و قد عصيت قبل وكنت من المفسدين ، ومنها انتزاؤه بالمحاربة لافضل المسلمين فى الاسلام مكاناً واقدمهم اليه سبقاً واحسنهم فيه اثراً وذكراً على بن ابى طالب ينازعه حقه بباطله ويجاهد انصاره بضلاله واعوانه ويحاول مالم يزل هو وابوه يحاولانه من اطفاء نور الله وجحود دينه ويأبى الله الا ان يتم نوره ولو كره المشركون ويستهوى اهل الجهالة ويموه لاهل الغباوة بمكره وبغيه الذين قدم رسول الله الخبر عنهما فقال لعمار بن ياسر

تقتلك الفئة الباغية تدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار مؤثراً للعاجلة كافراً بالآجلة خارجاً من ربقة الاسلام مستحلاً للدم الحرام حتى سفك فى فتنته وسبيل غوايته وضلالته مالايحصى عدده من اخيار المسلمين الذابين عن دين الله والناصرين لحقه مجاهداً فى عداوة الله مجتهداً فى ان يعصى الله فلا يطاع ويبطل احكامه فلا تقام ويخالف دينه فلا يدان وان تعلوا كلمة الضلالة وترتفع دعوة الباطل وكلمة الله هى العليا ودينه المنصور وحكمه النافذ وامره الغالب وكيد من عاداه وحاده المغلوب الداحض حتى احتمل اوزار تلك الحروب وما اتبعها وتطوق تلك الدماء وماسفك بعدها وسن سنن الفساد التى عليه اثمها واثم من عمل بها واباح المحارم لمن ارتكبها ومنع الحقوق اهلها وغرته الامال واستدرجه الامهال وكان ممن اوجب الله عليه به اللعنة قتله من قتل صبراً من خيار الصحابة والتابعين واهل الفضل والدين مثل عمرو بن الحمق الخزاعى وحجر بن عدى الكندى فيمن قتل من امثالهم على ان يكون له العزة والملك والغلبة ثم ادعاءه زياد بن سميه اخاً ونسبته اياه الى ابيه والله تعالى يقول ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله ورسول الله يقول ملعون من ادعى الى غير ابيه او انتمى الى غير مواليه وقال الولد للفراش وللعاهر الحجر فخالف حكم الله تعالى ورسوله جهاراً وجعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر فاحل بهذه الدعوة من محارم الله ورسوله فى ام حبيبه ام المؤمنين وفى غيرها من النساء من شعور ووجوه وقد حرمها الله واثبت بها من قربى قد ابعدها الله مالم يدخل الدين خلل مثله ولم ينل الاسلام تبديل يشبهه ومن ذلك ايثاره لخلافة الله على عباده ابنه يزيد السكير الخمير صاحب الديكة والفهود والقردة واخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر و السطوة والتوعد والاخافة والتهديد والرهبة وهو يعلم سفهه ويطلع على رهقه وخبثه ويعاين سكرانه وفعلاته وفجوره وكفره فلما تمكن قاتله الله فيما تمكن منه طلب بثارات المشركين وطوائلهم عند المسلمين فاوقع باهل المدينة فى وقعة الحرة الواقعة التى لم تكن فى الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفى عند نفسه غليلة وظن انه قد انتقم من اولياء الله وبلغ الثار لاعداء الله فقال مجاهداً بكفره ومظهراً شركه . ليت اشياخى ببدر شهدوا ، جزع الخزرج من وقع الاسل قول من لا يرجع الى الله والى دينه ولا الى رسوله ولا الى كتابه ولا يؤمن بالله وبما جاء من عنده ثم اغلظ ما انتهك واعظم ما اخترم سفكه دم الحسين بن على مع موقعه من رسول الله ومكانه ومنزلته من الدين والفضل والشهادة له ولأخيه بسيادة شباب اهل الجنة اجتراء على الله وكفراً بدينه وعداوة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمته كأنما تقتل منه ومن اهليته قوماً من كفرة الترك والديلم ولا يخاف من الله نقمة ولا يراقب منه سطوة فتبر الله عمره واخبث اصله وفرعه وسلبه ماتحت يده واعد له من عذابه وعقوبته مااستحقه من الله بمعصيته هذا الى ماكان من بنى مروان من تبديل كتاب الله وتعطيل احكام الله واتخاذ مال الله بينهم دولاً وهدم بيت الله واستحلالهم حرامه ونصبهم المجانيق عليه ورميهم بالنيران اياه لا يألون له احراقاً واخراباً ولما حرم الله منه استباحة وانتهاكاً ولمن لجأ اليه قتلاً وتنكيلاً ولمن آمنه الله به اخافة وتشريداً حتى اذا حقت عليهم كلمة العذاب واستحقوا من الله الانتقام وملؤا الارض بالجور والعدوان وعموا بلاد الله بالظلم والاقتسار وحلت عليهم السخطة ونزلت بهم من الله السطوة اتاح الله لهم من عترة نبيه واهل وراثته ومن استخلصه منهم لخلافته مثل مااتاح من اسلافهم المؤمنين وآبائهم المجاهدين لاوائلهم الكافرين فسفك الله به دماءهم مرتدين كما سفك بآبائهم دماء آبائهم مشركين وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين ايها الناس ان الله انما امر

لیطاع ومثل لیتمثل وحکم لیفعل قال سبحانه وتعالی ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیراً (وقال) اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون فالعنوا ایها الناس من لعنه الله ورسوله وفارقوا من لاتنالون القربة من الله الا بمفارقته اللهم العن اباسفیان بن حرب بن امیه ویزید بن معویه ومروان بن الحکم وولده وولد ولده • اللهم العن ائمة الکفر وقادة الضلال واعدآء الدین ومجاهدی الرسول ومعطلی الأحکام ومبدلی الکتاب ومنتهکی الدم الحرام اللهم انا نبرء الیك من موالاة اعدائك ومن الاغماض لأهل معصیتك کما قلت • لاتجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الاخر یوآدون من حاد الله ورسوله • ایها الناس اعرفوا الحق تعرفوا اهله وتأملوا سبل الضلالة تعرفوا سابلها فقفوا عندما وقفکم الله علیه وانفذوا کما امرکم الله به وامیرالمؤمنین یستعصم بالله لکم ویسأله توفیقکم ویرغب الیه فی هدایتکم والله حسبه وعلیه توکله ولاقوة الا بالله العلی العظیم •

حاصل مضمون کلمات مسطوره چنین است ؛ بتحقیق بامیرالمؤمنین رسیده شبهاتی که درادیان جماعة عامه داخل شده وفسادیکه درعقاید ایشان رخنه کرده است عصبیت برایشان مستولی کرده واهوآء فاسده بر ایشان غالب گردیده است بدون معرفت ورؤیت برآنچه نطق کنند وبدون بینه وبصیرت پیشروان ضلالت را پیروی نمایند ازسنن متبعه روی برتابند وباهوآء مبتدعه روی بیاورند ، حقتعالی فرماید کیست ظالمتر از آن کس که بیرون ازهدایت حضرت الوهیت بمتابعت هوای نفس پردازد بدرستیکه خداوند هدایت نفرماید ظالمین را واین بی‌باکیها ونادانیها برای خروج ازجمع وجماعت ومسارعت بفساد وفتنه وبرگزیدن فرقت و پراکنده ساختن کلمه واظهار نمودن دوستی باآن کسان است که خداوند علایم موالاة ایشان را قطع کرده وآنها را ازدایرهٔ عصمت ومرکز ملت خارج داشته ولعنت را بروی واجب ساخته وبزرگ داشتن آنکس است که خدای حقش را کوچك وامرش را خوار وکنش راسست وزبون وناپایدار فرموده است وایشان بنی امیه اند که شجرهٔ ملعونه اند ومخالفت باآنکسی است که خدا بسبب شرافت وجود او این امر مرا ازوادی هلاکت وبوار رستگار وبانواع برکت ونعمت برخوردار ساخته ازاهل برکت ورحمت وخدا هرکس را میخواهد برحمت خود اختصاص میدهد وخداوند است صاحب فضل عظیم وچون این احوال ناستوده وخصال ناخجسته که بامیرالمؤمنین پیوست واین اطوار وافعال که برخلاف دین وآئین حضرت ذی الجلال است درخدمتش مکشوف شد برحضرتش گران آمد وعظیم شمرد وبدانست که اگر انکار این کار ناهموار را عزیمت استوار نسازد وحرجی بروی دردین وآئین خواهد شد وبرای آنکس که خدایش کافل امور مسلمانان فرموده موجب فساد ودرآنچه بروی واجب ساخته وتقویم مخالفین وتبصیر جاهلین واقامت حجت برشاکین وبسط ید بر معاندین را فرض نهاده باهمال رفته خواهد بود وامیرالمؤمنین شما جماعت مسلمانان را خبر میدهد که چون خدای سبحان پیغمبر خویش را برانگیخت وبدو فرمان کرد که امر خویش را استوار وسخت بگرداند رسول خدا ازنخست باهل وعشیرت خود بدایت گرفت وایشان را بپروردگار عالمیان بخواند وبه بیم وامید ووعد و وعید زبان برگشاد وبنصیحت ورشادت ایشان سخن راند وازجمله آنانکه دعوتش را اجابت وقولش را تصدیق وامرش را متابعت کردند معدودی قلیل ازخویشان ونزدیکان خودش بودند وایشان دوفرقه بودند یکفرقه بآنچه ازجانب پروردگارش بیاورده ایمان آورده ودینش را ناصر بودند وفرقهٔ دیگر اگر

چه متابعت دین آنحضرت را نکردند لکن محض اعزاز واشفاق برآن حضرت ازنصرتش کناری نجستند پس آنانکه ایمان آوردند ازروی بصیرت مجاهدت ورزیدند وآنانکه کافر بماندند ازدر حمیت وشفقت بنصرتش مجاهدت جستند ودشمنان ومعاندان آنحضرت را مقهور ومردود ساختند ودوستان آنحضرت ویاران اورا یار ویاور شدند وکار بیعت آنحضرت را استوار داشتند وبکین وکید اعدای آنحضرت بنشستند تازمان اهتدا وظهور اسلام درآمد پس بدین خدا وطاعت خدا وتصدیق رسول خدا وگرویدن بآنحضرت ازروی بصیرت وحسن طریقت وکمال میل ورغبت اندر شدند وخدای تعالی این نفوس جلیله را اهل بیت رحمت واهل بیتی که ازارجاس وپلیدیها مطهر فرموده بگردانید ومعدن حکمت وورثهٔ نبوت وموضع خلافت نموده وفزونی وفضیلت را برای ایشان فرض وواجب ساخت وطاعت ایشان را برجهانیان لازم گردانید وازعشیرت آن حضرت جمعی کثیر بعناد وعداوت وتکذیب ومحاربت باآنحضرت برآمدند وازضرر وزیان وآزار وتخفیف وتخویف آنحضرت چندانکه میتوانستند فرونگذاشتند وهمی خواستند آنحضرت را ازنیت وقصد خود باز دارند وچراغ هدی را خاموش ودین خدا را ناچیز نمایند هرکس ازمتابعان آنحضرت را بدست کردند بشکنجه وعذاب رنجه ساختند وآنچند که قدرت داشتند ازاطفاء نور خدا مضایقت نمی‌ورزیدند ودرمیان این مردم کافر محارب آنکس که ازهمه عداوتش افزون ومخالفتش بیشتر بود ورایات فتنه وفساد بیشتر برافراخت وسرهنگ وقائد ورئیس جمله بودی ابوسفیان بن حرب بود که دروقعهٔ احد وخندق وغیرهما آن آشوبها کرد که تاقیامت برپاست وپیروان او ازمردم بنی امیه بودند که درکتاب خدا ولسان رسول خدا درمواطن عدیده ملعون یاد شده اند چه خدا درکار ایشان عالم بود وبدانچه حکمت درکفر ایشان وامر ایشان تقاضا داشت بگذشته بود وابوسفیان که یزدانش لعنت کناد یکسر مجاهداً محاربت کردی ومکائداً ممانعت ومدافعت ورزیدی ومنابذاً اجلب نمودی تاگاهیکه صمصام خون آشام اسلام ودین خیرالانام نیرومند گشت وامر خدا بلندی گرفت وآن ملعون مقهور شد وناچار خویشتن را مسلمان خواند لکن کفر ونفاق را دردل استوار ساخت رسول خدا اسلام او واسلام فرزندانش را مقبول شمرد بااینکه بحالت نفاق وکفر ایشان دانا بود پس از آن خدا درجملهٔ کتابیکه به پیغمبر خود نازل می‌فرمود شأن ایشان را دراین آیت روشن ساخت وفرمود (والشجرة الملعونة فی القرآن) وهیچکس را اختلافی نیست وتردیدی نمی‌باشد دراینکه مراد خدای تعالی ازشجرهٔ ملعونه بنی امیه هستند ؛ وازجملهٔ مثالب ایشان که درسنت وارد است وثقات امت روایت کرده‌اند قول رسول خداست درحق ابی سفیان گاهیکه نگران گردید ابوسفیان برحماری سوار است ومی‌آید ومعویه افسارش رامیکشد ویزیدش میراند فرمود (لعن الله الراکب والقائد والسائق) وهرسه برزبان مبارك آنحضرت ملعون خوانده شدند

راقم حروف گوید ابن بابویه درکتاب خصال این روایت را ازعبدالله بن عمر روایت نموده باهمین لفظ و همانا مراد ازیزید یزید بن ابی سفیان باشد نه پسر معویه چه ولادت آن ملعون سالها پس ازرحلت حضرت ختمی مرتبت درزمان خلافت عثمان شد وجمعی ازمورخین تصریح کرده‌اند که درسال بیست وششم هجری اتفاق افتاد ومؤید است آنچه را که ذکر شد روایتیکه احمد بن حسن بیهقی که ازمشاهیر علمآء عامه است درکتاب فضائل

الصحابه ازام سلمه روایت کرده است که روزی رسول خدا نشسته بود ابوسفیان بگذشت برشتر سوار ومعویه مهارشتررا گرفته بود وبرادرمعویه شتررامی راند وتواند بودکه نام عتبة بن ابی سفیان را سهواً ازید نوشته باشند بهرحال میگوید وازجملهٔ اقوال اوکه راویان روایت کرده اند این است که درروزبیعت عثمان گفت ای بنی عبد شمس این خلافت وسلطنت رابلعب وبازی دربسپارید وچنانکه گوی رادرمیدان میربائید خلافترا بربائید ومغتنم بدارید بخداسوگند نه بهشت جاویدان ونه دوزخ ونیرانی است واین کفری صریح وآشکار است که برزبان ابی سفیان جریان گرفته ودرخورلعن خدا گردیده چنانکه کفاربنی اسرائیل برلسان داود و عیسی بن مریم ملعون گردیدند ودیگراینست که ازآن پس که ابوسفیان دیدهٔ ظاهرش چون چشم باطنش کورشده بود وقتی برفرازدرهٔ کوه احد توقف کرد وبقائد خویش ازدرافتخارومباهات گفت درانجا محمد راتیرباران کردیم واصحابش رابکشتیم وازآنجمله این سخن است که نزدیك بفتح مکهٔ معظمه گاهیکه لشکراسلام بروی عبورمیدادند باعباس گفت هماناملك وپادشاهی پسربرادرت بزرگ شد عباس فرمود این راملك وسلطنت نگوئید بلکه نبوت می باشد ، وازآنجمله این کلام اواست درروزفتح مکه گاهیکه نگران شدکه بلال برظهر کعبه اذان میگوید ومیگفت اشهد ان محمداً رسول الله ابوسفیان گفت هماناخداعتبة بن ربیعه راسعادتمند نمود که شاهد این مشهد نگشت

راقم حروف گوید درکتاب احسن الکبار وکاشف الحق ازعبد الله بن عباس روایت کرده اندکه شبی درمسجد مدینه نماز خفتن گذاردیم ومردمان پراکنده شدند وبغیراز معویه وابی سفیان کس درمسجد نماند ومن در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان بمعویه میگوید ببین درمسجد مانده یانه ابوسفیان درآنوقت کوروناپینا شده بود معویه چراغی بدست گرفته اطراف مسجدرا تفحص می نمودومن درعقب ستون دردورستون میگشتم تامراندیدوچون خاطرجمع کردگفت هیچکس نمانده است ابوسفیان گفت یابنیّ اوصیك بدین الآبآء والاجداد وایاك ودین محمد فانه سبب فقرنا ولایهولنك محمد من البعث والنشور ، یعنی ای پسرمن وصیت میکنم ترا بدین آبآ واجداد خود باید که دین قدیم پدرانت را ازدست ندهی وازدین محمد پرهیز کنی پس بدرستیکه این دین سبب فقر ودرویشی ماباشد وزنهارکه ترا ترسی وباکی نباشد ازگفتهای محمد وآنچه ازقیامت وحشر وبهشت ودوزخ می گوید همه حرف است واعتباری ندارد وبعدازموت دیگربارکسی زنده نمیشود وچون او نصیحت را باتمام رسانید معویه گفت ذاك رائی یاابتاه یعنی رأی واعتقاد من این است ای پدر مشفق مهربان تو از من خاطر جمعدار که مرانیز عقیده واعتقاد این است ، ودر کتاب بضاعت الایمان مسطوراست که چون عثمان بامارت نشست ابوسفیان نزدوی رفت واورا تهنیت گفت که یاابن عم امید میدارم که ملت باز آید وبعدازآن گفت که ای بنی امیه بخوریدبیت المال را چنانکه شترگیاه ربیع رابخورد وبدانید که بهشت هست ونه جهنم وچون ابو سفیان ازپیش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسین باو برخورد ابوسفیان چشمش نمیدید گفت تو کیستی آنحضرت فرمود منم فرزند رسولخدا حسین بن علی پس دست آن سبط رسول را بگرفت وببقیع رفتند وچون ببقیع رسیدند حضرت امام فرمودکه این بقیع است ابوسفیان بآواز بلند گفت ای استخوانهای پوسیده امریکه شما ازبرای آن باماجنگ میکردید امروز دردست مااست مطلب ابوسفیان کنایه بودکه بارسولخدا جنگ کرد

وملك ازما گرفت امروز ملك دردست مااست واستخوانهای او رمیم شده یعنی غرض حضرت رسول ملك بود وریاست نه رسالت ونبوت امام حسین اورالعن نموده ازاوجداشدوبمدینه بازگشت ونیزدرآن کتاب آمده که روزی ابوسفیان درمسجد رسول نشسته بود وحضرت امیرالمؤمنین درآنجاحاضربود وابوسفیان علیه اللعنة والنیران علم بحضورآن حضرت نداشت چون مؤذن شروع باذان کرد وگفت اشهد ان محمداً رسول الله ابوسفیان گفت درانجا کسی هست که ازاواحترازباید کرد گفتند نه ابوسفیان گفت خسارت باد محمد را بنگرید وملاحظه نمائید که نام خودرا کجانهاده حضرت امیرفرمود خسارت باد ترا ابوسفیان خدای تعالی نام محمدرا بانجانهاده که ورفعنا لك ذکرك ابوسفیان گفت خسارت باد آنکس راکه گفت انجاکس نیست که ازاواحترازکنم بعدمیگوید وازآن جمله خوابی است که رسولخدا صلی الله علیه وآله بدید وازاوباندوه وخشم درآمدگفته اند آنحضرت را بعد ازدیدن آن رؤیا خندان ندیدند ودرخواب دیده بود که تنی چند ازبنی امیه مانند بوزینه برمنبرآنحضرت می جهند وازآنجمله اطراد واخراج فرمودن رسول خدا است حکم بن ابی العاص راوقتیکه آن خبیث ازدنبال آنحضرت میرفت وگام سپردن آنحضرت را حکایت میکرد وخودرا متمایل میساخت ناگاه پیغمبرخدا بدو ملتفت گشت وخویش بدانحال بدید فرمود براین حال که هستی بباش آنملعون تاپایان زندگانی بانحالت ناخوش بزیست وبراین جمله افزون پسرش مروان آن فتنه های بزرگ دراسلام برپاکرد ومایهٔ خونریزیها گشت وازآنجمله این است که خداتعالی درسورةالقدر برپیغمبرش نازل فرمودکه شب قدر بهترازهزارماه است ودر تفسیرش گفته اند مقصود هزارماهی است که مدت سلطنت بنی امیه است وازآنجمله این است که رسول خدامعویه را بخواند تادرحضورمبارکش کتابت کند ومعویه سرازفرمان برتافت وبخوردن طعام تعلل جست آنحضرت فرمود خداشکمش راسیرنگرداند ومعویه ازآن پس هرگزشکم سیرباخودندید وهمی گفت سوگند بخدا هرگز ازروی سیری ازکنارمائده برنمیخیزم بلکه خسته وماندهٔ میشوم وناچارده هان میبندم وازآنجمله که رسول خدا فرمود ازاین درّه ورامیان کومردی نمودارمیشود ازامت من که محشورمیشود برغیرملت من پس معویه پدیدار گشت ، وازآن جمله این است که رسولخدا فرمود هروقت معویه را برمنبرمن بنگرید اورا بقتل رسانید ، وازآن جمله آن حدیث مشهورمرفوع است که آن حضرت فرمود معویه درتابوتی ازآتش ازاسفل درکی ازجهنم ندامیکند یاحنان یامنان درجوابش گویند اکنون ندامیکنی وحال اینکه ازپیش عصیان ورزیدی وازجملهٔ مفسدین وتبه کاران بودی ، وازآن جمله جنگ ورزیدن ومحاربت نمودن معویه است باآنکس که دراسلام برجمله مسلمانان بمکان ومنزلت افضل وبرهمه بقبول اسلام اسبق وازتمامت ایشان درأثر وباد محمود ونام مسعود احسن بود واو علی بن ابیطالب است که معویه ازروی باطل خویش درحق آنحضرت منازعت ورزید وازراه ضلالت وغوایت باانصار آن حضرت عناد جست واووپدرش ابوسفیان درتمامت روزگار برای اطفأ نورخدا وانکاردین خدا آنجند که توانستند کوشش ورزیدند لکن خدا نورخویش را باکمال واتمام رسانید اگرچه مشرکان مکروه می شمردند وبرایشان ناخوش همی افتاد واین مردگمراه مردمان نادان را فریب همی داد واهل عبادترا بامکر وحیله باخود یار ویاور گردانید وبااهل ایمان دشمن همی ساخت چنانکه رسولخدا ازحال ایشان خبر داد وباعمار یاسر فرمود ترا گروهی باغی وسرکش بخواهند کشت توایشان را ببهشت بخواهی خواند وایشان

بدوزخ دعوت بخواهند کرد واجمله همه برای آنست که حطام این جهان زشت فام را اختیار خواهند کرد وبآخر کافر بخواهند شد وازربقهٔ اسلام سربیرون خواهند کرد وخونی را که خدا حرام کرده حلال خواهند ساخت چندانکه درفتنهٔ او ودوراه غوایت وضلالت او چندان از مسلمانان را خون بریزند که از حد شمار بیرون بود راقم حروف گوید درکتاب انساب النواصب آورده است که معویه در ایام خلافت خود چهل هزار کس از مهاجر و انصار و اولاد ایشان را بعلت دوستی امیر المؤمنین بقتل رسانید و گوید اول کسی بود که در اسلام بظاهر زنا کرد و اول کسی بود که خلافت را بجلادت وشمشیر گرفت واول کسی که مسلمانان را غارت کرد که ضحاك بن قیس را باسه هزار کس فرستاد که هرکه را در اطاعت ومحبت امیرالمؤمنین بیند غارت کند وآن لعین بسیاری را غارت کرد وبسیاری را ازشیعیان ومحبان آنحضرت بقتل رسانید واول کسی بود که در میان صفا و مروه سواره سعی کرد . و اول کسی بود که شرب نبیذ را علانیه مرتکب شد و ساز و سرود را بان ملحق ساخت ومیل بخوردن گل نمود و حکم باباحتش کرد . و اول کسی بود در اسلام که سر مسلمانان را هدیه بوی فرستادند . و اول کسی بود در اسلام که تشبه بأکاسره وفراعنه نمود و بر تخت نشست . و اول کسی بود که بامشرکان بی اخــذ جذیه صلح کرد . و اول کسی بود که ساختن بت را پیشهٔ خود قرارداد وهر ساله چندین کشتی بت بطرف هند و بلاد دیگر میفرستاد که فروخته قیمت آنرا ازقماش ومتاع آن بلاد از برای او بخرند واین را تجارت نام نهاد . و اول کسی بود که اسیر مسلمانان بفروخت . و اول کسی بود که در اسلام زندان ساخت . و اول کسی بود که در مسجد مقصوره ساخت . و اول کسی بود که خواجه سرایان را بخدمت خود تخصیص داد . و اول کسی بود که خطبه نشسته خواند چه در اواخر ایام حیات خویش بواسطهٔ سمن وعظم شکم بر پای نمیتوانست ایستاد . و اول کسی بود که استلحاق بیگانه بخود نمود زیادبن ابیه را برخلاف حکم الهی برادر خود خواند . و اول کسی بود که بر برات دیوانی مهر زد . و اول کسی بود که خلافت را درمیراث نهاد و برای پسرخود قرار داد . حسن بصری گوید امر امت را دوتن فاسد ساختند یکتن عمرو بن العاص بود گاهیکه معویه را برفع مصاحف باز داشت و اوچنان کرد و ازقرا٭ رسید آنچه رسید و خوارج را حکم نمودند و اثر این تحکیم تا قیامت بر جای بماند وآن دیگر مغیرة بن شعبه بود که درکوفه از جانب معویه امارت داشت و معویه بدو نگاشت که چون این مکتوب را قرائت کردی معزولاً بجانب من راه سپار وآن خبیث برای انجام مقصود امر خود چندی درنگ نموده وچون در پیشگاه معویه حاضر شد گفت این تعلل و درنگ ازچه بود گفت در تهیه وتوطیهٔ امری مشغول بودم گفت آن امر چه بود گفت از مردمان برای یزید بیعت میگرفتم که بعد تو باطاعت او باشند گفت این کار را آیا بپای بردی مغیره گفت آری معویه گفت هرچه زودتر بأمارت و حکومت خود بازگرد وچون ازخدمت معویه بیرون شد اصحابش باو گفتند بازگوی تا چه ساختی گفت پای معویه را در رکاب غوایت و ضلالتی جای دادم که تا قیامت مفارقت نجوید . حسن گوید واین سبب شد که جماعتی که بعد از معویه بودند متابعت این سنت غیر سنیه کردند و بمیل نفوس خود برای اولاد خویش اخذ بیعت کردند وگرنه تا روز قیامت این کار را بشوری می افکندند و باختیار مسلمانان

می نهادند . درکتاب فصول الحق ذکر کرده از شریح قاضی پرسیدند که از فضایل معویه چیزی بیان کن گفت پدر او مقاتله کرد با پیغمبر ومادر اوخورد جگر عم پیغمبر را و بفرمودهٔ او زهر دادند یك سبط پیغمبر را وپسر اوکشت سبط دیگر پیغمبر را منقبت زیادتر از این چه تواند بود بعد گوید ومعویه آنچه توانست درعداوت با حضرت باری مجاهدت ودر عصیان ایزد سبحان اجتهاد ودر ابطال احکام یزدان کوششها نمود و برخلاف دین خدا کارکرد وهمی خواست رایت ضلالت افراشته وکلمهٔ باطل بلند باشد لکن هیچیك بروفق آرزوی او نشد وجمله بعکس افتاد وجز وزرو وبال بهرهٔ او نشد وآن خونها وآنچه پس از آن ریخته شد وهر سنتی ناپسندیده که بگذاشت وپس از وی بماند گناهش وگناه هرکس که بدان عمل کرد بروی بارشد هرکس مرتکب حرامی شد مباح شمرد و حقوق را از اهلش باز داشت بامال وامانی این جهان فانی فریفته شد و از اینکه روزی چنـد مهلت یافت مغرور گشت وجماعتی از خیار صحابه وتابعین واهل فضل ودین را مثل عمرو بن الحمق خزاعی و حجر بن عدی کندی را بامید استحکام امر دولت وملك وغلبه بکشت وبسبب این کار لعنت خدا بر وی واجب شد واز پس این جمله زیادبن سمیه را برادر خویش خواند وبا پدر خود منسوب داشت با اینکه خــدای تعالی میفرماید ایشانرا بابا٭ خویش بخوانید چه در حضرت خدای اقسط است و رسول خـدا میفرماید ملعون است کسی که بغیر پدرش خوانده شود یابغیر موالی خود انتمی وانتساب جوید وفرموده ولد منسوب بفراش است وزناکار را سنگ بهره است امّا معویه حکم خدا ورسول را مخالفت ورزید وجهاراً ولد را از برای غیر فراش و حجر را از برای غیر زانی مقرر داشت وبعلت این دعوت محارم خدا و رسول اورا در بارهٔ ام حبیبه خواهرش که زوجهٔ رسول خدا وام المؤمنین بود و در غیر او از دیگر نسوان یعنی دیگر زنان خاندان خود حلال شمرد و روی وموی ایشان را بردیدار نامحرم روا دانست با انکه خدا حرام ساخته وباین سبب نزدیك آورد آنچه را که خدا دور داشته وخللی در دین وتبدیلی در اسلام افکند مانند این روی نداده است یعنی بعد از انکه زیاد را از پدر خویش و برادر خود شمرد لابد از زنان خاندان وخواهران او که بدو محرم بودند و روی و موی از وی پوشیده نمی داشتند و چنـانکه با محارم خود شایسته است از او دوری نمیگرفتند از زیاد نیز خویشتن را پوشیده نمی ساختند و خواهرش ام حبیبه ام المؤمنین از او پوشیده نبود ومعویه چنین خللی عظیم دراسلام درافکند وبرخلاف حکم خدا ورسول خدا رفتار نمود و حرام خدا را حلال و دور خــدا را نزدیك ساخت و از آنجمله برگزید معویه است پسرش یزید شراب خوار وهوا پرست را برای خلافت عباد با اینکه همیشه درسکر وخمار وقمار ویوز بازی و بوزینه بازی و انواع فجور بود و بقهر و غضب و تخویف وتهدید و رهبت مردمان را به بیعتش ناچار ساخت با اینکه از مراتب سفاهت و رهق وخبث وسکرات و فعلات وفجور وکفر یزید آگاه بود و چون آن خبیث بسریر سلطنت استوار بنشست درطلب خون مشرکین کمر بست و درواقعهٔ حره چنان آشوبی در افکند که اشنع از آن در اسلام دیده نشده و افحش از آن شنیده نگشت و بریختن خون چنـان مردم وخرابی چنان شهر برآتش درون آب بیفشاند وگمان همی برد که از اولیای خود انتقام خود بکشید وخون

می کند که آن اجر و ثواب موعود بجهة اظهار توجع و تألم قلب است که از معرفت و اخلاص باین بزرگوار باشد و چون در بکا* و تباکی آن حالت حاصل است پس در آن اجر با هم شریك اند . بلی اگر مترتب شود برآن رقت بگریه و ظاهر شدن اشك مخصوص میشود بهمهٔ آن اجرها و ثوابها که ذکر شد و شاهد براین انکه دربعض اخبار پارهٔ از اجر و ثواب گریه را وعده داده اند برنفس محزون و مهموم و مغموم شدن در مصیبت آن بزرگوار هم و بنا براین پس معنی تباکی وادار نمودن خود را بر بکا* واز خود بکی خواستن است و مرجعش بتوجع وتحسر واظهار توجع است بوادار کردن خود را بربکا* . پس مطلق توجع وتحسر قلبی تباکی نیست چنانچه بعضی توهم نموده اند ونه مجرد تشبه نفس را بباکی چنانچه بسیاری از علما* مقابل خیال کرده اند واز موارد اطلاق تباکی در اخبار هم همین معنی که گفتیم ظاهر است از جمله خبری است که در وسایل روایت کرده است عن المجالس بسنده عن سلیمان بن خالد عن الصادق علیه السلام قال انّ رسول اتی شاباً من الأنصار فقال انی اریدان اقرء علیکم فمن بکی فله الجنة فقرء وسیق الذین کفروا الی جهنم زمراً الی آخر السورة فبکی القوم جمیعاً الا شاباً فقال یارسول الله قد تباکیت فما قطرت عینی قال انی معید علیکم فمن تباکی فله الجنة فاعاد علیهم فبکی القوم وتباکی الفتی فدخلوا الجنة جمیعاً . و نیز در کتاب وسایل نقل کرده است مسنداً عن سعید بن یسار قال قلت لابی عبدالله انی اتباکی فی الدعا ولیس لی بکا* قال نعم ولو مثل رأس الذباب . و نیز روایت کرده است از علی بن حمزه قال قال ابو عبدالله لأبی بصیران خفت امراً یکون او حاجة تریدها فابد* بالله فمجدوه واثن علیه کما هو اهله و صل علی النبی وسل حاجتك وتباکی ولو مثل رأس الذباب . و نیز روایت کرده است عن اسمعیل البجلی عن ابی عبدالله قال ان لم یجیئك البکا* فتباکی فان خرج منك مثل جناح الذباب فبخ بخ . و نیز روایت کرده است عن یونس بن منصور انه سئل الصادق عن الرجل یتباکی فی الصلوة المفروضة حتی یبکی فقال قرة عین والله و قال اذا کان ذلك فاذکرنی عنده و در خبر دیگراست عن سعید قال قلت لابی عبدالله ایتباکی الرجل فی الصلوة قال بخ بخ ولو مثل رأس الذباب *

تنبیه حبس شدن و بیرون نیامدن اشك از چشم ناشی است از سختی و قساوت قلب و منشأ قساوت اموری چند است (اول) معصیت و نا فرمانی خداوند متعال است فرمود امیر علیه السلام . ما من شیٔ افسد للقلب من خطیئة . و فرمود لاوجع اوجع للقلوب من الذنوب (دوم) خوردن حرام است قال النبی یا علی من اکل الحرام سوّد قلبه (سیم) خوردن مشتبه است (چهارم) طول امل است خداوند متعال فرمود . یا موسی لا تطوّل فی الدنیا املك فیقسوا قلبك (پنجم) کثرت مال است فرمود حضرت امیر در حدیثی . ان کثرة المال مفسدة للدین و مقساة للقلوب (ششم) همّ دنیا است چنانچه در روایت است . تفرغوا من هموم الدنیا ما استطعتم فانه من کانت الدنیا همته قسی قلبه و کان فقره بین عینیه (هفتم) کثرت هم قوت است . قال النبی یا علی خمسة یمیت القلب الی ان قال و کثرة هم القوت (هشتم) مجالست ضال و حاکم جایر . فرمود خاتم انبیا اربعة مفسدة للقلوب الی ان قال

مجالسة الموتی فقیل یارسول الله وما مجالسة الموتی قال مجالسة کل ضال عن الایمان وجایر فی الأحکام (نهم) مجالست با سلطان است . قال الصادق فی حدیث من جلس مع السلطان زاده الله القسوة و الکبر (دهم) رفتن بدرب خانهٔ سلطان است . قال النبی یا علی ثلثة یقسین القلب الی ان قال و اتیان باب السلطان (یازدهم) قرب ونزدیکی باکسانیکه مبالات در قول وفعل ندارند چنانچه در خبر است و مقاربته جفا* و قسوة (دوازدهم) خفق نعال است . قال امیر المؤمنین ما اری شیأً اضر بقلوب الرجال من خفق النعال و رآ* ظهورهم (سیزدهم) بصید و شکار رفتن است چنانچه در خبر نبوی است (چهاردهم) استماع لهواست چنانچه در روایت نبوی است (پانزدهم) مجالست اغنیا* (شانزدهم) صحبت با نسا* (هفدهم) اخذ برای نسا* چنانچه در روایت نبوی است (هیجدهم) کثرت ضحك است . قال النبی یا علی خمسة تمیت القلب الی ان قال و کثرة الضحك (نوزدهم) ترك مجالست با علما* است در چهل روزی . قال یا علی اذا اتی علی المؤمن اربعین صباحاً و لم یجلس العلما* قسی قلبه و جرء علی الکبایر (بیستم) ترك ذکر خدا است . قال تعالی یا موسی لا تدع ذکر علی کل حال انّ ترك ذکری یقسی القلوب (بیست و یکم) تکلم به اموریکه بیفایده باشد چنانچه در احادیث قدسیه است (بیست و دوم) کثرت کلام است . قال عیسی لا تکثروا کلامکم فتقسوا قلوبکم و من کثر کلامه قل عقله و قسی قلبه (بیست و سیم) تأخیر نماز است . قال یا علی خمسة تقسی القلوب الی ان قال وتأخیر الصلوة (بیست و چهارم) تحویل قلب است در نماز بغیر نماز چنانچه در خبر است (بیست وپنجم) کثرت اکل و شرب است . قال لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام و الشراب فانّ القلب یموت کالزرع اذا کثرعلیه الما* (بیست وششم) فضول طعام است . قال و ایاکم و فضول المطعم فانه یسم القلب بالقسوة (بیست و هفتم) اکل بعد از شبع است چنانچه وارد شده است (بیست وهشتم) کثرت اکل لحم است (بیست ونهم) تعجیل در اکل است (سی ام) اکل وشرب بشمال است قال یا علی خمسة تقسی القلب الی ان قال الأکل و الشرب بالشمال (سی ویکم) کثرت نوم است (سی و دوم) نوم بر طعام است . قال اذیبوا طعامکم بذکر الله تعالی و لا تناموا علیها فتقسوا قلوبکم (سی وسیم) ریختن خاك است بر قبر ذی رحم . قال ابوعبد الله انهاکم ان تطرحوا التراب علی ذوی ارحامکم فانّ ذلك یورث القسوة فی القلب و من قسی قلبه بعد من ربه (سی چهارم) فراموش کردن موت و قبر *

مؤلف گوید شدید تر و شنیع تر و زشت تر تمام امراض قلبیه مرض قساوت است که مایهٔ حرمان از خیرات و سعادات دنیویه و اخرویّه و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بسخط و غضب او است . نستجیر بالله ونعوذ به و در روایت است . ما غضب الله علی قوم و لا انصرف رحمته عنهم الا لقساوتهم و قال ما مرض قلب اشد من القسوة و قال ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب و زوال قساوت و رفع این مرض باموری چند میشود که در اخبار بیان شده است از جمله فرمود خاتم انبیا یا علی خمسة تجلوا القلب و تذهب القساوة مجالسة العلما* و مسح رأس الیتیم و کثرة الاستغفار بالاسحار و ترك سمر الکثیر و الصوم بالنهار . و در روایت دیگر است یا علی تنور القلب قرأته قل هو الله احد و

فله الاکل ومجالسة العلماء و اکل حیات الغلات ٭

تتمه از بیانی که ذکر شد ظاهر میشود سری دیگر از کثرت اجر و ثواب و فضیلت بکاء بر آن بزرگوار چرا که کمال کاشفیت دارد از محبت و ولایت وارتباط باین بزرگواران و هیچ عبادتی ازعبادات و هیچ عملی از اعمال این نحو ازکشف و حکایت از محبت و خلوص را ندارد زیرا که بکاء صورت نه بندد و حاصل نشود مگر ازاخلاص و محبت بخلاف سایر عبادات از واجبات و مستحبات و شاید از این است که در بعض اخبار بکاء برحضرت حسین را اجر رسالت فرموده اند و هم از این است که در بعض اخبار علامت کمال ایمان است گفته اند و از اینجاست که هر قدر اخلاص و محبت و ارتباط باین خاندان بیشترباشد بکاء و تباکی هم زیاد خواهد بود ٭

ایقاظ از این بیان میتوان فهمید نسبت ما بین بکاء از جهة خوف از خدا یعنی خوف از آتشها و عذاب ها و نقمتها و نکالها در آخرت و قیامت و بکاء در مصیبت حضرت حسین ارواحنا فداه چرا که بکاء اوّل حقیقة منبعث است از رقّت بر نفس خود از جهة ایقاع نفس را در معاصی و قبایح که فی الحقیقة ایقاع نفس است در عذاب و شدّت و الم و مصیبت در عالم دیگر و بکاء بر حضرت حسین منبعث است از حرقت و رقت قلب بر آن بزرگوار از جهة وقوع آن نفس مقدس در شداید و آلام و مصیبتها و بلاها پس اگر گریه از خوف خدا که ناشی است از رقت بر نفس خود باعث شود و سبب باشد دخول در بهشت را و حرام نماید بدن را بر آتش هر چند کم باشد چنانکه وارد شده . انّ القطرة منه تکف امثال او دیة من النار . و هم وارد شده . انّ رجلاً یؤتی به یوم القیمة فلا یوجد فی دیوانه کثیر خیر فیؤمر به الی النار فتنادی شعرة من اشفار عینیه فیقول ای ربّ اشهد علی صاحبی انك ذکرت یوماً بین یدیه فبکی من خشیتك فبلّی فیقول الله تعالی صدقت الشعرة ثم یؤمر به الی الجنة . مضمون خبرانکه مردی را درعرصهٔ محشرآورندکه نامهٔ عملش و میزان طاعاتش سبك باشدو بجانب آتش امر شود در آن هنگام یکموی از موهای چشمهایش عرض کند ای پروردگارا مرا شهادتی است در بارهٔ صاحبم وقتی ذکر حضرت تو در نزد او شد پس گریه کرد از خشیت و ترس توکه مرا تر نمود خداوند متعال شهادت آن یك مو را قبول فرماید و آن شخص را اذن بهشت عطا کند . و در کتاب و سایل روایت کرده است عن جابرعن ابی جعفر قال قال رسول الله لیس شیٔ الا و له شیٔ یعدله الا الله فانه لا یعدله شیٔ ولا اله الا الله لا یعدله شیٔ و دمعة من خوف الله فانه لیس لها مثقال . و شیخ صدوق ره روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود آنجناب اوحی الله عز و جل الی موسی انّ عبادی لم یتقربوا الیّ بشیٔ احب الیّ من ثلث خصال قال یا رب و ماهنّ قال یا موسی الزهد فی الدنیا و الورع عن معاصی و البکاء من خشیتی قال موسی یارب ما لمن صنع ذا فاوحی الله تعالی الیه یا موسی امّا الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة و اما الباکون من خشیتی ففی الرفیع الاعلی لا یشارکهم فیه احد و اما الورعون عن معاصی فانی افتش الناس و لا افتشهم . فرماید خداوند متعال بموسی بن عمران بندگان را تحصیل قرب بمن نشود بعملیکه محبوب تر باشد از سه خصلت عرض کند پروردگارا آن سه خصلت چه هست

فرمود ایموسی زهد در دنیا و پرهیز داشتن از نا فرمانی من و بکاء از خشیت من عرض کرد پروردگارا چیست اجر آنانکه دارای این صفتها باشند فرمود امّا ارباب زهد در دنیا درآخرت اهل بهشتند و امّا باکین از خشیت من مخصوصند برفیع اعلی و در این منزلت شریك ندارند و امّا پرهیزکاران از معاصی آسوده اند در قیامت از رسیدگی وحساب اعمالشان پس اگر گریه ازخوف خدا وخشیت خدا که ناشی و منبعث است فی الحقیقه از رقت بر نفس خود باشد باعث این مرتبه از فضیلت باشد چه خواهد بود فضیلت آن گریه و آن قطرهٔ اشك اگر منبعث شود از رقت بر نفس و لی خدا کسی که خود را فانی نمود فی الله ولاجل مرضات الله علی الجمله اگر چه این دو گریه شریکند در اینکه هر دو کاشف اند از ایمان و توحید و اذعان و تصدیق و لکن در گریه اوّل خود را دیدن و برای خود گریه کردن و در دوّمی ولی خدا را دیدن و برای ولی خدا گریه کردن است بلکه خدا را دیدن و محض برای خدا گریه کردن است ٭

تتمیم و امّا نسبت باین گریه که از حرقت و رقت قلب ناشی از معرفت و محبت و خلوص باین بزرگوار و سایر اهل بیت اطهار بوده باشد و گریه از معرفت و محبت بحضرت اقدس ذوا الجلال تبارك و تعالی و استشعار جلال و جمال او واضح و روشن میشود پس از بیان چند مطلب (مطلب اول) بدانکه مستحق محبت و دوستی و سزاوار عشق و دلربائی اولاً و بالذّات خداوند عالم است جل و علا چرا که او جامع است بالذّات تمام اسباب حب را و پس وغیر او هر چند دارا باشد ثانیاً و بالعرض است بیان و شرح این مطلب را بخواهیم بنمائیم ازمقصود باز مانیم ملاحظه نما بیشتر محبت و دلربائی از جمال و کمال خیزد و جمال خالص و کمال مطلق منحصر در ذات اقدس وعین آیت مقدس او است . فهو کل الجمال و کله الجمال کل الکمال و کله الکمال و ما سواه لمعات نوره و رشحات وجوده و ظلال هویّته . هر جا جمالی و جلالی است از صفات جمالیه و جلالیهٔ او ظلالی است و هر فضایل و افضالی است از سرچشمهٔ فضل او زلالی است اصل او است ما سوی فروعند نیر او است ما عدا فروغند ٭

(هر بت که کندگمان ز یبائی زه) (صد دل شده پیش باشدش ازکه ومه)

(از جمله بشان تو و از جمله فره) (چون دل ندهم ترا خود انصاف بده)

و محبت سری است پنهانی و امری است ذوقی و وجدانی تا آدمی نچشد نداند و چون داند بیان نتواند فالاعراب عنه لغیر واجده ستر و الاظهار لغیرذائقة اخفاء . چون تعلق علم و شعور بامور بدو وجه ممکن است یکی بحصول ظلّ و صورت معلومات چنانچه زید وعمر را در ذهن تو صورتی حاصل شود که بدان صورت از ما عدای خود ممتاز شود و دیگری بحضور ذوات معلومات چون علم بجوع و شبع و شهوت و غضب و محبت و عداوت بعد از اتصاف نفس بآنها و این علمی بود ذوقی ادراکی بود و جدانی و شك نیست که حضور محبت بر دل و شعور بدان بر وجه اوّل بان طریق که از کسی بشنوی یا ازکتابی بر خوانی یا بفکرت خود دریابی مثمر سعادتی و موجب کرامتی نیست بلکه سعادت جاودانی و کرامت دوجهانی در آن است که باستعداد اصلی و صفاء جبلی و دوام جدّ و کمال جهد خود را مهبط نفحات

دشمنان یزدان را باز طلبید وکفر و شرك خویش را آشکارا نمود و همی گفت کاش اشیاخ من بودند وچنین روز را می دیدند و این سخن آن کس باشد که هرگز بخدا و دین خدا بازگشت نجوید و برسول خدا وکتاب خدا وایزد تعالی وآنچه از جانب خدا رسیده است ایمان نیاورده باشند ٭

وبراین جمله قناعت نکرد وبگناهی عظیم وکفری بزرگ تر پای نهاد وخون حسین بن علی را بریخت با اینکه مکانت ومنزلت آنحضرت درخدمت رسول خدا ورتبت آنحضرت در دین وشهادت دادن رسول خدا درحق آنحضرت و برادرش که سید جوانان بهشت هستند بروی پوشیده نبود و این گناه عظیم را محض جرئت وجسارت درحضرت احدیّت وکفر آوردن بدین خدا و عداوت بارسول و مجاهدت باعترت رسول و خوار داشتن آنچه را حرام داشته وحرمت برآن نهاده بود بورزید گوئی جماعتی ازمردم بیدین شرك وديلم رامی کشت وازخشم خدای نمی ترسید وسطوت خدایرا مراقب نبود امّا خدارشتهٔ عمرش را ببرید و اصل وفرع نهال وجود نامسعودش را خبیث و پلید ساخت وآنچه بدستش بود مسلوب داشت و بعذاب وعقوبتی که سزایش بود دچار گشت و چون حال آن ملعون باین مقام پیوست نوبت بابنی مروان افتاد کتاب خدا واحکام خدایرا دیگرگون و حدود الهی را معطل ساختند و احوال مسلمانان را بمیل خود درمیان خود قسمت کردند وخانهٔ خدایرا ویران نمودند وحرام اورا حلال کردند وبرخانهٔ خدا منجنیقها نصب کردند وسنگ وآتش بباریدند و ازسوزاندن و ویران کردن بیت الله ومباح ساختن آنچه را خدای حرام کرده وانتهاك پردهٔ حشمت اهل الله و بکشتن و بشکنجه در آوردند آنانرا که خدای ایمن داشته پرهیز نکردند و همی بظلم و ستم و کفر و شقاق روزگار نهادند تا نوبت عقوبت ایشان فرا رسید وبعذاب یزدان دچار آمدند خدای ریشهٔ ایشانرا برکند وجماعتی از عترت رسول و اهل و وراثت آنحضرت را یعنی بنی العباس را برانگیخت تا برقانون اسلاف مؤمن خود و آباء مجاهد خود که باآباء کافرین ایشان مجاهدت کردند وهمچنان بااین اخلاف ناستوده جهاد ورزید وخون ایشانرا که در آنحال مرتد بودند بریختند چنانکه از نخست نیز باآباء ایشان همان معاملت کردند و خدا ریشهٔ مردم ستمکار از میان برکند و سپاس مخصوص خداوند عالمیان است ایها الناس همانا خدای تعالی فرمان نهاد و حکم فرمود تا اطاعت کنند و معمول بدارند خدا میفرماید بدرستیکه خداوند لعن فرمود کافرین را و آتشی سوزان برای ایشان آماده ساخت و نیز میفرماید این جماعت را خدا لعنت میکند و لعنت کنندگان لعنت میکنند پس شما ای مردمان لعن کنید کسی را که خدا و رسول خدایش لعن فرمود وازکسیکه قرب پیشگاه احدیت را جز بغفارقتش ادراك نتوانید دوری و جدائی گیرید بار خدایا ابوسفیان بن حرب بن امیه و معویة بن ابی سفیان و یزید بن معویه و مروان بن حکم وفرزندان وفرزندزادگان او را لعن کن بارخدایا پیشوایان کفر و پیشروان ضلالت و دشمنان دین و آنان را که باپیغمبر جهاد میجویند واحکام را معطل میخواهند وکتاب را مبدل میگردانند وخون حرام را حلال می شمارند لعنت فرست بارخدایا بسوی تو بیزاری می جوئیم ازدوستی بادشمنان تو و از اغماض ورزیدن در حق اهل معصیت تو چنانکه تو خود میفرمائی نمی یابی قومی را که بخدا و سرای آخرت ایمان داشته باشند که

بادشمنان خدا و رسول خدا دوستی بورزند . ای مردمان حق را بشناسید تا اهل حق را بشناسید و در سبل ضلالت تامل کنید تا آنکس راکه در آن راه گام میزند شناخته دارید و در آنجا که خدا شما را باز داشته توقف کنید و بانجاکه نافذ خواسته چنان باشید و آنچه امیر المؤمنین گوید چنان کنید تا توفیق شما و هدایت شما را از خدای تعالی بخواهد چه خداوند عالم او را کافی است و توکلش بر خدا است تعالی شأنه وبهر برهانه ٭

فصل سیم دانستی که هیچ عملی از اعمال در اجر وثواب بپایهٔ بکا وگریه برحضرت حسین نرسد . بلی در بعض اخبار درمقام بیان پارهٔ از اجر وثواب بکا وتباکی را مثل بکا تصریح فرموده اند ازجمله روایتی است که سید جلیل علی بن طاوس در لهوف روایت کرده است . عن آل الرسول قالوا من بکی و ابکی فینا مائة فله الجنة و من بکی و ابکی خمسین فله الجنة و من بکی و ابکی ثلثین فله الجنة ومن بکی و ابکی عشرین فله الجنة و من بکی و ابکی عشرة فله الجنة ومن بکی و ابکی واحداً فله الجنة و من تباکی فله الجنة . فرماید هرکس بگرید و بگریاند در مصائب ما صد کس را پس از برای او است بهشت و هرکس بگرید و بگریاند پنجاه کس را پس پاداش بهشت یابد . وکسی که بگرید و بگریاند سی کس را بهشت از برای او است . وکسیکه بگرید و بگریاند بیست کس را بهشت یابد . وکسیکه بگرید و بگریاند ده کس را پس از برای او است بهشت . وکسیکه بگرید و بگریاند یك تن را بهشت ازبرای اوست . وکسیکه تباکی کند پس از برای اوست بهشت . و فی البحار عن امالی الصدوق باسناده عن ابی عمارة المنشد عن ابی عبد الله قال قال لی یا ابا عماره انشدنی فی الحسین بن علی قال فانشدته فبکی ثم انشدته فبکی قال فوالله مازلت انشده و یبکی حتی سمعت البکآء من الدار قال فقال یا ابا عماره من انشد شعراً فی الحسین بن علی فابکی خمسین فله الجنة . و من انشد فی الحسین شعراً فابکی عشرین فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فابکی عشرة فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فابکی واحداً فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فبکی فله الجنة و من انشد فی الحسین شعراً فتباکی فله الجنة . و مخفی نیست که این دو خبر مانند سایر اخبار وارده در اینباب دلالت ندارد بر اینکه تباکی مثل بکاء است مطلقا و در همه آثار و اجر و ثواب پس همانا آنچه در در السنه و افواه مشهور و در بعض کتب مقاتل مسطور است که تباکی مثل بکاء است مدرکی و مستندی ندارد و عجب آن است که حصول ثواب بکا را در تباکی از عجایب فضل بکاء شمرده اند و دانستی که مدعی ممنوع است البته بلی در پارهٔ از آثار و اجر و ثواب شرکت دارد با بکاء مانند سایر عبادات شرعیه و شاید سرش این باشد که چون تباکی شریك است بابکاء در اینکه ناشی است از عرفان و محبت باین خاندان که باعث میشود آنمعرفت و محبت توجع و تألم حرقت و رقت قلب را و خواهیم بیان کرد که بکائیکه موضوع آن همه خواص و فضایل و موجب آن اجرها و ثواب ها است بکائی است که از روی معرفت ومحبت وحرقت و رقت قلب باشد نه هر گریه و نه از هر کس و چون تباکی با بکاء شریك است در حکایت و کشف از این حالات قلبیه این است که در بعض اجرهم با بکاء شریك است پس همانا لسان این اخبار پس از ملاحظهٔ موافقت و اشتراك تباکی با بکی چنین اعطا

الهیه و محط جذبات ربانیه نموده تا ماسوی را از تو بستاند و چاشنی محبت خود را بچشاند و واضح و روشن است که غایة قصوی و ذروهٔ علیا محبت خداوند متعال است که کلید ابواب سعادات و سرمایهٔ وصول بمرادات است . درحدیث است انّ عیسی مرّ بثلاثة نفر قد نحلت ابدانهم و تغیرت الوانهم فقال ما الذی بلغ بکم ما اری فقالوا الخوف من النار فقال حق علی الله ان یؤمن الخائف ثم جاوزهم الی ثلاثة اخری فاذاهم اشد نحولاً و تغیراً فقال ما الذی بلغ بکم قالوا الشوق الی الجنة قال حق علی الله ان یأتیکم ما ترجون ثم جاوزهم الی ثلاثة اخری فاذاهم اشد نحولاً و تغیراً کان علی وجوههم المرایا من النور فقال ما الذی بلغ بکم ما اری قالوا حب الله عزّ و جل فقال انتم المقربون انتم المقربون . یعنی حضرت عیسی گذشت بسه نفر که کاهیده بود بدن ایشان و پریده بود رنگ ایشان فرمود چه چیز شما را چنین نموده گفتند خوف از آتش پس گفت حق است بر خدا ایمن بسازد خائف را پس گذشت بسه نفر دیگر که کاهیدگی بدن ایشان و پریدگی رنگ ایشان بیشتر بود فرمود شما را چه چیز اینسان نموده گفتند شوق بهشت فرمود حق است بر خدا عطا کند بشما آنچه امید وارید پس گذشت بسه نفر دیگر که کاهیده تر و متغیر تر بودند گویا بر صورت های ایشان آینه بود از نور فرمود چه چیز شما را چنین نموده گفتند محبت خدا فرمود شمائید مقربان شمائید مقربان . ودرحدیث است العباد ثلاثة قوم عبدوا الله عزّ وجل خوفاً فتلك عبادة العبید . و قوم عبدوا الله تعالی طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء . وقوم عبدوا الله عزّ و جل حباً له فتلك عبادة الاحرار و هی افضل العبادة و قال اذا احب الله عبداً ابتلاه فانْ صبر اجتباه و ان رضی اصطفاه . وکلام حضرت ختمی مرتبت اعبدوا الله فی الرضا فان لم تستطع ففی الصبر علی ما تکره خیر کثیر . کفایت است در اثبات مطلوب چرا که رضا از آثار محبت ثمرهٔ آن شجرهٔ طیبه و اثر آن اکسیر اعظم است رضا بدون محبت صورت نگیرد محب است که آنچه کند از رضا کند نخواهد و نه پیند و نجوید مگر محبوب و انچه را که محبوب خواهد هوای خود را فدای هوای محبوب گرداند و میل خود را تابع میل او داند چنانکه گفته‌اند ٭

(ارید وصاله و یرید هجری) (فاترك ما ارید لما یرید)

یعنی من خواهش وصال محبوب را دارم واو طالب دوری از من است ، پس خواهش اورا برگزیدم واز مقصود و مراد خود گذشتم تا بمرادش برسد . ازحضرت امام صادق مروی است که دوستی خدا چون بخلوتخانهٔ دل پرتو افکند اورا ازهر ذکری و فکری وخیالی خالی می سازد وازهر یاد بجز یاد خدا نپردازد نه بچیزی مشغول میگردد و نه بجز یاد خدا یادی دارد وسرّ این مطلب آن است که ازبرای محب بالاترین لذتها وصل محبوب وقرب باواست وصعب تر ازتمام تلخیها تلخی دوری ومفارقت اواست ، ملاحظه نما حضرت امیر امام المحبین ورئیس العاشقین در دعای کمیل عرض میکند (فهبنی یا الهی وسیدی ومولای صبرت علی عذابك فکیف اصبر علی فراقك) یعنی ای آقای ومولای گیرم که توانم صبر کرد برعذاب تو پس چگونه صبر نمایم برفراق تو . ازحضرت ختمی مرتبت مروی است که شعیب ازدوستی خدا آنقدر گریست که دوچشم او کورشد خداوند متعال دوچشم اورا بوی عطا فرمود بازگریست تاکورشد بازخدا دیدهٔ اورا بینا فرمود

وهمچنین تاسه مرتبه درمرتبهٔ چهارم وحی الهی رسید یاشعیب تاکی میگرئی تاچند چنین خواهی بود اگرگریهٔ تو ازخوف جهنم من است ترا ازآن ایمن گردانیدم واگر ازشوق بهشت است ان را بتو عطا نمودم عرض کرد الهی وسیدی تو آگاهی که گریهٔ من نه ازترس جهنم است ونه ازشوق بهشت ولکن دل من بمحبت تو بسته شده است وبی ملاقات توصبر نمی توانم کرد وگریهٔ دوستی ومحبت است که چشم مرا نابینا کرد پس وحی باو رسید حال که گریهٔ تو ازاین راه است بزودی کلیم خود موسی بن عمران را خدمتکاری تو بفرستم وچوب شبانی بدست او دهم تاشبانی تو کند . حضرت سجاد درمناجات نهم عرض میکند ، الهی من ذا الذی ذاق حلاوة محبتك فرام منك بدلاً ومن ذا الذی آنس بقربك فابتغی عنك حولاً ودرمناجات یازدهم عرض میکند که ای خدا سوزش دل مرا خنك نمیسازد مگرزلال وصال تو وشعلهٔ کانون سینهٔ مرا فرو نمینشاند مگر لقای تو آتش اشتیاق مرا خاموش نکند مگر دیدار تو اضطراب من سکون نمیابد مگر درکوی تو واندوه مرا زایل نمیکند مگر نسیم گلشن تو وبیماری مرا شفا نمی بخشد مگر دوای مرحمت تو وغم مرا تسلی نمیدهد بجز قرب آستانهٔ تو وجراحت سینهٔ مرا بهبودی نیست مگر بمرهم لطف تو وزنگ آئینهٔ دل مرا نمی زداید مگر صیقل عفو تو شعر

(خاك درت بهشت من) (٭) (مهر رخت سرشت من)
(عشق تو سرنوشت من) (٭) (راحت من رضای تو)

ودرخبر است که امام باقر بعیادت جابر رفت فرمود باو درچه حالی عرض کرد درحالتی هستم که مرض را بهتر ازصحت وموت را بیشتر ازحیوة میخواهم حضرت فرمود کلامیکه حاصلش آنکه ما خاندان عصمت وطهارت اینگونه نیستیم جابر همانا متوحش گشت عرض کرد یابن رسول الله شما درچه حالید فرمود اگرخدا مرض را دهد مرض را خواهیم صحت دهد صحت را موت دهد موت را حیوة بخشد حیوة را خواهیم ، پس حضرت ازمقام رضا فرمود وجابر درمقام صبر بود وازاینجا ظاهر شد سرّ تقابل عبادت دررضا باعبادت درصبر که درکلام معجز نظام حضرت ختمی مرتبت گذشت چراکه صبر متحمل خلاف نفس وخلاف میل است وآن بامحبت ورضا جمع نشود چراکه ازبرای محب همان رضا است آنچه محبوب خواهد همان موافق میل اواست وطبعش بآن مایل است لاغیر نوش ونیش وتلخ وشیرین وملایم ومنافر ومحبوب ومبغوض ندارد آنچه محبوب خواهد آن شیرین است اگرچه تلخ باشد نوش است هرچند نیش باشد محبوب است هرچند مبغوض باشد

(باعشق توام هوا نمانده است هوس) (باآتش سوزنده چسان ماند خس)
(ازهستی من نشان نمی یابد کس) (مانده است مرا بعاریت نامی وبس)

واین است سرّ آنچه خاتم الأنبیا فرموده دربیان حال شهدای کربلا (لایجدون الم مس الحدید) نمیابند ودرك نمی کنند الم ودرد شمشیر ونیزه را اصحاب مرتبهٔ رضا ومحبت الم را نمیدانند ونمی بینند ونمی فهمند الم او ونیش او فرقت ودوری ازمحبوب است وبس ، عارفی گوید اگرخداوند متعال بدن مرا پل کند برروی جهنم وهمهٔ خلق ازروی آن عبور کنند بهشت بروند درخاطر من خطور نکند که چرا نصیب من این وبهرهٔ دیگران آن باشد ، دردعا است (ولا تباعدنی بانعیمی وجنتی ودنیای وآخرتی) وبیانی که شنیدی

ظاهر شود که این نحو از عبادت مخصوص بکملین و بهرهٔ مقربین است و بس عامهٔ خلق را جز عبادات در ضمن که
راجع است بطلب بهشت و فرار از آتش صورت نگیرد و کل میسر لما خلق له رو بکریم آوردن و از کریم راحت
و لذّت خواستن اگرچه مستحسن است محبوب کریم است لکن شایستهٔ ارباب قرب نباشد کسیکه پا بر بساط
قرب و تقرب بسلطان گذاشت باید سلطان را بخواهد و رضای او را بجوید نه لذّت آب و نان را آنکه لذّت
خود را در طعام و شراب یافته لذّت قرب بسلطان را نیافته و شایستهٔ تقرّب باو نگشته و چنانچه از کلام حضرت
ختمی مرتبت ظاهر شد اگرچه نسبت بمرتبهٔ رضا بس پست است ولکن مایهٔ خیر کثیر و ثواب عظیم خواهد بود
پس حکم ببطلان اینگونه عبادت وجهی ندارد هرچند سید جلیل ابن طاوس اصراری بر بطلان دارد و شهید
هم در قواعد میل بآن نموده است و از کلامش مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه این است و امام رازی
در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است و تکلیف نمودن اکثر خلق را بعبادت در رضا تکلیف بما
لایطاق است و عمدهٔ کسانی که حکم بر بطلان نموده‌اند از این راه باشد که اخلاص آنستکه عمل محض برای امتثال
امر الله باشد جز اطاعت و امتثال امر او را نطلبد همینکه طلب بهشت و فرار از آتش منظور گشت پای غیر در میان
آمده خواهش نفس پیدا شده جلب نفع و دفع ضرر را قصد کرده نه محض اطاعت امر خدا پس عمل خالص
برای خدا نشده چنانکه کسیکه خضوع و خشوع نماید شخص را بواسطهٔ طمعی که از مال او دارد یا بجهة ترس
از اهانت و اذیت او هرآینه در آنفعل و تعظیم مخلص نباشد و جواب از این اشکال آنکه دلیلی بر اعتبار آن نحو
از خلوص در اصل صحت عبادت نیست بلکه در حق غالب ناس و عامهٔ خلق محال است آنچه معتبر است این است
که عمل خالص باشد از خلق یعنی از خواستن و قصد نمود جزا و اجر و ثواب و مدح و ثنا از خلق و شیخ جلیل القدر
کلینی ره روایت کرده است مسنداً از حضرت صادق در قول خدا تعالی لیبلوکم ایکم احسن عملاً قال لیس یعنی
اکثرکم عملاً ولکن اصوبکم عملاً وانما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة ثم قال العمل الخالص الذی لا تریدان یمدحک
علیه احد الا الله عزّ وجل الخبر

فرماید عمل خالص آن است که در آن اراده نکرده باشی مدح و ستایش کسی را بر آن غیر از خدائی که عزیز
است و بزرگ بلی شکی و شبهه نیست که ارادهٔ بهشت و دوزخ نکردن و مجرد از جمیع ماسوی داشتن آن مرتبهٔ
کامل از خلوص است درجه ایست بلند پایه ایست عالی بلکه کبریت احمر و اکسیر اعظم است ولکن کمتر توان
بآن رسید و اشاره باین مرتبه است کلام حضرت امیر ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک بل وجدتک
اهلاً للعبادة فعبدتک عبادت نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطهٔ طمعی که در بهشت تو دارم بلکه یافتم ترا
سزاوار عبادت شدن پس بعبادت تو قیام و اقدام نمودم . اگر پایهٔ این درجه بلند و صعب الوصول نمیشد پس
چرا امیر حال خود را باین عبارت بیان میفرمود و اگر دست رس هر کس شدی پس مقصود امیر از این کلام
چه بودی بلکه میگوئیم اگر این معنی در صحت عبادت معتبر میبود پس از افادهٔ علوّ و امتیاز چنانچه از سوق کلام ظاهر
و بین است عاری میگشت پس این خبر را که دلیل بر اعتبار خلوص دانسته اند فی الحقیقه دلالتش بر عدم اعتبار
روشن تر است و ناظر بکمال خلوص و کمال عبادت است که خلوص امیر و عبادت امیر باشد و از اخباریکه دلالت
ظاهره دارد بر صحت عبادت مذکوره خبری است که از کافی روایت کردیم

عن الصادق قال العباد ثلثة قوم عبدوا الله عزّ وجل خوفاً فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله تعالى طلباً
للثواب فتلك عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عزّ وجل حباً له فتلك عبادة الاحرار وهی افضل العبادة
یعنی عبادت کنندگان سه صنفند گروهی عبادت خدا میکنند بواسطهٔ ترس از عذاب او و این عبادت
بندگان است که بواسطهٔ تأدیب خداوندان باوامر و نواهی ایشان قیام مینمایند و جمعی عبادت او را بر پای میدارند
بواسطهٔ خواهش ثواب او و این عبادت مزدوران است که بواسطهٔ بدست آوردن اجرت آن بعمل قیام مینمایند
و برخی بعبادت او قیام مینمایند بواسطهٔ محبتی که باو دارند و این عبادت خردمندان و آزادگان و مقربان است و این
عبادت بهترین عبادت ها است ، و از فحاوی اخباریکه وارد شده است در فضل گریه در حالت نماز بیاد کردن
بهشت و دوزخ هم ظاهر میشود صحت عبادت مفروضه از جمله خبری است که در وسایل و کتب معتبرهٔ دیگر
نقل کرده اند ان البكاء على الميت يقطع الصلوة والبكاء لذكر الجنة والنار من افضل الاعمال في الصلوة وهم در
وسایل نقلکرده است مسنداً عن ابی حنیفه قال سئلت ابا عبدالله من البكاء في الصلوة ايقطع الصلوة فقال ان
بكى لذكر جنة او نار فذلك هو افضل الاعمال في الصلوة وان كان ذكر ميتاً له فصلوته فاسدة . پس حاصل کلام
و نتیجهٔ مقال این شد که اخلاص را مراتب و درجاتی است مرتبهٔ اعلای آن خلوص عمل است از خلق
و از جمیع ماسوی الله حتی از ملاحظه و قصد الم و لذت نفس از بهشت و دوزخ . و بالجمله تنزیه العمل عن
ان یکون لغیر الله فیه نصیب و آن مخصوص بکملین است که صاحب مرتبهٔ رضا باشند و چشم از ماسوی الله از دنیا و
آخرت و بهشت و دوزخ پوشیده باشند و از ارباب این مرتبهٔ علیا و درجهٔ قصوی شایسته نبود مگر عبادت
باین خلوص و اشاره باین معنی است حدیث نبوی معروف . الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة
حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله . یعنی دنیا حرامست بر اهل آخرت و آخرت حرام است
بر اهل دنیا و هر دو حرامند بر اهل الله و از این درجه گذشته اخلاص عبارت است از خلوص عمل از خلق
اگرچه با ملاحظهٔ اجرت و جزا باشد از خالق و این مرتبه هم محبوب و مرغوب و مطلوب است و محصل کمال
و جمال است از برای کسانی که بمرتبهٔ رضا و تسلیم فایز نیستند اگرچه نقص باشد نسبت باهل مرتبهٔ رضا و باین
بیان ظاهر میشود معنی حدیث شریف حسنات الابرار سيئات المقربين ، و هم ظاهر شود سرّ تعبیر نمودن
بسیئه چه صاحب این مرتبه را مطلوب بالاصاله و مقصود بالحقیقه را حالات و لذات اخروی است و حضرت حق
تعالی عبادت او را وسیلهٔ حصول آن ساخته و واسطهٔ وصول بدان شناخته و کدام غبن از این فاحش تر و کدام
سیئه از این شنیع تر که مطلوب اصلی را تابع مطالب عارضی دانند و مقصود حقیقی را طفیل مقاصد مجازی پندارند

(آنم که وفا و دلبری خوست مرا) (کونین بهای یکسر موست مرا)
(شرمت بادا که باچنین حسن و جمال) (داری بطفیل دیگران دوست مرا)

و هم ظاهر شود که این دو قسم از عبادت را نسبتی باهم نباشد خدا طلب را چه نسبت توان داد ببهشت طلب
و راحت طلب آنکه لذّت بهشت یا الم دوزخ را بیند حقیقة خود را دیده و راحت خود را خواسته خود دیدن
کجا خدا دیدن کجا و شك نیست که خود بین خدا بین نبود و خدا بین خود بین نشود آنکه آئینه را نظر کند
تا خود را بیند آئینه را نبیند و وقتی آئینه را بیند که دیدن خود را نخواهد و این است توحید کامل که نبیند مگر خدا را

علی الجمله قدر جامع از اخلاصی که معتبر است در عبادت از عامهٔ خلق و کافهٔ اهل ایمان از کملین و غیر ایشان آن خلوص عمل است از خلق خواه باخلوص از قصد اجر و ثواب و جزا باشد کافی حق المقرّبین یانه کافی سایر الناس

فصل واضح و روشن و لایح و هویداست که شایستهٔ قرب و احسان و لایق نوازش و انعام نیست مگر محب و دوست و سزاوار و شایستهٔ دوست و محب نباشد مگر نیکی و احسان و تفضل و انعام چنانچه سزاوار عذاب و نقمت و دوری و سیاست و نکال و مهجوری نباشد مگر مبغض و دشمن و مبغض را نشاید و نباید جز دوری و عذاب و نقمت و نکال و آیات و اخبار ناظر باین معنی لاتعد و لاتحصی است ، در قرآن مجید میفرماید الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخره در جای دیگر فرماید ، ذلک جزآء اعدآء الله لهم فیها دار الخلد و بالجمله محبت علة تامه است از برای استحقاق جزای خیر و نیکی و در احادیث وارد شده است که آنچه از فیوضات الهیه در دار دنیا بخلق میرسد تمام ببرکت اهل ایمان و مؤمنین است و اگر وجود اهل ایمان نمیشد نعمتی بر اهل زمین نازل نمی گشت و عداوت علة تامه است از برای استحقاق جزای بد فرمود معصوم اگر دنیا را باندازهٔ بال پشه عندالله مرتبه میشد شربت آبی بکفار نمیداد پس اگر وقتی مؤمنی را عذاب کند فی الحقیقه نه عذاب است بلکه تکمیل و یا تطهیر و تصفیه است تا پاك و پاکیزه شود و قابل بهشت عنبر سرشت گردد که از برای دوست نباشد مانند تربیت پدر و مادر طفل را برای تکمیل و تهذیب و ارتقا بمدارج جمال و جلب راحت و استراحت برای او فرمود خاتم انبیا قال الله تعالی ما من عبد اریدان ادخله الجنة الا ابتلیه فی جسده فان کان ذلك کفارة لذنوبه و الا شددت علیه عند موته حتی یأتی و لا ذنب له ثم ادخله الجنة فرماید خداوند متعال نیست بندهٔ که اورا اهل بهشت خواهم جز آنکه مبتلا نمایم اورا در بدنش پس اگر باین ابتلا تصفیهٔ گناهانش شد و اگرنه جان دادن را بر او سخت نمایم تا از گناهان پاك شود و بیگناه بیاید پس داخل نمایم اورا در بهشت و در روایت دیگر است ، قال الله تعالی و عزتی و جلالی لا اخرج عبداً من الدنیا و انا ارید ان ارحمه حتی استوفی من کل خطیئة عملها اما بسقم فی جسده و اما بضیق فی رزقه و اما بخوف فی دنیاه فان بقیت علیه بقیة شددت علیه الموت ، و از اینجاست که بضرورت دین مؤمن مخلّد نشود در آتش چرا که دوست است و مستحق احسان است بلکه احسان و جود نیافته مگر برای او و امثال او و اگر کافری را نعمت و راحت دهند فی الحقیقه نه راحت است برای او بلکه استدراج و خذلان است تا منهمك و مشغول گردد و تمام استحقاق پیدا نماید برای جهنم و عذاب آتش که از برای دشمن خلق شده ، در قرآن مجید فرماید . ایحسبون انما نمدّهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون باز فرماید و لایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین و در احادیث قدسیه است ، و عزّتی و جلالی لا اخرج عبداً من الدنیا و انا ارید ان اعذّبه حتی اوفیه کل حسنة عملها اما بسعة فی رزقه و امّا بصحة فی جسمه و امّا بامن فی دنیاه فان بقیت علیه بقیه هونت علیه به الموت . فرمود بعزة و جلالم سوگند بندهٔ که سزاوار عذاب است از دنیا بیرون نبرم تا جزای تمام حسناتش را باو برسانم یا بوسعت دادن رزقش و یا بصحت جسمش و یا بایمنی در دنیایش پس اگر از حسناتش باز بماند مرگ را بر او آسان نمایم ، و قال ما من عبد ارید ان ادخله النار الا صححت له جسمه فان کان ذلك تماماً لطلبه عندی و الا امنت خوفه من سلطانه فان کان تماماً لطلبه عندی و الاهونت

علیه الموت حتی یأتینی و لاحسنة له ثم ادخله النار . در کافی و کتب معتبره نقل کرده اند روایتی که حاصلش آنکه خداوند متعال دو ملك را فرستاد بسوی زمین آن دو ملك در هوا تلاقی نمودند و از هم سئوال کردند یکی از آن دو گفت که من در امری عجیبی بودم و آن اینست که سلطانی که در طول عمرش در بت پرستی است مریض شده است و مرضش شدید گشته اطبا گفته اند که علاج این مرض منحصر است بماهی که در این ایام دسترس نباشد و صید کردن آن ممکن نبود پس آن سلطان بعض خدم خود را فرستاد بروند شاید ماهی را صید نمایند خداوند متعال امر فرمود مرا ماهی را از محل خود بیاورم در صید ایشان بیندازم پس صید کردند برای سلطان بردند ماهی را خورد و از مرض آسوده شد آن ملك دیگر گفت امر من عجیب تر است مردی صالح عابد در فلان بلد که صائم النهار است تدارکی برای افطار خود دیده مشغول بطبخ بود خداوند متعال مرا امر کرد بروم دیك اورا سرنگون کنم تا بی افطار بماند و برهمان حال فردایش را هم روزه بگیرد ، پس آن دو ملك عروج نمودند بمحل خود عرض کردند خدایا حکمت در ایندو کار و در ایندو امر چه خداوند عالم فرمود چون اینکافر خالی از اعمال خیر و عدل باعث نیست خواستم جزای اعمالش را در دنیا کامل و تمام نمایم تا پس از مردن حجتی بر من نداشته باشد و اما آن مؤمن را کفارهٔ گناهانش خواستم تا پاك و پاکیزه گشته رو بسوی من بیاید و اورا در جوار رحمت من مسکن باشد و فاضل مجلسی ره در بحار در حدیثی روایت کرده است سؤال شد از حضرت صادق سبب چیست که بعض کفار بشدت و سختی جان میدهند و بعضی بآسانی و همچنین مؤمنین حالشان مختلف است بعضی نزعشان بآسانی و سهولت است بعضی بشدت ، امام فرمود اما مؤمن سختی جان دادن برا و پاك شدن از گناهانست تا پاکیزه شده وارد آخرت شود و مستحق ثواب ابدی گردد و بآسانی جان دادن او از ثوابهای اوست که بمقتضای اعمالش برای او مقرر است ، و اما کافر اگر بآسانی جان بدهد جزای حسنهٔ اوست که در دنیا کرده تا پس از مردن و رفتن بآخرت استحقاق جزا و اجری نداشته باشد و اگر بسختی جان دهد اول گرفتاری اوست بعذابهائی که برایش مهیا شده است رجوع الی ماسبق و از این است که کافر از عذاب رها نشود و مخلد در آتش باشد چرا که دشمن است و مستحق عذاب است بلکه عذاب وضع نشده مگر از برای او و امثال او در قرآن مجید فرماید ذلك یخوف الله به عباده بآتش جهنم خدا بندگان خود را می ترساند ، و در جای دیگر است اتقوا النار التی اعدت للکافرین ، و نیز میگوئیم چون مؤمن دوست خدا است و مقتضای محبت و دوستی بالفطرة عبادت و بندگی است مولی را پس هر معصیتی که از روی هوا و هوس نماید خلاف فطرت اوست که محبت و دوستی است و چون کافر دشمن است و مقتضای دشمنی بالفطره مخالفت و عناد است پس اگر عمل خیری از او صادر شود خلاف فطرت اوست که عداوت و دشمنی است پس طاعت و عمل خیر آنرا لباسی است عارضی و عاریت که از مؤمن و دوست اخذ شده و گناه آنرا لباسی است عارضی و عاریت که از کافر و دشمن اخذ شده است پس شایستهٔ این جز احسان و رحمت و سزاوار آن جز عذاب و نقمت نباشد و از این بیان حل بسیاری از اخبار مشکله وارده در باب طینت میشود و هم از اینجا سرّ تبدیل سیئات مؤمنین بحسنات مخالفین در آخرت ظاهر میگردد *

تکشاف گناه بمنزلهٔ چرك و کثافت است از برای نفس انسانی تا از این چرك تطهیر و تنزیف نشود و پاك و پاکیزه نگردد قابل بهشت نشود چرا که بهشت طیب و پاك و پاکیزه است و جز پاك و پاکیزه و طیب در آن راه

ندارد بل بعضی از نفوس وقلوب هستند که چندان کثافت شهوت بدنیه وچرك تعلقات دنیویه بآن رسیده است که یکسره فاسد گشته ودیگر قابل تنظیف وتطهیر وتنقیه نیست این گونه نفوس ابد الآباد از رحمتها وفیضهای الهی محروم واز مشاهدهٔ نعیم دار القرار محجوب ودر درکات نیران مخلد باشند هرچند در دنیا در لباس اسلام وایمان وتوحید واذعان زیست نمایند وبعض دیگر از نفوس اگرچه چرك گرفته است لیکن باین حد نرسیده و قابل صفا وتطهیر است وچون از برای انهماك در شهوات وابتلا بکثافات عرض عریض ومجال وسیعی است لهذا از برای این قسم از نفوس درجات ومراتبی است بی شمار وهریك بحسب حال خود وباندازهٔ کثافت و چرك خود محتاجند بتطهیر وپاك ساختن تاقابلیت واستعداد حاصل نمایند وتطهیر از چرك ظاهری بدنی به آب است ولکن تنظیف از چرك گناه که کثافت روحی وچرك قلبی است جز به آتش نشود یابه آتش دنیا یا باتش برزخ وعقبی آتش دنیا آتش مخالفت شهوت وغضب وسوزانیدن ومیرانیدن نفس است دراین آتش اگر گناه کار باین آتش دنیوی خود را پاك کرد وچرك وجود خود را شست وشو داد ونفس اماره را در آن آتش سوزانید و هلاك کرد خود را قابل بهشت ونعیم بهشتی نموده واول مرگ اول راحت وابتدا حیات حقیقی وزندگی جاویدی برایش خواهد بود واگر تحمل این آتش را برخود شاق دید وهموار نکرد مهیا باشد آتش برزخ و قیامت را که ناسوختهٔ آن آتش نگردد وبآن سوختن پاك وپاکیزه نشود ولیاقت بهشت را ندارد پس اول احتضار اول سوختن او باشد چنان سوختنی که بوصف درنیاید لسان تقریر از ادا شطری از آن عاجز بود وبمقتضای خاصیت گناهش بسفود آتشی وحربهای آتشی قبض روحش بشود اگر باین سوختن در آتش احتضار ونزع پاك شد دیگر او را آتش نبود همانکه از دنیا رفت در راحت واستراحت باشد واگر گناهش زیادتر وچرکش بیشتر که باینقدار از تنقیه وتصفیه علاج نشود باز در آتش است درحالت غسل دادن در آتش است آب غسل بربدنش آتش است درکندن جامه از بدن وپوشانیدن کفن بربدن در آتش است کفن برایش آتش است درحال بردن بقبر در آتش است درحال سرازیری درقبر در آتش است قبر برا از آتش است اگر چرك گناهانش باین آتشها پاك شد وقلبش شست وشو یافت از بعد در راحت خواهد بود واگر چرك زیاد وگناه بسیار بود باز در آتش است درطول مدت برزخ در آتش است دروقت نشر در آتش است درحال حشر در آتش است وبساغل آتش هم برگردن دارد درقیامت ومواقف قیامت در آتش است زمین برایش آتش است هوا آتش است بساطوق آتش برگردن دارد بساصفحه های آتش برای بدنش مهیا شده است بساشکمش پر از آتش است بسا بمقتضای عمل شکمش پر از مارهای آتشی وعقربهای آتشی است اگر باین آتشها تطهیر شد وپاك گشت خوشا بحالش که آسوده شده واز بعد نوبت راحت واستراحت است واگرنه آخر امرش وعاقبت کارش پس از این آتشها آتش جهنم است پناه میبرم بخدا غذا آتش آب آتش لباس آتش نعلین آتش بند نعلین آتش غل آتش زنجیر آتش بدن در آتش آتشیکه شرارهای آن مانند شتران زرد وسیاه مینماید آتشیکه از خروش آن انبیا ومرسلین وملئکهٔ مقربین بزانو درآیند باندازهٔ روسیاهش وبقدر گناه وچرك وعصیانش در آتش جهنم خواهد بود تاپاك شود وهمانکه از کثافت وچرك گناه پاك شد او را ببهشت برند چراکه ضروری دین است که مؤمن مخلد در آتش نخواهد بود خلود مخصوص کفار ومشرکان ومنافقان است وکیفیت تطهیر وتنقیهٔ آتش جهنم ووجود انسانیرا

وتأثیرش در ازالهٔ چرك گناه درچه مدت وطول ابتلاء گناه کار درجهنم بچه مثابت در اخبار بیان نشده وجز علام الغیوب کسی نداند بلی در سورهٔ نبأ میفرماید لابثین فیها احقابا

درتفسیر امام حسن عسکری مذکور است که حضرت رسول فرمود از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات و زیادتی و رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسیکه چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعرا که مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرك آلوده ونجس پس گویند باو محمد و علی که تو چرکین ونجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقهٔ حوریان ومصاحبت ملئکهٔ مقربان نداری مگر آنکه ترا پاك کنند از این کثافت پس او را داخل میکنند در طبقات بالای جهنم و ببعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که برمی چینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه بر چینند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاك می کنند ایشان را بشداید و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و به آفتها که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر ومطهر وبعضی هستند که نزدیك مرگ ایشان میشود وگناهی برایشان مانده است جان کندن را بایشان سخت میکنند تا کفارهٔ ایشان شود واگر گناهی بماند بمنزلتی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود واگر باز بماند بشداید عرصات قیامت واگر بیشتر وعظیمتر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و گناهش عظیمتر است و این جماعت را شیعهٔ مائی نامند ودوست دوستان ما ودشمن دشمنان ما میگویند ونیست شیعهٔ ما مگر کسی که پیروی و متابعت ماکند واقتدا کند بما در اعمال ما پس ای گناه کار بدان تا خود را در آتش نیابی براحت واستراحت بهشت برسی یا آتش دنیا را اختیار کن وخود را در نشأهٔ برزخ وقیامت آسوده نما یا آتش عقبی را مستعد باش و حاضر شو راحت هر دو دار را برایت نخواسته اند وآتش در دو دنیا را برایت قرار نداده اند درهریك راحت خواستی مستعد آتش در دیگری باش وبدان آتش مخالفت شهوت در دنیا چند روزی است بلکه چند ساعتی است تا چشم بهمزدهٔ دنیایت تمام شده و سوختنت بآخر رسیده واگر آتش برزخ وعقبی را دوچار شدی ابتلایت سخت و مدتت طولانی خواهد بود نسبت دنیا را باخرت گفته اند مانند یك گامی است که شخص بردارد وتمام لذت وراحت دنیا با عذاب ونعمت دنیا در جنب آخرت مانند دریائی است بی پایان که کسی انگشت خود را بآن داخل کند پس جمیع دنیا ومافیها مثل آن قدر رطوبتی است که بانگشت باقی بماند وآخرت چون آن دریا است واگر کسی بدیدهٔ اعتبار نظر کند باید که قدر دنیا درجنب آخرت از آن کمتر و مدتش از آن کوتاهتر است همان تأمل کن برادر این دو راحت و زحمت در این دو دار را باهم مقایسه بده واین دو مدت را موازنه نما و تا فرصت داری تکلیف خود را بفهم و چارهٔ خود را بدان پیش از آنکه کارت از دست برود و جز حسرت و ندامت برایت

فرمود صدهزار عرض کردم بلی و دویست هزار فرمود دویست هزار عرض کرد بلی و نصف دنیا پس آن بزرگوار ساکت شد تا آنکه گفت حضرت سوار حمارشد و من سوار استر پس سیر کردیم تا رسیدیم بزمین سرخی حضرت نظر کرد به بسری که چند بزغاله می چرانید پس فرمود والله ای سدیر اگر بود از برای من شیعه بعدد این بزغاله ها جایز نبود ازبرای من نشستن فرود آمدیم ونماز کردیم بعداز نمازمن آنهارا شمردم همهٔ آنها هفده بود . خلاصه پس از آنکه مقام یقین این چنین باشد ازمحبت چه می پرسی وجائیکه کمیت یقین اینگونه لنگ باشد چگونه محبت را میطلبی ●

موعظة بلیغة اگر خواهی خود برأی العین مشاهده کنی قلت یقین را ملاحظه نما حالت خود وامثال خود را اگر بیقین بدانی که سلطانی بلکه حاکم بلد بلکه کدخدای محله دربس برده نگاهش بتو میباشد محال است که درمقام مخالفت وعصیان اوبرآئی هرچند اورا نه بینی پس این همه عصیان ومخالفت اوامر ونواهی خدا ومسامحه دراداء اوامر وامتثال تکالیف از چیست آیا خدارا ناظر بخود و مطلع بر امور خود نمیدانی یا بنظر کردن واطلاع داشتن اوباك وپروا نداری اگر ازآن است که ویرا مطلع برخویش ندانی پس وای برتو که این عین کفر وحماقت وجهل وسفاهت است واگر اورا حاضر وناظر ومطلع برحال خود دانی باوجود این جرأت ودلیری برمعصیت نمائی پس صد وای برتو ازاین بی حیائی وقباحت و بی شرمی و سماجت که ولی نعم خود را هر روزه درحضورش این همه عصیان مینمائی وپروردگار خویش را ازهمه مردمان کمتر میشماری زشتیهای خود را از خلق بوشیده میداری و ازخالق هیچ شرم نمی کنی اگر طفلی بتو نگاه کند وملتفت حالت باشد حیا میکنی ازکارهای زشت پس چه بیحیائی است که باخدای خود داری چه نیکو گفت آنکه گفت ●

اندر آندم که کنی عزم گناه ◆ گرکند کودکی ازدور نگاه
شرم داری زگنه درگذری ◆ پردهٔ عصمت خود درآندری
شرم بادت زخداوند جهان ◆ که بود واقف اسرار نهان
نگران است بتو درگه وگاه ◆ توکنی درنظرش عزم گناه

اگراین بی باکی ازنبودن یقین است بداحالت وسیاه بادرویت که اززمرهٔ اهل توحیدوایمان خارج گشته وباکفار وجاحدین ومنکرین هم دست شده ؛ اگرگوئی یقین وایمان دارم این چه مرضی است درتوجه شده است ترا اگرطبیبی هرچند کافرنهی نماید ترا ازطعامی هرقدرلذیذ باشد که گوید ضرردارد وکشندهٔ تست البته دیگرآن طعام را بر خود روا نمیداری ودست ازآن میکشی اگرطفلی بگوید عقربی بجامهٔ تو داخل شد البته مضطرب میشوی فوراً جامه راازخود دورمیکنی میاندازی اگربوی سوختن جامه بمشامت برسد باحتمال انکه جامهٔ تواست سیند آسا ازجای خود می جهی بلباس خود نگاه میکنی پس چرا قول خدا وهمهٔ پیغمبران واولیا وعلما هیچ حالت ترا تغییرنمیدهد آیا قول ایشان دردل تو تأثیرش ازگفتهٔ طبیبی یا طفلی کمتر است یاعذاب جهنم راسهل تر وآسان تر ازتعب وآزارعقربی یاسوخته شدن جامهٔ میدانی خواهی تجربه نما وخویش را بیازما یك انگشتی درآتش بدار یا یکساعت درگرمی هوا برابرآفتاب بایست تامقدارطاقت خویش را بدانی

ای

ای غافل آخرازخدا شرمی نه برخود رحمی درسوءعاقبت اندیشه وفکری برای خلاص جان عزیزت تدارك وتدبیری برحمی تا چند بی شرمی تاکی جهل وغفلت تاچه حد غروروحماقت تاکجا مگرخبراز حال خود نداری ●

(درمعاصی شد همه عمرت تباه)●(قامتت خم گشت ازبارگناه)
(مویت اندررو سیاهی شد سفید)●(یعنی ازره قاصد مرگت رسید)

واگرگوئی اعتمادم بکرم وامیدم برحمت خدا است وازاین جهة دست ازکار آخرت کشیده وگمان کردهٔ که بی جد وجهد نجات ازعذاب وبی سعی وصول ثواب ممکن است گوئیم این رجا نیست که درتواست دروغ میگوئی رجا مستلزم عمل وعبادت است اگرعمل وعبادت نباشد رجا نباشد فرمود حضرت امیر کذب والعظیم مابا له لایتبین رجائه فی عمله شخصی بخدمت امام جعفرصادق عرض کرد که قومی هستند که گناه میکنند ومیگویند ماامید بخدا داریم وهمیشه چنین اند تامرگ بایشان برسد حضرت فرمودند که ایشان کسانی هستند که بآرزو میگذرانند ودروغ میگویند رجا وامید ندارند بدرستیکه کسیکه امید بچیزی داشته باشد در صدد طلب آن برمیاید وکسیکه ازچیزی بترسد ازآن میگریزد . شخصی بآنحضرت عرض کرد که قومی از دوستان معصیت میکنند ومیگویند که ماامید واریم حضرت فرمود دروغ میگویند دوستان ما نیستند اینها قومی هستند که امانی وآمال ایشان رامضطرب کرده است کسیکه امید بچیزی داشته باشد عمل ازبرای آن میکند وبازازآن حضرت مرویست که مؤمن مؤمن نیست تاخوف وامید نداشته باشد وخوف وامید ندارد مگردر وقتیکه عمل کند ازبرای آنچه می ترسد وبآن امید دارد پس عمل نکردن وخودرا صاحب رجا دانستن فی الحقیقه خودرا فریب دادن است واگربگوئی من ابصرم بحال خود می بینم رجا وامیدواری برحمت خدارا درقلب خود هرچند مرا بعمل وادار نماید گوئیم پس رجا بردوقسم است رجاء رحمانی ورجاء شیطانی رجائیکه خدا خواسته است دردل مؤمن ومحبوب اواست ورجائیکه شیطان القا میکند ومطلوب اواست اگربارجا خودرا حریص برعمل یافتی بدان که رحمانی است ونتیجهٔ آن راحت واستراحت اخروی است واگربرجا درطاعت کسل ودرمعصیت جری شدی بدانکه شیطانی است ومایهٔ هلاکت وعذاب سرمدی است هان برادر نور جا برحمت واعتماد بکرم خداداری پس چون است که امورسهل دنیارا بامید کرم ورحمت پروردگار کریم وانگذاری وبروی اعتماد نمائی واگرترا میل بلقمهٔ که بی دینار ودرهم میسر نشود بهمرسد چگونه درتحصیل آن درهم ودینار سعیها کنی وآزارکشی وبکرم خدای تعالی اعتماد نمائی ونگوئی که شاید مرا بی سعی و طلب بمطلب رساند نظم ●

(گوئی که کریم است خدای رحمان)●(بخشد بکرم چو بیند ازمن عصیان)
(حق را توکریم چونکه دانی زچه روی)●(مانند سگان دوی بی لقمهٔ نان)

وچون است که اگرکسی درخانهٔ خود نشیند وبلهو ولعب وعیش وطرب گذراند وگوید خدا کریم است شاید بی آنکه بصحرا بروم وریاضت کشم وتخم افشانم غله ازبهر من سبز شود بوی تمسخرنمائی وازعا قلان و خردمندانش نشماری وبااین حال خودرااززیرکان شماری باانکه درمزرعهٔ دنیاازبهرآسایش خویش بهرعقبی

دانهٔ

نماند •

(فصل) دانستی که مفتاح سعادت جاودانی و منهاج فیوضات دوجهانی محبت ودوستی بنده‌است بحقتعالی وظاهرشد که این خصلت رفیعه و موهبة منیعه بهرهٔ کملین ازخلق است پایهٔ مرتبهٔ محبت بلند از آن است که بان توان رسید زلال اینچشمه صاف تر از انکه آلایش پذیر تواند گردید اگر محبت الهی در دلها می شدی آثارولوازم آن مشاهده میگشتی و در حدیث قدسی است . یابن عمران کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبه ها انااذا یابن عمران مطلع علی احبائی اذا جنهم اللیل حولت ابصارهم الیّ من قلوبهم ومثلت عقوبتی بین عیونهم یخاطبونی عن المشاهدة و یکلمونی عن الحضور . یابن عمران هب لی من قلبك الخشوع ومن بدنك الخضوع ومن عینك الدموع فی ظلم اللیل فانك تجدنی قریباً . ایموسی دروغ میگوید آنکه گمان میکند که مرا دوست دارد با انکه شب درآید میخوابد واز من غافل است آیا نیست چنین که هرکس میخواهد با محبوب خود خلوت نماید هان این منم ای پسر عمران که مطلع دوستان خود را چون شب در آید چشمهای ایشان بسمت من است و عقوبت من در نظر ایشان است با من مناجات میکنند از روی مشاهده وسخن میگویند با حضور . ای پسر عمران بمن بده از دل خود خشوع را واز بدن خود خضوع را وازچشم خود اشك را در تاریکی شب که من نزدیکم . قال الصادق المشتاق لا یشتهی طعاماً و لا یلتذّ شراباً و لا یستطیب رقاداً و لا یأنس حمیماً و لا یأوی داراً ولا یسکن عمراناً ولا یلبس لیناً . بلی •

(وجه خدا اگرشودت منظر نظر) (زین پس شکی نماند که بی پاوسرشوی)

کرا آن علوّ همت و بلندی نظر است که محبوب و مطلوب و مقصود و بهشت و لذّت او معبود بحق تعالی و خدمت او نمودن و امر و نهی او را امتثال کردن باشد و نوش و لذّت و راحتی برای خود جز رضای او نداند و نه پند و اورا نیشی و بیمی و عذابی و المی جز بی التفاتی محبوب نبود چشم از ماسوی بپوشد و بلسان قال و حال مترنم باین مقال باشد •

(در دایرهٔ فرمان ما نقطهٔ تسلیمیم)•(رأی آنچه تواندیشی حکم آنچه توفرمائی)

حضرت امیر میفرمود . لألف ضربة علی هامة رأسی احب الیّ من الموت علی الفراش . بخدا قسم هزار ضربت بر فرق من آید در رضا و دوستی خدا و در راه او شهید شوم محبوب تر است نزد من از آنکه درمیان رختخواب بمیرم . بلی این حالت است که اورا ازخود بیخود مینماید در حالت نماز پیکان از پای مبارکش می کشند هیچ احساس نمیکند در دعا میخوانی . یا غایة آمال العارفین . و هم در دعا است واجعل لسانی بذکرك لهجاً وقلبی بحبك متیماً . وهم در دعا است . یاغایتی فی رغبتی . وکلام حضرت حسین است ارواحنا فداه . ترکت الخلق طرّاً فی هواکا الخ . و از اینجا که من کان لله کان الله له . محب خدا دیده نشود متکلم مستطاب . من رآنی فقد رأی الحق . گردد زبانش زبان خدا گوشش گوش خدا چشمش چشم خدا دستش دست خدا در زیارت میگوئی السلام علی عین الله الناظرة و یده الباسطة .

باخدا چشم ودست وگوش اوباشد چنانچه در قدسیات است . لایزال العبد یتقرّب الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش بها . حاصل ترجمه آنکه بندهٔ من همیشه تقرب میجوید بنوافل بسوی من تا میشوم من گوش شنوای او وچشم بینای اوودست گیرای او واگرچه این دومعنی بحسب واقع لازم وملزومند آنکه او دست و چشم و گوش خدا است خدا نیز دست و چشم وگوش او است بحسب لحاظ مختلف است که یکی جهة قرب خلق است بخالق و یکی جهة التفات خالق است بخلق فافهم •

(گفت نوح ای سرکشان من من نیم)•(من زجان مردم بجانان زنده ام)

(چون زجان مردم بجانان زنده ام)•(نیست مرگم تا ابد پاینده ام)

(چون بمردم ازحواس بوالبشر)•(حق مرا شد سمع و ادراك و بصر)

واگر سرّ کمی وقلت محبت درخلق واختصاص آنرا بکملین بخواهی این است که محبت فرع بر یقین است تایقین نباشد حصول محبت ممکن نبود وازسلسلهٔ جلیله معصومین گذشته اهل یقین بسیار کم است و در اخبار عدیده وارد شده قسمت نشده درمیان بنی آدم چیزیکه کمتر از یقین باشد حضرت امیر فرمود درحدیث لم یخلق الله خلقاً اقل من الیقین . یعنی خلق نکرده خدا خلقی کمتر ازیقین . صادق فرمود ایمان افضل از اسلام است ویقین افضل ازایمان است بعد فرمود . مامن شیٔ اعزّ من الیقین . یعنی نیست چیزی کمتر ونایاب تر ازیقین وایضاً فرمود حضرت ابی الحسن که ایمان فوق اسلام است بیك درجه وتقوی فوق ایمان است بیکدرجه ویقین فوق تقوی است بیکدرجه بعد فرمود وماقسم فی الناس شیٔ اقل من الیقین . یعنی قسمت نشده درمیان مردم چیزیکه کمتر ازیقین باشد . ودر حدیث دیگر صادق بعد از قریب بهمین مضمون فرمود . فما اوتی الناس اقل من الیقین وانما تمسکم بأدنی الاسلام فایاکم ان ینفلت من ایدیکم . یعنی پس بمردمان داده نشده چیزی کمتر ازیقین واین است وجز این نیست که شما چنگ زده اید به پست ترین مراتب اسلام پس حذر کنید که ازچنگ شما بیرون نرود و ایضاً صادق فرمود که پیغمبر خدا بامردم نماز صبحرا بجا آورد پس نظر کرد بسوی جوانی درمسجد کهاورا خواب گرفته بود وپینکی میزد زردبود رنگ او ونحیف ولاغر بود بدن او وفرو رفته بودچشمهای او درسراو پس حضرت باوفرمود چگونه صبح کردی ایفلان عرض کرد صبح کردم یا رسول الله بایقین پس تعجب کرد پیغمبر خدا ازسخن او و فرمود بدرستی که ازبرای هریقین حقیقتی است پس چیست حقیقت یقین تو تا آخر حدیث . ببین که یقین چه قدر نادر الوجود است که حضرت تعجب کرد از ادّعا او با آنکه سیما و حالت آن جوان بود که شنیدی باز از او مطالبهٔ دلیل نمودند بقول او اکتفا نکردند در کتاب کافی ازحضرت صادق روایت کرده که فرمود مؤمن نایاب تر است ازکبریت احمر پس کیست دیده باشد از شما کبریت احمر را . وازسدیر صیرفی روایت کرده که بخدمت صادق رسیدم عرض کردم والله جایز نیست ازبرای شما نشستن وبادشمنان جنگ نکردن فرمود چرا عرض کردم بجهة بسیاری دوستان وشیعیان و یاوران تو و الله اگر از برای امیرالمؤمنین بود آنچه ازبرای تست ازشیعیان ویاوران ودوستان طمع نمیکرد درحق او تیم ونه عدی یعنی اولی ودوّمی فرمود ای سدیر چه قدر تخمیناً میشوند عرض کردم صد هزار

دانهٔ نکاری بلکه همین چشم بکرم پروردگاری داری مگر نشنیدهٔ که از حضرت رسول روایت شده که الدنیا مزرعة الآخرة پس دردنیا که مزرعهٔ آخرتست اگر جدوجهد نمیٔائی وزمین دلرا بخوف وخشیت الهی شخم نمائی وازخار وخسك کینه ونفاق وحسد وطمع پاك نسازی وازصفات حسنه واعمال صالحه تخم نیفشانی واز چشمهٔ چشم اورا آبیاری نکنی ترا حاصل ومحصول نباشد ودردار عقبی تهی دست ومفلس بمانی وازاین نقص بکرم پروردگار نرسد چراکه ازکرم او همین بس است که ازبهر توراه نمایان فرستاده که ترا تعلیم دهند که ازبهر آخرت چه گونه زراعت نمائی ووعده کرده که هرچه بکاری بکبراده سبز گرداند چنانچه ازبهر آسایش دنیای تو ازروی کرم آب وتخم آفریده وزمین را قابل زراعت گردانیده وترا چشم وهوش ودست وپاداده وتعلیم کشت وزرع نموده وچون تخم افشانی هردانه چندین دانه گرداند واگر گمان کردهٔ که خدای تعالی درآخرت کریم است ودردنیا کریم نیست پس وای برتو این چه عقل وجهل است آیاندانستهٔ که خدای دنیا وآخرت یکی است ونشنیدهٔ که تغیر در پروردگاری اوواقع نمی‌شود این چه نفاق است که بگفتار ایمان ظاهر نمائی وبکردار نفاق ظاهرسازی آیانشنیدهٔ که پروردگار درکلام مجید فرموده که لیس للانسان الا ماسعی نیست انسان را درآخرت مگر آنچه سعی نموده است دردنیا واگر گوئی این جرئت برمعصیت وجسارت برمخالفت ناشی ازغلبهٔ قوهٔ شهویه است ووسوسهٔ شیطانی است گوئیم هم توهمی است باطل خیالی است عاطل ترا بخدا اگر شیری را نعره‌زنان متوجه بخود بینی اگر دشمنی رامقتدر روقاهر بینی باشمشیر کشیده روبتو آید وتو خودرا تنها وعاری ازسلاح وعاجز ومقهور ومغلوب اوبانی ببین حالت چه میشود آیا درآنوقت اقدام بشهوت رانی درخود می‌بینی هرچند اسبابرا فراهم یابی ، آیا شیطان ونفس اماره ترا بوسوسه آرام می‌کنند آیا بامید کرم ورحمت خدا می‌توانی بایستی وفرار ننمائی که خدا رحیم است کریم است وقادر است دشمن را رفع کند یاشمشیر شرا ازبریدن نهی نماید آیا شدوقتی بتجارتی برنفعرا بینی وازآن دست برداری ازاتکال بکرم خدا آیا بدون زراعت دروقت حصاد رفتی برای درو بامید کرم خدا آیا درشدت سرما راضی شدی بدن خودرا برهنه بگذاری باعتماد بررحمت وقدرت خدا آیا شدوقتی که باتمکن واستطاعت تدارك زمستان خودرا نگیری که خدای من رحیم است آیا شد درسفری بیزاد وراحله سربصحرا بگذاری وخودرا بخدای کریم بسپاری آیا بزرگان خلق ومقربان درگاه اله رحمت اورا نمیدانستند ورجا برحمت وکرم او نمیداشتند که باآن همه طاعات وعبادات ازخوف عاقبت کار وخشیت عقوبت پروردگار محزون وگریان ومضطرب ومدهوش می‌شدند پس ای برادر بیدار شو وازمستی هشیار شو باروزهای عاطل عمر خودرا که سرمایهٔ کسب سعادت ابدی است ضایع وباطل مگردان وبراههای غرور وتلبیس ابلیس مردود درهای ریب وفریب بروی دل خود مگشا وبیقین بدان که هر منزلیرا راهی است وراه بهشت منحصر است بطریق اطاعت پس راه چپ پیمودن ومتوقع وصول بمنزل راست بودن خودرا استهزا نمودن است وکارنکرده طمع مزد داشتن تخم سفاهت کاشتن است درتمام آیات واخبار سراغ داری وعده داده باشند بکسی که بهشت را بدون عمل بدهند یابتوهم بدهند دیده ویاشنیده باشی آیهٔ یاخبری که جزای معصیترا بهشت میدهند یاآنچه یافتهٔ آن است که لیس للانسان الا ماسعی آدمی نیابد مگر جزای عمل خودرا ان خیراً فخیر وان شراً فشر گندم ازگندم بروید جوزجو ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم کتب الهی

ازاین مضمون مشحون است دراحادیث قدسیه وارد شده یاموسی چه بسیار کم است شرم وحیای کسی که طمع میدارد بهشت مرا بیعمل چگونه جود وعطا خواهم فرمود بکسیکه بخل میورزد دراطاعت من پس اگر براستی طالب نجاتی چاره جزعمل نداری پس فرصت را غنیمت بدان مهلت رابزرگ نعمت بشمار تدارکی برای خود بکن تهیه برای سفرت ببین

(برگ عیشی بگور خویش فرست) (کس نیارد زپس تو پیش فرست)

وبدانکه عمر میگذرد ووقت ازدست میرود وگذشته برنگردد ورفته بازنیاید تاگهان اجل برسد وجز حسرت برایت نماند

(رفتم که خار ازپاکشم) (محمل زچشمم شد نهان)

(یکلحظه من غافل شدم) (صد ساله راهم دورشد)

فصل بدانکه محبت ودوستی بهرکس بردوقسم است بلاواسطه وبواسطه اوّل دوست داشتن خوداو دوّم دوست داشتن دوست اویاد شمن داشتن دشمن اوپس محب ودوست دوطایفه اند اوّل دوستان دوّم دوستان دوستان ودشمنان دشمنان همچنین عداوت ودشمنی بهرکس بردوقسم است بلاواسطه که دشمنی بخود اواست مع الواسطه که دشمنی بادوست او ودوستی بادشمن او پس عدو دوطایفه است اول دشمنان دوم دشمنان دوستان ودوستان دشمنان واین معنی خود درکمال وضوح وظهور است ودراخبار عدیده تصریح بان شده است حضرت امیر فرمود اصدقائك ثلثة واعدائك ثلثة فاصدقائك صدیقك وصدیق صدیقك وعدو عدوك واعدائك ثلثة عدوك وعدو صدیقك وصدیق عدوك در کتاب وسایل روایت کرده است عن ابن فضال عن الرضا قال من والی اعداء الله فقد عادی اولیاء الله ومن عادی اولیاء الله فقد عادی الله الخبر وازابن فضیل روایت کرده است ازحضرت صادق قال من احب کافراً فقد ابغض الله ومن ابغض کافراً فقد احب الله ثم قال صدیق عدو الله عدو الله وپیش دانستی که غالب خلق دستشان ازمحبت بخدا کوتاه است ازجهة اموری عدیده که ازجمله قلت معرفت وندرت یقین باشد ولکن محبت دوستان خدا اعنی نفوس مقدسهٔ اهل بیت طهارت ممکن وآسان است چراکه فهم کمالات ومزایای ایشان ومعجزات وخارق عادات وکرامات وحسن اخلاق وسلوك وکمال رأفت ورحمت ومرحمتشان هرکس بقدر خود باندازهٔ حوصلهٔ خود تواند ادراك نمود وبان جهة زود محب ودوست ایشان شود ملاحظه نما چگونه شوق لقای ایشان راداری ودرحرم مطهر وحال زیارتشان چه اقبالی وچگونه توجه وحضور قلبی داری که البته درحال نماز درخود نمی‌بینی وبالجمله چون باآنکه مرایای جلال ومجالی جمال ومظهر ومظهر کمال‌اند درلباس بشریت آمده‌اند وجمال وکمالشان محسوس است پس نسبت بوجودات قدسیهٔ ایشان هم تعین است هم مناسبت وحضور ومعاشرت پس اسباب محبت درایشان جمع است وکسی نیست باین بزرگواران محبت پیدا نکند مگر آنکه حب دنیا اورا کوروکر کرده باشد حب جاه ومال اورا مانع آید واین است که عداوت ومعاندت باایشان درهرعصر ودرهرزمان ازاهل دنیا وارباب جاه ومال وریاست شده است وهمیشه اهل ایمان غالباً فقرا وضعفا بوده‌اند وچون اکبر اعظم ومقصود اهم چنانچه دانستی محبت خدا است تعالی شأنه وآن دست رس هرکس نباشد امر فرمود بمحبت اولیای خود نفوس مقدسهٔ معصومین وشناختن ومحبت ایشان راازاصول دین قرارداد تاآنکه خلق بواسطهٔ ایشان ومحبت ایشان دوست خدا گردند پس مستحق رحمت ونعمت وبهشت شوند

وباین بیان ظاهر میشود سرّ تحقیق آنچه در قرآن مجید فرمود ، ولو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلاً وللبسنا علیهم مایلبسون ، پس اگر ایشان نمی بودند خلق راراهی بخدا واستحقاق احسان وثواب وبهشت خدا نمی بود چه بواسطهٔ ایشان نیکان دوست خدا شدند ومستحق ثواب گردیدند چنانچه بدان بدشمنی ایشان دشمن خدا ومستحق عذاب ابدی گشتند وازاین است که بعدازتوحید عملی بهتراز محبت ایشان وگذشته ازکفر گناهی بالاتراز دشمنی ایشان نیست بلکه گوئیم ظاهراست که دوست اولیأخدا بدست وبا وبدن دوست نیست بلکه دوستی بباطن جهة کمال ایشان است که جهة مظهریت صفات واسمأ وشوق جمال وجلال الهی است وظاهراست که ذات اقدس احدیّت جل وعلا درآن جهات اکمل است پس حقیقهٔ دوست ایشان خدارا دوست داشته ودشمن ایشان خداراد شمن داشته واین است که درزیارت میخوانی ، من احبکم فقداحب الله ومن ابغضکم فقدابغض الله ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله ، پس ظاهرشد سرّ آنچه وارد شده است ، حب علیّ حسنة لاتضرّ معهاسیئة وبغض علی سیّئة لاتنفع معهاحسنه ، چراکه حب آن بزرگوارحب خدااست وموجب استحقاق تمام فیوضات الله است ودراخبارمعراجیه است که حضرت رسول فرمود چون مرابمعراج بردند در مقام قاب قوسین رسیدم ندااز جانب حقتعالی آمدکه یااحمد درزمین کرا دوست میداری گفتم هرکراکه تو دوست داری ومرابدوستی اوامرنمائی خطاب آمد ای محمد ترا امرمیکنم بدوستی علی زیراکه من اورادوست میدارم وچون بآسمان چهارم عود نمودم وباجبرئیل ملاقات کردم پرسیدکه خدابتوچه گفت گفتم مراامر بمحبت علی کرد جبرئیل گریست وگفت قسم بخدائیکه ترابحق پیغمبرنمود اگراهل زمین دوست میداشتند علی راهمچنانکه اهل آسمان اورا دوست دارند هرآینه خداوند عالم جهنم را خلق نمیکرد ودرزیارت است من اراداللّه بدأ بکم ودرزیارت عاشوراست یااباعبدالله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیرالمؤمنین والی فاطمة والی الحسن والیك بموالاتك وبالبرائة ممن قاتلك ونصب لك الحرب واین فقرهٔ اخیره اشاره است بتلازم تولا وتبرااست چراکه دوستی دوست بادوستی دشمن اوباهم جمع نشود این دومحبت باهم تضاد وتزاحم دارندوازوجود هریك نفی دیگری لازم آید دربعض کتب نقل شده است شخصی درحضورامیرعرض کرد ، انا احبك واتولّی فلاناً فقال امّاالآن اعوراما ان تعمی واما ان تبصرولنعم ماقیل شعر

«(ایکه گوئی هم علیّ وهم زفر)»(اعوری ازنور وظلمت بهره ور)»

«(یابیا پروانهٔ این نور شو)»(یا برو خفاش باش وکور شو)»

«(حق وباطل رابچشم دل ببین)»(زانکه در یکدل نگنجد کفرودین)»

«(رو اشدّآء علی الکفار باش)»(دوستدار عترت اطهار باش)»

«(تاکه یارت را خدا یاورشود)»(دشمن تو دشمن داور شود)»

پس دوستی باخاندان وقتی دوستی است که بابرائت ودشمنی اعدائشان جمعشود واگرنه فی الحقیقه از روی راستی دوستی نباشد واین است که در روزآخرت اورا قدوی دوست قرار میدهند ٭

فصل پس ازکشف آنچه گذشت گوئیم محبت بحضرت حسین فی الحقیقة عین محبت بخدا است واصل جمیع خیرات وفیوضات امکانیه است وگریه ورقت از محبت حسین قسمی است ازگریه ناشی ازحب خدا

و واجد است تمام فضایل وخواصی که گریه ازمحبت اله دارد بینونت و مغایرت و جدائی و دوئیت ما بین این دوگریه نیست که سؤال از فاضل و مفضول وبیان افضل حاجت افتد و بمقتضای انچه در فصل دویم گفته شد تمام فیوضات وعنایات ورحمات وخیرات ونعم وثواب واجریکه خدا ایجاد کرده است و مهیا فرموده است از برای دوست خود قرار داده و دوست حسین دوست خدا است پس مستحق است همهٔ آن فیوضات را و هاهنکه بگریه کردن و جزع و فزع نمودن درمصیبت آن بزرگوار اظهار محبت خود را نمود فی الحقیقه استحقاق واهلیت وشایستگی خود را بتمام عنایات و فیوضات امکانیهٔ الهیه ظاهر کرده است و وجود خودرا معرض و مورد و محل آنها قرار داده است و برخدا است که اعطا فرماید هر ذی حقیرا حقش و هر مستحق را حقش پس هرچه دراخبار بینی و بشنوی کثرت اجر وثواب گریه را استبعاد و استعجاب منما بلکه بیقین بدان که انچه گفته اند و شنیدهٔ و عده داده اند و طمع داری نه تمام اجر و ثواب گریه است بلکه نه لسانی راقوهٔ تقریر ونه فهمیرا حوصلهٔ تصویر ونه طمع کسی راگنجایش احاطه بتمام اجر و ثواب گریه است برآن بزرگوار . وان تعدّوا نعمة الله لاتحصوها . فیض الهی بجائی منتهی نشود وبحدی ختم نگردد همان است که درخبری اشاره شده که هر عبادتی را ثوابیست محدود و هر عملی رایك اندازه اجری است مگر گریه بر حضرت حسین که ثواب آن حد و اندازه ندارد . و درخبر دیگر است خداوند متعال عطا کند بگریه کننده زیادتر از آنچه طمع دارد کلمهٔ واحدهٔ جامعه دراین مقام جز این نیست که گوئیم اجر گریه بر حضرت حسین تمام فیوضات امکانیه وعنایات ربّانیه ونعم ممکنهٔ الهیه است . فخذ واغتنم وکن من الشاکرین و قل الحمد لله رب العالمین ٭

تتمیم محبت و دوستی بنفوس زاکیهٔ مقدسهٔ اهل بیت عصمت و طهارت از دو راه ممکن و واقع است . یکی ازجهت قابلیت بشریت وسببیت هدایت ومشاهدهٔ حسن حالات ومکارم اخلاق وامتیاز دررفتار وگفتار وکردار و شیرین سخنی وخوش خلقی وخوش سلوکی و دلسوزی ورعیت نوازی وامثال این حالات و این نحو از محبت دست رس عامهٔ خلق است . کلّ علی حسبه و فی مرتبته . چنانچه اشاره بان شد . (دوّم) محبت ایشان ازجهة انکه باریافتگان ساحت ربوبیت و وسایط فیوضات الهیه اند هیاکل توحید و اشباح تجرید و تفرید و متخلق باُخلاق ربّندواین قسم از محبت فی الحقیقة ناشی ازکمال محبت بخدا است از زیادتی حب خدا سرایت بایشان نماید وازاین قبیل است محبت هریك ازنفوس مقدّسه بدیگری از خودشان و این است معنی آنچه خاتم فرمود بنوردیدهٔ خود حسین که ایحسین من ترا بدوستی خدا دوست دارم و بارها لساناً و فعلاً اظهار محبت میکرد بطوریکه همانا بی اختیاراست درمحبت نور دیدگان خود و از اینجا مکشوف گردد معنی حدیثی که در کتب معتبره نقل کرده اند . قال بعض موالی سید الساجدین انه برز یوماً الی الصحرآء فاتبعته فوجدته قد سجد علی حجارة خشنة فوقفت من ورائه و هوساجد واسمع شهیقه وبکائه زماناً طویلاً فاحصیت علیه حتی قال الف مرة لا اله الاّ الله تعبداً ورقاً لا اله الا الله ایماناً وتصدیقاً ثم رفع رأسه من سجوده و اذا لحیته و وجهه قد غرقا بالدّموع والتراب فقلت له یا سیدی اما آن لحزنك ان ینقضی ولبکائك ان یقلّ فقال لی یاهذا اما تعلم ان یعقوب ابن اسحق کان نبیاً ابن نبیّ وکان له

که سایر احکام را از آن جهة که حکم خدا است تسلیم وتصدیق نکرده و دوست نداشته بلکه از جهة موافقت طبع مثلاً باجهاتی دیگر خواسته است و ازاین است که دربارهٔ کسانی میگفتند * نؤمن ببعض ونکفر ببعض فرمود اولئك هم الکافرون حقاً * پس نشود که مسلمان حکمیرا قولی فعلی را از خدا واولیاء خدا انکار کند یابدش آید یااعتراض نماید یاصفت وعمل نیك شرعی را خوب نگوید هرچند مکروه طبعش باشد همچنین نشود مسلمان افعال واعمال ورفتار کفریهٔ کفار خوشش آید وتحسین وتمجید نماید یاترجیح بدهد فعلی از آنهارا چراکه فی الحقیقه باآنها همدست شدن وباخدا دشمنی کردن است *

وبالجمله مسلمان واهل ایمان ممکن نیست عمل وصفت نیکیرا بد داشته باشد اگرچه مکروه طبعش باشد یاعمل بدرا دوست دارد هرچند طبعش باومایل باشد بلی گاهی نفس اماره سرکشی میکند وچشم عقل پوشیده میشود بغلبهٔ شیطان و هوای نفس باخوف وترس پیرامن گناهی میرود و همانکه نفس اماره مقصود خود را یافت و شره طبع نشست و چشم عقل باز شدحجاب شهوت مرتفع گشت وروح ایمان بازآمد ملتفت سوء عمل وزشتی کار خود شد البته نادم میشود واین ندامت کاشف است از بد داشتن وبد دانستن آن عمل که مقتضای ایمان ولازمهٔ محبت خدا است واز این است که از اخبار اهل بیت عصمت وطهارت نفی کرده اند ایمان را ازکسیکه پس ازگناه نادم وپشیمان نشود فرمود حضرت موسی بن جعفر * مامن مؤمن یرتکب ذنباً الاساءه ذلك وندم علیه * نیست مؤمنی که معصیتی را مرتکب شود مگر آنکه بدش آید وپشیمان شود وفرمود حضرت خاتم * من سرته حسنته و ساءته سیئته فهو مؤمن ومن لم یندم علی ذنب یرتکبه فلیس بمؤمن ولم تجب له الشفاعة * هرکس مسرور نماید اورا طاعتش و بدآید اورا معصیتش پس او مؤمن است وکسیکه پشیمان نشود ازگناهی که مرتکب شده پس او مؤمن نیست وسزاوار شفاعت نخواهد بود * امردوم حب دنیای دنی است که آفت محبت خدا و اولیاء خدا واصل هر شقاوت و مایهٔ هر معصیت و رأس هرخطیئه است چنانچه بغض آن سرمایهٔ هر سعادت و شرافت است * حواریین بحضرت عیسی عرض کردند مارا چیزی بیاموز که خدای تعالی مارا دوست بگیرد فرمود شما دنیارا دشمن بگیرید تا خداوند متعال شمارا دوست گیرد * ودرحدیث است که حضرت موسی گذشت بمردی که ازخوف خدا گریه میکرد دروقت مراجعت باز آنمرد را درگریه دید عرض کرد خدایا بندهٔ تو ازخوف تو گریان است وحی الهی رسید ایموسی اگر دماغش بااشکهای چشمش فرودآید نیامرزم اورا چراکه دوست میدارد دنیارا * وقد روی انه سئل علی بن الحسین ای الاعمال افضل عندالله قال مامن عمل بعدمعرفة الله ومعرفة الرسول افضل من بغض الدنیا الخبر * ازحضرت سجاد سؤال شد چه عملی افضل وبرتر است درنزدخدا فرمود پس ازمعرفت خدا ورسول عملی افضل ازبغض دنیا نیست * شیخ بزرگوار محقق انصاری درکتاب مکاسب روایت کرده است درحدیث طویل * قال امیرالمؤمنین انی کنت بفدك فی بعض حیطانها بفاطمه فاذا انابامرئة قدهجمت علیّ وفی یدی مسحاة وانا اعمل بها فلما نظرت الیها طار قلبی مما تداخلنی من جمالها فشبهتها بثنیة بنت

عامر وکانت من اجمل نساء قریش فقالت یابن ابی طالب هل لك ان تتزوج بی فاغنیك عن هذه وادلك علی خزائن الارض فیکون لك مابقیت ولعقبك فقلت لها من انت حتی اخطبك من اهلك فقالت اناالدنیا قلت لها فارجعی واطلبی زوجاً غیری فاقبلت علی مسحاتی وانشأت اقول *

(لقد خاب من غرته دنیا دنیة)(وماهی ان غرت قروناً بنائل)*
(اتتنا علی زی العزیز بثینة)(وزینتها فی مثل تلك الشمائل)*
(فقلت لها غری سوای فاننی)(عروف من الدنیا ولست بجاهل)*
(و ما انا والدنیا فان محمداً)(احل صریعاً بین تلك الجنادل)*
(وهیهات امنی بالکنوز وودها)(واموال قارون وملك القبائل)*
(الیس جمیعاً للفناء مصیرنا)(ویطلب من خزانها بالطوائل)*
(فغری سوائی انی غیرراغب)(بمافیك من عز و ملك ونائل)*
(فقد قنعت نفسی بما قد رزقته)(فشأنك یادنیا واهل الغوائل)*
(فانی اخاف الله یوم لقائه)(واخشی عذاباً دائماً غیرزائل)*

حضرت امیر فرمود بیل در دست داشتم ودر باغهای فدك کار میکردم که ناگهان چشمم بصورت زنی افتاد که ازجمال اودلم پروازکرد گمان کردم که دختر عامر است و او ازهمهٔ زنان قریش باجمال تر بودگفت ای پسر ابوطالب دلت میخواهد مرا تزویج نمائی تاترا ازاین بیل زدن مستغنی گردانم وبتمام بتوخزینه های زمین را که ازبرای تو واولادتو باشدگفتم توکه هستی تاترا تزویج کنم گفت منم دنیا گفتم برگرد وشوهر دیگر پیداکن پس روکردم به بیل خود وگفتم زیانکار شد هرکه دنیای دنی اورا گول زد تاآخر اشعار . ودر خبراست الدنیا جیفة وطالبها کلاب وقال امیرالمؤمنین فی کتابة له الی بعض اصحابه فارفض الدنیا فان حب الدنیا یعمی ویصم ویبکم وقال ایضاً ومن ابصر بها بصرته ومن ابصر الیها اعمته وقال جعل الخیرکله فی بیت وجعل مفتاحه الزهد فی الدنیا ثم قال قال رسول الله لایجدالرجل حلاوة الایمان فی قلبه حتی لایبالی من اکل الدنیا . وبالجمله مابین محبت خدا واولیاء خدا ومحبت دنیا وامتعهٔ دنیا تضاد وتنافی است اگرآب وآتش دریك جاقرارگیرد این دومحبت دریك دل گنجد واین است که وارد شده است که هرقدر آدمی محبت دنیارا دردل خود قرار دهدبهمان اندازه محبت خدا ازدل بیرون میرود . ودر خبری امام فرمود هرقدر دردل حب دنیا بیاید خوف ازآخرت وقیامت میرود وچگونه میتوان گفت دنیائی که مبغوض خدا واولیاء خدا است باندازهٔ که فرمود خاتم . لم ینظر الله الیها مذ خلقها خداوند عالم نظربان نکرده است ازآن وقتیکه خلق کرده است اورا وفرمود لوکانت الدنیا تعدل عندالله جناح بعوضة ما سقی کافراً منها شربة ماء . اگردنیارا نزد خدا بقدر بال پشه قدری می بود هرآینه ازدنیا شربت آبی بکافر نمی داد . وفرمودالدنیا ملعون وملعون مافیها الا ماکان لله منها . دنیا ملعون خدا است وملعون است هرچه دراوست مگرآنچه ازاو ازبرای خدا باشد آیادنیائی که حالش این است مبغوض خدا واولیاء خدا است میشودکه دوست خدا اورا محبوب خودگیرد آیا دوستی با دشمن کسی نه دشمنی باخود اوست فی الحقیقة آیادریك دل محبت تو ودشمن تو جمع میشود آیالازمهٔ هریك

اثنی عشرابناً فغیب الله عنه واحداً منهم فشاب رأسه من الحزن و ذهب بصره من البکا ٔ هـذا و ابنه حیّ فی دارالدّنیا فانا قد رأیت ابی و اخوتی وسبعة عشر صالحاً من اهل بیتی مطر وحین حولی صرعی فی الفلاة مجدلین قد غیرّت الشمس محاسنهم و اکلت الارض جسومهم و الرّمال تسفی علیهم فکیف ینقضی حزنی و یقل بکائی . بیانی که ذکرشد وجه ارتباط این قول با فعل آن بزرگوار ظاهر گشت (٥) ایقاظ بلیغ اشاره شد که دشمنی وعدوات بهرکس نیز بردوقسم است اول آنکه دشمن است اورا دوم آنکه دوست است دشمن اورا یادشمن است دوست اورا پس سزاوار وشایسته ومستحق عذاب ونقمت این دو طایفه‌اند کسانی که خود دشمنند خدارا مانند کفار ومشرکین وکسانی که بواسطه دشمنند خدارا دشمنند دوستان خدارا یادوستند دشمنان خدارا دوستند کفار ومشرکین راکه فی الحقیقه باین دوستی همدستند کفاررا دردشمنی خدا درقرآن مجید فرماید . یاایّها الذین آمنوا لاتتخذوا الیهود والنصاری اولیا ٔ . ای اهل ایمان یهود ونصاری راکه دشمنان خدایند دوست خودنگیرید بعد فرماید . ومن یتولهم منکم فهومنهم هرکس از شما دوست داردآنهارا ازآنها خواهدبود یعنی اوهم دشمن باشد خدارا هرچند در لباس اسلام ودوست باشد درجای دیگرفرماید . لاتجدقوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله . درکتاب وسائل گوید روایت کرده است ازحضرت ثامن الائمه فرمودآنجناب انّ ممن ینتحل مودتنا اهل البیت هواشدّ فتنة علی شیعتنا من الدّجال فقلت بماذا فقال بموالات اعدائنا ومعادات اولیائنا الخبر حاصل مضمون آنکه بعضی ازکسانی که اظهاردوستی مااهل بیت را مینمایند صدمهٔ ایشان برشیعهٔ ما شدیدتر وزیادتر ازصدمهٔ دجال باشد راوی عرض کرد بچه سبب فرماید بسبب دوستی دشمنان ما ودشمنی دوستان ما وهم درآن کتاب روایت کرده‌است ازآن بزرگوار فرمود . من والی اعدآ ٔالله فقد عادی اولیا ٔالله ومن عادا اولیا ٔالله فقد عادی الله وحق علی الله ان یدخله نار جهنم . هرکس دوستی نماید بادشمنان خدا پس بتحقیق دشمنی کرده است بادوستان خدا وهرکس دشمنی نماید بادوستان خدا باخدادشمنی کرده‌است وازاهل آتش خواهد بود وهم در آن کتاب ازحضرت صادق روایت کرده‌است . قال من احب کافراً فقد ابغض الله ومن ابغض کافراً فقداحب الله ثم قال صدیق عدوالله عدوالله . هرکس دوست دارد کافر را پس بتحقیق دشمن داشته‌است خدارا وهرکس دشمن دارد کافر را پس بتحقیق دوست داشته‌است خدارا بعد فرمود دوست دشمن خدا دشمن است خدارا . وفی العیون عن الرضا فی کتابه الی المأمون قال وحب اولیا ٔالله واجب وکذلك بغض اعدا ٔالله و البرائة منهم . پس بفهم مسلمانی که براستی قبول اسلام نموده باشد ممکن نیست دوست بدارد کفاررا دوست بدارد حالات واخلاق وصفات ورفتار وکردارشان که ازروی کفر ومخالفت شرع وبیدینی وانکارنبوت خاتم ازآنها ظاهر میشود وصادرمیگردد وچگونه ممکن است کسی تصدیق اسلام نماید ومسلم باشد واعمال و افعالی که بسبب کفر واز جهةٔ کفر و از روی کفر ظاهر میشود دوست بدارد وخوشش بیاید چراکه راجع است بدوست داشتن کفر و آن با تصدیق اسلام و مسلم بودن جمع نشود و سازش ندارد . برادر لازمهٔ اسلام و مسلمانی دوست داشتن اهل اسلام و اهل طاعت وبندگی و دشمن داشتن کفار وکفر ومخالفت و معصیت است و معنی لزوم آن است که از عدم لازم

عدم ملزوم لازم آید پس مسلمانی که بدوستی فرنگیان مبتهجند و اطوار و افعال وحالات کفریهٔ آنهارا تمجید و تحسین می کنند و تزیین مینمایند البته این گونه مسلمانان را در اسلام و مسلمانی متهم بدان فرمود حضرت باقر . اذا اردت ان تعلم انّ فیك خیراً فانظر الی قلبك فانکان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته ففیك خیروالله یحبك واذاکان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته فلیس فیك خیر و الله یبغضك والمرء مع من احب . فرماید هرگاه بخواهی بدانی حالت خود را که در نوخیری و سعادتی و امیدنجاتی هست پس نگاه کن بقلب خود اگر دوست میدارد اهل طاعت راودشمن میدارد اهل معصیت را پس درتوخیری هست وخدا دوست میدارد ترا و هرگاه دشمن میداردداهل طاعت را و دوست میدارد اهل معصیت را پس در توخیری نیست وخدا دشمن میدارد ترا بعد فرمود هرکس با دوست خود خواهد بود یعنی حشرش با اوخواهدشد وای براهل این زمان که بدوستی قناعت نکرده خودرا شبیه بفرنگیان ودشمنان خدا میکنند و حال انکه نفس تشبه بکفارآدمی را در نزدخدا ازآنهامیکندهرچنددوستی قلبی هم نباشد بلی . من تشبه بقوم فهو منهم . ملاحظه کن برادر درشریعت مطهره نهی شده ازنمازرو بروی صورت و شکل چرا که تشبه به بت پرستی است ومنع ازنماز رو بروی آتش شده چه تشبه بمجوس است ومنع از لباس سیاه شده چرا که تشبه به بنی امّیه است . و درخبراست خداوند متعال بیکی از پیغمبران خود وحی فرمود بگو به امّت درلباس و خوراك خودرا مانند اعدآ ٔمن وبه شکل اعدا ٔمن نکنند واگرنه آنها هم اعدآ ٔ خواهند بود مرا پس ایمسلمان ملتفت حال خود باش خودرانگاهدار بدست خودت سنگ برسر خود مزن و بقوّت دست سر خود را مشکن دین خود را برسم منهاوباسم قناعت مکن ومخواه درحق توصادق آید ایمسلمان ناشده کافر شدی ٭ تذکرهٔ ایمانیه دانستی که کلیه سعادت دوجهانی و واسطهٔ خیرات جاودانی و فیوضات امکانی محبت خدا ومحبت اولیا ٔ خدا است پس بدانکه آفت این محبت چند امر است یکی محبت کفار ودشمنان خدا و اولیا ٔ خدا ومحبت اعمال و افعال وحرکات کفریهٔ آنها چنانچه بیان شد هرچند یك فعل باشد هرچند فعل جزئی باشد چرا که محبت شیٔ بطور اطلاق محبت همه افعال وکردار او ومحبت آنچه محبوب او است و بغض جمیع افعال و اعمالیکه مبغوض او است پس چنانچه محب خدا و اولیا ٔ خدا باید دوست بدارد تمام اخلاق وافعال وهمه رفتار وکردار ایشان را که نیست مگر صفات حسنه وافعال رضیهٔ مرضیه ومحبوب درهمه فی الحقیقه یکی است که حسن باشد همچنین باید دشمن بدارد جمیع اخلاق وافعال واعمال کفریهٔ دشمنان وکفار را ودرهیچیك تفکیك وتبعیض ممکن نیست فعلی را قولی را از اولیا ٔ خدا هرچند کوچك باشد دوست نداشتن وتسلیم وتصدیق نکردن یا عملی را هرچند جزئی باشد ازکفار دوست داشتن وتحسین وتصدیق کردن باحب خدا واسلام وایمان جمع نشود چرا که انکار فعلی و قولی از آن جهة که قول خدا واولیا ٔ خدا است انکارهمهٔ اقوال وافعال ایشان است چه مناط یکی است آنکه گوید این قول خدا این حکم خدارا خواهم وآن حکم رانخواهم دروغ گفته حکم خدارا نخواسته وتناقض گفته چه مرجع کلامش بجمع بین نفی واثبات است که حکم خدا را هم خواهم هم نخواهم پس اگر قولی حکمیرا از احکام الهیه انکار کرد کاشف است

وهم تنزیه است ساحت ربوبیت را ازمظهر قدرت که بد باشد وباین میزان توان دانست اندازهٔ تسلط هر یك ازنفوس کامله وتصرف ایشان درعالم کبیر چه هر قدرمناسبت وارتباط بیشترباشد تصرف زیادتر وهر چه کمتر کمتر خواهد بود هر نفسی بقدر صفا وصقالت جوهر ذات او وعرایش اززنگ علایق وحجب و کدورات وارتباطش بحضرت خالق البریات محط ومظهر فیوضات الهیه باشد تابرسد بمرتبهٔ کمال ودرجهٔ تمام مانند قرلیلة البدرکه تمام جرم آن مستغیر باشد بارتباط بشمس وآن مرتبهٔ حضرت مقدس محمدی است که می فرمود من رآنی فقدرأی الحق درکشف ازکمال ارتباط خود متفوّه بود باینکه ابیت عندربی یطعمنی ویسقینی ودربیان عرا وتجرد ازماسوی الله باندکاك جبل انیت واضمحلال معنی انانیت ناطق باین کلمهٔ انا الله برهانا کسی ازسلسلهٔ جلیلهٔ انبیا ومرسلین متکلم باین کلام نگفت ونتواندگفت وازشئون مرتبهٔ علیا ومقام رفیع خاتمیت باشد چنانچه بقاعدهٔ امکان اخس هرنوعی تا استیفا کمالات نوع اخس را ننماید تخطی بمقام نوع اشرف نمیکند همچنین است حال افراد نوع اشرف باید کمالات دون راطی کند تابرسد بمقام اشرفی که لا اشرف فوقه سوی واجب الوجود وماوراءبادان قربة وآخرتبهٔ خاتمیت است خاتم است هرکمال راجامع است هر جمال وجلال را وازاینجا است که معجزات وکرامات وخوارق عادات انبیا سلف باسرها ازبرای آن بزرگوار بود ومخصوص بود بمعجزاتی دیگر که شریکی نبود اورا لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

رجوع واگر روح گرفتاربدن وصفات بدن بشود ظلمت اوروح را چرك میسازد وبقدریکه چرکی دراو بهم رسد ازروحانیت ونورانیت ذاتی خودکم میشود تااینکه تمامی نوراوزایل گردد دیوی خواهدبود بصورت و قالب انسانی باشد مانند جبارین وکفارومشرکین مثل آینهٔ که پیوسته دود وغباربرا وبنشیندکه هیچ از صقالت وجوهرصفااوباقی نماند همچنانکه پارهٔ چوبی آهنی راامتلاً مجاورآتش کردی حرارت درآن تاثیرمیکند وگرمی درآن ظاهرمیشود وهرگاه مکررشد ومجاورت طول کشد تاثیرحرارت درآن بیشترگردد تاآنکه ازرنگ خود تغییریابد ، فی الحدیث القلوب اربعة قلب فیه نفاق وایمان اذا ادرك الموت صاحبه علی نفاقه هلك وان ادرکه علی ایمانه نجی وقلب منکوس وهوقلب المشرك وقلب مطبوع هوقلب المنافق وقلب ازهروا جرد وهوقلب المؤمن فیه کهیئة السراج ان اعطاه الله شکروان ابتلاه الله صبر ، فاضل متبحرمجلسی ره بسند معتبر روایت کرده است ازحضرت امام موسی که حجرالاسود ازشیرسفید تربود وازآفتاب نورانی تربود وازآن جهة سیاه شدکه مشرکان دست براومالیدماند پس ازنجاست مشرکان حجرسیاه شد ودرمجمع البحرین ذکر کرده فی الحدیث نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشدّ بیاضاً من اللبن فسودته خطایا بنی آدم ٭

(مؤلف گوید) ایکناه کارگوش خودرا فرادار این حدیث را بشنو وعبرت بگیر حجرکه گوهری بود علوی جوهری بود سماوی پس از نزول ازعالم پاك بخطهٔ خاك بسبب توارد و تراکم استلام دستهای ناپاك باوصف حجریت وسختی متأثر ومتغیر وسیاه گردید پس البته قلب انسانی که لطیفه ایست ربانی بهمین مثابه بلکه شدیدتر ازخطایا ومعاصی متأثر خواهد شد زیراکه قلب گوهری است عقلانی نوری است روحانی روحیاست نورانی آینه ایست ازعالم ملکوت رابطه ایست مابین لاهوت وناسوت پس بچندین مرتبه لطیف تر وشریف تر ازحجریات وجسمانیات است ٭

(فصل چهارم) بدانکه اخبار وارده درفضیلت واجر و ثواب گریه برحضرت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه که نقل نمودیم اگرچه بسیاری ازآن مطلق یاعام باشد لکن محمول است برکسانیکه عارف بمرتبهٔ این خانواده و دارای محبت و ولایت ایشان باشند چراکه گریه مثل سایر عبادات شرعیه است چنانچه هیچ عملی وعبادتی حقیقة عبادت نبود وموجب اجر وثواب موعودنگردد مگردرصورتیکه جامع وواجد باشد شروط معتبرهٔ ظاهریه وباطنیه راکه ازجملهٔ آنها معرفت باهل بیت عصمت وقبولی طاعت ایشان است همچنین است گریه برحضرت حسین وچنانچه سایر عبادات اگر بدون معرفت و ولایت امیر و اولاد گرامش باشد مردود و بی اثر است بلکه مایهٔ حسرت و اندوه خواهد بود همچنین است گریه بر حضرت حسین دروقتی محبوب خدا وموضوع آن آثار ومنشأ آن فضایل وخواصی است که ازعارف بمرتبهٔ ایشان ودارای محبت وولایت آن خاندان باشد واگرنه موجب فضیلت واجری نگردد بلکه مایهٔ ملامت شود مانند گریهٔ لشگر شقاوت اثر درکربلای معلا و مانند گریهٔ اهل کوفه چنانچه باید تخصیص داد نیز بگریهٔ که ازروی توجع وتحسر وتحزّن وحرقت ورقت قلب باشدازجهة محبت ودوستی چه بسا فطرت بشریه وسنخیت نوعیه باعث شود رقت را نه ازجهة محبت و احتراق قلب برمحبوب و این است که این رقت فطریهٔ جنسیه نسبت بدشمن هم میشود بلکه بامنع نفس وحظ نفس ازرقت وتشجیع برخود داری هم حاصل میشود چنانچه درجمعی از قتلهٔ آن بزرگوار ویزید وابن زیاد ظاهرگشت پس نه هرگریه محبوب است ونه ازهرکس ٭

(فصل پنجم) شکی و شبهٔ نیست دراینکه هریك ازعبادات شرعیه واعمال صالحه که دراخبار و احادیث فضیلت ومزیتی برای آن بیان شده وبانیان آن عبادت وعمل وعدهٔ اجر وثوابی داده شده است نظر بآن عمل وحال آن عبادت است فی نفسه و بما هو وبعبارة اخری لسان اخبار لسان اقتضا وبیان مقتضی است فقط ومقصود اعطا و افاده همین قدر است که عبادت اقتضای اجر و ثواب موعود را دارد وواضح وروشن است که اقتضای شیٔ واثر مقتضی دروقتی ظاهر خواهد شدکه مانعی ازحصول و ظهور آن نباشد چه با وجود مانع اثر مقتضی ظاهر نخواهد شد و الا مانعیت مانع منتفی خواهد بود وچنانچه اشارة باین مطلب رفت که عبادات شرعیه را شروطی است معتبره که اگر اتیان آنعبادت بااجتماع وتراکم شروط شد محبوب اله وباعث اجروثواب موعودگردد همچنین میگوئیم هریك ازعبادات را موانعی است شرعیه که با وجود آن موانع عبادت مقبول نشود واجر و ثوابی برآن مترتب نگردد وفی الحقیقه عبادت عبادت نباشد و صحت سلب دارد ٭ وبالجمله چنانچه معتبر است درعبادت وجدان شرایط همچنین معتبر است فقدان موانع واینمعنی برارباب اطلاع باسرار وخواص شرعیات بس واضح و روشن است واگر خواهی این مطلب محسوس گردد رجوع نما بحال اطبا واهل معالجه وملاحظه کن نسخةالعلاج وکلام ایشان را درشرح مفردات ومرکبات و بیان خواص و آثار جزئیات وکلیات نظر بیان اقتضا هردوائی خاصیتی رادارد وبس وتأکید وتشدید می نمایند دردفع ورفع موانع آن تااثر آن اقتضا ظاهر گردد وعلاجشان صایب گفته آید ٭

ازاین دو محبت عدم آن دیگری نیست آیا محبوب نه آن است که مدام در فکر وخیال او باشی و همیشه در راه او قدم زنی اورا بخواهی اورا بجوئی و در پی وصال او باشی وچون بوصالش رسی مدام با او سرگرم باشی و جز او نه بینی و جز او نخواهی و جز او نجوئی چنانچه در حال اهل دنیا ظاهر وروشن وهو یدا ومکشوف است و باین حالت چگونه محبت خدا ودوستان خدا در دل بماند آیا نه غرض از ارسال رسل وانزال کتب وتشریع شرایع وملل وادیان دور کردن و باز داشتن خلق است ازدنیا وحب دنیا ملاحظه کن سلوك وگفتار ورفتار سلسلهٔ جلیلهٔ انبیا واهل بیت عصمت راکه برای هدایت وراهنمائی وارشاد ودلالت خلق آمده اند آنقدر که اصرار داشته اند ودارند در بیان ضرر داشتن حب دنیا درهیچ مطلب ودرهیچ امری اینگونه اصرار نکرده اند اورا منشاء همهٔ گناهان واخلاق بد گفته اند هر گناهی ومعصیتی و بدی وزشتی را ناشی ازآن فروع آن اصل وثمرات آن شجرهٔ خبیثه ورشحات وقطرات آن دریای شور فرموده اند پس اگر حب خدا و رسل واولیاء خدا باشد لازمهٔ آن شنیدن واطاعت کردن گفتهٔ ایشان وردع ومنع نفس است ازحب دنیا واگر حب دنیا باشد کاشف است ازعدم اطاعت واتباع گفتهٔ ایشان وحاکی است ازغلبهٔ حب دنیا برحب ایشان بل ان المحب لمن یحب مطیع درقرآن مجید فرماید . قل ان کان آبائکم الایة)*(

(اگر دل ازغم دنیا جدا توانی کرد) * (نشاط عیش بباغ بقا توانی کرد)
(وگر به آب ریاضت برآوری غسلی) * (همه کدورت دل را صفا توانی کرد)
(ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی) * (نزول در حرم کبریا توانی کرد)
(وگر زهستی خود بگذری بقین میدان) * (که عرش وفرش وفلك زیرپا توانی کرد)
(ولیکن این عمل رهروان چالاك است) * (تو نازنین جهانی کجا توانی کرد)
(نه دست و پای امل رافرو توانی بست) * (نه رنگ وبوی جهان رارها توانی کرد)
(تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون) * (کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد)
(بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی) * (که سودها کنی ازاین سفر توانی کرد)
(جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی) * (غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد)

و بشارت باد ترا اینکه بمحبت دنیا دلگرمی وسرگرمی بهلاك ابدی وحرمان سرمدی حضرت باقر فرمود . مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودة القز کلما ازداد علی نفسها لفاکان ابعد لها من الخروج حتی تموت غماً . فرمود مثل دنیا مثل کرم ابریشم است هرقدر بیشتر برخود می تند بیرون آمدنش مشکل تر میشود تابمیرد ازغم وغصه چراکه نعمتهای دنیو یه تمام در معرض زوال وفنااست و باآنکه فانی است محل تزاحم وتمانع وتداقع است بهر طرف متوجه شوی طالبی بیشمار بینی و بهر نعمت چشم بندی ازی دستها بر روی آن یابی پس اگر درفراق او باشی غم فراق تورا بس است واگر در وصال او باشی چون میدانی همیشه نیست وجدائی خواهد افتاد همین درد خوف جدائی تورا بس است . نقل کرده اند مادر جعفر برمکی باحشمت و جلالی زیاد میگذشت سائلی را دیده بعطای فایق احسانش نمود گفت چه دعا کنم تورا گفت دعا کن که آسمان گردش خود را تغییر ندهد اتفاقا سال باخر نرسید که اوضاع برامکه تغییر یافت واقبال دنیا بادبار

کلی مبدل گشت گویند در روز عید اضحی زنی بخانهٔ در آمد پوست گوسفند قربانی بگیرد باو ندادند گفته بود بمن ترحم کنید من مادر جعفر برمکیم سال پیش روز عید سیصد کنیز برای خدمتم ایستاده بودند ومن جعفر را عاق کرده بودم که توجه درست بحال من ندارد امسال محتاج به پوست گوسفندی شده ام (*)

(* یاطارق اللیل مسروراً باوله)*(ان الحوادث قد یطرقن اسحاراً *)

بیا بخود رحم کن چشم وگوش باز کن سخن خدا و پیغمبر و پیشوایان دین را بشنو کم کم محبت این غدار ونا پایدار را ازدل خود دور کن وآنچه بعنوان عاریه بتو داده اند ازتو وا پس خواهند گرفت آمادهٔ تسلیم باش بقصد تملك درامانت عاریه خائن مشو دل بمعشوقی که شیوهٔ او بی وفائی است مبند مشتاق لقای خدا شو طالب نعم باقیه باش (*)

رجوع الی ما سبق واز اینجا بفهم که دوست خدا واولیاء خدا که از روی حقیقت وراستی شایستهٔ اسم بندگی و انسانیت باشد درنهایت قلت است و غالب خلق ازجهة ابتلا بمحبت دنیا خودرا ازسعادت بندگی و رسم انسانی دور نموده اند و این است معنی آنچه وارد شده است . المؤمن اعز من الکبریت الاحمر . وحضرت باقر فرمود . الناس کلهم بهائم الا قلیلاً من المؤمنین . و در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام است *

(ما اکثر الناس لابل ما اقلهم) * (والله یعلم انی لم اقل فندا)
(انی لافتح عینی حین افتحها) * (علی کثیر ولکن لااری احداً)

انسان حقیقة انسان نیست مگر اینکه آراسته بحلیهٔ ایمان باشد وآن نشود مگر پس از آنکه خدا قلب اورا امتحان کرده باشد از برای ایمان وامتحان قلب بهمین حب دنیا است (*)

تأکید الهی بدانکه درجمیع مذاهب وملل وادیان ودرهمهٔ شرایع که از زمان آدم تاخاتم در هر عصری وهرزمانی پیغمبران بامر خدا درمیان خلق قرار داده اند دنیا مذموم است ونهی ازمیل بدنیا وامر باعراض ازدنیا شده است وخداوند متعال برکافهٔ خلق وعامهٔ انام واجب کرده است درهرشریعت ودینی که دنیارا دشمن بدارند وتمام سلسلهٔ جلیلهٔ انبیا ومرسلین وائمهٔ معصومین وکسانیکه حقیقة وازروی راستی تابع ایشان بودند وطوق طاعت ایشان را برگردن انداخته اند وبایمان صادقانه مؤمن گشته اند دنیارا بد ومبغوض داشته و ازاو معرض وفراری بوده اند واگر از دنیا اقبالی مشاهده میکردند مانند اقبال دشمنی بسیارقوی دانسته بکمال تضرع و ابتهال وبدعا و مناجات دفع و ادبار ودوری آنرا میخواستند * پس اگر کسی دنیارا شایستهٔ دوستی بداند ودوست بدارد بداند که هیچ شرع ودین ومذهب وملتی را قبول نکرده است وفی الحقیقه باکفار وبت پرست واهل جحود ومشرك منکر وهم دست وهم دوش وهمخوی وهم آغوش گشته معارضه باتمام انبیا و مرسلین و کافهٔ کتب الهیه و صحف منزلهٔ سماویه کرده است باز گویم شکی وشبههٔ نیست که حقتعالی ازچیزی نهی نکرده است مگر آنکه اورا مبغوض داشته وبندگان خودرا امر بدشمنی چیزی نکرده است مگر آنکه خود آنچیزرا دشمن داشته پس البته خدا واولیاء خدا دشمن دنیا واهل دنیا باشند که امر بدشمنی آن کردند ودنیا واهل دنیا هم از جهة دوستی دنیا لامحاله دشمن

خدا واولیا خدا باشند چرا که دانستی لازمهٔ این محبت آن دشمنی وعداوتست واینست که درروز قیامت که روز افتراق وامتیاز دوست ودشمن است عامهٔ اهل دنیارا از اهل اسلام و ایمان ممتاز و جدا نموده به نتیجه و ثمرهٔ دشمنی خدا که درکات نیران است خواهند رسانید • فرمود معصوم علیه السلام ان الدنیا قدارتحلت مدبرة والآخرة قد ارتحلت مقبلة ولکل واحد منهما بنون فکونوامن ابناء الاخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا • بدرستی دنیا کوچ کرده گذشته وآخرة کوچ کرده رونما نموده وهریک ازدنیا وآخرت را پسرانیست پس شما ازپسران آخرت باشید ونباشیداز پسران دنیا • ودرخبردیگر فرمود وکل ولد سیلحق بامه • هرفرزندی بامادرش ملحق میشود پس اهل دنیا در دار آخرت بادنیا درآتش جهنم معذب وگرفتار خواهند شد وازاینجا ظاهر گردد معنی حدیث شریف • الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر • مؤمن مادامیکه دردنیا است دوچار دشمن وگرفتار در دست دشمن و معاشر بادشمنان است وکافر تادر دنیا است هم آغوش وهم خواب دوست ومحبوب و مجالس وهم صحبت با دوستان است پس از برای این راحت واستراحت وبهشت وازبرای آن عذاب واذیت و سجن است و هم ظاهر شد معنی کلام حضرت سجاد در دعای ابوحمزه • ارحم فی هذه الدنیا غربتی • هرکس محبوس در زندان وگرفتار دردست دشمن گشت غریب است بلکه بحقیقت او غریب است وپس حال تو ای برادر خود انصاف بده دنیائیکه بادوستان چنین است وبادشمنان خدا چنان چگونه تو اورا دوست شوی و دل باو بندی وباقبال او خوشدل شوی و دراو راحت خواهی و استراحت جوئی بلکه ملاحظه نما اگر درقلبت دوستی ودل بستگی باو بیابی چگونه آرام می نشینی وشب وروز عمرت درگریه وغصه وحسرت نمی باشی ودرصدد علاج این مرض مهلك ودفع اینحالت وصفت قبیح برنمی آئی • عزیز من آیابرخود روامیداری که در روز حشر اخیار وفجار واجتماع دوستان ودشمنان وحشرهرکس بامحبوب خود واهل هرکاریرا باهم کار خود ترا درزمرهٔ دشمنان گویند وترا با فرعون و نمرود و بت پرستان ومشرکان وبوجهل وبولهب ومعاویه ویزید وابن زیاد وابن سعد وشمر وسنان و امثال اینان جویند پس از سالها که در لباس اسلام وتشیع بودهٔ برخود روامیداری که درکیش وآیین آنها درآئی و از افتضاح آن روز نمی ترسی کجرم عذابی برایت نباشد آیا از رسوائی باك نداری بچه رو رو بخدای خود میروی خدائی باآنهمه مرحمت ودوستی را بچه دشمن خود میکنی بدوستی دنیای بیوفا دنیای بی اعتبار کهندانی کهدمی آیابوصالش برسی یانه کجرم رسیدی آیااجل مهلت میدهد دمی کامی ازاو بگیری آیاشب را که صحیح وسالم خوابیدی میدانی که صبحرا بااین حالت خواهی بود یااز زمرهٔ اموات میشوی آیا روز گذشته را که اجل مهلت داد میدانی فردایت را هم مهلت میدهد آیا ماه گذشته را که به آخر رسانیدی میدانی ماه آینده راهم بهآخر میرسانی آیاسال گذشته را کهتمام کردی سال آینده را هم تمام میکنی آیاسال آخرعمری نداری آیا ماه آخر عمری نداری روز آخر عمری نداری شاید این سال همان سال اینماه همان ماه این روز همان روز باشد •

•(یا من بدنیاه اشتغل)•(قدغره طول الامل)•

•(الموت یأتی بغتة)•(والقبر صندوق العمل)•

اگر براستی دوستی خدا واولیا خدا خواهی دشمن ایشان را مخواه او را طالب مکن رو بسوی او مرو اگر او رو بتو آورد پشت کن باو گول مخور هر چند خود را درنظرت جلوه دهد مغرور مشو ظاهر و صورتش رامبین باطنش را نگاه کن دشمنی است خونخوار بد خواهیست کینه دار حکما وداناایان تشبیه کرده اند دنیارا بمار ظاهر آن نرم وهموار باطنش زهر قتال وهم گفته اند دنیا چون پیره زنی است متعفن که ظاهر خود را زینت دهد و خود را بانواع حلی وزیور بیاراید نامردمان را بخود فریفته سازد وایشان فریب آنرا خورده باآن دست در آغوش شود چون نقاب ازچهرهٔ آن بردارند وبرباطن آن مطلع گردند بهبینند عجوزه ایست کریه منظر قبیح صورت بانواع قبایح موصوف و باقسام معایب معروف • مروی است که درروز قیامت دنیا را بصورت پیرهزالی کبود موی و ازرق چشم گراز دندان کریه منظر قبیح رخسار بیاورند پس آن را مشرف برهمهٔ مردم کنند وبایشان گویند که این را می شناسید مردمان گویند نعوذ بالله که ما این را شناسیم خطاب رسد که این دنیائی است که به آن تفاخر می کردید وبواسطهٔ آن بیکدیگر رشك میبردید ودشمنی میکردید وقطع رحم می نمودید پس دنیارا بجهنم می افکنند دنیا فریاد می کشد که خداوندا کجایند پیروان ودوستان من پس خداوند عالم میفرماید دوستان آنرا بهآن ملحق سازند پس ای اهل دنیا دنیا زنی است فاحشه بر در جهنم ایستاده مردمرا فوج فوج بغل زند وبجهنم ریزد وهیچ فاصله میان او وجهنم نیست واین مطلب در نزد اهلش ظاهر است خدا فرمود • ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً وسیصلون سعیراً • وفرمود • وان جهنم لمحیطة بالکافرین • نفرمود لتحیط من بعد وفرمود • اغرقوا فادخلوا ناراً • وآیات واخبار بسیار است • درشواهد ربوبیه ازخاتم روایت کرده است • انه کان قاعداً مع اصحابه فی المسجد فسمعوا هدة عظیمة فارتاعوا فقال اتعرفون ما هذه الهدة قالوا الله ورسوله اعلم قال حجر القی من اعلی جهنم منذ سبعین سنة الان وصل الی قعرها فکان وصوله الی قعرها وسقوطه فیها هذه الهدة فما فرغ من کلامه الا والصراخ فی دار منافق من المنافقین قدمات وکان عمره سبعین سنة فقال رسول الله الله اکبر فعلمت علماء الصحابة ان هذه الحجر هو ذاك وانه منذ خلقه الله یهوی فی جهنم وبلغ عمره سبعین سنة فلما حصل فی قعرها قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار فکان سمعهم تلك الهدة التی اسمعهم الله لیعتبروا • رسول خدا بااصحاب درمسجد نشسته بودند که ناگاه صدای عظیمی بلند شدکه همه ترسیدند فرمود که دانستید این صدا چه بود گفتند خدا و رسول او داناترند فرمود پیش از هفتاد سال سنگیرا ازبالای جهنم انداخته اند الآن بقعر جهنم رسید و این صدا از او بلند شد سخن مبارکش تمام نشده بود که فریاد ازخانهٔ منافق بلند شد که ازدنیا رفت وآن مرد هفتاد سال عمر نحسش بود پس فرمود الله اکبر پس علماء اصحاب دانستند کهآن سنگ همین منافق بوده که از وقتیکه پابدنیا نهاده بود درجهنم فرومیرفته تاآنکه مرد وبقعر آن رسید پس خدا آن صدا را بایشان شنوانید که عبرت بگیرند • نستجیر بالله پس چشم خود را باز کن باطن دنیارا ببین بدیدن ظاهر قناعت مکن اعور مباش صاحب دوچشم باش

بچشمی ظاهر را نگر وبچشمی باطن را وعبرت بگیر وگول مخور واگر ظاهرش ترا فریب داد وچشم باطنت کور شد خود را فریفته وعاشق ودل داده و معشوق دنیا یافتی دیگر دم از محبت خدا و اولیا خدا مزن طمع خام منما چه خوش گفته است ○

○(یا اسیر حکم جانان باش یا دربند جان)○(می نیفزاید عروسی را دو شوهر داشتن)○

وبشارت باد ترا که هرگز بوصال معشوق ومحبوب خود نرسی وازاو اصلا وفائی نیابی جز انتظار وسرگردانی نه بینی نه ترا بوصل خود برساند ناکامی بری نه مأیوس کند تا بمقتضای الیأس احدی الراحتین راحتی یابی مثل توای برادر وعشق دنیا مانند بینوا عاشق است که معشوقش خودرا بهر زینتی آرایش کند وبهر لباس خود سازی نماید خودرا بنماید بیك نظر دلهای جمیرا ببرد وآنهارا مفتون ومجنون ودل داده ودل باختهٔ خود نماید این بیچارگان دل ازدست داده وآن دیوانگان خود باخته دربی اوروان شوند وبامید وصال او بریك دیگرسبقت جویند برسرهم زنند یکدیگررا پند ازند وبعقب کنند تا خودازپیش روند در خلال آن حال آن یاربی وفا باصد کرشمه وناز پس پس رود وبطور قهقری که کم دورشود بچندان از نظرشان دور شود تامأیوس شوند وازدیوانگی ومستی بهوش آیند ونه آنقدر نزدیك شود که دست بدامن اوآویزند و یا ازوصال اوچیزی بکام خود ریزند . روی ان عیسی کشفت له الدنیا فرآها فی صورة عجوز شمطأ هتمأ علیها من کل زینة فقال لها کم تزوجت قالت لا احصیهم قال افکلهم ماتوا عنك او کلهم طلقك قالت بل کلهم قتلتهم فقال بؤساً لأزواجك الباقین کیف لایعتبرون بازواجك الماضین کیف اهلکتهم تهلکینهم واحداً واحداً فلا یکونون منك علی حذر . درروایت است که دنیا درنظر عیسی درآمد بصورت پیره زنی که موهای اوسیاه و سفید ودندانهای اوافتاده وخودرا باین پیری بزینتها آرایش کرده فرمود چه قدرشوهر کردهٔ گفت شمارهٔ اونمیدانم فرمود مردند یاترا طلاق دادند گفت همه را کشتم فرمود وای برشوهران زندهٔ توکه ازآن شوهران توکه ایشان را کشتی عبرت نمیگیرند یگان یگان ایشانرا می کشی وازتوحذر نمیکنند

تنبیه ازآنچه بیان شد ظاهر گشت که دنیا واهل دنیا ازاشرار وفجار وفساق وکفار وجودشان ازبرای نیکان اخیار واولیأ خدا موجب تکمیل وازدیاد سعادت است چنانچه حقتعالی بخاتم فرمود حضرت امیر نمیرسد بدرجهٔ تومگر بجهة آنچه باو میرسد بعدازتو ازاشقیأ امت وحضرت خاتم بسیدالشهدا روحی فداه فرمود ازبرای تودرجائی است که بآنها نخواهی رسید مگر بشهادت که البته ازدشمنان خواهد شد درقرآن مجید فرماید ولوشأالله لأنتصر منهم ولکن لیبلو بعضکم ببعض . اگر بخواهد خدا هرآینه انتقام میکشد ازکفار ولکن انتقام نکشید وشمارا امربجهاد نمود تا امتحان کند بعضی ازشمارا ببعضی بلی خاکستر آینه رابسیار جلوه دهد کوزهٔ طلا را باکیزه ترنماید ووجود نیکان واخیار ودوستان خدا ازبرای اهل دنیا مایهٔ کمال شقاوت است ومناط درهردو یکست چراکه اخیا ربدشمنی دنیا واهل دنیا درسعادت کامل میشوند واشرار وفجار وکفار بدشمنی اخیار وابرار درشقاوت کامل میگردند پس هریك ازاین دوطایفه بوتهٔ امتحان وتکمیل طایفهٔ دیگرند حضرت امیر برای معاویه نوشت که حقتعالی مرابتو مبتلا کرده است وترا بمن یعنی من بعداوت ومشاقه ومعاندهٔ توصبر وتحمل میکنم واین باعث است کمالرا درسعادت چنانچه توبهمین مخالفت درشقاوت کامل میشوی

وبالجمله جمیع خلق ازبرای نیکان واهل ایمان مایهٔ ازدیاد واجر وثواب وصرف خیر ونفعند اهل حق بسبب دوستی باایشان واهل دنیا بسبب دشمنی باایشان چنانچه ازبرای فجار وعاشقین بدنیا مایهٔ ازدیاد عذاب و نقمت وشقاوت وصرف شر وضررند اهل حق رابدشمنی واهل باطل رابدوستی

موعظه اسباب فیوضات وعنایات ورحمت ولطف وقرب وتقرب بدرگاه اله وبالجمله تمام آنچه مایهٔ نجات وتحصیل سعادت وتکمیل وارتقأ بمدارج عالیه ومراتب سامیه است باختلاف حالات خلق مختلف میشود وهمان اسباب فیض ورحمت وقرب وتقرب مایهٔ عذاب وسخط ونقمت وبعد ازرحمت حق وازدیاد و شقاوت وخبائت خواهد بود

توضیح این مطلب آنکه اگرتوخدا واولیأ خدارا بمحبت صادقانه دوست داشتی محبوب ایشان رامحبوب و مبغوضشان را مبغوض داشتی البته خدا واولیأ خدا همه دوست تو وبناه توو خیرخواه تو وخیرجوی تو پس همه ازبرایت خیرمحض ومایهٔ وصول بفیوضات الهیه ورحمات غیرمتناهیه باشند همچنین کتاب خدا دین خدا شرایع خدا انبیأ خدا ملائکهٔ مؤمنین شهدأ صالحین همه خیرمحض ونفع صرفند ازبرایت بودر اخبار دعاهای ملائکهٔ مقربین حق کروبین ودعاهای انبیا ومرسلین رادربارهٔ خودت وامثال خودت ملاحظه نما درروایت است عدد ملائکهٔ کروبین راجز خداوند متعال نداند وهریکیرا بصورتی آفریده که بیك دیگر نمانند وهرگز بایکدیگر حرف نمیزنند ازترس خدا وهمیشه درگریه اند بنوعی که اگرخلایق آواز گریهٔ ایشان را بشنوند همه بیجان وبیهوش شوند وحضرت رسول فرمود که درشب معراج گریهٔ ایشان راشنیدم گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند وگریهٔ ایشان ازبرای چیست گفت ایشان کروبیانند وبرعصیان امت توگریه می کنند وازحضرت باقر منقولست که حضرت خلیل ابرهیم وقتی بیرون رفت ودرشهرها میگشت که ازمردم عبرت بگیرد پس گذشت به بیابانی ناگاه شخصی رادید که نمازمیکند وصدایش بآسمان بلند شده است وجامه هایش ازمو است پس ابرهیم نزد اوایستاد وازنمازاو تعجب کرد پس نشست وانتظار کشید تا ازنمازفارغ شد وباآن جناب نشست پس حضرت ابرهیم پرسید برای که نمازمیکنی گفت برای خدای ابرهیم فرمود خدای ابرهیم کیست گفت آنکس که ترا ومرا خلق کرده است ابرهیم فرمود طریقهٔ تومراخوش آمد ومن تورادوست میدارم که باتوبرادری کنم ازبرای خدا پس بگو منزل توکجا است که هرگاه خواهم ترا ملاقات کنم توانم کرد گفت آنجا نمیتوانی آمد زیرا که درمیان راه دریائی است که عبور نمی توان کرد ابرهیم گفت پس توچگونه میروی گفت برروی آب میروم ابرهیم فرمود شاید آنکس که آب را برای تومسخر کرده برای من نیز کرده اند برخیز برویم وامشب باتودریکجا باشیم پس چون بنزد آب رسیدند آنمرد بسم الله گفت وبرروی آب روان شد ابرهیم نیز بسم الله گفت وبرروی آب روان شد آن مرد تعجب کرد چون بمنزل آنمرد رسیدند ابرهیم پرسید که تعیش توازکجا است گفت میوهٔ این درخت را جمع میکنم ودرتمام سال بان معاش میکنم ابرهیم گفت کدام روز عظیم تراست ازهمهٔ روزها عابد گفت روزیکه خداجزا میدهد خلایق رابرکردهای ایشان ابرهیم گفت بیا دست بدعا برداریم ودعا کنیم که خدا مارا ازشر آن روزنگاه دارد ودرروایت دیگر هست که ابرهیم گفت باتودعا کن من آمین بگویم یامن دعا کنم توآمین بگو عابد گفت ازبرای چه دعا کنیم گفت ازبرای گناه کاران

مؤمنان عابد گفت نه ابرهیم گفت چرا عابد گفت از برای آنکه سه سال است که دعا میکنم هنوز مستجاب نشده است و دیگر شرم میکنم که از خدا حاجتی بطلبم ابرهیم گفت که هرگاه بندهٔ را دوست میدارد دعایش حبس میکند تا او مناجات کند وسؤال نماید از او وطلب کند وچون بندهٔ را دشمن میدارد زود دعایش را مستجاب میکند یا در دلش ناامیدی افکند که دعا نکند پس ابرهیم گفت ترا چه مطلب است که در این مدت از خدا طلبیدهٔ عابد گفت روزی در جای نماز خود نماز میکردم ناگاه طفلی در نهایت حسن وجمال گذشت که نور از جبینش ساطع بود وکاکلی از قفا انداخته بود وگاوی چند میچرانید که گوئیا روغن بر آنها مالیده بودند وگوسفندی چند همراه داشت در نهایت فربهی وخوش آیندگی واز آنچه دیدم مرا بسیار خوش آمد گفتم ای کودک زیبا از کیست اینگاوها وگوسفندها گفت از من است گفتم تو کیستی گفت منم اسمعیل پسر ابرهیم خلیل خدا من دعا کردم واز خدا سؤال نمودم که خلیل خودرا بمن بنماید پس ابرهیم گفت منم خلیل الرحمن وآن طفل پسر من است پس عابد گفت الحمد لله رب العالمین که خدا دعای مرا مستجاب کرد پس آن عابد هردو روی ابرهیم را بوسید ودست در گردن او درآورد وگفت الحال تو دعا کن تا من آمین بگویم پس ابرهیم دعا کرد از برای مؤمنان آن روز تا روز قیامت باینکه گناهان ایشان را خدا بیامرزد واز ایشان راضی شود وعابد آمین گفت بردعای ابرهیم پس حضرت امام باقر فرمود که دعای ابرهیم شامل حال گناه کاران شیعیان ماست تا روز قیامت ، ودر اخبار معراجیه وارد است که بشفاعت وخیر خواهی ودلسوزی حضرت موسی بن عمران در حق امت مرحومه از پنجاه نمازیکه خداوند متعال واجب کرده بود پنج نمازرا حقتعالی بر وجوب باقی گذاشت وما بقی را تفضلاً برداشت وتخفیف داد ، واما دعاهای ودلسوزیهای پیغمبر وائمهٔ طاهرین دربارهٔ شیعیان ودوستان خود که فوق حد احصا است وکتب ادعیه وآثار مشحون ومعطور است تا بمرتبهٔ که جانهای عزیز خودرا که جان جانهای عالمیان است برای خلاصی وآسودگی دوستان وشیعیان خود در راه خدا دادند بلکه چنانچه دانستی تمام دنیا وما فیها حتی اشرار واشقیا وفجار وکفار همه از برای تو مایهٔ فیض ونعمند چراکه موجب تکمیل سعادتند واگر العیاذ بالله دوست دنیا واهل دنیا گشتی وبسبب این دوستی خدا واولیاء خدارا دشمن خود نمودی تمام آن اسباب فیض ورحمت مایهٔ عذاب ونقمت خواهد شد حتی خدا واولیاء خدا وانبیاء خدا وکتب خدا خدای ارحم الراحمین برای تو اشد المعاقبین است پیغمبر رحمت برایت پیغمبر عذاب باشد ائمهٔ دین که وسیلهٔ نجات مؤمنین ورحمت واسعهٔ خدایند برایت مایهٔ حرمان ونقمت وعذاب الله باشند در زیارت میگوئی السلام علی نعمة الله علی الأبرار ونقمته علی الفجار ، همه دشمن تو ووسیلهٔ زیادتی نکال ونقمت برای تو خواهند بود کتاب خدا مواعظ خدا موجب کثرت شقاوت ودوری از رحمت خدا بشود زیراکه گوش نکنی اطاعت ننمائی مخالفت ورزی پس هرقدر بیشتر بخوانی وبشنوی وبال زیادتر شود مشاهد مشرفه وقبور متبرکهٔ ائمهٔ طاهرین که محل نزول فیضها ورحمتهای الهی است برایت مایهٔ شدت روسیاهی گردد اوقات وساعات ازمنه وامکنه که اسباب تحصیل فیوضات اند اسباب روسیاهی شوند ودر روز آخرت شهادت برسؤ حال وسؤ عمل تو بدهند ماه مبارک رمضان برایت ماه منحوس شود قرآن که شفای امراض است برایت مرض بیاورد زیارت حضرت حسین مایهٔ خسارت گردد بهشت ونعمتهای بهشتی مایهٔ

حسرت گردد وهمچنین وجود کفار واشرار وفساق وفجار برایت مایهٔ شقاوت وخسارت است چراکه معین وناصر شوند ترا در معصیت وبمحبت آنها وهمراهی وهمکاری باآنها کمال شقاوت برایت حاصل کرد پس ای برادر رحمت خدا ورأفت پیغمبر ومحبت ائمهٔ دین وشرافت قبور متبرکه ومشاهد مشرفه وفضیلت ماه مبارک رمضان وامثال اینهارا اگرمی بینی حالت خودرا هم برآوردی بکن صاحب دوچشم باش بیك چشم نگاه مکن چشمی باسباب فیوضات وخیرات بینداز چشمی بوجود خود ببین قابلیت آن فیوضات را درخود می بینی یانه ببین نعمت اله برایت مایهٔ نعمت خواهد بود یا نقمت ببین پیغمبر وقرآن ودین برایت مایهٔ هدایت شده اند یا ضلالت مگرنه در قرآن فرمود یضل به کثیراً ویهدی به کثیراً ومگر نفرمود وننزل من القرآن ما هو شفاءٌ ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً مگرنه وجود مبارك حجتهای خودرا برای ابرار نعمت وبرای فجار نقمت قرار داد خوب بودن اسباب رحمت اله را تنها مبین خوبی خودرا بخواه تا برای توهم خوب باشند واگرنه آن خوبی اصلا دخلی بتو ندارد آیا قطرهٔ باران را مشاهده نمیکنی اگر در دل صدف جاگیرد مروارید شود اگرهمان قطره درقلب مار افتد زهر گردد ببین قلب تو چه قلب است آیا باران رحمت خدا را مروارید سعادت مینماید یا زهر هلاکت میکند عزیزمن پس هرقدر زیادتی رحمت وفیض اله را خواهی تنها تکثیر وزیادتی اسباب آنرا مجو ترسم قلب تو تمام آنهارا زهر شقاوت وهلاکت نماید قلب خودرا اصلاح نما قابل رحمت حق کن همینکه دلرا قابلیت ولیاقت شد تمام اشیاء برایت اسباب رحمت است

(§) آب کم جو تشنگی آور بدست (٭) تا بجوشد آبت از بالا وپست (§)

تربت حضرت حسین که شفای همهٔ امراض است نشنیدهٔ برای موسی بن عیسی پسرعم هرون الرشید زهر قاتل گشت وهمهٔ احشا وامعا اورا بیرون آورد خون مبارکش مرض را ازبدن دختر یهودیه می برد ودر آن پلید این زیاد مرض میاورد پس در هرحال متوجه بحال خود باش وهرچه را برای خود مایهٔ خسارت یافتی بدان که ازخود تست وبفهم وبگو

(هرچه هست از قامت ناسازبی اندام ماست)٭(ورنه تشریف تو بربالای کس کوتاه نیست)

تکشاف مقصود ومراد از دنیا ونعمتهای ومتاعها وتمام آنچه آدمی در تعیش وحیوة وزندگانی وزیست در این دارفانی مایهٔ لذت وراحت واستراحت وموافق طبع وملایم میل خود میداند واین معنی باختلاف اشخاص وحالات مختلف میشود وواضح وروشن است که آنچه مورد منع وذم است ما را منع وذم کرده اند چیزی است که از دنیا که در تحت اختیار وقدرت باشد وشکی نیست که آنچه اختیاری ماست آن فعل وترك است پس اعیان خارجه را مذمتی نیست آنچه مذمت دارد چیزی است که در ماست وباماست واز ماست وباختیار ماست وآن در دل گرفتن دوستی ومحبت دنیا است وآن محبت لامحاله ناشی است از اعتقاد بکمال وحسن وخوبی دنیا وجهل بآفات ونقایص وزشتی وبدی دنیا است واز این است که در آیات منزله واخبار وارده بعبارتهای مختلفه این همه بیان ذم دنیا وفنا وبی اعتباری وزشتی دنیا شده تا حقیقت دنیارا بشناسی وپس از شناختن اعتنا ومیل بدنیا نداشته باشی ودنیارا دشمن گیری وبدشمنی دنیا خدا واولیاء خدارا دوست خود نمائی ومستحق مثوبات جمیله ونعم باقیهٔ اخرویه گردی پس اگر کسی دنیارا بخواهد نه از جهت محبت وعلاقهٔ بر آن بلکه از جهة

آنکه زیست در دنیا وتعیش در این دار موقوف است بدارا بودن وواجد بودن مقداری از نعم دنیویه چنین کسی مذموم نیست وتحصیل چنین دنیائی مذمت ندارد بلکه ممدوح وضدّ آن مذموم است چنانچه اگر تحصیل دنیا کند از جهة آخرت برای قوت داشتن در طاعت وعبادت وتحصیل مرضات الله وامتثال اوامر واتیان واجبات مالیه این چنین تحصیل دنیا از افضل طاعات واقرب قربات وعین تحصیل آخرت است . روزی شخصی بحضرت صادق عرض کرد که ما دنیا را میطلبیم ودوست میداریم که بما رو آورد حضرت فرمود چه میخواهی بآن کنی عرض کرد که میخواهم خود وعیالم از آن منتفع گردیم وصلهٔ رحم بجا آورم وتصدّق نمایم وحج وعمره بعمل آورم فرمود این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است وامیرالمؤمنین فرمود ولوانّ رجلاً اخذ جمیع ما فی الارض واراد به وجه الله فهو زاهد وازاین بیان ظاهر میشود جمع بین اخباریکه وارد شده است در ذم دنیا واخباریکه وارد است در مدح وتعریف دنیا ازجمله حضرت امیر فرمود الیست دار صدق لمن صدقها ودار غنی لمن تزوّد منها ودار عافیة لمن فهم عنها مسجد احبائه ومصلی انبیائه ومهبط الملائکة ومتجر اولیائه اکتسبوا فیها الطاعة وربحوا فیها الجنة فمن ذا یذمها وقد اذنت ببینها ونادت بانقضائها واذنت ببلائها فان راحت بفجیعه فقد غرت بمتنی وان اعصرت بمکروه فقد استفرت بمشتهی ذمها رجال یوم الندامة ومدحها آخرون حدّثتهم فصدقوا وذکّرتهم فذکروا الخبر . ایضاً . فی الخبر المعروف قال النبی حبب الیّ من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرّة عینی فی الصلوة الخبر المراد من الدّنیا فی هذا الخبر الدّنیا الممدوحة المعدة للآخرة دون الدّنیا الملعونة التی طلقها الانبیاء والاولیاء لظهور ان لیس شیء من محبوباته المذکورة فی الخبر من متاع الدّنیا الملعونة . والمراد من الطیب والنساء والصلوة یمکن ان یکون المعنی الظاهر منها ویشهد له الاخبار الواردة فی فضل حب الطیب والنساء یبقی الکلام فی وجه المناسبة بین الاوّلین وبین الصلوة حتی ذکرت الثلاثة معاً ویمکن ان یقال انّ المحبوب قسمان ما یوجب اشتغال القلب وما یوجب قرة العین التی هی اعظم مقامات الفرح والسرور والانبساط ویمکن ان یقال انه لم یجمع للمناسبة بینهما بل الغرض ذکر المحبوبات ویمکن ان یقال انّ المراد انّ للنبی جنبتین جنبة الاقبال وجنبة الادبار وبعبارة اخری له جهتان جهة انه یلی الربّ وجهة انه یلی النفس وثالثة جنبة الاستفاضة وجنبة الافاضة ورابعة جنبة التوجه الی عالم الغیب والتوجه الی عالم الشهود وخامسة جنبة التوجه الی عالم اللاهوت وجنبة التوجه الی عالم الناسوت وسادسة جهة العبادة وجهة العادة فمحبوبه بالنسبة الی الاولی هو الصلوة وبالنسبة الی الجنبة الثانیة الطیب والنساء ولذا کان کثیراً ما یقول لعایشة کلمینی یا حمیرا اشغلینی ویمکن تاویل الخبر وصرفه عن ظاهره بانه یقال المراد من النساء فاطمه ومن الطیب الحسن والحسین ومن الصلوة علیّ وقد وردت الاخبار بانه حقیقة الصلوة ویشهد بهذا التأویل اخبار منها ما فی الوسائل انه قال قرة عینی فی الصلوة ولذتی فی الدنیا النساء وریحانتی الحسن والحسین . وجه الشهادة الترتیب المذکور فیه المناسب لهذا التأویل وتبدیل الطیب بالریحانة وفی العیون والارشاد وکامل الزیارة اخبار عدیدة قریبة لما ذکر قال الرضی المرضی ره شبه بالریحان لانّ الولد یشم کما یشم الریحان واصل الریحان مأخوذ من الشیء الذی یتروّح الیه ویتنفس من الکرب وانت اذا تأملت فی الاخبار المشار الیها وتتبعت فی الاخبار النبویة الواردة فی مقام اظهار المحبة بهؤلاء وتخصیصهم بالذکر من بین الاحباء وفی مقام اظهار انّ احب الناس الیه من الرجال علیّ ومن

النساء فاطمه علمت انّ سیاق الخبر المذکور فی مقام الکنایة او الاستعاره مساق تلک الاخبار فی مقام التصریح او الحقیقة وقربت التأویل المذکور (*)

امر سیم از اموریکه تنافی وتضاد دارد با محبت خدا وآفت حب خدا وحب اولیاء خدا است استغراق وانهماک در معاصی است چراکه گناهان بسیار دل را ظلمانی میکند ومحلی از برای نور محبت خدا واولیاء خدا نمیگذارد در کتاب صافی روایت کرده است از تفسیر امام از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آن بزرگوار . یا عباد الله فاحذروا الانهماک فی المعاصی والتهاون بها فان المعاصی یستولی بها الخذلان علی صاحبها حتی توقعه فیما هو اعظم منها فلا یزال یعصی ویتهاون ویخذل ویوقع فیما هو اعظم مما جنی حتی توقعه فی رد ولایة وصیّ رسول الله ودفع نبوة نبیّ الله فلا یزال ایضاً کذلک حتی توقعه فی دفع توحید الله والالحاد فی دین الله تعالی . در کتاب حق الیقین از حضرت باقر روایت کرده است که هیچ چیز دل را فاسد نمی کند مثل گناه بدرستیکه کسیکه مرتکب گناهی میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل اورا سرنگون میگرداند که حق تعالی در آن قرار نگیرد وروی او از خدا برگردد متوجه دنیای فانی گردد .

مؤلف گوید . شکی نیست ومشاهد ومحسوس است که دل آدمی باقتضای فطرت وخلقتش متأثر میشود بعمل وهر عملیکه از شخص صادر میشود در دل او اثری میکند وچون آن عمل را دوباره نمود آن اثر ونقش ظاهرتر وثابت تر شود وچون بسیار مکرر شد آن اثر ونقش در تمام دل جای گیرد وآنحالت ملکه وخلق وصفت وعادت شود برای او پس مدام اورا خواهد واورا جوید واورا طلبد پس ای کسیکه اهل ایمان واسلام هستی وهوای معصیت بر سر داری بدانکه همانکه اقدام بمعصیت نمودی ومشغول شدی هر چند اول دفعه واول اقدام تو باشد دو کار کردهٔ هم معصیت کردهٔ وهم خود را نزدیک نمودهٔ برای دو مرتبه کردن چراکه دل از دفعهٔ اول فی الجمله انسی والفتی گرفته واز آن انس والفت دفعهٔ دوم آسانتر شده وخوف خدا کمتر گشته وچون دفعهٔ دوم کرد باز دفعهٔ سیم آسانتر شود وهکذا ندیدهٔ که بسا بخیال یک نظر کردن بنامحرم چه نظرها نمودهٔ وبخیال یک کلمه فحش دادن چه قدر فحشها بزبان خود جاری نمودهٔ همینکه یک لقمه حرام در شکمت رفت یا اندکی مال حرام بدستت رسید چگونه ترا جری کرد که گویا نتوانی خود داری نمود پس ایعزیز من تا توانی پیرامن گناه مشو که اگر در دفعهٔ اول قبحی ووقعی در نظرت دارد همانکه کردی دفعهٔ دوم جری میشوی وبنظرت آسان مینماید تا آنکه آن معصیت برایت عادت شود وبلسان حال ومقال بتلقین شیطان مترنم باینمقال شوی (طبیم بگناه کرده عادت چکنم) وخود را معذور دانی که (ترک عادت موجب مرض است) وباین عادت بمانی تا خود را بهلاکت سرمدی وشقاوت دائمی برسانی ملاحظه نما عمر بن سعد آنچه از او صادر شد از اوّل در خیالش نگذشته بود اگر کسی نسبت این عمل شنیع را باو میداد او را سفیه میگفت چنانچه بحضرت حسین عرض میکرد که مردمان سفیه کم عقل چنین خیال میکنند که من قاتل تو باشم ووقتیکه ابن زیاد کافر سرداری لشکر کربلا را باو اظهار نمود در اوّل کمال تحاشی وامتناع شدید میکرد عاقبت کارش بجائی رسید که لشکر خود را تحریص وترغیب میکرد بروید کار حسین را زود تمام کنید . مجملاً معصیت بتدریج قوّت میگیرد وکم کم بالا میرود روز اوّل شیطان

نمی گوید نماز مخوان یا زنا بکن شراب بخور چرا که میداند ازآن وحشت داری امّا کم کم بارتکاب معصیت چنان تورا روبخود وقلب تورا نزدیک بخودش مینماید که از مشاقه با خدا والحاد در دین خدا باك و پروا نداری پس بیدار شو و چشم خود را باز نما چون کاری پیش تو آید اوّل ملاحظه کن آن را وخاصیت و عاقبت او را بسنج مگو این یك مرتبه که گناه کردم من بعد خود داری مینمایم این گول شیطان است فریب نفس است حالکه هنوز انسی وعادتی برایت نشده نفس نمیگذارد ترك کنی فردا چگونه ازعهدهٔ نفس برائی زنهار زنهار مغرورمشو و بارتکاب گناهان و انهماك درآن و جرأت برآن این محبت خدا و اولیاء خدا که اکسیراعظم ومفتاح جمیع سعادات و فیوضات است از دست مده . اللهم بحقك علی اولیائك وبحقهم علیك الّا ان توفقنا لما تحبّ وان تجنبنا عمّالا تحبّ . قطب الدین یحیی درمکاتیب خودگوید ارباب اموالرا عادت آن است که تخمین حاصل خودکنند و خرجرا برآن اندازند اگرچه دانند که احتمال تطرّق آفات که مستأصل مال باشد هست واحتمال خطا در پیش وکم هست امّا بنا ظاهر حال نهند و حسابی ازآن بر دارند برهمین قیاس باید که مردمان تخمین عمرخود بنهند وصرف اوقات خود برآن اندازند وما تخمین عدل که هیچ قدر مبالغه در آن نباشد نیم گوئیم در حدیث وارد شده است که . اکثر اعمار امّتی ما بین الستین و السبعین . و تجربه هم براین گواهی میدهد پس اکثرعمر هرکس را بتقدیر انکه بنهایت رسد شصت وپنج سال گیریم اکنون ای آن کس که ترا چهل سال است بیست و پنجسال ازعمرت مانده اندیشه کن که بیست و پنج سال بسیار نیست تا دیده بر همزدهٔ گذشته و اگرخواهی صدق این معلوم کنی و اقعهٔ از واقعات خودکه بیست و پنج سال پیش ازاین واقعشده باشد یاد آرو بنگر که گویا دی یا پریر بوده و چون ترا از عمر همین مقدار مانده ترا یك کار بایدکرد و یك کار نبایدکرد امّا انچه بایدکرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام خروج نزدیك تر شود جدّ درتهیه و استعداد زیاده بایدکرد که وقت تنگ میشود وکارفراوان مزاحم میگردد یك یك از پیش بایدبرداشت که چون نفیررحیل زدند امان نیست . اما آن کار که نباید کرد اندیشهٔ بسیار درامر معاش برای انکه بیست و پنجسال زمان بسیار نیست و تا دیدی سرآمده و حاجت بزیاده تعمق ندارد همین مرتبه که کار بسامان افتاده برای آنمدت کافی است و حاجت بسعی دیگر نیست واگر نیز بفقر وسختی بسر باید برد میتوان برد چه زمانی اندك است واگر اندیشه برای فرزندان است معلوم داند که او را اندیشهٔ خود کردن و متفرغ شدن برای کسب زاد معاد بسیار اولی است از اندیشهٔ فرزندان برای انکه از فرزندان هرکس بخش خود هستند چه حاجت که این کس خود را فدای ایشان کند خدای عزّ و جل هرکس را چنان آفریده که بخش خود هست و نیز علاقهٔ فرزندی امری اعتباری است و امور اعتباری در زمان رفاهیت و فراغت آدمی را پروای اعتبار آن هست چون کار بر او تنگ شد کجا پروای آن میماند در روزقیامت که آدمیرا کار بجان وکارد باستخوان رسد غیرعلاقه با نفس خود که علاقهٔ حقیقی است باز بماند . یوم یفرّ المرءُ من اخیه و امّه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امریءٍ منهم یومئذ شأن یغنیه . و چه جای انکه از ایشان گریزدکه . یودّ المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الأرض جمیعاً ثم ینجیه . اگر ایمان بروز قیامت برخود همچنان

حاضر داندکه آن روزکه واقع است وچون چنین کند بالضروره ایثار خود بر ایشان کند وآخرت خود را فدای ایشان نکند ومردمان دنیای خود را فدای فرزندان نمی کنند چون است که برآخرت چنین سخنند که آن را فدای فرزندان می کنند آیا آخرت اهون و ادنی است از دنیا نی نی بدنیا مؤمنند مگر و باخرت نه . و ای آنکسیکه ترا پنجاه سال عمراست ترا پانزده سال مانده پانزده سال نگوئی که چیست تا می زدی گذشته انکس راکه بیست و پنجسال مانده بود حال آن بود که شنیدی تا خود بتو چه رشد بیدار شو و بحال خود آی و دل ازهمه چیز وهمه کس برکن و یك جهت و یك روی خدا شو باشدکه گلیم خود از آب بیرون بری فکر همین یك تن تنهای خود میبایدکرد و فکر دیگران بخودشان بازگذار مثل شما ای بنی آدم مثل جماعتی کشتی شکسته گانند که غرق دریا شده اند هرکسرا دست و پائی میباید زد که خود را بساحل رساند وکس را خود بکسی مشغول نمی باید داشت که بوسیلهٔ او نشیند و از کارخود بازمیماند وهر دو غرق میشوند مگرملاح شیرمردکه بشناوری خود را وچندکس را بیرون تواند آورد وآن رجال حقند که در این دریا دستگیری باز ماندگان میکنند بفرمان خدا . سلم علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته . و آن از راه مدد دینی باشد نه از راه فکر دنیوی که مردمان را برای عزیزان خود میباشد . و ای انکسی که ترا شصت سال عمراست ترا پنجسال بچه حساب است ساعت بساعت قرع فریسهٔ مرگ بگوش میرسد اندیشهٔ کفن و کافور ترا اولی است از اندیشهٔ ملك و مال کارت نزدیك شده دل حاضر دار وکلمه را تکرار میکن پنجسال نگوئی تا خود چیست تا چشم برهم زدهٔ گذشت اگرچه ذکر مرگ تلخ است امّا چکنم چون این تلخی واقع است و بتغافل و تجاهل ازسر ما باز نمی شود و هم آن را یاد کن مگر دل بیدار شود و بکار سازی آن مشغول شود اولی است (٥)

(ایکه پنجاه رفته درخوابی) (مگر این پنجروزه دریابی)

هرکس حساب خود را ازاینجا بردارد و صرف وقت خود برمقدار خود اندازد وهمهٔ این تقدیرات اقصی عمراست بحسب الاکثر و او داندکه مرگ فردا و پس فردا نیز درحساب است . فاذاجاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون . زیرك باشد و مدار کارخود براحوط نهد اگر جزم بداندکه فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهدکرد امروز همان کارکند شایدکه فردا آن باشدکه . الکیس من دان نفسه وعمل لما بعدالموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله . وزنهار که بخیال عفو و مغفرت وکذا وکذا دست درمعصیت نگشاید که ترتب عقاب برمعصیت امری است اصلی که ظاهر حال آن است وعفووتجاوز احتمالی است که چون آن نیز گاه می باشد درمقام استیفای بیان نخواسته اندکه ذکرآن اهمال کنند همچنانچه ظاهرحال کسی که افعی اورا گزید موت است اگرچه میباشدکه نمیرد اما این نه بان مرتبه فراوان است که شخص دلیر دست درد هن افعی برد وخدا خوشنود باد از بندهٔ که امر را چنانکه هست بداند انتهی (٥)

(بیا ای اشك خونین تا که بربخت زبون گریم) ٥ (کنم آهی زدل وزابر آذاری فزون گریم)
(دمی باخویش پردازم باه و ناله دمسازم) ٥ (بجان آتش دراندازم براحوال درون گریم)
(زدست خود درآزارم که بخت را سزاوارم) ٥ (بلای خودخودم هم خودبخود برنفس دون گریم)

(خودم محبوس خودم محبس ندارم شکوه از کس) • (بپای خویش ماندم پس ز دست خویش خون گریم)
(ز بس خون جگر میایدم از دیدهٔ گریان) • (دو صد چشم دگر خواهم که بر زخم درون گریم)

ای عمر بید تباه کرده ای نامهٔ خود سیاه کرده ای سر تا پای هیچ در هیچ
بر حال خودت نمیگری هیچ ای غافل گیج و مست و مغرور ای جاهل ابله از خدا دور
بیدار نمیشوی ز غفلت هشیار نمیشوی ز سکرت گو یا ز خدا خبر نداری
وز روز جزا اثر نداری پس عاصی و دل سیاه گشتی غرق بحر گناه گشتی
یک لحظه بفکر خویشتن آی چشمی بدرون جای بگشای بنگر که در چه کاری
افتاده پیاده یا سواری وین راه که میروی چه راه است ره طاعت و یا ره گناه است
عمر یکه دی تو در جهان زیست آخر بنگر که حاصلت چیست بگذشت پی ز روزگارت
یکدم بنگر بکار و بارت تا چند بهر طرف دویدن جان کندن و حاصلی ندیدن
از جام غرور گشته مست سرمایهٔ عمر داده از دست از طاعت حق فرار تا کی
وین غفلت بر قرار تا کی بر هیچ نهی مدار تا چند شرمی ز خدا بدار تا چند
آخر نه تو طایر سمائی و ندر قفس زمین چرائی بشکن قفس و ره سما گیر
ای مرد خدا ره خدا گیر همت بطلب ز فیض باری تا تخم سعادتی بکاری
سقباس ز آب دیدگان کن دو چشمهٔ چشم را روان کن میسوز چو نای ناله میکن
خون در جگرت چو لاله میکن چون شمع سخیف و زار میباش سوزنده و اشکبار میباش
از گریه توان نمود اطفا آن آتش خشم حق تعالی دادند تورا دو چشمهٔ چشم
تا بنشانی تو آتش خشم تو چشم بابن و آن بدوزی تا آتش خشم بر فروزی
بس عمر عزیز تو تلف شد طفل عمل تورا خلف شد اکنون بخدا ای کارکی کن
اوقات را شمارکی کن می کوش همی که لیل دائم قائم باشی نهار صائم
قائم باشی بخدمت حق صائم باشی ز شر مطلق در خانهٔ خود نشسته باشی
در برزخ غیر بسته باشی برداشته دل ز دنیای دون وسواس ز سینه کرده بیرون
گردیده بقدر قوت قانع مشغول بذکر و فکر صانع در حکمت و کسب علم کوشی
امر حق را بجان نیوشی با علم و عمل شعار سازی تقوی و ورع دثار سازی
پیوسته بیاد حق گذاری با گریه و سوز و آه و زاری مشغول بنفس خویش باشی
وارسته ز قوم خویش باشی در جستن عیب خویش کوشی چشم از بد مردمان بپوشی
ده چیز شعار خویش سازی سرمایهٔ کار خویش سازی بیخوابی و جوع و عزلت و فکر
صمت و زهد و عبادت و ذکر باشی پیوسته با طهارت با غیر خدا نبوده کارت
گه سجده و گه رکوع کرده گه زاری و گه خشوع کرده بگریسته برگه شب و روز
از درد بناله های جانسوز چو نگریه کنی ز اشک روشوی شاید که نسوزد آتش آن روی

تقصیر خود اعتراف میکن اقرار باعتراف میکن از شرم سری بزیر میدار
دردی بدرون خویش میدار با اینهمه ترس و خوف و غم باش نومید مباش از کرم هاش
نومید مشو ز فضل آن شاه از دل میگو که الله الله از حق طلب هر آنچه خواهی
کو میدهدت همه کماهی دل را بامید شاد میدار وین گفتهٔ فیض یادمیدار
اورا بدعای شاد میکن در حالت فیض یاد میکن هان بیرون آ چو مغز از پوست
من گفتم تو شنیدی ایدوست از سر تا پای گوش بادت این آب زلال نوش بادت

تحقیق بدانکه ثابت در عقول و طریقهٔ مرضیهٔ معصومین از انبیا و مرسلین و ائمهٔ طاهرین اینست که آنچه کمال ذاتی باشد و تا هر قدر که بمحیطهٔ تصور آید از برای ذات اقدس باری تعالی ثابت دانند و آنچه کمال فعلی باشد و تا هر قدر متصور باشد در فعل خدا ثابت دانند و آنچه در او شایبهٔ نقص و رایحهٔ ناتمامی باشد از ذات و صفات و افعال الهی مسلوب دانند و همانا این معنی فطری جمیع موجودات است و این است که در اخبار وارد شده که مورچه را اعتقاد این است که از برای خدا مانند او دو شاخ است زیرا که کمال را در دارائی دو شاخ دانسته چنانچه کمال در فعل و منع را فطری انسان بلکه حیوانات قرار داده هر گز شده اقدامی در کار بنائی و بقدر قوه در استحکام آن نکوشی ببین مردم با این عمر کوتاه چگونه عمارات را محکم مینهایند و چگونه در هر صنعت و کار خود نهایت اهتمام را ملاحظه مینمایند نمی بینی عنکبوت تمام همت خود را در ساختن عمارت خود بکار می برد نحل در خانه های خود چه حسن صنعت بخرج میدهد موش در تحصیل اغراض خود چه استادیها اعمال مینماید پس بضرورت عقول و ادیان و مذاهب چنانچه ذات اقدس احدیت جل و علا از جمیع نقایص مبرا و منزه است همچنین افعال او از هر آلایش و ناتمامی پاک و پاکیزه باشد حال گوئیم که سبب و سر مبتلا شدن نفوس ناطقهٔ انسانیه بآمدن و مکث نمودن در دار دنیا آن است که چون خداوند متعال کامل من جمیع الوجوه و فوق الکمال است صنع و آثار او هم باید در مرحلهٔ مصنوعیت کامل من جمیع الجهات باشد و لهذا خواست و اراده فرمود که نفوس ناطقهٔ انسانیه را که اتم و اشرف صنایع اوست بسر حد کمالی که در حق آنها ممکن و سزاوار است برساند پس سیر داد آنها را از وطن اصلی و مطاف حقیقی و مطار طبیعی که فضای عالم عقل و حریم سدهٔ ربوبیت است و تنزل داد از آن عالم قدس و حریم انس باین عاریت سرای عالم شهادت و تعلق داد باین قوالب صوریه و ابدان عنصریهٔ ناسوتیه چونکه آلات بروز یافتن و اسباب ظاهر گردیدن تفاصیل کمالات و حصول انواع لذات آنها منحصر در این قوالب و ابدان است و از برای آنها قبل از این تعلق کمالات مختلفه و لذات متعدده حاصل و ممکن نبوده بلکه کمال و لذات آنها منحصر در یکنوع کمال تجردی اجمالی که تعبیر از آن بتقرب میشود میبود پس از این سبب آمدن و مکث نمودن آنها در دار دنیا در مدتی که هر یک بکمالاتی که لایق و اقتضای ذوات ایشان است برسند لازم آمد و دار دنیا را بدار معیشت و مزرعة الاخرة نامیدند تا آنکه بعد از مردن و متحول شدن آنها از دار دنیا که دار تغیر و فنا و دار اعمال و زراعات است بدار عقبی که دار بقا و خلود و روز حصاد و زراعات و بروز نتایج اعمال است با کمالات مختلفهٔ مفصله و لذات متعددهٔ متکثره باشند و از حضیض نقصان اجمالی که مقتضای عالم اصلی آنها است و نقصان فنائی که لازمهٔ دنیای آنهاست باوج

كمال تفصيلى عالم معاد وبذروهٔ كمال بقائى عالم خلود بروند و برسند واگر برهمان حالت بدوى اوّلى آنهارا ميگذاشت هرآينه صنع اومشتمل برنقصان وفعل اوفاقد كمال وواجد نقصان وعيب ميبود پس بواسطهٔ آوردن آنهارا بدار دنيا كه داربروز يافتن تفاصيل كمالات ولذات آنها است وعود دادن آنهارا بعد ازحصول تفاصيل كمالات بدار معاد صنع خودرا ازنقصان پوشيده وفعل خودرا ازعيب مصون ومحفوظ داشت اين است كه معلم اول گويد . لم يضرّها هبوطها الى هذا العالم شئ بل انتفعت به

وبالجمله العلة هى التكامل بان تصير هيكل التوحيد فتعلم بالأسماء التشبيهيه كما كانت متعلمه عند كينونتها السابقة العقليه بالأسماء التنزيهيه وتصير جامعة لمظاهر هذه كما كانت جامعة لمظاهر تلك فلو لم تهبط النفس الى عالم الملك لم تصر مجمعاً للكمال الأتم ومظهرا لأسم الله الأعظم ولم ينته اليها كل التعاليم ولم تخط الى كل الأقاليم، وقال الشيخ العربى من تمامية العالم وجود النشأة الناقصة فيه وهيهنا وجوه اخرى (احدها) تعمير هذا العالم واحيائه كما يظهر من كلام المعلم وقال افلاطون فى طيماوس انّ النفس جوهر شريف سعيد وانّما صارت فى هذا العالم من فعل البارى الخير فان البارى لما خلق هذا العالم ارسل اليه النفس وصيرها فيه ليكون العالم ذا عقل وذا نفس (ثانيها) انّ علة هبوط النفس الناطقة بعدان كانت مستغرقة فى لجة الوصال مشاهدة للجمال و الجلال ان تبتلى بالفراق حتى تعرف قدر الوصال (ثالثها) ما قال افلاطون الألهى ايضاً انّ علة هبوط النفس الى هذا العالم سقوط ريشها فاذا ارتاشت ارتفعت الى عالمها الاولى اى علة كونها متسفلة مع انّ لها اصلاً شامخاً و مقاماً باذخاً سقوط ريشها بمجاور نار الطبيعة فاذا تجنحت بجناحى العلم والعمل اى العقل النظرى و العقل العملى صارت عقلاً فعالاً بعد ما كانت عقلاً منفعلاً هيولانياً (سرّ) الظاهر من كلام كثير من الأساطين وعليه مبنى كلامهم انّ التفاوت بين العقل و النفس ليس الا بالشدة والضعف والكمال والنقص بل هذا جار فى جميع مراتب الوجود تدبر تبصر (رابعها) انّ علة هبوط النفس هى العشق المجازى ومعشوقها الوحدة والعدل كما قال الحكماء انّ العناصر الاربعة بعد ما تفاعلت وكسرت صورة كل منها سورة كيفية الأخر اعتدلت وقربت من عالم الوحده فاستحقت خلقه النفس والحيوة من الواهب الفياض او معشوقها صور عالم الصورة اونوريتها كما يصطاد كثير من الحيوانات بايقاد النار فى الليل لعشقها بالنور * (رجوع) پيش دانستى مثل نفس درمبادى آفرينش مانند صفحه ايست صيقلى ونورانى پاك ازكدورات وساده ازصورتها ونقشها

»(*)—(لقد صار قلبي قابلاً كل صورة (*) فرعىً لغزلان وديراً لرهبان)—(*)«

فانّ النفس مادة وصورها العلمية واخلاقها وملكاتها صورة لها ولذا سمى النفس فى اوّل الأمر عقلاً هيولانياً وعقلاً منفعلاً وعقلاً بالقوة تشبيهاً بالهيولى الاولى الخالية فى ذاتها من جميع الحلى والحلل من صور الجواهر والأعراض فهذا العقل بالصورة العقلية تصير عقلاً بالفعل بل عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العينى لان الاشياء تحصل بأنفسها فى الذهن على ماهو المختار فى المسئلة هذا ان شملته العناية الالهيه والهداية الربانيه وان خذلته تصير شيطاناً اوسبعاً وكل يعمل على شاكلته وبقرء حروف نفسه وتركيب المادة والصورة عند جل المتأخرين ومنهم سيدهم ثالث المعلمين اتحادى ومن فروعها اتحاد العاقل والمعقول وعند الاكثر انضمامى ولكن متحدتان فى الوضع وعندالكل اذا اخذتا لا بشرط اى جنساً وفصلاً اتحدتا ، وچون مباينت ومغايرت

ما بين روح وبدن حاصل است چرا كه نور وظلمت باهم تضاد دارند لهذا هريك ازاينددو ازمجازات يكديگر هرگاه آن ديگرى رامغلوب خودكند اورا بصورت خود مصور مينمايد پس اگر روح بربدن غالب شود ملكات حميده وافعال پسنديده كه بى درپى ازاو بظهور ميرسد قوى بدنرا روشن گرداند وبدن نورانى شود شبيه بملائكه گردد تابرسد بمرتبهٔ كه بدنرا حكم بدن نماند ازعقب بيند چنانچه ازپيش مى بيند لطيف گردد مانعى وحاجبى ازنفوذ در او نباشد چنانچه بدن طيب وطاهر حضرت ختمى مرتبت سايه نميداشت زيرا كه شعاع ازچيز لطيف نفوذ ميكند تامانعى ازنفوذ نباشد سايه ظاهر نگردد

»(*)—(ثقلت زجاجات اتتنا فرّغاً)§(حتى اذا ملئت بصرف الرّاح)—(*)«

»(*)—(خفت وكادت تستطير بماحوت)§(انّ الجسوم تخف بالأرواح)—(*)«

توضيح وتنوير بغلبهٔ روح بربدن محل ومظهر صفات روحيه شود اگر روح جزئى است اوصاف روح جزئى دربدن بروز ميكند اگر روح كلى است اوصاف روح كلى ظاهر خواهد شد وچون روح مقدس حضرت ختمى مرتبت صادر اول وخلق اول ونور اول وعقل اولست اول سلسلهٔ عقول جبروتيه وشخص اول ارواح جبروتيه است خواهى بگو خاتم الانبيا است يعنى خاتم موجودات وبالغ مرتبهٔ كه لم يتصور مرتبة فوقها فى صقع عالم الامكان ، واما بدن طيب طاهر بآن لطافت ذاتيه ونظافت اصليه درقدر ومساحت مثل اين ابدان است حال مقايسه نما وموازنه ده غلبهٔ حكم روح كه اضعاف مضاعف اين ارواح بلكه ارواح كليه است بربدنى كه دراين مساحت بچه مثابه وحال اين جسد وبدن درصفا ولطافت چه خواهد پس مگو جسد بگو روح مجسد واگرنه بگو جسد مروّح واين است كه در اقصر زمان سير ميكند از زمين تامقام بلند ومحل رفيع قاب قوسين او ادنى ملاحظه نما روح جزئى چگونه بدنرا خفيف ميدارد وازآن بفهم كيفيت تصرف روح كلى كه چنان كليت وسعه داشته باشد كه جان همه ارواح وروح ارواح باشد كه انفسكم فى النفوس وارواحكم فى الارواح تخفيف وتلطيف را مقايسه كن وعقل را مؤانسه ده

(پس بزرگان گفته اند نى ازگزاف)§(جسم پاكان عين جان افتاد صاف)

(گفتشان ونقششان ونفسشان)§(جمله جان مطلق آمد بى نشان)

وازاينجا ظاهر ميشود سرّ صدور معجزات وخوارق عادات ازنفوس كامله چه هرگاه جوهر ذات درصفا وپاكى درمرتبهٔ كمال باشد ودرطاعت وبندگى غبار كدورت ولوث مخالفت براوراه نيافته باشد وپيوسته روح تعلق بملكوت اعلا باشد البته ظاهر ميشود ازاو آنچه ديگران درآن عجز داشته باشند چگونه چنين نباشد وحال آنكه كسى كه ربط او بحضرت ربوبيت ومتخلق باخلاق حضرت احديت گشت ازاين ارتباط مطيع شوند اورا عالم ملك وملكوت برمتها وهيولى عالم عناصر بصورها النوعيه افلاك بنفوسها وكواكبها ومظهر گردد قول الميرا كه فرمود فسبحان الذى بيده ملكوت كل شئ دريد خدا است و امير فرمود انا يدالله . پس ملكوت هر شيئ كه باطن ملك است درتحت قدرت حضرت امير ولفظ يد بحساب ابجد كبير وابجد صغير چهارده ودرابجد وسيط ودردايرهٔ ابقغية درعلم لوح وقدرپنج است پس همانا اين آيهٔ مباركه بحسب باطن وباطن باطن مدح است ازبراى نفوس مقدسهٔ اهليت عصمت وبيان مظهريت ايشان است قدرت خدارا

وهم تنزیه است ساحت ربوبیت را ازمظهر قدرت که ید باشد وباین میزان توان دانست اندازهٔ تسلط هریك ازنفوس کامله وتصرف ایشان درعالم کبیر چه هر قدرمناسبت وارتباط بیشترباشد تصرف زیادتر وهرچه کمتر کمتر خواهد بود هر نفسی بقدر صفا وصقالت جوهر ذات او وعرایش اززنگ علایق وحجب و کدورات وارتباطش بحضرت خالق البریات محط ومظهر فیوضات الهیه باشد تابرسد بمرتبهٔ کمال ودرجهٔ تمام مانند قرلیلة البدرکه تمام جرم آن مستنیر باشد بارتباط بشمس وآن مرتبهٔ حضرت مقدس محمدی است که می فرمود من رأنی فقدرأی الحق درکشف ازکمال ارتباط خود متفوه بود بانکه ایت عندربی یطعمنی ویسقینی ودربیان عراً وتجرّد ازماسوی الله باندکاك جبل انّیت واضمحلال معنی انانیت ناطق باین کلمهٔ انا النذیر عیانا کی ازسلسلهٔ جلیلهٔ انبیاً ومرسلین متکلم باین کلام نگفت ونتواندگفت وازشئون مرتبهٔ علیا ومقام رفیع خاتمیت باشد جنانچه بقاعدهٔ امکان اخس هرنوعی تا استیفاً کمالات نوع اخس را ننماید تخطی بمقام نوع اشرف نمیکند همچنین است حال افراد نوع اشرف باید کمالات دون راطی کند تابرسد بمقام اشرفی که لا اشرف فوقه سوی واجب الوجود وماوراً عبادان قریة وآنمرتبهٔ خاتمیت است خاتم است هرکمال راجامع است هر جمال وجلال را وازانجا است که معجزات وکرامات وخوارق عادات انبیاً سلف باسرها ازبرای آن بزرگوار بود ومخصوص بود بمعجزاتی دیگرکه شریکی نبود اورا ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد

رجوع واگرروح گرفتاربدن وصفات بدن بشود ظلمت اوروح را چرك میسازد وبقدریکه چرکی دراو بهم رسد ازروحانیت ونورانیت ذاتی خودکم میشودتااینکه تمامی نوراوزایل گردد دیوی خواهدبود بصورت و قالب انسانی باشد مانند جبارین وکفارومشرکین مثل آینهٔ که پیوسته دود وغبار برا و بنشیندکه هیچ از صقالت وجوهرصفاً اوباقی نماند همچنانکه پارهٔ چوبی آهنی رامثلاً مجاورآتش کردی حرارت درآن تأثیرمیکند وگرمی درآن ظاهرمیشود وهرگاه مکررشد ومجاورت طول کشد تأثیرحرارت درآن بیشترگردد تاآنکه ازرنگ خود تغییریابد ، في الحديث القلوب اربعة قلب فيه نفاق وايمان اذا ادرك الموت صاحبه على نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجى وقلب منكوس وهوقلب المشرك وقلب مطبوع هوقلب المنافق وقلب ازهروا جرد وهوقلب المؤمن فيه كهيئة السراج ان اعطاه الله شكروان ابتلاه الله صبر ، فاضل متبحر مجلسی ره بسند معتبر روایت کرده است ازحضرت امام موسی که حجرالاسود ازشیرسفید تربود وازآفتاب نورانی تربود وازآن جهة سیاه شدکه مشرکان دست براومالیدماند پس ازنجاست مشرکان حجرسیاه شد ودرمجمع البحرین ذکر کرده في الحديث نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشدّ بياضاً من اللبن فسودته خطايا بني آدم ٭

(مؤلف گوید) ایگناه کارگوش خودرا فرادار این حدیث را بشنو وعبرت بگیر حجرکه گوهری بود علوی جوهری بود سماوی پس از نزول از عالم پاك بخطهٔ خاك بسبب توارد وتراکم استلام دستهای ناپاك باوصف حجریّت وسختی متأثر ومتغیر وسیاه گردید پس البته قلب انسانی که لطیفه ایست ربّانی بهمین مثابه بلکه شدیدتر ازخطایا ومعاصی متأثر خواهد شد زیراکه قلب گوهری است عقلانی نوری است روحانی روحیاست نورانی آینه ایست ازعالم ملکوت رابطه ایست مابین لاهوت وناسوت پس بچندین مرتبه لطیف تر وشریف تر ازحجریّات وجسمانیات است ٭

(فصل چهارم) بدانکه اخبار وارده درفضیلت واجر و ثواب گریه برحضرت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداه که نقل نمودیم اگرچه بسیاری ازآن مطلق یاعام باشد لکن محمول است برکسانیکه عارف بمرتبهٔ این خانواده و دارای محبت و ولایت ایشان باشند جراکه گریه مثل سایر عبادات شرعیه است چنانچه هیچ عملی وعبادتی حقیقة عبادت نبود وموجب اجر وثواب موعودنگردد مگردرصورتیکه جامع وواجد باشد شروط معتبرهٔ ظاهریه وباطنیه راکه ازجملهٔ آنها معرفت باهل بیت عصمت وقبولی طاعت ایشان است همچنین است گریه برحضرت حسین وچنانچه سایر عبادات اگر بدون معرفت و ولایت امیر و اولاد کرامش باشد مردود و بی اثر است بلکه مایهٔ حسرت و اندوه خواهد بود همچنین است گریه بر حضرت حسین دروقتی محبوب خدا وموضوع آن آثار ومنشأ آن فضایل وخواص است که ازعارف بمرتبهٔ ایشان ودارای محبت وولایت آن خاندان باشد واگرنه موجب فضیلت واجری نگردد بلکه مایهٔ ملامت شود مانند گریهٔ لشگر شقاوت اثر درکربلای معلا و مانند گریهٔ اهل کوفه چنانچه باید تخصیص داد نیز بگریهٔ که ازروی توجع وتحسر وتحزّن وحرقت ورقت قلب باشدازجهة محبت ودوستی چه بسا فطرت بشریّه وسنخیت نوعیه باعث شود رقت را نه ازجهة محبت و احتراق قلب برمحبوب و این است که این رقت فطریّهٔ جنسیه نسبت بدشمن هم میشود بلکه بامنع نفس وحظ نفس ازرقت وتشجیع برخود داری هم حاصل میشود چنانچه درجمعی از قتلهٔ آن بزرگوار ویزید وابن زیاد ظاهر گشت پس نه هرگریه محبوب است ونه ازهرکس ٭

(فصل پنجم) شکی و شبههٔ نیست دراینکه هریك ازعبادات شرعیه واعمال صالحه که دراخبار و احادیث فضیلت ومزیّتی برای آن بیان شده وباتیان آن عبادت وعمل وعدهٔ اجر وثوابی داده شده است نظر بهآن عمل وحال آن عبادت است في نفسه و بما هو وبعبارة اخرى لسان اخبار لسان اقتضا وبیان مقتضی است فقط ومقصود اعطا و افاده همین قدراست که عبادت اقتضای اجر و ثواب موعود را دارد وواضح وروشن است که اقتضای شئ واثر مقتضی دروقتی ظاهر خواهد شدکه مانعی ازحصول و ظهور آن نباشد چه با وجود مانع اثر مقتضی ظاهر نخواهد شد و الاّ مانعیت مانع منتفی خواهد بود وجنانچه اشارة باین مطلب رفت که عبادات شرعیه را شروطی است معتبره که اگر اتیان آنعبادت بالاجتماع وتراکم شروط شد محبوب اله وباعث اجروثواب موعودگردد همچنین میگوئیم هریك ازعبادات را موانعی است شرعیه که باوجود آن موانع عبادت مقبول نشود واجر و ثوابی بر آن مترتب نگردد وفی الحقیقه عبادت عبادت نباشد و صحت سلب دارد ٭ وبالجمله جنانچه معتبر است در عبادت وجدان شرایط همچنین معتبر است فقدان موانع وایمعنی برارباب اطلاع باسرار وخواص شرعیات بس واضح و روشن است واگر خواهی این مطلب محسوس گردد رجوع نما بحال اطبا واهل معالجه وملاحظه کن نسخة العلاج وکلام ایشان را درشرح مفردات ومرکبات و بیان خواص و آثار جزئیات وکلیات نظر بیان اقتضاً هردوائی خاصیتی رادارد وبس وتأکید وتشدید می نمایند دردفع ورفع موانع آن تااثر آن اقتضا ظاهر گردد وعلاجشان صایب گفته آید ٭